



فصلنامه

رهپویه معماری و شهرسازی

دوره پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۴۰۵

بازآفرینی هویت قدسی در معماری معاصر: الگویی وحدت‌بخش از رهگذر حکمت متعالیه
وسنت‌گرایی در آرای عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان
زهرا فلاح زرومی، سید رضی موسوی گیلانی

فرایند سیال تفکر در طراحی منظر: خوانشی تلفیقی از دیدگاه‌های شون، لاوسون و
ترنر
مهديه صادقی‌پور رودسری، نیلوفر رضوی، حمید ندیمی

ارزیابی رابطه محیط معماری و احساس امنیت کاربران در بازارهای سنتی: مطالعه
موردی بازار تهران و بازار وکیل شیراز
سعیده کلاتتری، امیر فرج‌اللهی راد، علی اندجی گرمارودی، امیرحسین قاسمی‌نژاد

خوانش معماری محور مؤلفه‌های حس مکان در سینمای ملودرام دهه شصت ایران
(مطالعه موردی: فیلم سینمایی مادر)
مریم رضایی، جمال الدین سهیلی، مریم ارمغان

بازخوانی دیالکتیک اصل محرمیت و ساختار فضایی - کالبدی در خانه‌های سنتی
مناطق شهری استان گیلان (نمونه مورد مطالعه: خانه‌های دوره قاجاریه)
سید حسین حسینی، رضا میرزائی، سید مهدی مداحی

بازآفرینی بافت فرسوده با رویکرد مشارکت مردم در بخش عمومی و خصوصی
(مطالعه موردی: محله فردوسی تهران)
امیر ارسلان حاجی اسفندیاری، آیدا باقری بهشتی

خوانش رفتار و تجربه زیسته کاربران در فضای شهری (مطالعه موردی: بازار
تاریخی کرمان)
میترا قربی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه رهپویه معماری و شهرسازی
دوره پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۴۰۵



فصلنامه رهپویه معماری و شهرسازی

دوره پنجم، شماره هفدهم، بهار ۱۴۰۵

صاحب امتیاز: دانشگاه بین المللی سوره

مدیر مسئول: محمدحسین ساعی

سر دبیر: اصغر محمدمرادی

ناشر: دانشگاه بین المللی سوره

اعضای هیات تحریریه اصلی و مشورتی

- | | |
|--|--|
| ■ ناصر براتی
دانشیار، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ محمدحسین ساعی
رئیس دانشگاه بین المللی سوره و استادیار، گروه ارتباطات، دانشکده ارتباطات و رسانه، دانشگاه صدا و سیما، تهران، ایران. |
| ■ حسین ذبیحی
دانشیار، گروه شهرسازی، دانشکده هنر، معماری و شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. | ■ سید غلامرضا اسلامی
استاد، گروه معماری اسلامی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. |
| ■ عبدالحمید نقره کار
دانشیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه علم و صنعت، تهران، ایران. | ■ حسین سلطانزاده
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. |
| ■ مهران هوشیار
دانشیار، گروه مطالعات عالی هنر، دانشکده هنر، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ علیرضا عینی فر
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. |
| ■ حیدر جهانبخش
دانشیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. | ■ ریما فیاض
استاد، گروه فناوری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر، تهران، ایران. |
| ■ آزاده شاهچراغی
دانشیار، گروه معماری، دانشکده هنر، معماری و شهرسازی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. | ■ مینو قره بگلو
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران. |
| ■ نجمه دشتکی
استادیار، گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ اصغر محمدمرادی
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. |
| ■ زکیه السادات طباطبایی لطفی
استادیار، گروه معماری اسلامی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | ■ قاسم مطلبی
استاد، گروه معماری، دانشکده معماری، دانشکده گان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران. |
| ■ ساره نیک آبادی
استادیار، گروه معماری داخلی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی سوره، تهران، ایران. | |

مدیر داخلی: ساره نیک آبادی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه؛ بها: ۲۰۰۰۰۰ ریال

آماده سازی، چاپ و انتشار: انتشارات دانشگاه بین المللی سوره، زیر نظر معاونت پژوهشی ویرایش فنی و ادبی بخش فارسی و صفحه آرایی: وحید روزبهانی

نستعلیق «بسم الله...»: برگرفته از سوره حمد به خط میرعماد حسینی

نشریه رهپویه معماری و شهرسازی در ویرایش مقالات آزاد است.

مسئولیت مطالب و تصاویر درج شده به عهده نویسندگان محترم است.

استفاده از مطالب و تصاویر منتشر شده در نشریه، تنها با درج و ارجاع صحیح مجاز است.

نشانی: تهران، خ نجات اللهی، خ شهید فلاح پور، شماره ۲۹، کد پستی: ۱۴۱۵۹۳۴۳۵۷

وبگاه: <http://rau.soore.ac.ir>

رایانامه: architecture.rahpooyeh@soore.ac.ir



دانشگاه بین المللی سوره
S O U R E H
INTERNATIONAL UNIVERSITY

- | صفحه | عنوان |
|---------|---|
| ۷-۱۸ | <p>□ بازآفرینی هویت قدسی در معماری معاصر: الگویی وحدت بخش از رهگذر حکمت متعالیه و سنت گرایی در آرای عبدالحمید نقره کار و نادر اردلان</p> <p>زهره فلاح زرومی، سید رضی موسوی گیلانی</p> |
| ۱۹-۳۲ | <p>□ فرایند سیال تفکر در طراحی منظر: خوانشی تلفیقی از دیدگاه‌های شون، لاوسون و ترنر</p> <p>مهديه صادقی پور رودسری، نیلوفر رضوی، حمید ندیمی</p> |
| ۳۳-۵۴ | <p>□ ارزیابی رابطه محیط معماری و احساس امنیت کاربران در بازارهای سنتی: مطالعه موردی بازار تهران و بازار وکیل شیراز</p> <p>سعیده کلاتنری، امیر فرج‌الهی راد، علی اندجی گرمارودی، امیرحسین قاسمی نژاد</p> |
| ۵۵-۶۸ | <p>□ خوانش معماری محور مؤلفه‌های حس مکان در سینمای ملودرام دهه شصت ایران (مطالعه موردی: فیلم سینمایی مادر)</p> <p>مریم رضایی، جمال الدین سهیلی، مریم ارمغان</p> |
| ۶۹-۸۶ | <p>□ بازخوانی دیالکتیک اصل محرمیت و ساختار فضایی - کالبدی در خانه‌های سنتی مناطق شهری استان گیلان (نمونه مورد مطالعه: خانه‌های دوره قاجاریه)</p> <p>سید حسین حسینی، رضا میرزائی، سید مهدی مداحی</p> |
| ۸۷-۱۰۰ | <p>□ بازآفرینی بافت فرسوده با رویکرد مشارکت مردم در بخش عمومی و خصوصی (مطالعه موردی: محله فردوسی تهران)</p> <p>امیر ارسلان حاجی اسفندیاری، آیدا باقری بهشتی</p> |
| ۱۰۱-۱۱۹ | <p>□ خوانش رفتار و تجربه زیسته کاربران در فضای شهری (مطالعه موردی: بازار تاریخی کرمان)</p> <p>میترا قربی</p> |

بازآفرینی هویت قدسی در معماری معاصر: الگویی وحدت‌بخش از رهگذر حکمت متعالیه و سنت‌گرایی در آرای عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان

زهرا فلاح زرومی^۱، سید رضی موسوی گیلانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۷-۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۳-۰۸

DOI: 10.22034/rau.2026.736071

چکیده

معماری اسلامی در ایران آینه‌ای قدسی و جلوه‌گاه حکمت الهی است که پیوندی ژرف میان انسان، طبیعت و مبدأ متعال پدید می‌آورد. با این حال سلطه گفتمان سکولار و گسست از سنت در روزگار کنونی بحران معنا و هویت را رقم زده است. این پژوهش در پی طرح الگویی وحدت‌بخش در عرصه معماری ایرانی - اسلامی است؛ الگویی که در عین وفاداری به بنیادهای قدسی، توان پاسخ‌گویی به نیازهای زیباشناختی، فرهنگی و کارکردی معاصر را نیز دارا باشد. چنین چشم‌اندازی مستلزم بازخوانی اندیشه معمارانی است که سنت را با رهیافت‌های متفاوت احیا نموده‌اند. در این میان عبدالحمید نقره‌کار با رویکرد عقلانی و نظام‌مند مبتنی بر حکمت متعالیه و نادر اردلان با نگرشی منطقی، فلسفه شهودی و کیهان‌شناسانه در بستر سنت‌گرایی معنوی، دو رویکرد نظری برجسته و تأثیرگذار در بازاندیشی معماری اسلامی - ایرانی معاصر را صورت‌بندی می‌نمایند. روش پژوهش کیفی - تفسیری و مبتنی بر تحلیل تطبیقی است؛ بدین صورت که با استخراج مؤلفه‌های هویت‌بخش معماری اسلامی از متون نظری، آرای نادر اردلان و عبدالحمید نقره‌کار بازخوانی و در چارچوبی مقایسه‌ای تحلیل شده و بر اساس هم‌نشینی عقلانیت نظام‌مند و شهود کیهانی، الگویی وحدت‌بخش برای معماری معاصر استخراج گردیده است. نتایج نشان می‌دهد با وجود تفاوت‌های معرفتی و زبانی، دو منظومه فکری مکمل یکدیگرند، دستاورد نهایی الگویی وحدت‌بخش استوار بر چهار اصل ارائه می‌دهد: عدالت وجودی، وحدت در کثرت فضایی، تجلی معنا در فرم، آفرینش فضای قدسی.

کلیدواژه‌ها: هویت معماری اسلامی، سنت‌گرایی، حکمت متعالیه، نادر اردلان، عبدالحمید نقره‌کار

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشکده دین و هنر، دانشگاه بین‌المللی ادیان و مذاهب اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Email: z.zaroomi@gmail.com

0000-0003-1486-7855

۲. دانشیار گروه هنر، دانشکده مطالعات نظری هنر، موسسه آموزش عالی هنر و اندیشه اسلامی، قم، ایران

Email: s_razi2003@yahoo.com

0000-0001-8082-8534



۱. مقدمه

درخصوص احیای معماری اسلامی ارائه داده‌اند، آیا می‌توان از دل این منظومه‌های نظری متمایز به تلفیقی خلاقانه و روشمند دست یافت که ظرفیت آن را داشته باشد تا به نظریه‌ای جامع و کاربست‌پذیر در عرصه معماری معاصر بدل گردد؟ در پاسخ به این مسئله پژوهش حاضر بر تحلیل تطبیقی دو منظومه نظری شاخص در معماری معاصر اسلامی متمرکز می‌گردد: عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان. نقره‌کار با بنیانی برگرفته از حکمت متعالیه به تدوین اصولی ساخت‌یافته و عقلانی می‌پردازد که عدالت، معنویت، مراتب وجودی و تهذیب نفس معمار را بنیان طراحی می‌داند. در سوی دیگر اردلان با تلفیق کیهان‌شناسی اسلامی منطق، شهود عرفانی و زیبایی‌شناسی سنتی، سنت را زبانی زنده می‌نگرد که صور ازلی را در قالب فضاهای معاصر متجلی می‌سازد. هدف این مقاله واکاوی و سنجش امکان‌پذیری هم‌افزایی این دو دستگاه نظری با استناد به منابع منتشرشده و گفت‌وگوها و مصاحبه‌های انجام‌شده با این دو اندیشمند است؛ تلاشی در جهت اینکه عقلانیت حکمی نقره‌کار و ذوق شهودی اردلان، در تعامل و تکمیل متقابل، به شالوده نظریه‌ای وحدت‌بخش در فرایند بازتعریف معماری اسلامی در جهان معاصر بدل شوند.

۱.۱. روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و تفسیرمحور و با استراتژی تحلیلی-مقایسه‌ای سامان یافته است. مبنای اصلی آن، امکان دستیابی به الگویی وحدت‌بخش در معماری معاصر از طریق تطبیق دو منظومه نظری شاخص در معماری ایرانی-اسلامی است. در گام نخست با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، مقالات تخصصی و متون نظری، عناصر هویت‌ساز معماری شناسایی و دسته‌بندی می‌شوند. در گام دوم، آراء نادر اردلان و عبدالحمید نقره‌کار با تکیه بر منابع منتشرشده، گفت‌وگوها و مستندات نظری بازخوانی می‌گردد و اصول بنیادین هریک درخصوص معماری هویت‌مند، با تأکید بر منظر زیبایی‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گیرد. گام سوم به مقایسه تطبیقی اختصاص یافت؛ بدین‌صورت که منظومه عقلانی و قاعده‌مند نقره‌کار به عنوان چارچوب سنجش انتخاب شد تا مفاهیم معناگرایی و منطقی اردلان در نسبت با آن تفسیر و تطبیق یابد. این انتخاب با هدف ایجاد امکان ارزیابی منظم و مقایسه‌پذیر انجام گرفت و درنهایت، با ترکیب عقلانیت نظام‌مند نقره‌کار و فلسفه شهود

معماری اسلامی ایران از آغاز قرون هجری تا عصر صفوی، نه صرفاً سازه‌ای کارکردی بلکه تجسد حکمت قدسی و بازتاب جهان‌بینی توحیدی بود؛ هنری کل‌نگر که در آن فرم، فضا، نور و ماده در طنین معنوی واحدی هم‌نوا می‌شدند و پیوند انسان، طبیعت و خداوند را در کالبدی قدسی متجلی می‌ساخت. این پیوستگی اما در دوران معاصر با غلبه رویکردهای سکولار و گسست از سنت، به انقطاعی معرفتی و وجودی انجامید (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۵)؛ انقطاعی که معماری را از مقام «زبان رمزین حقیقت» به سطحی ابزاری و بی‌معنا فروکاست و در سیمای فقدان هویت و بی‌روحي فرم‌ها آشکار ساخت. به باور تیتوس بورکهارت، این فقدان در معماری اسلامی از آن‌جا آغاز گردید که فرم‌های قدسی، که زمانی حامل معنا و بازتاب رمزهای توحیدی بودند، از محتوای معنوی خود تهی گشتند و به الگوهای تقلیدی و بی‌جان فرو کاسته شدند. اوریشه این زوال را در گسست بیرونی آن از سرچشمه‌های قدسی می‌داند؛ گسستی که معماری، این تجلی‌گاه وحدت، را به پوسته‌ای تکراری و فاقد روح بدل ساخت (Burckhardt, 1976: 19). هم‌سوی این نگرش هانری کربن معماری اسلامی را «تجلی‌گاه عالم مثال» می‌خواند؛ میانه‌ای قدسی میان محسوس و معقول که در آن مکان، عرصه ظهور حقیقت است و بحران هویت نتیجه فراموشی این مقام مثالی و فرو کاستن معماری به کارکرد مادی می‌باشد (Corbin, 1986: 36-41). فریتیف شوان نیز این بحران را بخشی از گسیختگی کلی سنت در جهان مدرن می‌داند و هشدار می‌دهد که فرم‌های سنتی، زمانی واجد روح‌اند که به اصول ازلی خویش وفادار باشند؛ در غیر این صورت، هرچند ظاهراً «اسلامی» باشند، چیزی جز کالبدی بی‌جان نخواهند بود (Schuon, 2007: 160).

از این‌رو به نظر می‌رسد، راه برون‌رفت از چنین وضعیتی در بازگشت به بنیان‌های قدسی می‌باشد که فرم را به مثابه زبانی رمزین و معنا آفرین خلق می‌نماید. در این راستا معمار می‌بایست بار دیگر به مثابه واسطه‌ای میان مُلک و مُلکوت تلقی شود و معماری به عنوان آینه اسماء الهی، تجلی‌گاه فطرت توحیدی گردد. بنابراین بازاندیشی در هویت معماری اسلامی تنها از رهگذر احیای نسبت میان فرم و معنا ممکن است. بدین‌ترتیب دغدغه بنیادین این پژوهش شکل می‌گیرد؛ با توجه به آنکه در دوران معاصر اندیشمندان برجسته‌ای ظهور کرده‌اند که هریک بر پایه مبانی حکمی و زیباشناختی خاص خود نظریات جامعی

۲. مبانی نظری

مبانی نظری این مقاله بر این پیش فرض استوار است که برای ورود به بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان معاصر، نخست باید دستگاهی مفهومی از هویت معماری در اختیار داشت؛ چراکه بدون ترسیم این چارچوب، مقایسه و تحلیل اندیشه‌ها در خلأ صورت می‌گیرد و امکان سنجش میزان هم‌سویی یا فاصله آنها فراهم نمی‌شود. درواقع، اگر غایت پژوهش کشف ظرفیت‌های اندیشه معماران برای بازآفرینی هویت در جهان معاصر باشد، ناگزیر باید ابتدا دانست که هویت بر چه پایه‌هایی استوار است و کدام بنیان‌ها در تعریف و تداوم آن نقش محوری دارند. از این منظر شناخت عناصر هویت‌بخش معماری در حکم زیرساختی است که زمینه ورود به گفت‌وگو با منظومه‌های فکری دو اندیشمند را فراهم می‌سازد. درک معماری به مثابه کنشی در جهت شکل‌دهی به فضای زیست انسانی، مستلزم عبوری از سطح فنی و کالبدی آن به ساحت‌های ژرف‌تر معنایی و وجودی است. معماری، در معنای حقیقی خود، صرفاً ترکیبی از مصالح و فنون ساخت نیست؛ بلکه بازتابی از نگرش انسان به هستی می‌باشد. از این رو، می‌توان آن را نوعی «هستی تمدنی» دانست که نه تنها حامل روایت‌های تاریخی، بلکه بیانگر افق‌های معنایی حال و آینده بشر نیز هست (هلتری‌هال، ۱۳۶۳: ۴ و عاملی، ۱۳۸۵). چنین نگرشی، امکان بازشناسی هویت را در معماری فراهم می‌آورد؛ هویتی که در ارتباط با هستی انسان معنا می‌یابد.

در این راستا، گل محمدی در کتاب *جهانی شدن، هویت، فرهنگ* با جمع‌بندی دیدگاه‌های اندیشمندان معاصر، بیان می‌دارد که هویت مفهومی ایستا و ذات‌گرایانه نیست، بلکه ساختاری پویا و برساخته است که در تعامل با زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی تکوین می‌یابد. او از تحلیل نظریه اندیشمندان معاصر، سه عنصر «زمان»، «مکان» و «فرهنگ» را مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت‌ساز در هر حوزه بیان می‌دارد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۸-۲۴۴)، عناصر بنیادینی که هم ظرف معنای معماری‌اند و هم محتوای آن را متبلور می‌سازند. این سه‌گانه، به مثابه مفاهیم پایه در زبان معماری، بستریهای درخصوص پیوند انسان با معنا، خاطره و تاریخ فراهم می‌سازند؛ به‌گونه‌ای که در معماری هویت‌مند، زمان چونان حافظه‌ای تاریخی در کالبد بنا متجلی می‌گردد، مکان به مثابه ظرف معنا حامل تجربه زیسته می‌شود و فرهنگ به عنوان جانمایه

کیفانی اردلان، الگویی پیشنهادی برای بازخوانی هویت معماری اسلامی در بستر معاصر استخراج گردید.

۲.۱. پیشینه پژوهش

در حوزه معماری معاصر ایران، علی‌رغم وجود برخی نوشته‌ها که به صورت مقطعی به آثار یا دوره‌هایی خاص پرداخته‌اند، هنوز چارچوبی منسجم و تحلیلی برای تبیین اندیشه‌ها و نظریه‌های معماران معاصر ایرانی شکل نگرفته است. اغلب این نوشته‌ها به جای صورت‌بندی تحلیلی گرایش‌های فکری معماران، بازتاب‌دهنده رویکردهای تفسیری و سلیقه‌ای مؤلفان‌اند و از این رو امکان شناسایی نظام‌مند اشتراک‌ها و تمایزهای نظری فراهم نشده است (Farahi, 1998: 57). از این رو پرداختن تحلیلی به مفاهیم، مبانی فکری و صورت‌بندی‌های نظری معماران معاصر ایران ضرورتی آشکار دارد. در میان پژوهش‌های انجام‌شده، جلالی، طه‌پوری و اعتصام (۱۴۰۰) با رویکردی تطبیقی، به بررسی دو نحله سنت‌گرایی و تاریخ‌گرایی در تبیین معماری مسجد پرداخته و با تمرکز بر آراء تیتوس بورکهارت و الگ گرابار، تفاوت خوانش معنوی-نمادین و کارکردی-تاریخی از عناصر مسجد را تبیین کرده‌اند. باقریان و پرتوی (۱۳۹۵) در پژوهشی فلسفی-تفسیری، معنای «مرکز» را در نسبت میان اندیشه هستی‌شناسانه مکتب اصفهان و فلسفه هایدگر بازخوانی کرده و نقش بنیادهای وجودی در معنابخشی به جهان، مکان و زندگی را برجسته ساخته‌اند. در حوزه معماری معاصر ایران، معمار دزفولی و شایان (۱۳۹۳) با تحلیل تطبیقی آثار سه نسل از معماران معاصر، به بازشناسی جریان نظری معماری معاصر ایران پرداخته و نشان داده‌اند که ایده‌های ساختاردهنده، بیش از سایر مؤلفه‌ها، حامل نوعی گفتمان مشترک با هویت ایرانی‌اند. همچنین سنگتراش (۱۴۰۲) با تمرکز بر بینش نادر اردلان و با اتکا به چارچوب نظری پست‌مدرنیسم، نسبت میان سنت، تاریخ‌گرایی و اندیشه معمار مؤلف را در آثار وی تحلیل کرده و بر تداوم نظم فضایی سنتی در قالب خوانشی معاصر تأکید داشته است. این پژوهش‌ها، هرچند به عنوان نمونه‌هایی شاخص از تلاش‌های نظری در این حوزه قابل توجه‌اند، عمدتاً یا بر تطبیق دیدگاه‌های فلسفی و نظری متمرکز بوده‌اند یا به تحلیل موردی اندیشه یک معمار بسنده کرده‌اند و کمتر به استخراج الگوی مفهومی مشترک از تطبیق منظومه‌های فکری معماران معاصر ایرانی پرداخته‌اند.



معنایی، معماری را از سطح ماده به افق معنا ارتقا می‌بخشد. بنابراین در جهت دستیابی به الگویی وحدت‌بخش از رهگذر حکمت متعالیه و سنت‌گرایی، در آرای عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان، لازم است نسبت و پیوند میان منظومه‌های فکری این دو اندیشمند در ارتباط با عناصر هویت‌ساز معماری مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

۲. ۱. الگوی نظری معماری ایرانی اسلامی از منظر عبدالحمید نقره‌کار

در اندیشه عبدالحمید نقره‌کار، معماری ایرانی-اسلامی فراتر از پاسخ به نیازهای کالبدی است؛ تجلی پیوند قدسی میان انسان، طبیعت و وحی و ظهور حکمت متعالی اسلامی در حیات انسانی. وی با تلفیق فلسفه اسلامی، معارف دینی و تمدن ایرانی، معماری اسلامی را بازتاب جهان‌بینی توحیدی می‌داند؛ فضایی برای تعالی روح و ظهور معنا در تقابل با معماری مدرن غربی که بر اصالت لذت و فردمحوری استوار است (نقره‌کار، ۱۴۰۰: ۱۹۰-۱۹۱). این معماری بازتاب معرفتی کل‌نگر است که انسان و هستی را در پیوندی حکیمانه بازمی‌تاباند. نقره‌کار با تکیه بر حکمت متعالیه و اصولی چون حرکت جوهری و اصالت وجود، فضا را ظرف تجلی حقیقت و مسیر سیر به سوی وحدت می‌داند (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۳۷-۳۵ و ۱۵۶-۱۵۷). اصل «توحید در طراحی» محور این دستگاه فکری است؛ وحدت در همه سطوح، از اجزاء تا سازمان فضایی، معنا می‌یابد. سیر از کثرت به وحدت در کالبد مسجد و باغ ایرانی متجلی است (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۲۳۲-۲۳۸؛ ۱۴۰۰: ۳۴۵-۳۴۸). زیبایی در این چارچوب، تجلی حقیقت است، نه امری صوری. نقره‌کار با استناد به آیه «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»، زیبایی را جلوه حق و عدالت فضایی می‌داند (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۷۸-۸۰). او زیبایی را حاصل تعامل عقل، قلب و حواس می‌بیند که در آن، حس مکان به آرامش درونی منتهی می‌شود و فرم در خدمت معنا قرار می‌گیرد؛ تناسب و ریتم هندسی در فضاهایی چون مسجد و باغ ایرانی نیز حامل معنا و مرتبه‌ای از حقیقت‌اند (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۱۸۴-۱۹۲).

«مکان» از نظر نقره‌کار ساحت تجلی حقیقت است. او با استناد به مفاهیم قرآنی، فضا را دارای دو ساحت آفاقی و انفسی می‌داند: در ساحت آفاقی، فضا در پیوند با طبیعت است و در ساحت انفسی، به تجربه درونی انسان متصل می‌شود. مکان

حقیقی هنگامی پدید می‌آید که این دو ساحت در توازن باشند و فضا به تجلی فطرت توحیدی بدل گردد (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۱۵۵). خانه، مسجد و مدرسه زمانی معنا می‌یابند که سیر از ظاهر به باطن در آنها ممکن شود. در نسبت با «زمان»، نقره‌کار نگاهی تاریخی-حکمی دارد؛ زمان را پیوسته و هدفمند می‌بیند، نه خطی و گسسته. زمان، بُعدی وجودی برای انسان و فضا است و باید زمینه‌ساز تعالی باشد. با اتکا به حرکت جوهری صدرایی، وی معماری اسلامی را هم‌زمان «سنت‌مند» و «پویا» می‌داند؛ سنت‌مند از آن رو که بر حکمتی ازلی تکیه دارد و پویا از آن جهت که با تحولات زمان منطبق می‌شود بی‌آنکه دچار اغتراب فرهنگی گردد (نقره‌کار، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۰۸). «فرهنگ» نیز در نگرش نقره‌کار صرفاً مجموعه‌ای از عادات نیست بلکه تبلور جهان‌بینی در بستر تمدنی است. او میان فرهنگ مادی و معنوی تمایز می‌گذارد و تأکید دارد که معماری زمانی فرهنگی است که از جهان‌بینی توحیدی برخیزد و در همه مراتب، از ماده تا شهر، آن را بازتاب دهد. در این معنا، فرهنگ اسلامی نه تنها فرم را جهت می‌دهد بلکه ادراک زیبایی، نور و تناسب را معنا می‌بخشد. این دیدگاه در نقد او به معماری سکولار مدرن آشکار است که فاقد بستر فرهنگی معناگراست (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۳).

بنابراین نقره‌کار معماری را تجلی عینی حکمت نظری می‌داند؛ معماری‌ای که افزون بر پاسخ به زیست انسان، راه سلوک او را به سوی کمال می‌گشاید. معمار در این دستگاه، فاعلی اخلاقی و متأمل است که با تکیه بر معرفت توحیدی، فضا را برای رسیدن انسان به حقیقت می‌آفریند. چنین نگرشی شالوده‌منظومه چهار اصل راهبردی او در معماری اسلامی است؛ اصولی که با اتکا بر حکمت و سنت و در پیوند با زمان، مکان و فرهنگ، زمینه بازآفرینی هویت اصیل و معناگرا را در معماری معاصر فراهم می‌نمایند.

اصل اول: ابر اصل عدالت‌محوری در خلق آثار معماری

در اندیشه نقره‌کار، عدالت مفهومی وجودشناختی و کیهان‌شناسانه است که بنیان نظم هستی و بالتبع معماری اسلامی را شکل می‌دهد. عدالت در این معنا، بازتاب تناسبات الهی در مراتب وجودی است و به صورت «وضع الشيء فی موضعه» در معماری به نظم، تعادل و هماهنگی میان عناصر، نیازهای انسان و محیط بدل می‌شود (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۴۸۲-۴۸۳).

می‌نماید: انتزاع‌گرایی برای رهایی از تقلید؛ نشانه‌گرایی که به عناصر کالبدی معنا می‌بخشد؛ تقدم فضا بر توده به مثابه اصالت باطن؛ سامان‌دهی چشم‌انداز در راستای هدایت از جزء به کل؛ و تعامل با طبیعت به جهت بازتاب ابعاد غیبی هستی (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۴۹۱-۴۹۴). این سیر درونی در ساختار فضایی نیز نمود دارد؛ همچون گذار از فضای عمومی به خصوصی یا بازی نور و سایه، که استعاره‌ای از سلوک انسان به سوی حقیقت است. چنین نگرشی، بازتابی از پیوند عمیق معماری اسلامی با حکمت متعالیه و معرفت‌شناسی اشراقی است، جایی که معماری خود، آینه‌ی مراتب وجود تلقی می‌شود.

اصل چهارم: رده‌بندی اهداف کمی و کیفی

اصل چهارم در منظومه فکری نقره‌کار، به ضرورت رده‌بندی اهداف طراحی بر مبنای مراتب وجودی و عملکردی معماری اسلامی می‌پردازد. وی این اصل را ضرورتی در جهت نظام‌مند ساختن فرایند طراحی می‌داند که می‌تواند تعادل میان جنبه‌های فنی، کارکردی، زیبایی‌شناختی و هویتی را در معماری اسلامی ممکن سازد؛ چراکه طراحی در این فعلی غایت‌مند، عقلانی و متعهد به سطوح مختلف نیاز انسان تلقی می‌گردد. نقره‌کار پنج سطح هدف را در این چارچوب تعریف می‌نماید: اهداف ساختاری (پایبندی به اصول ایستایی و فنی)، اهداف کارکردی (پاسخ به نیازهای متنوع کاربری)، اهداف زیبایی‌شناسانه (تعالی حس و ادراک با تزئینات مثبت)، اهداف هویت‌ساز (تجلی فرهنگ و شخصیت معماری) و درنهایت، تهذیب نفس معمار، به عنوان شرط تحقق طراحی خالص و معناگرا (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۴۹۴-۴۹۱). این اصل، نمایانگر یک منظومه‌ی چندلایه است که معماری را در ارتباط با کلیت انسان، اعم از جسم، روان و معنا می‌بیند. طراحی اصیل و با هویت تنها زمانی محقق می‌شود که این سطوح در سلسله‌ای منظم رعایت شوند و توازن میان فرم و معنا حفظ گردد.

این چهار اصل در مجموع، چارچوبی منسجم و حکمی برای فهم و طراحی معماری اسلامی در اندیشه‌ی عبدالحمید نقره‌کار نمایان می‌سازند؛ چارچوبی که معماری را بازتابی از نظم وجودی، سلوک انسانی و مراتب معنا می‌داند. عدالت‌محوری به عنوان ابراصل، بنیان تعادل میان فضا، انسان و طبیعت را شکل می‌دهد و تحقق آن را منوط به تهذیب نفس معمار می‌سازد. در امتداد آن، اصول سیر از کثرت به وحدت و حرکت

(۴۸۴). این اصل، سه عرصه‌ی بنیادین طراحی را در بر می‌گیرد: نخست، عدالت فضایی و کالبدی؛ دوم، پاسخ‌دهی متوازن به نیازهای جسمانی و روحانی؛ و سوم، حفظ پیوندی معنادار با طبیعت. عدالت، هنگامی به عمق می‌رسد که به تجلی اسماء الهی در فضا بدل شود و منزلت خلیفه‌اللهی انسان را بازتاب دهد (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۴۸۵ و ۱۴۰۰: ۵۸-۵۹). از این منظر، طراحی عدالت‌محور، تبلور فطرت است و فضایی می‌آفریند که انسان را به سوی کمال سوق می‌دهد. نقره‌کار تأکید می‌نماید که تحقق چنین معماری‌ای، مستلزم تهذیب نفس معمار است؛ زیرا تنها نفسی متوازن، می‌تواند نظمی عادلانه بیافریند.

اصل دوم: سیر از کثرت به وحدت

اصل «سیر از کثرت به وحدت» در منظومه فکری نقره‌کار، بنیاد ساختار فضایی معماری اسلامی است؛ اصلی که ریشه در فلسفه توحید دارد و کثرت‌ها را نه در تضاد با وحدت، بلکه مراتب تجلی آن می‌بیند (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۴۸۳-۴۸۴). این اصل در کالبد معماری با مفاهیمی چون پیوستگی فضایی، حرکت تدریجی، مرکزیت و نظم سلسله‌مراتبی نمود می‌یابد. نقره‌کار آن را در قالب هفت اصل زیر تبیین می‌نماید: محوربندی فضایی برای هدایت ادراک، مرکزگرایی به مثابه قلب معنایی، سلسله‌مراتب فضایی برای انسجام در کثرت، استقلال در عین وحدت، سیالیت حرکتی، تقدم درون‌گرایی، و گذر از هندسه افاقی به انفسی برای معنا بخشی به فضا (همان: ۴۸۵-۴۹۰). در حقیقت ترجمانی از ساختار وجودی انسان و عالم در تفکر حکمی اسلامی است؛ جایی که وحدت و کثرت نه در تقابل، بلکه در هم تنیده‌اند. حرکت انسان در فضا از لایه‌های بیرونی به سوی فضای مرکزی، الگویی استعاری از سلوک معنوی انسان است. از این منظر، معماری نه صرفاً ظرفی برای زیستن، بلکه مسیری برای رجوع به اصل و خاستگاه الهی انسان است.

اصل سوم: سیر از ظاهر به باطن

اصل سوم در منظومه نظری نقره‌کار، حرکت ادراکی و معنایی از ظاهر به باطن است؛ اصلی که بر بنیان دو ساحتی بودن عالم-مُلک و ملکوت، ظاهر و باطن-استوار است. در این چشم‌انداز، معماری نباید به سطح محسوسات بسنده کند، بلکه باید مسیر ادراک را از حسی‌ترین لایه‌ها به تأملات شهودی و معقول هدایت کند. وی این اصل را در قالب پنج اصل زیر تبیین



از ظاهر به باطن، ساختار فضایی و ادراکی معماری را به الگوی استعاری از توحید و سلوک معنوی انسان بدل می‌سازد؛ الگوی که در آن حرکت، نور، مرکزیت و سلسله‌مراتب فضایی نقش هدایت‌گر دارند. نهایتاً اصل رده‌بندی اهداف کمی و کیفی، با نظام‌مند کردن فرایند طراحی در سطوح ساختاری، کارکردی، زیبایی‌شناختی و هویتی، پیوندی معنادار میان عقلانیت فنی و غایت‌مندی معنوی برقرار می‌سازد. برآیند این اصول، معماری را نه صرفاً کالبدی برای زیستن، بلکه عرصه‌ای برای تحقق فطرت، ادراک معنا و تقرب به حقیقت بازمی‌شناساند.

۲.۲. الگوی نظری معماری ایرانی اسلامی از منظر نادر اردلان

در نظام فکری نادر اردلان، معمار و متفکری که در مرز میان سنت اسلامی و معماری معاصر گام برمی‌دارد، نوعی هستی‌شناسی سنت‌گرایانه نهفته است؛ نگرشی که نسبت میان معنا، مکان، زمان و انسان را در پرتو حکمت اسلامی بازخوانی می‌نماید. اردلان با تأثیرپذیری از سید حسین نصر و بهره‌گیری از آرای رنه گنون و فریتویف شوان و همچنین اندیشه‌های اشراقی سهروردی، بنیانی قدسی برای معماری اسلامی ترسیم می‌نماید. معماری مبتنی بر وحدت، نظم کیهانی و شهود عرفانی. او در آغاز حس وحدت، سنت را حقیقتی زنده و درونی می‌داند که از مرکز هستی برمی‌خیزد و در مراتب کثرت متجلی می‌شود و تأکید می‌نماید که معماری سنتی بر ادراک شهودی در نسبت انسان با طبیعت و امر قدسی استوار است، نه بر بازنمایی صرف عملکرد (اردلان، ۱۳۹۱: ۶). در گفت‌وگویی شخصی با نادر اردلان، وی ریشه این نگرش را در درک خویش از حکمت اشراق و به‌ویژه اندیشه سهروردی می‌داند. او توضیح می‌دهد که آموزه «عقل سرخ» سهروردی تأثیری بنیادین بر دریافت فکری و تجربی او از واقعیت داشته است؛ زیرا به باور او این مفهوم بر سه‌گانگی متوازن میان عقل، شهود و تجربه وجودی استوار است. به تعبیر اردلان، عقل استدلالی زمانی به مرتبه حکمت می‌رسد که با شهود درآمیزد و از تجربه معنوی تغذیه شود؛ چنین توازنی، جوهره نگرش قدسی به هستی و مبنای تأمل او در باب معماری به مثابه تجلی معنا در ماده است (نادر اردلان، مصاحبه شخصی، اکتبر ۷، ۲۰۲۵).

اردلان معماری را ساحتی برای تجلی معرفت و حکمت می‌داند که در این نگاه، معمار واسطه ظهور معناست و معمار سنتی، سنت را چون زبانی رمزی و کیهانی درک می‌نماید؛ زبانی

که صور ازلی را در قالب فرم عینی متجلی می‌سازد (اردلان، ۱۳۹۱: ۷-۸). این بینش بر کیهان‌شناسی اسلامی و صور مثالی استوار است که ساختاری هماهنگ و رمزآلود در فضا پدید می‌آورد. معماری بازتاب روح عالم است و زیبایی‌شناسی آن در طنین وحدت کیهانی معنا می‌یابد. اردلان هماهنگی اجزاء را مصداق وحدت در کثرت می‌داند؛ مفهومی که در اسلیمی‌ها و هندسه‌های تکرارشونده تجلی دارد و بیان می‌دارد: «زیبایی در هنر اسلامی بر نظم متعالی، توحید باطنی و ادراک شهودی مبتنی است» (همان: ۷۹). فرهنگ، از دید او، نه مجموعه‌ای از عادات و رفتارهای تکرارشونده، بلکه تجلی یک جهان‌بینی قدسی تلقی می‌شود؛ جهان‌بینی‌ای که در سنت اسلامی، آکنده از رموز و اشارات معنوی است و در ساحت‌هایی چون خط، رنگ، فضا و مکان به ظهور می‌رسد (اردلان، ۱۳۹۱: ۲۳). بر این اساس، فرهنگ در منظومه فکری اردلان، امری درونی، قدسی و معنابنیاد دانسته می‌شود که تجلی خود را در هندسه، تناسب و نظم معماری می‌یابد. از همین رو، صورت‌ها و فرم‌ها در آثار او نه به‌منزله نوآوری‌هایی گسسته از زمینه تاریخی و معنایی، بلکه به مثابه بازخوانی خلاقانه و تداوم‌یافته‌ای از صور کهن و الگوهای ریشه‌دار سنتی تفسیر می‌شوند.

در نسبت با «مکان»، اردلان مفهوم «حس مکان» را بنیاد تأمل خود می‌داند. مکان در نظر او نه صرفاً فضایی فیزیکی، بلکه عرصه‌ای حضوری است که تجربه وجودی انسان را شکل می‌دهد. در خانه‌های سنتی، «درون» بر «برون» و «راز» بر «صراحت» تقدم دارد. این کیفیت، «فضای مثبت» است؛ فضایی حسی و معنوی در تضاد با فضای ابژکتیو مدرن غربی (اردلان، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۸). در واقع از منظر وی مکان، میانجی پیوند انسان، طبیعت و امر قدسی می‌باشد. زمان نیز در اندیشه او قدسی و دوری است، نه خطی. اردلان با اشاره به طواف کعبه، سماع صوفیانه و گنبد‌های مدور، زمان را دورانی می‌داند که لحظه‌هایش حامل حضور قدسی‌اند (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۳).

از این‌رو معماری سنتی از منظر اردلان تلاشی است برای تثبیت لحظه قدسی در ماده که این را می‌توان «معماری حضور» نامید. بر این اساس، اردلان با هم‌نشینی شهود عرفانی، عقل قدسی و سنت‌گرایی معنوی، افقی نو در نسبت میان معماری و معنا می‌گشاید. در منظومه فکری او سنت مسیری زنده برای سلوک انسان به سوی حقیقت تلقی می‌شود. معماری در این چارچوب به مثابه ابزاری برای کشف معنا، بازشناسی وحدت ازلی و تعمیق

فضا محسوب می‌شود» (اردلان، ۱۳۹۱: ۱۶). از این رو، ارتباط معماری با اقلیم، نور، باد، و مصالح بومی، نوعی هم‌نوایی با نظم الهی طبیعت است. در این نگرش، معماری نه تنها پاسخ به شرایط جغرافیایی، بلکه ابزاری برای استمرار حیات معنوی و حفظ تعادل زیست‌جهان انسان در بستر قدسی آفرینش است.

اصل سوم: الگوی مثالی باغ بهشت

سومین اصل در منظومه فکری اردلان، برگرفته از صورت مثالی «بهشت» است؛ الگویی که از سنت زرتشتی تا کیهان‌شناسی اسلامی استمرار یافته و در کالبد معماری ایرانی در قالب «باغ ایرانی» و سپس در ساختار «حیاط مرکزی» تجسد یافته است. اردلان با اشاره به واژه کهن «پرده‌سه» به معنای باغ محصور، بیان می‌نماید که این صورت مثالی، هم نمود کالبدی دارد در قالب چهارباغ، محورهای متقاطع و حضور آب در مرکز و هم معنا و باطنی رمزی به منزله تمثیلی از بهشت موعود (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۲). وی تأکید می‌نماید که در این نظام، آب نماد حیات و نور، نشانه تجلی حقیقت است و نظم هندسی باغ، بازتابی از نظم کیهانی در زمین محسوب می‌شود. الگوی نور در اندیشه اردلان جوهره‌ای متافیزیکی و واسطه‌ای میان ظاهر و باطن هستی تلقی می‌شود، متأثر از فلسفه اشراق و به‌ویژه از مفهوم «نورالانوار» در اندیشه شهاب‌الدین سهروردی است. اردلان در گفت‌وگویی شخصی تأکید می‌نماید که بینش سهروردی درباره مراتب نور، الهام‌بخش درک او از نسبت میان ماده، فضا و تجلی بوده است؛ به باور وی، نور در معماری سنتی ایرانی بالاخص باغ، همان نقش را ایفا می‌نماید که «عقل سرخ» در نظام معرفتی سهروردی دارد، پلی میان عقل و شهود، میان عالم مُلک و ملکوت (نادر اردلان، مصاحبه شخصی، ۷ اکتبر ۲۰۲۵). بدین سان، باغ ایرانی برای اردلان نه صرفاً فضایی زیباشناختی، بلکه میدانی قدسی است که در آن انسان، در هماهنگی با عناصر چهارگانه طبیعت و در پرتو نور به عنوان تجلی حقیقت، تجربه‌ای عرفانی از وحدت و حضور در «بهشت زمینی» می‌یابد. در نتیجه اصل سوم پیوندی میان معماری، کیهان‌شناسی و معنویت برقرار می‌سازد و نمونه‌ای از حضور رمزآلود امر الهی در حیات روزمره را بازتاب می‌دهد.

اصل چهارم: نظام‌های فضایی مثبت

چهارمین اصل در نظام فکری اردلان، «نظام‌های فضایی مثبت» است که جوهره تفاوت معماری اسلامی با معماری غربی را آشکار

تجربه وجودی انسان فهم می‌گردد و بدین سان، بنیانی نظری برای بازتعریف هویت در معماری معاصر فراهم می‌آورد. در امتداد این نگرش اردلان مجموعه‌ای از اصول طراحی را صورت‌بندی می‌نماید که حکمت قدسی را در کالبد معماری ایرانی-اسلامی متجلی می‌سازند؛ اصولی که نه به منزله قواعدی صرفاً صوری، بلکه به عنوان تجلیات وجودی و معنای محور ظهور می‌یابند.

اصل اول: بینش نمادین

نخستین اصل در منظومه فکری نادر اردلان، تأکید بر «بینش نمادین در معماری» است؛ بینشی که معماری را به عنوان زبانی قدسی و حامل معنا می‌نگرد. از منظر او، معماری ایرانی-اسلامی بر مبنای مفاهیم رمزی و کیهانی استوار است و تصریح می‌نماید که «این معماری در پی برانگیختن حس عمیق معانی ازلی، تعالی معنوی و وحدت کل موجودات عالم در بیننده است» (اردلان، ۱۳۹۱: ۱۶). در این نگرش، هندسه و تناسبات، نقشی فراتر از ابزار طراحی دارند؛ آنها تمثیل‌هایی از نظم الهی و تجلی‌گاه نسبت میان زمین و آسمان‌اند. اشکالی چون مثلث، مربع و دایره، در معماری مقدس، رموزی برای سیر ذهن و جان انسان به سوی حقیقت متعالی محسوب می‌شوند و از این رو در این بینش، هر فرم به مثابه پلی میان محسوس و معقول عمل می‌نماید، انسان را از عالم کثرت به وحدت و از ظاهر به باطن رهنمون می‌سازد. بدین ترتیب، معماری در اندیشه اردلان نه صرفاً «هنر ساختن»، بلکه فرایندی از «تأویل و تذکر» است که در آن فضا به آینه معنا بدل می‌شود.

اصل دوم: انطباق محیطی

اصل دوم در منظومه فکری نادر اردلان، «انطباق محیطی» است؛ اصلی که ریشه در پیوند درونی میان انسان، طبیعت و امر قدسی دارد. اردلان با آگاهی از بستر اقلیمی و فرهنگی ایران، بر این باور است که معماری سنتی، تجلی وحدت وجودی جهان در نسبت با طبیعت است. از منظر او، هماهنگی با محیط، نه یک ضرورت عملکردی، بلکه امری هستی‌شناختی و قدسی است که بر مبنای حکمت اسلامی، جهان را شبکه‌ای از روابط متعادل میان عناصر مادی و معنوی می‌داند. در این چارچوب، طبیعت آیه‌ای الهی است که معمار با فهم رموز آن، فضا را از سطح کارکرد به مرتبه معنا ارتقا می‌دهد. وی تصریح می‌نماید که «محیط طبیعی در مقام آیت الهی، بخشی از فرایند قدسی‌سازی



را به مثابه جزئی از کل و مشارکت‌کننده در نظم هستی می‌نگرد (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۲). در چنین دستگاهی، زیستن در فضا، کنشی جمعی و معنوی است؛ زیرا معماری نه تنها پاسخ‌گوی نیازهای مادی انسان است، بلکه عرصه‌ای برای تحقق پیوند میان بدن، خانه، اجتماع و درنهایت، کیهان محسوب می‌شود.

اصل هفتم: نوآوری در سنت

اردلان، برخلاف برداشت سطحی و قالبی از سنت به عنوان امری ایستا و تقلیدی، آن را بستری پویا و زاینده برای خلاقیت می‌داند. از دید او، سنت، نظامی زنده از حکمت و تجربه تاریخی است که قابلیت تجدید و تفسیر در هر عصر را دارد، بی‌آن‌که پیوند خود را با حقیقت قدسی از دست بدهد. وی با تمایز میان «ابداع درون سنت» و «نوآوری آزاد»، بر این نکته تأکید می‌نماید که خلاقیت اصیل در معماری اسلامی در تداوم روح آن معنا می‌یابد. اردلان نمونه‌هایی همچون گنبد سلجوقی، تاق تیسفون و کاشی‌کاری صفوی را مصادیقی از آفرینش نو در دل سنت معرفی می‌نماید؛ آثاری که در عین نو بودن، وفادار به اصول قدسی‌اند (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۲). در این دیدگاه، سنت سرچشمه‌ای الهام‌بخش برای نوآوری است، نه مانعی در برابر آن؛ بستری که در آن، معنا و صورت در پیوندی زنده به تکامل می‌رسند.

درمجموع اندیشه نادر اردلان در معماری ایرانی-اسلامی معاصر در قالب هفت اصل بنیادین سامان یافته است که همه بر پیوند میان معنا، فضا و کیهان‌شناسی تأکید دارند. این اصول معماری را نه صرفاً کالبدی برای زیستن، بلکه عرصه‌ای برای تجربه وجودی، سلوک معنوی و کشف وحدت ازی می‌دانند. در این نگرش، فضا و فرم، ماده و معنا، انسان و طبیعت، سنت و نوآوری در هم تنیده شده و هر عنصر کالبدی به مثابه پلی میان محسوس و معقول عمل می‌نماید. معماری در این چارچوب، وسیله‌ای برای بازنمایی نظم الهی، هدایت ادراکی انسان و تبلور حکمت قدسی است، به‌گونه‌ای که تجربه زیستن، خلاقیت و مشارکت اجتماعی نیز با حضور امر قدسی و وحدت وجودی پیوند می‌یابند و هویت معماری سنتی را در بستر معاصر تجلی می‌بخشد.

۳. یافته‌ها: تطبیق و تحلیل تطبیقی دو منظومه فکری

در معماری ایرانی

پس از تبیین نظام‌های فکری نادر اردلان و عبدالحمید نقره‌کار و شرح رویکرد آن دو نسبت به فضا، مکان و فرهنگ و عناصر

می‌سازد. در معماری سنتی ایران، برخلاف نگرش غربی که در آن شیء عینی یا حجم مادی عنصر مثبت تلقی می‌شود، فضا خود به عنوان عنصر مثبت و زنده تعریف می‌گردد. اردلان تأکید می‌نماید که این نگرش برخاسته از جهان‌بینی توحیدی است که در آن خلأ، نه تهی، بلکه محل تجلی حضور قدسی است. به واسطه هندسه و ریاضیات قدسی، فضای مرکزی یا «فضای مثبت اصلی» منشأ شکل‌گیری سلسله‌ای از حجم‌های منفی پیرامونی می‌شود که هریک نسبت خود را با مرکز حفظ می‌نمایند. در این نظام، پیوند میان فضاها بر مبنای الگویی سه‌مرحله‌ای سامان می‌یابد: وصل (دروازه)، گذر، و اوج (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۲). الگویی که تجربه حرکتی و ادراکی انسان را از ورود تا وصول به مرکز هدایت می‌نماید. بدین‌سان، فضا در این معماری نه ظرفی خنثی بلکه مسیری قدسی برای سیر از ظاهر به باطن است.

اصل پنجم: مکمل بودن (کیمیای ماده و معنا)

در اندیشه اردلان، اصل «مکمل بودن» بیانگر هم‌نشینی معنا و ماده در فرایند آفرینش معماری است. او تأکید می‌نماید که کیمیای رنگ، ماده و خط، روح این معماری را لبریز از معنا می‌سازد و هیچ عنصر کالبدی در آن خنثی یا صرفاً تزئینی نیست. مفهوم «خشت و آینه» نماد این پیوند قدسی میان جسم و جان است؛ جایی که صنعتگری، با نیت و حضور قلب، ماده خام را به سطحی از معنا و قدسیت ارتقا می‌دهد (اردلان، ۱۳۹۱: ۸۲). در واقع در این کیمیاگری سنتی، هر عمل انسانی، از ساخت خشت تا ترسیم نقش، عبادتی می‌شود که در آن صنعتگر به واسطه اثر خویش، به تجلی حقیقت یاری می‌رساند. بدین‌سان، اثر هنری نتیجه مشارکت روحانی میان انسان و معناست؛ امری که به ساده‌ترین اشیاء و بناها، شأن قدسی و برکت می‌بخشد.

اصل ششم: مقیاس انسانی و مشارکت اجتماعی

در اندیشه اردلان، اصل ششم بر مبنای «مقیاس انسانی و مشارکت جمعی» استوار است؛ بدین معنا که معماری ایرانی، ریشه در تناسبات طلایی و هندسه ذاتی بدن انسان دارد و این نسبت‌ها به صورت نظام‌مند در تمامی سطوح کالبدی و اجتماعی تداوم می‌یابد. از مقیاس اتاق تا خانه حیاطدار، از بافت محله تا سازمان فضایی شهر، زنجیره‌ای از مراتب پیوسته شکل می‌گیرد که در آن هر فضا، حلقه‌ای از ارتباط میان فرد و جامعه است. این ساختار سلسله‌مراتبی تجلی نگرشی کیهانی است که انسان

دارد، درحالی که اردلان آن را محل تجلی صور مثالی و تجربه رمزی می‌داند. در خصوص فرهنگ، نقره‌کار بر ارزش‌های وحیانی و تهذیب نفس معمار تکیه دارد، و اردلان فرهنگ را در قالب حافظه جمعی، مشارکت اجتماعی، و هنرهای سنتی فهم می‌نماید. به بیانی دیگر، از منظر عبدالحمید نقره‌کار، مهم‌ترین عنصر هویت‌ساز، فرهنگ دینی- وحیانی است. درک او از معماری برخاسته از نظام معنایی توحیدی است و همه عناصر زمان و مکان در نسبت با فرهنگ تفسیر می‌شوند. در مراتب بعدی، زمان (در ساحت سلوکی) و مکان (در ساحت تجلی معنا) قرار می‌گیرند. در نگاه نادر اردلان عنصر مکان بیشترین اهمیت را دارد چراکه در اندیشه او، مکان تجلی‌گاه رمزها، شهودها، و کیفیات حضور است. سپس، زمان (به مثابه حلقه‌ای از چرخه هستی) و فرهنگ (در شکل زیسته و صنفی آن) قرار دارند. از این منظر، هم‌نشینی و ترکیب سه مؤلفه بنیادین هویت‌بخش معماری، یعنی زمان، مکان و فرهنگ، در منظومه فکری این دو متفکر، امکان صورت‌بندی الگوی زاینده، معناگرا و در عین حال معاصر را فراهم می‌سازد، الگویی که در افقی میان سنت و معاصرت تکوین می‌یابد. در این چارچوب، از برآیند هریک از چهار حوزه نقره‌کار با اصول متناظر در اندیشه اردلان، چهار اصل نوین پدید می‌آید که می‌توان آنها را به‌منزله اصول هویت‌ساز معماری از تلفیق این دو نگرش در عصر معاصر تلقی نمود. بدین ترتیب، این چهار اصل نوین به عنوان الگوهایی نظری عمل می‌نمایند که در آنها سنت حقیقتی زنده، سیال و قابل بازتفسیر در بستر اکنون ادراک می‌گردد.

- اصل اول، عدالت وجودی و تناسب در همه سطوح (از ساختار تا معنا): هویت معماری در این چارچوب، از طریق توازن میان معنا، انسان و فضا شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که نظم رمزی و قدسی هم‌زمان با پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی و اجتماعی معاصر در کالبد معماری تجلی می‌گردد. این اصل به این معناست که هر جزء در جای خود می‌بایست با اندازه و نسبت متناسب با کل قرار گیرد که در عمل، این عدالت وجودی در نحوه توزیع فضاها، سلسله‌مراتب عملکردی و معنایی، و انسجام اجزای سازه‌ای با سازمان کلی بنا می‌تواند ظاهر شود.

- اصل دوم، وحدت در کثرت فضایی و سلوک از ظاهر به باطن: در این اصل هویت معماری معاصر می‌تواند در مسیر حرکت و تجربه تدریجی فضا شکل پذیرد. این اصل بیان می‌دارد وحدت نتیجه سازمان‌دهی هوشمندانه مکان و حرکت در فضا

هویت ساز معماری اسلامی از منظر آنان، اکنون گام تحلیلی مقاله به سوی سنجش تطبیقی این دو منظومه نظری پیش می‌رود؛ سنجشی که با هدف درک تفاوت‌ها و هم‌پوشانی‌های بنیادین این دو قرائت معاصر از سنت، از درون فضای فکری آنان سربرمی‌دارد. هر دو معمار با ادراک بحران معنا‌باختگی در معماری معاصر، به بازگشت به سنت فراخوانده‌اند؛ اما این بازگشت همچون راهی برای احیای معنا در فضای زیست انسان مسلمان معاصر تلقی شده است. در این میان، نخستین مسئله در تطبیق این دو رویکرد، تفاوت ساختاری در منطق بیانی، فلسفه زیرین و شیوه صورت‌بندی اصول نزد آنان است. نقره‌کار با تکیه بر حکمت اسلامی به‌ویژه حکمت متعالیه صدرالمتألهین، به تبیین اصولی عقلانی، نظام‌مند و سلسله‌مراتبی برای معماری اسلامی می‌پردازد. در سوی دیگر، نادر اردلان، متأثر از جریان حکمت (خالده) و آموزه‌های سید حسین نصر، تیتوس بورکهارت و فربتهوف شوان و نیز اندیشه اشراقی سهروردی، به جهت بیان‌هایی زیباشناختی-هستی‌شناختی در معماری به منظومه‌ای از «کیفیت‌های حضوری» در معماری اسلامی می‌اندیشد.

«جدول ۱»، خلاصه‌ای بصری از مقایسه دو منظومه فکری نقره‌کار و اردلان است که با تکیه بر ساختار عقلانی و قاعده‌مند اصول نقره‌کار به عنوان چارچوب تحلیلی و تطبیق مفاهیم منطقی و فلسفه شهودی اردلان با آن، تنظیم شده است. انتخاب این چارچوب نه به‌منزله برتری رویکرد نقره‌کار، بلکه به دلیل انسجام مفهومی و قابلیت سنجش‌پذیری ساختار نظری اوست که امکان تطبیق در بستری منظم و تحلیلی را فراهم می‌سازد. هدف از این جدول، ایجاد هم‌ترازی میان مفاهیم قدسی و نمادین در اندیشه اردلان با اصول عقلانی و حکمی در نظام فکری نقره‌کار است تا نقاط همگرایی و واگرایی این دو جریان فکری آشکار گردد. برآیند این تطبیق، فراهم آوردن زمینه‌ای برای تدوین الگویی وحدت‌بخش و جامع در جهت احیای هویت و معنای معماری اسلامی در جهان معاصر است.

تحلیل تطبیقی اصول نقره‌کار و مفاهیم هم‌راستای اردلان نشان می‌دهد که هریک از این اصول با یکی از عناصر هویت‌ساز معماری زمان، مکان و فرهنگ نسبتی برجسته‌تر دارند، هرچند این نسبت‌ها اغلب درهم‌تنیده‌اند. در حوزه زمان، نقره‌کار آن را مفهومی حکمی و سلوکی می‌داند و اردلان به آن به‌مثابه لحظه حضوری و کیهانی می‌نگرد. در زمینه مکان، نقره‌کار بر تحقق معنا در ساختارهای درون‌گرا و هندسه انفسی تأکید



جدول ۱. مقایسه‌ای اصول معماری اسلامی از دیدگاه نقره‌کار و اردلان در نسبت با عناصر هویت‌ساز.

اصول نقره‌کار	توضیح تحلیلی نسبت مفهومی نقره‌کار	اصول متناظر در نظام فکری نادر اردلان	توضیح تحلیلی نسبت مفهومی اردلان	استنتاج
۱. اصل بر عدالت محوری در خلق آثار معماری	عدالت، بنیان هستی‌شناختی معماری است و بازتابی از تعادل وجودی عالم در فضا است.	اصل مشارکت اجتماعی و مقیاس انسانی / اصل نوآوری در درون سنت	عدالت در هندسه مقدس و نظم رمزی فضا جلوه‌گر می‌شود، با الهام از الگوهای کیهانی.	هر دو معمار عدالت را به مثابه اصلی کیهانی و هندسی بازنمایی می‌نمایند. تأکید بر فرهنگ و نظم رمزی دارد. ← فرهنگ
۲. اصل سیر از کثرت به وحدت	سیر معماری از محسوسات به سوی وحدت توحیدی و معنوی، در چارچوب تشکیک وجود انجام می‌گیرد.	اصل نظام‌های فضایی مثبت / اصل الگوی مثالی باغ بهشت	سنت در معماری، سیر از کثرت مظاهر حسی به وحدت رمزآلود معناست.	مسیر از کثرت به وحدت در هر دو رویکرد، فرایندی وجودی و زمانی-معنوی است. ← زمان، مکان
۱.۲. محوربندی فضایی	فضاسازی مبتنی بر جهت‌مندی قدسی، حرکت فیزیکی را به حرکت معنوی بدل می‌نماید.	اصل بینش نمادین / اصل نظام‌های فضایی مثبت	محور فضا از دل سنت و اسطوره برآمده و مبتنی بر شهود قدسی است.	محور حرکت در فضا حامل معناست. هر دو فضا را مسیر سلوک می‌دانند. ← مکان
۲.۲. مرکزگرایی	مرکز، نماد قلب و محل تجلی وحدت و اسماء الهی است.	اصل الگوی مثالی باغ بهشت / اصل بینش نمادین	مرکز معماری، نقطه اتصال زمین و آسمان و تجلی‌گاه وحدت معنوی است.	مفهوم مرکز به عنوان وحدت‌گاه تجلی، نزد هر دو معمار بنیادی است. ← مکان
۳.۲. سلسله‌مراتب فضایی	فضاها با الهام از مراتب هستی، از ماده تا معنا طبقه‌بندی می‌شوند.	اصل بینش نمادین / اصل الگوی مثالی باغ بهشت	مراتب فضا، انعکاسی از سلسله‌مراتب هستی و سیر آفاقی انسان‌اند.	فضا در هر دو رویکرد، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که معنا در آن جریان می‌یابد. ← زمان، مکان
۴.۲. استقلال در عین وحدت	هر جزء مستقل ولی در کل وحدانی معنا می‌یابد، بر اساس وحدت در عین کثرت.	اصل مکمل بودن / اصل بینش نمادین	هر جزء معماری بازتابی از کل کیهانی است؛ هماهنگی کل و جزء ضروری است.	ایده وحدت در عین کثرت، بنیان درک نظم قدسی در هر دو نگاه است. ← فرهنگ
۵.۲. سامان‌بندی حرکت	حرکت فضاها، انسان را از ظاهر به باطن و از حسی به عقل می‌برد.	نظام‌های فضایی مثبت / اصل انطباق محیطی	حرکت در فضا باید سلوک معنوی را با نظم هندسی قدسی همراه کند.	حرکت در معماری وسیله‌ای برای تحول درون است. ← مکان
۶.۲. تقدم درون‌گرایی بر برون‌گرایی	فضاهای درون‌گرا، زمینه خلوت، تأمل و حضور معنوی را فراهم می‌کنند.	نظام‌های فضایی مثبت / اصل بینش نمادین	درون‌گرایی معماری، بستری برای تأمل و ادراک رموز وجود است.	هر دو معماری را بستری برای سیر درونی می‌دانند. ← فرهنگ
۷.۲. هندسه آفاقی به انفسی	هندسه، ابزار انتقال از طبیعت به روح و تجلی مراتب وجودی است.	اصل مقیاس انسانی و مشارکت اجتماعی / اصل بینش نمادین	هندسه قدسی ابزار تجلی نظم کیهانی در فضاهای مقدس است.	هندسه قدسی عامل پیوند میان آفاق و انفس است. ← فرهنگ
۳. اصل سیر از ظاهر به باطن	صورت معماری، حامل معنا و نشانه‌ای از حقیقت غیبی است.	اصل بینش نمادین / اصل الگوی مثالی باغ بهشت / اصل انطباق محیطی	ظاهر معماری باید پرده‌بردار از معنا و جوهر قدسی نهفته در فرم باشد.	فرم‌ها باید حجاب معنا و نه صرف نمایش باشند. ← فرهنگ
۱.۳. انتزاع‌گرایی	فرم‌های ساده و انتزاعی، حامل معناها می‌توانند.	اصل بینش نمادین / اصل مکمل بودن (کیمیای ماده و معنا)	اشکال انتزاعی و رمزی، تجسمی از ایده‌های ازلی و کهن‌الگوها هستند.	فرم ساده ابزاری برای اشاره به معنای متعالی است. ← فرهنگ
۲.۳. نشانه‌گرایی	نشانه‌ها در معماری حامل پیام‌های قدسی‌اند، نه صرفاً تزئینی.	اصل بینش نمادین / اصل الگوی مثالی باغ بهشت	هر نماد در معماری، حامل پیامی عرفانی یا استعاره‌ای از عالم مثال است.	نشانه در معماری، زبان قدسی است. ← فرهنگ
۳.۳. برتری فضا بر توده	فضا مقدم بر توده است؛ ظرفی برای تجربه و معنویت.	اصل مقیاس انسانی و مشارکت اجتماعی / اصل بینش نمادین	فضا، میدان شهود و تجربه قدسی است و اولویت بر توده دارد.	فضا عنصر فعال و قدسی در معماری است. ← مکان
۴.۳. سامان‌بندی چشم‌انداز	چشم‌انداز طبیعت، بستری برای تدبر و ارتباط با آیت‌های الهی است.	اصل نوآوری در سنت / اصل انطباق محیطی	چشم‌انداز باید وحدت طبیعت، انسان و معنا را در یک کلیت منعکس کند.	طبیعت به مثابه تمثیل معنا در چشم‌انداز معمارانه حاضر می‌شود. ← مکان
۵.۳. تعامل با طبیعت	تعامل با طبیعت باید قدسی، متعادل و هماهنگ با فطرت باشد.	اصل انطباق محیطی	طبیعت، متنی است برای قرائت اسماء الهی در معماری سنتی.	تعامل قدسی با طبیعت برای توازن و تدبر الزامی است. ← مکان
۴. اهداف کمی و کیفی	هدف معماری، تقرب به حقیقت با رعایت اهداف کمی و کیفی است.	اصل نوآوری در سنت / اصل مکمل بودن (کیمیای ماده و معنا)	معماری قدسی هم‌زمان پاسخ‌گوی نیازهای زمینی و تعالی روح است.	طراحی باید هم به جسم پاسخ دهد و هم به روح. ← فرهنگ، زمان
۱.۴. اهداف ساختاری	ساختار، نماد نظم و اسماء الهی با معنای رمزی است.	اصل نوآوری در سنت	ساختار به مثابه اسکلت رمزی و تصویری از نظم متافیزیکی است.	ساختار به مثابه نماد اسماء الهی است. ← زمان
۲.۴. اهداف کارکردی	فضاها هم‌زمان پاسخ‌گوی نیازهای مادی، عبادی و اجتماعی‌اند.	اصل مکمل بودن (کیمیای ماده و معنا) / اصل انطباق محیطی	عملکرد تابع معناست و در خدمت شکل‌گیری تجربه قدسی قرار می‌گیرد.	عملکرد در خدمت تجربه قدسی است. ← فرهنگ
۳.۴. اهداف زیبایی‌شناسانه	زیبایی پیوندی با حقیقت دارد و بر وحدت، توازن و رمز مبتنی است.	اصل بینش نمادین	زیبایی، ظهوری از حقیقت قدسی و هماهنگی کیهانی است.	زیبایی برخاسته از معناست نه تزئین صرف. ← فرهنگ
۴.۴. اهداف هویت‌ساز	هویت معماری باید بازتاب فرهنگ اسلامی و ارزش‌های وحیانی باشد.	اصل نوآوری در سنت / اصل بینش نمادین	معماری باید متجلی فرهنگ و حافظه تاریخی-معنوی جامعه باشد.	معماری، تجلی فرهنگ اسلامی است. ← فرهنگ
۴. تهذیب نفس معمار	معمار با تهذیب نفس، به خلق فضای معنوی نایل می‌شود.	اصل الگوی مثالی باغ بهشت / اصل بینش نمادین	معمار، سالکی است که با درک نمادها و سنت، به آفرینش قدسی می‌رسد.	معمار باید خود به مرحله معنا دست یافته باشد. ← فرهنگ

در تبیین هویت معماری معرفی می‌نماید. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که در صورت اتخاذ رویکردی تفکیکی در فرایند طراحی مبتنی بر نظریات این دو متفکر، توجه به شاخصه‌های اولویت‌بندی آنها امری ضروری است؛ به‌گونه‌ای که در الگوی مبتنی بر اندیشه نقره‌کار طراحی باید از لایه‌های فرهنگی و معنایی آغاز شود و صورت فضایی را به عنوان پیامد آن سامان دهد، در حالی که در رویکرد اردلان سازمان فضایی و کیفیت مکان نقطه عزیمت طراحی بوده و سایر مؤلفه‌های هویتی در پیوند با آن تعریف می‌شوند. دوم آنکه برآیند هم‌افزایی اندیشه‌های عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان به صورت‌بندی مجموعه‌ای از اصول نظری برای معماری هویت‌مند معاصر می‌انجامد که بر عدالت وجودی، وحدت در کثرت فضایی، تجلی معنا در فرم، آفرینش فضای قدسی استوار است. این هم‌نشینی فکری، امکان شکل‌گیری الگویی نوین را فراهم می‌سازد که با اتکا بر سنت‌های فکری و فرهنگی، در عین حال ظرفیت پاسخ‌گویی به نیازهای زیستی، ادراکی و معنایی انسان معاصر را داراست.

از حیث کاربردی این پژوهش می‌تواند به عنوان نقطه آغازی برای شکل‌دهی به روشی نوین در جهت توسعه نظریه‌پردازی معماران معاصر ایران درباره معماری اسلامی با هویت تلقی شود و هم‌زمان برآیند تلفیق این الگوها زمینه‌ساز شکل‌گیری الگوهای نوین و دارای هویت در معماری معاصر گردد. مطالعات آینده نیز می‌تواند با تمرکز بر آثار متأخر عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان، نسبت معماری اسلامی با جهان معاصر را بازکاوی نماید. نقره‌کار در اثر «حکمت اسلامی در خلق آثار هنری، معماری و شهرسازی» (۱۴۰۰) با پنج مرحله طراحی مبتنی بر حکمت اسلامی، پیوندی نظام‌مند میان دین، عقل و کالبد برقرار کرده است. اردلان در آثار خود از جمله «The Dilemma» و «ACSF Declaration of Transcendent Human Habitat»، الگویی سه‌سطحی شامل جهان‌بینی، اصول و معیارها ارائه کرده که برگرفته از حکمت اشراقی و شاخه کیهانی «درخت زندگی» است. مطالعات آینده نیز می‌تواند با تمرکز بر آثار متأخر عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان، نسبت معماری اسلامی با جهان معاصر را بازکاوی نماید.

می‌باشد و معماری می‌تواند بستری برای سیر درونی انسان در بستر زمان و مکان معاصر فراهم آورد. فرم‌های هندسی خاصی نیز می‌توانند این وحدت را نمایان سازند: استفاده از مربع (نماد زمین و تثبیت) در پلان، سپس تبدیل آن به دایره (نماد آسمان و وحدت) در گنبدخانه، نشانگر همین سلوک است.

- اصل سوم، تجلی معنا از طریق فرم، فضا و طبیعت: هویت معماری معاصر زمانی محقق می‌شود که فرم، فضا و طبیعت به‌طور یکپارچه معنای قدسی را آشکار سازند؛ ظاهر معماری حجاب آگاهانه‌ای است که مخاطب را به تجربه شهودی و تدبیر در لایه‌های درونی هدایت می‌کند و از طریق فرم‌های ساده، فضاهای معناگرا و تعامل با طبیعت، پیوند انسان با نظم کیهانی را نمایان می‌سازد؛ نمونه‌ای از این رویکرد، طراحی باغ ایرانی با حوض مرکزی و مسیرهای هندسی است.

- اصل چهارم، آفرینش فضاهایی دارای کیفیت قدسی، با کیمیای نور، ماده و فرم: در این اصل معماری معاصر به عنوان میدانی برای آشتی دادن الزامات فنی، عملکردی و زیبایی‌شناختی با اهداف متعالی و هویتی فهم می‌شود که معمار در این چارچوب نقشی فعال و آگاهانه دارد و خود بخشی از فرایند هویت‌سازی تلقی می‌شود. ایجاد چنین کیفیتی فضایی از هم‌نشینی دقیق نور طبیعی، سایه‌های معنادار، مصالح خام و فرم‌های رمزی پدید می‌آید. در این راستا استفاده از نورگیرهای نقطه‌ای، شیشه‌های رنگی (ارسی‌ها)، سطوح نیم‌شفاف و بازی سایه و نور، فضایی حضوری و رمزی می‌آفرینند.

۴. نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی اصول و مفاهیم نظری عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان با تمرکز بر نسبت آنها با مؤلفه‌های هویت‌ساز معماری، امکان استخراج دو دستورالعمل بنیادین را فراهم می‌سازد. نخست آنکه عبدالحمید نقره‌کار و نادر اردلان رویکردهای متمایزی در تعریف و اولویت‌بخشی به مؤلفه‌های هویت معماری اتخاذ کرده‌اند. نتایج این تحلیل نشان می‌دهد نقره‌کار فرهنگ به‌ویژه فرهنگ دینی و وحیانی را بنیادی‌ترین عنصر هویت‌ساز معماری اسلامی می‌داند، در مقابل نادر اردلان مکان را عنصر اولویت‌دار

فهرست منابع

اردلان، نادر (۱۳۷۴)، معماری ایرانی در سخن چهار نسل از معماران صاحب‌نظر، فصلنامه آبادی، سال پنجم، شماره نوزدهم.

- اردلان، نادر (۱۳۹۱)، *حس وحدت (نقش سنت در معماری ایرانی)*، ترجمه ونداد جلیلی، تهران: نشر علم معماری.
- السون، ه. (۱۳۸۲)، *نظریه‌های یادگیری*، ترجمه علی اکبر سیف، تهران: نشر دوران، ویرایش ششم، چاپ ششم
- امامی، صابر (۱۳۸۸)، حافظ و هویت فرهنگی، *فصلنامه علمی پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۱۳.
- ایمانی، نادیه (۱۳۸۷)، حقیقت نهفته: بحثی در چستی معماری، *ماهنامه درآینه خیال*، شماره ۹.
- بلخاری‌قهی، حسن (۱۳۸۸)، *مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی: دفتر اول: وحدت وجود و وحدت شهود*، تهران: انتشارات سروش.
- حمزه‌زاد، مهدی؛ دشتی، مینو (۱۳۹۶)، بررسی خانه‌های سنتی ایرانی از منظر پدیدارشناسان و سنت‌گرایان معنوی، *نقش جهان - مطالعات نظری و فناوری‌های نوین معماری و شهرسازی*، ۶ (۲)، ۲۴-۳۵.
- خسروپناه، عبدالحسین؛ اشرافی، نسیم (۱۳۸۳)، حکمت و معماری، تهران: انتشارات سروش دانش.
- جوادی، مهسا (۱۳۹۴)، درآمدی بر مفهوم هویت محیط انسان‌ساخت به وسیله مؤلفه‌های مکان، فضا و کالبد، *فصلنامه مدیریت شهری*، شماره ۴۱.
- قدیم‌زاده، سمیه (۱۴۰۱)، چالش‌های کاربست اندیشه سنت‌گرا و ضرورت بازاندیشی در معماری معاصر ایران، *فصلنامه مطالعات ملی*، ۲۳ (۲)، ۱۳۹-۱۶۰.
- کیانی، محمد یوسف (۱۴۰۳)، *تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی*.
- مهدوی‌پور، حسین (۱۳۷۷)، مقدمه‌ای بر تأثیر فرهنگ در معماری، *فصلنامه مسکن و محیط روستا*، شماره ۸۴.
- موسوی گیلانی، سیدرضی (۱۳۹۶)، *درآمدی بر روش‌شناسی هنر اسلامی*، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- نقره‌کار، عبدالحمید (۱۳۸۷)، *درآمدی بر هویت اسلامی در معماری*، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.
- نقره‌کار، عبدالحمید (۱۳۹۲)، حکمت و معماری، تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.
- نقره‌کار، عبدالحمید (۱۴۰۰)، *حکمت اسلامی در خلق آثار هنری معماری و شهرسازی*، تهران: انتشارات سروش.
- نقی‌زاده، محمد؛ زمانی، بهادر؛ کرمی، اسام (۱۳۸۹)، ملاحظات فرهنگی در شکل‌دهی به نماهای شهری با تکیه بر ساختار نماهای شهری ایرانی در دوران اسلامی، *فصلنامه هویت شهر*، دوره ۴، شماره ۷.
- رسولی، جلیل؛ نوایی، کامبیز؛ حاجی‌قاسمی، کامبیز (۱۳۹۱)، *خشت و خیال: شرح معماری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات سروش؛ دانشگاه شهید بهشتی، (به کوشش عباس آقاجانی)
- شولتز، کریستین (۱۳۸۰)، پدیده مکان، *فصلنامه معمار*، شماره ۱۳، ترجمه نیر طهوری، تابستان.
- سنگتراش، فتانه؛ پورمند، حسنعلی (۱۴۰۲)، تحلیل تطبیقی بینش نادر اردلان بر مبنای ویژگی‌های پست‌مدرن، *نشریه طراحی و برنامه‌ریزی در معماری و شهرسازی*، ۱ (۱)، ۹۳-۱۰۸.
- عاملی، سعید رضا (۱۳۸۵)، هویت‌های فرهنگی قدیم و جدید، رمزگشایی تمدنی و معماری سنتی، *دوفصلنامه دین و ارتباطات*، شماره ۳۰.
- هلتزی هال، ویلیام (۱۳۶۳)، *تاریخ و فلسفه علم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سروش.

Aghaei Rad, Hamid. (2015). *A Study of the Architecture of Nader Ardalan in Terms of Tradition and Modernity in the Islamic Context*. PhD Thesis. UNSW (The University Of New South Wales).

Burckhardt, Titus. (1976). *Art of Islam: Language and Meaning*. World Wisdom, Inc.

Carmona, Matthew. (2006). *Public Places, Urban Spaces*. Architectural Press, Elsevier. Oxford.

Corbin, Henry. (1986). *Temple and Contemplation*. Routledge & Kegan Paul. London.

Cowan, R. (2005). *The Dictionary of Urbanism*. Wiltshire: Streetwise Press. Pizzigoni, Vittorio. 2024. 3 Ludwig Mies van der Rohe: Complete Writings 1922-1969, Berlin: DOM Publishers.

Farahi, F. (1998) "A brief review and proposal based on Contemporary Architecture," Memari & ShahrSazi, 5051.

فرایند سیال تفکر در طراحی منظر: خوانشی تلفیقی از دیدگاه‌های شون، لاوسون و ترنر^۱

مهديه صادقی‌پور رودسری^۲، نیلوفر رضوی^۳، حمید ندیمی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۹-۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۳-۰۴

DOI: 10.22034/rau.2026.736073

چکیده

طراحی منظر، شاخه‌ای از طراحی در بسترهای طبیعی و انسانی پویا با ماهیتی پیچیده و چندلایه است. در چنین شریطی، تفکر طراح نه در قالب یک توالی خطی، بلکه در جریانی سیال و متکی بر درک تدریجی و بازتعریف مستمر مسئله شکل می‌گیرد. با وجود اهمیت این جنبه شناختی ذهن طراح، بخش قابل توجهی از ادبیات طراحی منظر همچنان بر رویکردهای تجویزی و ابزارهای تحلیلی تمرکز داشته و کمتر به سازوکارهای شناختی پرداخته شده است. پژوهش حاضر با هدف پاسخ به این خلا نظری، به ارائه چارچوبی مفهومی از فرایند تفکر در طراحی منظر می‌پردازد. این چارچوب با بهره‌گیری از روش تحلیلی-تطبیقی بر سه دیدگاه کلیدی در مطالعات طراحی استوار شده است: نظریه «تأمل در عمل» دونالد شون، «تعامل درهم‌تنیده مسئله و راه‌حل» برایان لاوسون و «حرکت سیال و زنبوروار ذهن» تام ترنر. این انتخاب به دلیل تمرکز مشترک و عمیق این نظریه‌ها بر سازوکارهای شناختی طراح صورت گرفته است. در چارچوب حاصل، تفکر طراح به مثابه جریانی سیال در میان چهار بعد درهم‌تنیده صورت‌بندی می‌شود: کلیت مسئله به مثابه ادراکی متغیر و تدریجی؛ اجزای مسئله که به طور گزینشی برجسته می‌شوند؛ ایده‌ها و پاسخ‌ها به عنوان ابزارهایی برای کاوش و بازاندیشی؛ و مسیر اندیشه به مثابه جریانی تأملی و تعاملی که این ابعاد را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به منظور درک بهتر پیوند میان این ابعاد، چارچوب یادشده در قالبی بصری نمایش داده شده است. هدف این چارچوب، ارائه درکی عمیق‌تر از فرایندهای سیال ذهن طراحان منظر است که بستری سودمند را برای بازاندیشی در شیوه‌های آموزش و کنش حرفه‌ای در معماری منظر فراهم می‌آورد.

کلیدواژه‌ها: معماری منظر، فرایند طراحی، تأمل در عمل، تعامل مسئله و راه‌حل، سازوکار ذهنی طراح

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تبیین ارزش‌ها در طراحی منظر: کنکاشی بر نمونه‌های ناخودآگاه» می‌باشد، که با راهنمایی نگارندگان دوم سوم در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی در حال انجام است.

۲. دانشجوی دکتری، رشته معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: mahdieh.sadeghipour@gmail.com

0009-0004-3364-7908

۳. استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: n-razavi@sbu.ac.ir

0000-0001-6377-057X

۴. استاد دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: ha-nadimi@sbu.ac.ir

0000-0001-7053-4022



مقدمه

از دهه‌های پایانی قرن بیستم، شناخت فرایند طراحی و سازوکارهای ذهنی طراحان به یکی از محورهای مهم پژوهش در مطالعات طراحی بدل شده است. در این دوره، نظریه‌هایی چون «تأمل در عمل» دونالد شون (۱۹۸۳) زمینه درکی نو از ماهیت تفکر طراح را فراهم آوردند که در آن، عمل طراحی نه مجموعه‌ای از مراحل خطی و ازپیش‌تعریف‌شده، بلکه به‌مثابه جریانی پیچیده، تفسیری و موقعیت‌محور تلقی می‌شود. دیدگاه‌هایی از این دست، مبنای نظری مهمی برای نسل جدیدی از مطالعات پیرامون فرایند طراحی فراهم ساختند (Yaneva, 2011) که با توسعه موجی از یافته‌های شناختی و ادراکی در سال‌های بعد، توجه پژوهشگران را به بررسی فرایند طراحی و آموزش آن از دریچه سازوکارهای شناختی و تأملی معطوف ساختند (Cross, 2023; Fleck and Fitzpatrick, 2010; Hay, Cash, and McKilligan, 2020; Lousberg et al. 2020; Raven, 2024; Thorpert et al. 2024; Tracey and Hutchinson, 2018; Uzunkaya and Paker Kah-vecioğlu, 2020؛ امرایی ۱۴۰۲؛ شریعت راد و ندیمی ۱۳۹۵؛ شریف و ندیمی ۱۳۹۲؛ کاروان ۱۴۰۰؛ محمودی ۱۳۸۳؛ حسینی‌زاده‌مهرجردی ۱۴۰۴؛ ندیمی ۱۳۷۸).

با وجود این پیشرفت‌ها، مرور ادبیات موجود در حوزه منظر، نشان‌دهنده محدودیت و پراکندگی تحلیل‌های نظری درباره سازوکارهای شناختی ذهن طراح در فرایند طراحی است. در پاسخ به این خلا نظری در بستر طراحی منظر، پژوهش حاضر خوانشی تلفیقی از دیدگاه سه نظریه‌پرداز برجسته ارائه می‌دهد: نخست، نظریه «تأمل در عمل»^۱ دونالد شون (۱۹۸۳) مبنی بر آن‌که طراح از خلال اندیشه‌ای مداوم و هم‌زمان با عمل طراحی، مسیری برای تحقق آن می‌یابد؛

– دوم، دیدگاه برایان لاوسون (۲۰۰۵) که با تمرکز بر سازوکارهای درونی ذهن، طراحی را محصول تعامل هم‌زمان میان درک مسئله و راه‌حل معرفی می‌کند که در چرخه‌ای از تحلیل اجزا، ترکیب و ارزیابی تداوم می‌یابد؛

– و سوم، دیدگاه تام ترنر (۲۰۰۴) که جریان سیال تفکر طراح را به پرواز بی‌نظم و البته هدف‌مند زنبور عسل تشبیه کرده و بر ارتباط درهم‌تنیده، غیرخطی و بازگشتی میان ایده‌هایی در ارتباط با پاسخ طراحی و اجزای مسئله در فرایند طراحی منظر تأکید دارد.

در میان رویکردهای متنوع موجود در مطالعات طراحی، این سه نظریه دارای جایگاه شناخته‌شده‌ای در ادبیات مرتبط بوده و به‌سبب تمرکز مشترک بر سازوکارهای شناختی و ماهیت سیال اندیشه، ظرفیت ویژه‌ای را برای فهم پیچیدگی‌های تفکر در طراحی منظر دارا هستند. تلفیق و هم‌افزایی این دیدگاه‌ها امکان صورت‌بندی چارچوبی یکپارچه را فراهم می‌آورد که به شکل‌گیری درک روشن‌تری از فرایندهای ذهنی طراح در بستر پیچیده و چندلایه طراحی منظر می‌انجامد.

با تکیه بر این سه دیدگاه، پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که «مسیر اندیشه طراح بر اساس تعامل میان فهم مسئله، اجزا و راه‌حل‌های احتمالی چگونه در قالب یک چارچوب مفهومی در طراحی منظر قابل تبیین است؟».

هدف پژوهش، ارائه چارچوبی منسجم و یکپارچه از این سه نظریه در قالب دیدگاه‌هایی مکمل است که در بیانی نظری و تحلیلی، مفاهیم کلیدی و روابط میان آنها را صورت‌بندی می‌کند. در نتیجه، این پژوهش امکان بازخوانی عمیق‌تری از سازوکار سیال ذهن طراح را در بسترهای پیچیده منظر فراهم ساخته و همچنین مبنایی مهم از بعد سازوکارهای شناختی، برای تحلیل، آموزش و عمل طراحی در شرایط پیچیده منظر ارائه می‌دهد.

روش و گام‌های پژوهش

این پژوهش از نوع مطالعات کیفی و نظری است که با روش تحلیلی-تطبیقی انجام شده است. مفاهیم کلیدی در سه نظریه دونالد شون، برایان لاوسون و تام ترنر در تحلیل نظری و تطبیقی، استخراج و مقایسه شده و در نهایت در قالب یک چارچوب مفهومی منسجم بیان و تصویرسازی شده است. فرایند پژوهش در چهار گام اصلی سامان یافته است:

– بررسی مجزای هر نظریه و استخراج مفاهیم کلیدی آن از طریق تحلیل محتوای مفهومی در منابع اصلی و مرتبط؛ در این گام امکان شناسایی سازوکارهای شناختی تفکر طراح در هر دیدگاه به‌صورت مستقل فراهم شده است.

– تحلیل و مقایسه تطبیقی مفاهیم استخراج‌شده با هدف شناسایی نقاط اشتراک، تمایزها و پیوندهای مفهومی میان سه نظریه؛

– استخراج چارچوب مفهومی یکپارچه از سازوکار سیال تفکر طراح در طراحی منظر بر اساس نتایج حاصل از گام‌های

پیشین. این چارچوب نه در نتیجه تحمیل یک ساختاریبیرونی، بلکه برآمده از مفاهیم مشترک در نظریه‌ها بر چهار بعد کلیت، اجزا، پاسخ‌ها و مسیر اندیشه طراح بنیان شده است. – در گام پایانی، چارچوب ارائه شده در قالبی بصری بازنمایی شده است تا ارتباط میان ابعاد آن به گونه‌ای شفاف‌تر انعکاس یابد.

داده‌های پژوهش در نتیجه بررسی منابع معتبر حوزه طراحی و طراحی منظر گردآوری شده و فرایند تلفیق مفاهیم در چارچوبی نظری سامان یافته است که در آن، سه نظریه نقشی مکمل در تبیین نهایی دارا هستند. در این رویکرد، هدف تولید چارچوب مفهومی جدید از طریق تحلیل تطبیقی و هم‌نشینی تحلیلی نظریه‌های موجود است. اعتبار این پژوهش نه از طریق آزمون تجربی، بلکه بر اساس انسجام مفهومی و سازگاری درونی ارزیابی می‌شود. با این حال، ظرفیت آزمون تجربی آن در بستر پروژه‌های واقعی طراحی منظر به‌عنوان مسیر پژوهشی آتی پیشنهاد می‌شود.

پیشینه نظری

از دهه‌های پایانی قرن بیستم، مطالعات طراحی به‌تدریج از رویکردهای صرفاً تحلیلی و مسئله‌محور فاصله گرفته و اغلب به سمت تبیین‌هایی متمایل شده است که ماهیت تأملی و تعاملی تفکر طراح را برجسته می‌سازند. با این حال، این تغییر رویکرد در حوزه طراحی منظر همچنان محدود و پراکنده است.

بخش قابل توجهی از پژوهش‌های معاصر در حوزه طراحی منظر، با تمرکز بر توسعه رویکردها و چارچوب‌های عملی، اولویت خود را بر موضوعاتی چون طراحی منظر پایدار (Musacchio, 2025; Smithwick et al. 2023; Solec-ka, 2018)، بوم‌شناسانه (Murphy, 2016; Musacchio, 2025؛ احمدی، بمانیان و انصاری ۱۳۹۶) و طراحی مشارکتی (Henningsson et al. 2015; Stephenson, 2008) قرار داده‌اند. اگرچه گسترش این رویکردها به شکل‌گیری بدنه‌ای غنی از چارچوب‌ها و الگوهای عملی و کاربردی منتهی شده است، اما در این مطالعات توجه کمتری بر سازوکارهای ذهنی طراح معطوف است.

با گسترش پذیرش پیچیدگی مسئله و شرایط تصمیم‌گیری در طرح‌های منظر، گروه دیگری از پژوهش‌ها بر ارائه چارچوب‌هایی ساختاریافته با رویکرد سیستمی در طراحی

منظر تمرکز یافته‌اند (Alpak, Özkan, Ahern, 2005; Steinitz, 2020; Düzenli, 2018 and). این رویکرد را می‌توان به نوعی در امتداد دیدگاه‌های منطقی و مرحله‌ای در طراحی دانست که در واکنش به محدودیت‌های الگوهای تجویزی پیشین، به دنبال ایجاد نظامی منعطف‌تر و حساس‌تر به شرایط و ویژگی‌های طراحی در هر موقعیت هستند. در این دسته از مطالعات، با تمرکز بر مدیریت پیچیدگی‌ها و سازمان‌دهی کل‌نگر فرایندهای منظر، عمدتاً بر به‌کارگیری چرخه‌هایی تکرار شونده و بازخوردی تأکید می‌شود.

در این میان، رویکردهایی که طراحی منظر را به مثابه فرایندی پژوهشی برمی‌شمارند (Guler and Erbas Gurl-er 2022; Hensel et al. 2020; Lenzholzer, Duchhart, and Koh, 2013; Nijhuis and De Vries, 2019؛ تقوایی و سمیاری ۱۳۹۳)، به واسطه اتخاذ نگاهی تأملی نسبت به فرایند طراحی منظر، بیشترین اشتراکات را با موضوع پژوهش حاضر دارند. با این حال، در این مطالعات نیز غالباً تمرکز بر مبانی پیوند میان پژوهش و عمل و یا تعریف حدود و قلمرو دانش معماری منظر قرار دارد. در نتیجه محوریت این مطالعات اغلب بر جنبه‌های روش‌شناختی یا چارچوب‌های کلی در عمل و آموزش معطوف بوده و سهم اندکی به تبیین سازوکارهای درونی و فرایندهای ذهنی طراح اختصاص یافته است. حال آنکه درک عمیق‌تر کیفیت سیال تفکر طراح، نه‌تنها در ارتقای کیفیت فعالیت فردی دارای نقشی محوری است، بلکه می‌تواند ظرفیت تعامل و هم‌افزایی را در فعالیت‌های مشارکتی، میان‌رشته‌ای و تیمی که از ویژگی‌های بارز در بسیاری از پروژه‌های منظر است، به طور چشم‌گیری افزایش دهد.

«جدول ۱» با هدف جمع‌بندی تطبیقی رویکردهای موجود در ارتباط با پیشینه نظری پژوهش ارائه شده است. در پاسخ به خلا نظری اشاره شده، پژوهش حاضر با تکیه بر دیدگاه سه نظریه‌پرداز برجسته به مثابه دیدگاه‌هایی مکمل، می‌کوشد چارچوب مفهومی منسجمی از فرایند سیال تفکر در طراحی منظر ارائه دهد.

در ادامه، بنیان‌های نظری پژوهش حاضر از طریق شرح، تحلیل و مقایسه مفاهیم کلیدی در هر یک از سه دیدگاه یاد شده، تشریح شده است.



جدول ۱. جمع‌بندی تطبیقی پیشینه نظری پژوهش.

دسته مطالعات	مبانی نظری غالب	تمرکز تحلیلی	دستاوردهای کلیدی	محدودیت‌ها از منظر تبیین فرایند ذهنی طراح	نسبت با پژوهش حاضر
رویکردهای عملی (پایدار، بوم‌شناسانه، مشارکتی)	نظریه‌های پایداری، بوم‌شناسی منظر، برنامه‌ریزی مشارکتی	توسعه چارچوب‌ها و الگوهای اجرایی برای مواجهه با مسائل محیطی و اجتماعی	تولید بدنه‌ای غنی از راهبردهای عملی، تقویت پاسخ‌گویی اجتماعی و زیست‌محیطی طراحی	تمرکز محدود بر سازوکارهای شناختی و فاقد ساختار منطقی (شهودی) در ذهن طراح	همسو در توجه به پیچیدگی بستر، اما فاقد تمرکز بر سیالیت تفکر طراح
رویکردهای سیستمی و ساختاریافته	نظریه سیستم‌ها، مدل‌های منطقی و مرحله‌ای طراحی	سازمان‌دهی کل‌نگر فرایند و مدیریت پیچیدگی از طریق چرخه‌های تکرارشونده و بازخوردی	ایجاد نظم منعطف‌تر نسبت به الگوهای تجویزی؛ تقویت نگاه کل‌نگر	غلبه نگاه ساختاری با نادیده گرفتن نقش سازوکارهای فاقد ساختار منطقی	فراهم‌کننده بستر مفهومی برای تحلیل پیچیدگی، اما نیازمند تکمیل از دیدگاه شناختی
طراحی به مثابه فرایند پژوهشی	ارتباط پژوهش و عمل طراحی	بازتعریف طراحی به‌عنوان فرایندی تأملی و سازنده دانش	تقویت پیوند پژوهش و عمل، ارتقای جایگاه معرفتی معماری منظر	تمرکز غالب بر روش‌شناسی و آموزش، توجه محدود به وجوه شناختی	دارای بیشترین هم‌پوشانی مفهومی، اما فاقد توجه صریح به سازوکارهای ذهنی
چارچوب نظری پژوهش حاضر	نظریه «تأمل در عمل» دونالد شون، «تعامل درهم‌تنیده مسئله و راه‌حل» برایان لاوسون، «حرکت سیال و زنبوروار ذهن» تام ترنر	تبیین سازوکار سیال و تأملی در تصمیم‌گیری طراحی منظر	ارائه چارچوبی مفهومی برای فهم عمیق‌تر نسبت به ماهیت سیال تفکر طراح	عدم بررسی تجربی یافته‌های پژوهش	تکمیل‌کننده رویکردهای پیشین از طریق تمرکز بر بعد شناختی در فرایند طراحی منظر

دونالد شون: تأمل در عمل

اگرچه مفهوم «تأمل» دارای ابعاد و سطوح متعددی است (Fleck and Fitzpatrick, 2010)، در خوانشی مبتنی بر اندیشه شون، «تأمل» فرایندی معطوف به اندیشه‌ای مستمر و عمیق است که در آن طراح بر پیامدهای غیرمنتظره تصمیمات خود می‌اندیشد و از طریق تعامل با موقعیت و ایجاد درکی جدید نسبت به موضوع، حرکات بعدی را هدایت می‌کند (Schön, 1983: 94).

دونالد شون (۱۹۸۳) طراحی را حرفه‌ای «تأملی» می‌داند؛ فرایندی که در آن، طراح از رهگذر اندیشه‌ای مداوم و هم‌زمان با عمل طراحی که «تأمل در عمل» نامیده شده است، مسیری برای تحقق آن می‌یابد. در این چارچوب، تعریف مسئله طراحی کنشی تفسیری و خلاق دانسته می‌شود که نمی‌توان در قالب «عقلانیت فنی»^۲ که رویکردی منطقی در روش‌های علمی است، به آن رسیدگی کرد (Schön, 1983: 40).

در رویکردهای منطقی و مبتنی بر عقلانیت فنی، برخلاف دیدگاه تأملی، طراحی به‌عنوان فرایند حل مسئله مبتنی بر قواعد تجویزی، تجزیه موضوع و استفاده استقرایی از داده‌های پیشین تعریف می‌شود (Milburn and Brown, 2003). شون (۱۹۸۳: ۳۹-۴۰) بر این باور است که این رویکرد تنها زمانی

کارآمد است که اهداف طراحی روشن و مورد توافق باشند، زیرا در چنین حالتی مسئله به انتخاب بهترین ابزار یا روش از میان گزینه‌های مشخص تقلیل می‌یابد. او همچنین تأکید می‌کند که حتی زمانی که یک مسئله طراحی در ظاهر به خوبی تعریف شده باشد، همچنان در عمل دارای شرایطی منحصر به فرد بوده و بنابراین از طریق نظریه‌ها یا گام‌های از پیش تعیین شده قابل حل نیست. در نتیجه طراح باید هر وضعیت را به‌عنوان موردی یگانه در نظر بگیرد و این امر از طریق به‌کارگیری نظریه‌ها یا گام‌هایی از پیش مشخص شده، قابل تحقق نیست (Schön, 1983: 129).

به طریقی مشابه طراحی منظر نیز، به دلیل ابهام، چندلایگی، تعارض میان اهداف و فقدان توافق میان ذی‌نفعان درباره چپستی مسئله و ارزش‌های مرتبط با آن (Rittel and Webber, 1973; Stephenson, 2010)، عمدتاً در نقطه مقابل رویکردهای منطقی و قاعده‌محور قرار می‌گیرد. از دیدگاه شون (۱۹۸۳: ۱۲۹-۳۰)، در رویارویی با چنین موقعیت‌های باز و تعارض‌آمیزی، «اختلاف تنها در خصوص یافتن بهترین شیوه حل یک مسائل خاص نیست، بلکه عموماً درباره اینکه کدام مسائل ارزش حل کردن و رسیدگی دارند و نقش طراح در رسیدگی به آنها چیست نیز مناقشات وجود دارد». با وجود

(بازقاب‌بندی مسئله) در پی خواهد داشت (Schön, 1983: 79, 101, 131).

در این چرخه تأملی، «موقعیت منحصر به فرد و نامطمئن طراحی، (در تعاملی دو سویه) از خلال تلاش برای تغییر آن فهمیده می‌شود و از خلال تلاش برای فهم آن تغییر می‌کند» (Schön, 1983: 132). «شکل ۱» تلاشی در بیان تصویری این چرخه است.

این دیدگاه امکان اندیشه‌ورزی درباره چارچوب‌ها را در شرایط کثرت دیدگاه‌ها فراهم می‌سازد (Schön, 1983: 311). از این رو، در طراحی منظر که با تعدد ذی‌نفعان و تنوع ارزش‌ها همراه است، می‌توان از جزم‌اندیشی و تک‌صدایی فاصله گرفته و با ایجاد فرصت تأمل و نقد مستمر، بازدرک پیوسته و بازتعریف قاب‌های ذهنی (هم برای طراح و هم برای دیگران)، بستری مناسب‌تر برای گفت‌وگو، مذاکره و خلق راه‌حل‌های هم‌افزا فراهم ساخت.

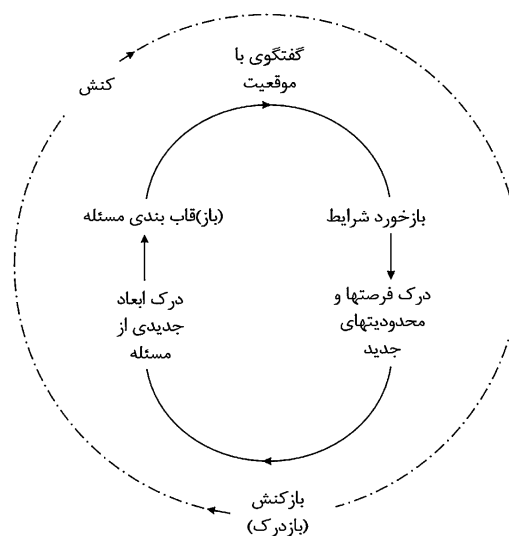
از جمله نقدهای وارد بر این اندیشه آن است که در نمونه‌های تجربی شرح داده شده در کتاب شون (۱۹۸۳) بر خلاف تأکید بر پیچیدگی‌ها در فرایند طراحی، عمدتاً بر تعامل طراح با موقعیت در شرایطی ساده‌سازی شده و محدود تمرکز شده و کمتر به پیچیدگی‌های شرایط واقعی بستر و نحوه تعاملات چندجانبه پرداخته شده است (Yaneva, 2011). اما با وجود محدودیت‌هایی از این دست، «تأمل در عمل» همچنان به‌مثابه یک معرفت‌شناسی عمل^۴ (Schön, 1983: 133)، چارچوبی بنیادین برای درک فرایندهای شناختی در طراحی را فراهم می‌سازد. چراکه هدف شون، معرفی مفهوم «تأمل در عمل» به‌عنوان شکلی مشروع از تفکر حرفه‌ای است که در موقعیت‌های یکتا، نامطمئن و خارج از حوزه دستورالعمل‌ها، تصمیمات حرفه‌مندان را هدایت می‌کند.

چنانچه شرح داده شد دیدگاه شون بر شناخت تدریجی مسئله بر اساس نوعی «قاب‌بندی» متمرکز است. شون (۱۹۸۳: ۱۳۴) اذعان دارد قاب‌ها صرفاً چارچوب‌هایی موقت برای گزینش ابعاد و نظم‌بخشی به مسئله طراحی بوده که امکان نوعی کاوش را برای طراح فراهم می‌کنند. بنابراین طراح در لحظه «قاب‌بندی مسئله» نمی‌داند راه‌حل نهایی چه خواهد بود یا حتی مسئله اساساً قابل حل است یا خیر. حال آنکه در اغلب دیدگاه‌های همسوی بعدی از جمله لاوسون (۲۰۰۵) با وجود به رسمیت شناختن مفهوم قاب‌بندی، عمدتاً بر نقش

مقبولیت رویکرد «تأملی» شون، کاربرد آن در حوزه منظر عمدتاً به آموزش و ارتقای قابلیت‌های بازاندیشی محدود مانده است (Britton, 2014; Seevinck and Lenigas, 2013).

در نگاه شون، «تأمل در عمل» جوهره فعالیت طراحی است؛ فرایندی که به طراح امکان می‌دهد در شرایط مبهم، پیچیده، یکتا و همراه با تعارض ارزش‌ها، تصمیم‌هایی خلاقانه و سازگار اتخاذ کند. نقطه کلیدی و آغازین این فرایند «قاب‌بندی مسئله»^۳ است. از این طریق طراح با گزینش و برجسته‌سازی ابعادی از موضوع مشخص می‌کند که «به چه ویژگی‌هایی توجه کرده، چه نظمی در موقعیت برقرار خواهد کرد و (نیز) در چه جهاتی سعی در تغییر شرایط خواهد داشت» (Schön, 1983: 165). در نتیجه طراح «بر اساس درک نخستین خود از موقعیت، شکلی به شرایط منحصر به فرد و نامعین آن می‌بخشد» (Schön, 1983: 79).

پیرو این کنش، موقعیت طراحی، با نمایش محدودیت‌ها و ویژگی‌های خاص خود بازخورد خواهد داد. این سازوکار با فراهم ساختن امکان درک وجوه جدیدی از مسئله، بازدرک و بازکنش طراح را از طریق بازاندیشی در پیش‌فرض‌های ذهنی، راهبردهای عمل و همچنین اصلاح یا تعریف قاب‌های جدید



شکل ۱. بیان تصویری سازوکار تأمل در عمل در بیان شون؛ طراح از طریق چرخه‌ای از کنش (قاب‌بندی) و بازکنش (اصلاح یا قاب‌بندی جدید مسئله) بر اساس گفتگو با موقعیت و بازخورد شرایط، در تأملی مستمر درک خود را نسبت به مسئله طراحی عمیق‌تر می‌کند.

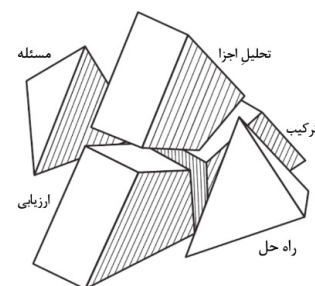


متقدم و هدایتگر راه‌حل‌های احتمالی در هدایت مسیر طراحی تأکید شده است.

برایان لاوسون: تکامل تدریجی مسئله و راه‌حل

اندیشه برایان لاوسون (۲۰۰۵) (۲۰۰۵) را می‌توان امتدادی بر نگرش شون دانست که با تمرکز بیشتر بر سازوکارهای شناختی و درونی ذهن طراح، طراحی را محصول تعاملی مستمر میان مسئله و راه‌حل از طریق سه‌گانه تحلیل اجزا، ترکیب و ارزیابی معرفی می‌کند (شکل ۲).

در این دیدگاه نیز برخلاف دیدگاه‌های منطقی که بر درک مسئله از طریق تحلیل اجزای آن در گام نخست طراحی تأکید دارند، بیشتر موضوعات طراحی در نقطه‌ای در میانه طیفی در نظر گرفته می‌شوند که بسته به میزان وضوح و روشنی ابعاد مسئله، می‌تواند با رویکرد غالب منطقی در یک سمت و یا با کاوشی شهودی در راه‌حل‌های ممکن و شناخت تدریجی موضوع در انتهای دیگر طیف رسیدگی شوند (Lawson, 2005: 296).



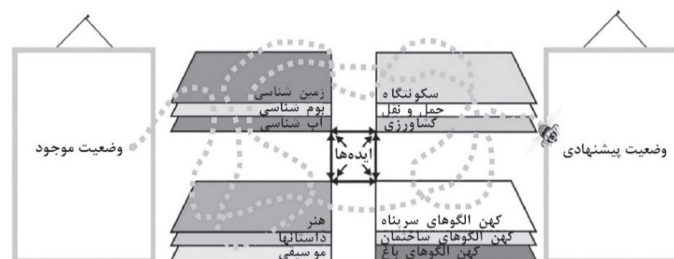
شکل ۲. مدل پیشنهادی لاوسون که در آن طراحی در تعاملی میان مسئله و راه‌حل بر اساس سه‌گانه تحلیل اجزا، ترکیب و ارزیابی تحقق می‌یابد (Lawson, 2005, p. 49).

لاوسون (۲۰۰۵: ۳۱-۴۹) با نفی ضرورت تأکید بر نقطه آغازی مشخص و هرگونه جهت‌گیری یا مسیر ازپیش‌تعیین‌شده، شناخت مسئله را نه پیش‌شرط الزامی آغاز طراحی، بلکه فرایندی تدریجی و هم‌زمان با توسعه راه‌حل می‌داند و هیچ تفکیک معناداری میان تحلیل اجزا و ترکیب آن قائل نیست. این دیدگاه، با برجسته‌کردن ماهیت تعاملی و تدریجی تفکر طراحی، نقش مهمی در فهم سازوکارهای ذهنی طراح دارد، اما در حوزه طراحی منظر کمتر به آن پرداخته شده است.

تام ترنر: مسیر سیال ذهن طراح

دیدگاه ترنر (۲۰۰۴) از جمله معدود نمونه‌های هم‌سو با دو دیدگاه پیشین (و البته بدون ارجاع مستقیم) در حوزه طراحی منظر است. اگر تأکید شون بر ماهیت تأملی تفکر طراحی بر اساس نوعی قاب‌بندی متغیر، و تأکید لاوسون بر سازوکار تدریجی و تعاملی میان مسئله و راه‌حل است، ترنر علاوه بر توجه گزینشی به ابعاد مسئله (مشابه مفهوم قاب‌بندی در بیان شون) و محوریت ایده‌ها در خصوص راه‌حل (مشابه تأکید لاوسون بر جایگاه راه‌حل‌ها)، بر سیالیت و بی‌نظمی مسیر اندیشه در این فرایند تأکید دارد.

ترنر (۲۰۰۴: ۳۸-۳۹) فرایند طراحی منظر را جریانی غیرخطی و بازگشتی می‌داند که در پی جریان ذهن میان ایده‌ها و اجزای مسئله پیش می‌رود. در این دیدگاه، ایده‌هایی درخصوص وضعیت مطلوب نهایی، در مرکز اندیشه طراح قرار گرفته و منجر به شکل‌گیری پاسخ طراحی با نگاهی گزینشی و بی‌نظم میان اجزای مسئله طراحی که در چهار دسته الگوهای طبیعی، اجتماعی، زیبایی‌شناسی و کهن‌الگوها قرار گرفته‌اند، خواهد شد. در این بیان با استفاده از استعاره پرواز زنبوروار ذهن طراح، بر ماهیت سیال، پیچیده، بی‌نظم و در عین حال هدفمند جریان تفکر تأکید شده است (شکل ۳).



شکل ۳. نمایش حرکت نامنظم ذهن طراح در فرایند طراحی منظر مشابه حرکت یک زنبور عسل و با محوریت ایده‌های از وضعیت مطلوب که به صورت گزینشی از داده‌های موجود در چهار دسته طبیعی، اجتماعی، زیبایی‌شناسی و کهن‌الگوها، استفاده می‌کند (Turner, 1996, p. 39).

مفهومی پژوهش حاضر بر این چهار بعد استوار شده است. نخستین بعد در چارچوب پیشنهادی، «درک کلیت مسئله» است. شون تعریف مسئله را به طریقی تدریجی و وابسته به گزینش ابعادی از مسئله (قاب‌بندی) می‌داند که در تعامل با شرایط بستر بازبینی می‌شود. لاوسون نیز درک کلی مسئله را فرایندی تکاملی در تعامل مدام میان مسئله و پاسخ‌های احتمالی و همچنین تجزیه و ترکیب و ارزیابی اجزای مسئله دانسته است. ترنر با نگاهی شناختی‌تر، نشان می‌دهد که ادراک کلی مسئله و موقعیت طراحی از تغییر پیوسته توجه ذهنی طراح میان اجزای مسئله شکل می‌گیرد.

در برداشتی تلفیقی، درک کلیت مسئله به‌منزله شکل‌گیری تدریجی تصویری در حال تکامل و بازتعریف مستمر از موقعیت و شرایط طراحی در ذهن طراح تلقی می‌شود. در نتیجه این ادراک تدریجی و متغیر بیش از آن‌که معادل برداشتی منفعلانه نسبت به تعریفی اولیه از مسئله باشد، نوعی چارچوب شناختی با اشراف بر بخشی از مسئله در واقعیت است که در طول فرایند طراحی دستخوش تغییرات تدریجی خواهد شد.

همچنین توجه طراح به «اجزای مسئله» در هیچ یک از سه نظریه، در قالب مجموعه‌ای از داده‌ها که به صورت خطی تحلیل و رسیدگی شوند، نبوده است. بر اساس دیدگاه شون و ترنر، توجه طراح به اجزای مسئله نه بر اساس دسته‌بندی‌های بیرونی، بلکه مطابق با قاب‌بندی و گزینش ذهنی شکل می‌گیرد. از سوی دیگر لاوسون بر درهم‌تنیدگی تحلیل و ترکیب در فرایند طراحی و در نتیجه پیوندها و تفکیک‌هایی تدریجی و پویا میان اجزا تأکید دارد. برآیند این سه دیدگاه چنین است که اجزای مسئله شبکه‌ای پویا از نقاط توجه گزینشی طراح را تشکیل می‌دهند که می‌توانند به صورت پیوسته تجزیه و بازترکیب شوند. «ایده‌ها و پاسخ‌های طراحی» بُعد دیگری در این فرایند به‌شمار می‌آیند. هرچند در دیدگاه شون به‌طور محوری بر این بُعد تمرکز نشده است، در دو دیدگاه دیگر جایگاهی اساسی برای آن در نظر گرفته می‌شود. در نگاه لاوسون، پاسخ‌های احتمالی طراح به‌منزله ابزاری برای فهم مسئله و همچنین پیشروی در مسیر طراحی عمل می‌کنند؛ پاسخ‌هایی که در تعامل با درک کلیت مسئله به‌تدریج تکامل می‌یابند و در نهایت به شکل‌گیری پاسخ نهایی می‌انجامند. به‌طور مشابه، ترنر نیز گزینش میان اجزای مختلف مسئله را متأثر از ایده‌هایی می‌داند که در خصوص پاسخ مطلوب در ذهن طراح شکل گرفته‌اند. بر اساس

بنابراین اگرچه در دیدگاه ترنر اجزای مسئله دارای جایگاهی محوری هستند، اما با تأکید بر نگاه گزینشی نسبت به اجزا (مشابه قاب‌بندی شون)، تفاوت مهمی با نگرش حاکم بر روش‌های منطقی، تجویزی و گام به گام در رویارویی با مسئله طراحی ایجاد شده است. زیرا ترنر (۲۰۰۴: ۳۹،۴۵) پیمایش و مطالعه وضع موجود را همواره وابسته به هدفی خاص در ذهن طراح که تعیین‌کننده نوع و میزان توجه بر اجزای موضوع طراحی است، برمی‌شمرد.

باید توجه داشت در این دیدگاه، همسو با اندیشه شون، گامی مستقل برای قضاوت و ارزیابی در نظر گرفته نشده است. در حقیقت می‌توان گفت ارزیابی به‌عنوان ویژگی اندیشه تأملی جاری و معیاری برای پیش‌روی در مسیر طراحی که متشکل از زنجیره‌ای از تصمیمات است در نظر گرفته شده است. این مفهوم همچنین موکد دیدگاه لاوسون نسبت به نوعی ارزیابی^۵ در قضاوت‌های پیچیده طراحی است که از آن به‌عنوان راهی در به نظم آوردن مسیر طراحی یاد شده که بر اساس مجموعه‌ای از معیارهای روشن و یا مبهم انجام می‌گیرد (Lawson, 2005: 291,298).

در مجموع، تأکید ترنر بر غیرخطی بودن و حرکت گزینشی ذهن، بعدی همسو و مکمل در فهم «سازوکارهای شناختی و تأملی تفکر طراح در حوزه منظر» فراهم می‌آورد. این سه نظریه، در بخش بعدی در چارچوبی یکپارچه مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفته است.

تلفیق مفاهیم و استخراج چارچوب بر پایه دیدگاه‌های شون، لاوسون و ترنر

مرور دیدگاه‌های شون، لاوسون و ترنر نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌هایی در زاویه نگاه، این نظریه‌ها همگی بر سیالیت اندیشه در طراحی تأکید دارند و در هر سه دیدگاه طراحی کنشی است که در آن فهم کلیت مسئله و شکل‌گیری پاسخ در تعاملی پویا و به صورت تدریجی شکل می‌گیرد.

تحلیل تطبیقی مفاهیم در این سه دیدگاه، آشکارکننده چهار بعد اصلی از فرایند طراحی است که در هر سه نظریه به طریقی به آنها پرداخته شده است: ۱. درک کلیت مسئله، ۲. توجه به اجزای مسئله، ۳. شکل‌گیری ایده‌ها و پاسخ‌های طراحی، و ۴. کیفیت مسیر اندیشه طراح. این ابعاد وجوه درهم‌تنیده یک جریان واحد در ذهن بوده که ارتباط میان آنها بخش مهمی از سازوکار شناختی طراح را روشن می‌سازد. در نتیجه، چارچوب



فرایند طراحی منظر نسبت به بررسی هر یک از سه دیدگاه به صورت مجزا، فراهم ساخته است.

بازنمایی بصری چارچوب مفهومی

به‌منظور تسهیل در درک چارچوب ارائه‌شده، ارتباط میان مفاهیم در این بخش به‌صورت بصری بازنمایی شده است (شکل ۴). این تصویرسازی مفهومی نه به‌عنوان الگویی تجویزی برای مراحل طراحی، بلکه به‌منظور نشان دادن کیفیت سیال و پویای حرکت ذهنی طراح در فرایند طراحی منظر ارائه شده است. در این تصویرسازی، کلیت مسئله با استفاده از فرم‌هایی خاکستری در پس‌زمینه، به صورت بستری در حال تغییر ترسیم شده است. این نحوه نمایش بیانگر درکی متغیر و ناپایدار است که نسبت به هر موقعیت طراحی به تدریج در ذهن طراح شکل می‌گیرد.

نقاط سفید پراکنده در تصویر که با درجات مختلف وضوح و اندازه نمایش داده شده، نماد اجزای مسئله هستند که با اهمیت‌های متفاوت در جریان طراحی مورد توجه ذهن طراح قرار می‌گیرند. در نحوه نمایش این نقاط، کوشش شده است از میان رفتن مرز میان تجزیه و ترکیب اجزا در فرایند طراحی، به خوبی بازتاب یابد. افزون بر این، از آن‌جا که تمرکز در اینجا بر سازوکار ذهنی طراح است، اجزای مسئله بر اساس دسته‌بندی‌های بیرونی یا ازپیش‌تعریف‌شده تفکیک نشده‌اند؛ (بر خلاف مدل ترنر در شکل ۳).

لامپ‌ها در تصویر نماد ایده‌ها یا پاسخ‌های احتمالی هستند. این لامپ‌ها با ابعاد، طول عمر و شدت روشنایی متفاوت و متغیر که نشان‌دهنده مقیاس، درجه اهمیت و وضوح تغییرپذیر آنها در طول فرایند طراحی است، در تأثیر و تأثیری پیوسته با درک طراح از کلیت و اجزای مسئله دستخوش تغییرات خواهند شد. به‌طوری‌که هر لامپ (که می‌تواند معرف پاسخی کلی و یا جزئی باشد)، ممکن است در تمامی فرایند روشن باقی مانده، به تنهایی یا با ادغام در پاسخ‌های دیگر پرورش یابد، و یا آن‌که به فراموشی سپرده شود (به‌طور مقطعی و یا حتی به‌تمامی). لامپ پرفروغ‌تر که نماد پاسخ‌های عینی و ابراز شده طراح در مقاطع متفاوت است، می‌تواند بنا بر شرایط و میزان رضایت طراح، به‌عنوان پاسخ نهایی در نظر گرفته شود و یا مجدد وارد فرایند شده و به گونه‌ای متفاوت در ادامه مسیر طراحی بازآفرینی شود. مسیر ذهنی طراح در این بازنمایی به صورت کلافی

برداشتی تلفیقی، ایده‌ها و پاسخ‌های موقتی ابزاری برای کاوش در موقعیت، بازاندیشی در تعریف مسئله و پیشروی در مسیر طراحی محسوب می‌شوند.

در این میان، آخرین بعد کیفیت «مسیر اندیشه طراح» است. این مسیر، آن‌گونه که شون آن را صورت‌بندی می‌کند، دارای ماهیتی تأملی است؛ یعنی اندیشه‌ای هم‌زمان با عمل که به بازاندیشی مداوم نسبت به تعریف مسئله و تغییر قاب‌های ذهنی می‌انجامد. در نگاه لاوسون نیز، این جریان همان حرکت مستمر میان مسئله و پاسخ است. از سوی دیگر، استعاره ترنر درباره «حرکت زنبوروار ذهن» بیان روشنی از غیرخطی و بازگشتی بودن این مسیر با وجود هدفمند بودن آن فراهم می‌آورد. در بیانی تجمیعی این مسیر را می‌بایست داری کیفیتی تأملی که تعاملی سیال میان سایر ابعاد را فراهم می‌سازد. خلاصه‌ای از مقایسه تطبیقی ارائه شده در هر یک از ابعاد در «جدول ۲» ارائه شده است.

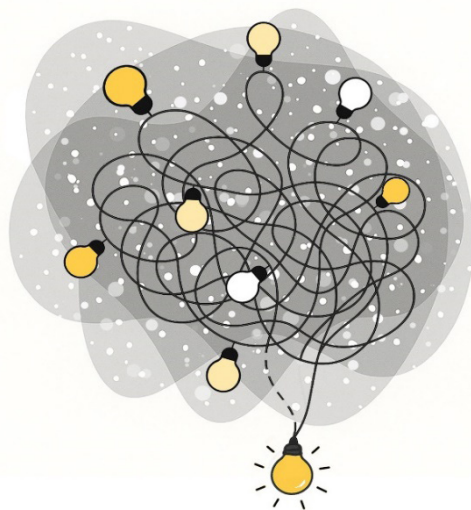
با وجود استخراج این مفاهیم مشترک، بررسی تطبیقی سه دیدگاه نشان‌دهنده برخی تفاوت‌ها در سطح تحلیلی و محورهای تمرکز آنها است. دیدگاه شون در واقع ناظر بر معرفت‌شناسی عمل طراحی است و بیش از هر چیز بر فهم ماهیت اندیشه طراح در جریان عمل تمرکز دارد؛ در حالی‌که لاوسون و ترنر به‌ترتیب بر ساختار درونی فرایند طراحی و ویژگی‌های مسیر حرکت تفکر در آن تأکید می‌کنند. افزون بر این، تفاوت‌هایی در نقطه آغاز فرایند و نحوه پیشبرد آن نیز وجود دارد. در نظریه شون، فرایند طراحی بیشتر با «قاب‌بندی مسئله» (که الزاماً با درکی نسبت به پاسخ آن همراه نیست) آغاز می‌شود و تمرکز اصلی بر فهم موقعیت است؛ در مقابل، در دیدگاه‌های لاوسون و ترنر، نقش ایده‌ها و پاسخ‌های اولیه در هدایت و پیشبرد مسیر طراحی برجسته‌تر است.

با این حال، تفاوت‌های موجود بیش از آنکه ناظر بر تعارضات مفهومی باشند، بیانگر تفاوت در سطح تحلیل و نقاط تأکید بوده و مانعی برای هم‌نشینی آنها بر اساس ابعاد پیش‌تر شرح داده‌شده، ایجاد نخواهند کرد. زیرا در نهایت، هر سه دیدگاه در نفی رویکردهای خطی و تجویزی و در تأکید بر ماهیت سیال تفکر طراحی همسو هستند. از این رو، این نظریه‌ها را می‌توان مکمل یکدیگر دانست که در تلفیقی یکپارچه درکی چندلایه و عمیق‌تر از سازوکار تفکر طراحی ارائه می‌کنند. این تلفیق امکان صورت‌بندی چارچوبی جامع‌تر برای فهم ماهیت سیال تفکر در

جدول ۲. مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های شون، لاوسون و ترنر در ابعاد فرایند سیال تفکر طراحی.

بعد مفهومی	دونالد شون (۱۹۸۳)	برایان لاوسون (۲۰۰۵)	تام ترنر (۲۰۰۴)	برآیند تلفیقی
کلیت مسئله	درک کلیت مسئله به صورت تدریجی و از طریق قاب‌بندی و در تعامل با بستر	درک کلیت مسئله فرایندی تکاملی در تعامل مداوم میان مسئله و پاسخ‌های احتمالی	ادراک مسئله حاصل جابجایی پیوسته توجه ذهنی میان اجزای مسئله	درک کلیت مسئله به‌منزله ادراکی متغیر و تدریجی
اجزای مسئله	برجسته‌سازی گزینشی اجزا بر اساس قاب‌بندی‌ها	تحلیل و ترکیب توأمان اجزا در چرخه‌ای رفت‌وبرگشتی	حرکت سیال ذهن میان اجزا با محوریت ایده طراحی	اجزای مسئله به مثابه شبکه‌ای پویا از نقاط توجه گزینشی که پیوسته تجزیه و بازترکیب می‌شوند.
ایده‌ها و پاسخ‌های طراحی	به‌طور مستقیم به این بُعد پرداخته نشده است.	پاسخ‌های طراحی به منزله ابزاری برای فهم بهتر مسئله و پیشروی در مسیر طراحی	ایده‌ها معیاری در توجه گزینشی طراح به اجزای مسئله	پاسخ‌های موقتی ابزارهای کاوش، بازاندیشی مسئله و پیشروی در مسیر طراحی
مسیر اندیشه طراح	دارای ماهیت تأملی در حین عمل که منجر به بازاندیشی مستمر میان تعریف مسئله و قاب‌ها خواهد شد.	حرکت مستمر میان درک مسئله و یافتن پاسخ‌های احتمالی	حرکتی غیرخطی، بازگشتی و البته هدفمند میان اجزای مسئله	تأملی پیوسته و بستر تعامل سیال میان سایر ابعاد

ارتباطی نزدیک‌تر با عناصر و کنش‌های طراحی بازنمایی شود. مفاهیم برگرفته از دیدگاه لاوسون نیز، به طریقی متفاوت از مدل او (شکل ۲) بازنمایی شده و از این طریق بر سیالیت ذهن و درهم‌تنیدگی میان تعامل میان مسئله و راه‌حل و نیز عدم تفکیک میان تحلیل اجزا، ترکیب و ارزیابی تأکید بیشتری



شکل ۴. تصویرسازی مفهومی فرایند سیال تفکر در طراحی منظر که در مسیری نامشخص (کلاف)، میان درک مبهم و ناپایدار از کلیت مسئله (فرم خاکستری)، اجزای متغیر و با اهمیت متفاوت (نقطه‌های سفید) و ایده‌ها یا پاسخ‌های احتمالی (لامپ‌هایی با ابعاد، روشنایی و طول عمر متفاوت)، منجر به ارائه راه‌حل‌های نهایی (لامپ روشن و پرفرورغ) با قابلیت بازگشت مجدد (نمایش خط چین) به فرایند طراحی خواهد شد.

درهم‌پیچیده ماهیت تأملی، سیال و تعاملی اندیشه در فرایند طراحی را منعکس می‌کند. این تأمل هم‌زمان با کنش‌های طراح تا یافتن پاسخ نهایی استمرار خواهد داشت. جایگزینی فرم کلاف با مسیر حرکت زنبور که در مدل ترنر استفاده شده است، امکان بازنمایی دقیق‌تر جایگاه پاسخ‌های طراحی در این فرایند را (با نماد لامپ) ممکن ساخته است.

این کلاف درهم پیچیده در هنگام عبور از نقاط سفید رنگ (که نماد اجزای مسئله هستند)، دارای عملکردی متناظر با چرخه سه‌گانه لاوسون است (شکل ۲) که در آن تحلیل اجزا، ترکیب و ارزیابی در تعاملی متقابل قرار دارند. باید توجه داشت، در این بیان گامی مجزا برای ارزیابی در نظر گرفته نشده است، بلکه مشابه دیدگاه شون و ترنر، ارزیابی و قضاوت بر اساس ماهیت تأملی مسیر به‌عنوان ویژگی کلاف ذهنی و معیاری برای پیش‌روی در مسیر، در تمامی فرایند جاری دانسته شده است. همچنین نمایش بخشی از مسئله در بیرون از کلاف ذهنی طراح، موکد محدودیت‌های ذاتی فرایند طراحی در واقعیت است؛ شرایطی که طراح هیچ‌گاه بر تمامی داده‌ها و متغیرها اشراف نداشته و همواره بخشی از مسئله در خارج از دامنه آگاهی او باقی خواهد ماند.

بازنمایی مفهومی ارائه شده در شکل ۴، با تمرکز بر توصیف عملکرد ذهن طراح و نه توالی تجویزی در مراحل طراحی، می‌کوشد ماهیت سیال تفکر را در طراحی منظر بازنمایی کند. در این بیان در مقایسه با دیدگاه‌های پایه در این پژوهش، تلاش شده است مفهوم «تأمل در عمل» در اندیشه شون در



تحلیل فرایند سیال تفکر در طراحی منظر بر پایه چارچوب مفهومی

به‌منظور روشن‌تر شدن سازوکار تشریح‌شده و نمایش ظرفیت تبیینی چارچوب، می‌توان آن را در یک موقعیت فرضی، مانند پروژه بازآفرینی حاشیه یک رودخانه در محدوده شهری، پیاده ساخت. در آغاز این پروژه فرضی، طراح با مجموعه‌ای از خواسته‌ها و محدودیت‌های زیست‌محیطی، اجتماعی و کارکردی مواجه است؛ مجموعه‌ای که در ابتدا صرفاً تصویری مبهم و ناپایدار از مسئله را شکل می‌دهد. این وضعیت، نمود وجه «کلیت مسئله» از لحظه آغازین فرایند است که در طول فرایند طراحی دستخوش تغییراتی خواهد بود و با فرم سیال خاکستری رنگ در بازنمایی نمایش داده شده است.

در جریان طراحی، طراح به تدریج برخی جنبه‌های مسئله را برجسته‌تر می‌بیند: برای مثال نحوه تعامل با رودخانه، مسیرهای حرکتی، تعریف فعالیت‌ها یا حساسیت‌های محیط‌زیستی بستر. این مسائل به طور مستمر می‌توانند به عناصر جزئی‌تر تجزیه شده و یا با یکدیگر ترکیب شوند. یا این توجه‌گزینی و دائماً در حال تغییر، بیانگر جایگاه «اجزای مسئله» و نحوه تحول آنها در ذهن طراح است که در بازنمایی به صورت نقاط پراکنده‌ای در کلیت مسئله نمایش داده شده است.

هم‌زمان، طراح در حال بررسی برخی ایده‌ها و پاسخ‌های موقتی در مقیاس متفاوت در طرح است؛ از پیشنهاد شکل‌دهی تراس‌های کناری گرفته تا مسیرهای پیاده، فضاهای نشیمن در امتداد رودخانه یا الگوی کاشت. این پاسخ‌ها نه به‌عنوان راه‌حل‌های نهایی، بلکه به‌منزله ابزاری برای کاوش بیشتر در مسئله عمل می‌کنند و فهم طراح را اصلاح و غنی می‌سازند. این مرحله با بعد «ایده‌ها و پاسخ‌ها» و نماد لامپ در بازنمایی بصری متناظر است.

در این میان تأملی پیوسته در اندیشه طراح در چرخه‌ای بی‌نظم و بازگشتی در تعامل میان این سه بعد در جریان است. این کیفیت در بازنمایی بصری با استفاده از نماد کلاف نمایش داده شده است.

این مثال که بازنمایی قابل‌تعمیمی از سازوکار تفکر طراح در مواجهه با پیچیدگی، ابهام و پویایی بسترهای طراحی منظر در دنیای واقعی ارائه می‌دهد، نشان‌دهنده آن است که چارچوب مفهومی ارائه شده در پژوهش، نه‌تنها ابعاد مهمی از تفکر طراحی را شناسایی کرده، بلکه قادر است سیالیت جریان ذهن

شده است. افزون بر این، در این تصویرسازی مفهومی بازتاب دقیق‌تری از فرایند تکامل تدریجی و هم‌زمان شکل‌گیری راه‌حل و درک مسئله ارائه شده است.

این بازنمایی در مقایسه با مدل ترنر (شکل ۳)، جنبه شناختی‌تر و درونی‌تری یافته است. همچنین از ویژگی‌های مهم این بیان تصویری، انعطاف‌پذیری آن در مواجهه با درجات مختلف ابهام و عدم قطعیت در موضوع طراحی است که بسته به ماهیت مسئله و رویکرد شخصی طراح، در ماهیت توصیفی آن نسبت به واقعیت ذهنی و موقعیتی فرایند طراحی خدشه‌ای ایجاد نخواهد شد. به این ترتیب بدون تأکید بر نقطه شروعی مشخص و با فرض درهم‌تنیدگی و درک توأمان مسئله، اجزا و همچنین راه‌حل‌های مسئله طراحی، ذهن طراح در مسیری سیال و تأملی به پیش می‌رود.

در «جدول ۳» ارتباط میان نمادهای تصویرسازی و ابعاد جریان تفکر در چارچوب مفهومی به طور خلاصه نشان داده شده است.

بازنمایی مفهومی ارائه‌شده درک روشن‌تری را نسبت به ارتباط میان ابعاد اشاره شده در این پژوهش، فراهم می‌سازد. به این ترتیب کیفیت سیال تفکر طراح در تعامل میان کلیت و اجزای مسئله و همچنین ایده‌های طراحی شکل می‌گیرد. در ادامه، با پیاده‌سازی این چارچوب در قالب یک پروژه فرضی در حوزه طراحی منظر، به پرسش اصلی پژوهش پاسخ داده می‌شود.

جدول ۳. تطبیق نمادهای تصویرسازی مفهومی با چارچوب نظری پژوهش.

مفهوم	شیوه نمایش	بعد مفهومی
کلیت مسئله	فرم سیال خاکستری در پس‌زمینه	شکل آزاد و ناپایدار، بیانگر ابهام موضوع طراحی و درک متغیر طراح از موقعیت است.
اجزای مسئله	نقاط سفید پراکنده	تفاوت در اندازه و شدت رنگ عناصر منفرد و گزینشی مسئله، که بیانگر میزان تأثیر و اهمیت متفاوت اجزا در ذهن طراح است. در این نحوه نمایش مرزی در تجزیه اجزا و ترکیب وجود ندارد.
ایده‌ها و پاسخ‌های طراحی	لامپ‌ها با شدت روشنائی متفاوت	بازنمایی ایده‌ها و پاسخ‌های طراحی در مقیاس‌ها و درجات اهمیت مختلف که بیانگر پویایی و تحول ایده‌ها در مسیر طراحی است.
مسیر اندیشه	کلاف درهم‌پیچیده	پیچیدگی کلاف نمایشگر ماهیت تأملی، پویایی و بازگشت‌پذیری اندیشه در فرایند طراحی است.

طراح منظر را به روشنی تبیین کرده و سازوکاری قابل تعمیم از نحوه مواجهه طراح با شرایط پیچیدگی در بسترهای طراحی منظر ارائه دهد.

حال، با تکیه بر این چارچوب، پاسخ به پرسش پژوهش مبنی بر اینکه «مسیر اندیشه طراح بر اساس تعامل میان فهم کلیت مسئله، اجزا و راه‌حل‌های احتمالی چگونه در قالب یک چارچوب مفهومی در طراحی منظر قابل تبیین است؟» به صورت زیر صورت‌بندی می‌شود:

بر اساس چارچوب نظری پژوهش، مسیر اندیشه طراح در طراحی منظر را می‌توان جریانی تأملی، تعاملی و تکاملی تبیین کرد که در آن سه ساحت درک کلیت مسئله، توجه‌گزینشی به اجزا و شکل‌گیری و آزمون پاسخ‌های احتمالی در ارتباطی درهم‌تنیده قرار دارند. در این چارچوب، پاسخ‌های نهایی نه محصول یک روند خطی، بلکه حاصل یک نظام شناختی پویا هستند که در آن اندیشه طراح به‌طور پیوسته و سیال میان این سه ساحت در جریان است.

از منظر تأملی، ارزیابی در این مسیر مرحله‌ای مستقل و پسینی نیست، بلکه کیفیتی درونی و هم‌زمان با عمل طراحی است. اندیشه طراح در طول فرایند به‌طور مستمر خود را می‌سنجد و اصلاح می‌کند و بدین ترتیب، تأمل به‌مثابه سازوکاری درونی در تمام مراحل طراحی جاری است.

از بعد تعاملی و تکاملی، کلیت مسئله در طراحی منظر دارای یک تعریف ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه درکی ناپایدار است که در تعاملی با کنش‌های طراح به‌طور مستمر بازتعریف می‌شود. زیرا طراح فرایند طراحی را با تصویری کلی از مسئله آغاز می‌کند که حاصل مواجهه اولیه با زمینه، شرایط محیطی، محدودیت‌ها، ظرفیت‌ها و انتظارات عملکردی و تجربی فضاست و در ادامه مسیر دستخوش بازنگری و تعدیل می‌شود.

حرکت اندیشه طراح از این درک کلی به سمت بررسی اجزا، به معنای تمرکز گزینشی بر عناصر تشکیل‌دهنده مسئله و روابط میان آن‌هاست. این توجه به اجزا نه به‌منزله گسست از کلیت، بلکه تلاشی برای تعمیق فهم آن تلقی می‌شود.

به‌طور هم‌زمان، ایده‌ها و راه‌حل‌های احتمالی در قالب حدس‌هایی با درجات مختلفی از وضوح و مقیاس در طول فرایند آشکار می‌شوند. این راه‌حل‌ها نه الزاماً پاسخی نهایی، بلکه ابزارهایی برای کاوش و بازاندیشی در خود مسئله‌اند. هر

ایده به‌مثابه آزمونی شناختی عمل می‌کند که از خلال آن، طراح پیامدهای ممکن را می‌سنجد و درک خود از مسئله و اجزای آن را به تدریج اصلاح می‌کند.

در این چارچوب مفهومی، مرز میان درک کلیت مسئله، تحلیل اجزا و شکل‌گیری راه‌حل‌های احتمالی ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه پیوسته در حال جابه‌جایی است. ویژگی سیال تفکر طراح دقیقاً در همین مسیر تأملی، تعاملی و تکاملی میان این سه ساحت آشکار می‌شود که در آن تأمل مستمر نقش محوری داشته و ارزیابی را از مرحله‌ای جداگانه و پسینی، به جریانی درونی و جاری بدل می‌سازد.

بنابراین می‌توان گفت که کیفیت تفکر طراح در طراحی منظر در توانایی او برای مدیریت این تعامل سیال میان کلیت، اجزا و راه‌حل‌های احتمالی نهفته است که در نهایت به شکل‌گیری پاسخ‌هایی منسجم‌تر، عمیق‌تر و متناسب‌تر با پیچیدگی‌های بستر منجر خواهد شد.

بدین ترتیب چارچوب ارائه‌شده می‌تواند الگوی شناختی کیفیت سیال تفکر طراح را توضیح دهد و نشان دهد که چگونه طراح در مواجهه با پیچیدگی بستر، از طریق تعامل پویا میان کلیت، اجزا و ایده‌ها، به پیدایش پاسخ‌های سازگار و معنادار دست می‌یابد.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف روشن‌تر ساختن سازوکارهای شناختی ذهن در مواجهه با ماهیت سیال تفکر طراحی منظر، سه دیدگاه شون، لاوسون و ترنر را در قالبی یکپارچه تلفیق کرده است. چارچوب مفهومی ارائه‌شده تلاشی است برای بازخوانی سازوکار درونی اندیشه طراح در بستر موقعیت‌های پیچیده و چندوجهی منظر که بر اساس جریان اندیشه در تعامل میان سه بعد فهم کلیت مسئله، توجه‌گزینشی به اجزا و شکل‌گیری تدریجی راه‌حل‌های احتمالی تبیین شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تفکر طراح در طراحی منظر نه خطی و مرحله‌به‌مرحله، بلکه جریانی تأملی، تعاملی و تکاملی است که پیوسته میان این سه مؤلفه در نوسان است.

این چارچوب کوشیده است پلی میان فهم نظری و عمل حرفه‌ای ایجاد کند و از این رهگذر، تصویری روشن‌تر از شیوه اندیشیدن طراح در مواجهه با موقعیت‌های مبهم و پیچیده در منظر ارائه کند. در این نگاه، تفکر طراحی جریانی سیال و



مسئله و تولید پاسخ‌ها تمرکز دارند.^۶ نتیجه این رویکرد، ارتقا توانایی مواجهه دانشجویان با ابهام، تنوع دیدگاه‌ها و پیچیدگی موقعیت‌های واقعی طراحی منظر خواهد بود.

در بعد عملی طراحی نیز شناخت این مسیر، افزون بر دل‌گرم کردن و تقویت توان طراح در پیشبرد پروژه‌های پیچیده و مبهم، با آشکارسازی محدودیت‌های شناختی فردی و ماهیت تکاملی مسئله، ضرورت تعاملات تیمی و رویکردهای مشارکتی را برجسته می‌سازد.

در خصوص تصویرسازی ارائه شده باید توجه داشت که با وجود ظرفیت آن در بازنمایی کیفیت سیال و پویای ذهن طراح، برخی محدودیت‌ها و کاستی‌ها ناشی از ساده‌سازی واقعیت و محدودیت‌های بیان تصویری، اجتناب‌ناپذیر هستند. برای نمونه، بخش‌هایی از کلاف درهم‌تنیده تفکر در فرم‌های خاکستری پس‌زمینه که به جهت نمایش پویایی درک کلیت مسئله در هندسه‌ای نامشخص و متغیر ترسیم شده‌اند، به دلیل تأکید بر عدم اشراف طراح بر همه ابعاد مسئله، به‌طور کامل وارد چرخه تفکر نشده‌اند. حال آن‌که، در واقعیت، بدون مداخله اندیشه طراح در هر یک از این زمینه‌ها، تغییر در درک آن بخش از مسئله رخ نخواهد داد. با وجود این، این شیوه ترسیم به‌عنوان راهکاری برگزیده شده است تا ماهیت متغیر و تکاملی ادراک طراح از کلیت موضوع طراحی به شکل بصری برجسته شود.

در نهایت، پژوهش حاضر ماهیت نظری داشته و محدود بر تحلیل مفهومی و مقایسه تطبیقی دیدگاه‌ها بوده است. از این رو، ارزیابی کارآمدی و دقت تبیین ارائه‌شده نیازمند آزمون و اعتبارسنجی در بسترهای واقعی طراحی منظر و با وجود پیچیدگی‌های موجود در موقعیت در پژوهش‌های آتی است. چنین مطالعاتی می‌تواند به تکمیل چارچوب پیشنهادی کمک کرده و در توسعه درک نسبت به ماهیت سیال تفکر در طراحی منظر یاری‌رسان باشد. علاوه بر این، بررسی پیوند این تبیین با رویکردهایی مشارکتی و یا مبتنی بر ارزش‌های متعدد منظر چون بوم‌شناسی، می‌تواند مسیرهای مهمی برای پژوهش‌های آتی فراهم کند.

بازگشتی است که در طول آن طراح با تأملی پیوسته، برداشت خود را از کلیت مسئله، اجزا و کیفیت پاسخ‌های طراحی اصلاح می‌کند. از این رو، فهم طراحی منظر مستلزم توجه به سازوکارهای شناختی و تأملی ذهن طراح در بستر موقعیت طراحی است.

یافته‌های پژوهش بر سه نظریه شناخته شده در مطالعات تفکر طراحی استوار شده است. شون با طرح مفهوم «تأمل در عمل» طراحی را فرایندی می‌داند که در آن طراح در تعامل با موقعیت طراحی، در اندیشه‌ای مستمر برداشت‌های خود را بازنگری می‌کند. لاوسون نیز بر تعامل هم‌زمان مسئله و راه حل تأکید دارد و فرایند طراحی را محصول تکامل متقابل و تدریجی این دو می‌داند. همچنین ترنر بر جریان غیرخطی و بازگشتی اندیشه در مواجهه با مسائل پیچیده طراحی تأکید دارد. چارچوب مفهومی استخراج‌شده در این پژوهش این دیدگاه‌ها را در قالب ساختاری یکپارچه و منسجم تلفیق کرده و نتایج آن را در قالب چارچوبی مفهومی و بیانی بصری ارائه کرده است.

از بعد نظری، این تبیین در امتداد سنت اندیشه تأملی در طراحی است که در اینجا با تأکید بر سیالیت تفکر و تعامل پویای مسئله و راه حل تکامل یافته است. در مقایسه با رویکردهای مبتنی بر تفکر نظام‌مند در طراحی منظر، چارچوب حاضر بر چگونگی اندیشیدن طراح در بطن این فرایندها تمرکز دارد و نه بر ابزار یا مراحل آنها. از این رو، تبیین ارائه شده می‌تواند به‌عنوان چارچوبی مکمل در این رویکردها در نظر گرفته شود که لایه شناختی و ذهنی فرایند تصمیم‌گیری در طراحی منظر را روشن‌تر می‌سازد. در این بیان با به رسمیت شناختن ابهام و عدم قطعیت در جریان سیال ذهن، نقش طراح از یک حل‌کننده مسئله به کنشگری تأمل‌گر و تعاملی بدل می‌شود.

افزون بر این، دستاورد پژوهش دارای پیامدهایی برای آموزش و عمل حرفه‌ای در حوزه طراحی منظر است. در آموزش طراحی، توجه به ماهیت سیال تفکر می‌تواند به تقویت رویکردهایی منجر شود که به جای تأکید بر مراحل ثابت طراحی، بر سازوکارهای تأملی و بازاندیشانه در تعامل میان فهم

پی‌نوشت‌ها

1. Reflection-in-action
2. Technical Rationality

3. Framing the problem
4. An epistemology of practice

5. Evaluation

۶. در ساختارهای آموزشی موجود در دانشگاه‌های کشور، فرایند طراحی غالباً به مراحل خطی چون گردآوری داده‌ها، ایده‌پردازی و ارائه تقسیم می‌شود. این تأکید بر آموزش مبتنی بر گردآوری و تحلیل داده‌ها در طراحی منظر، در شرح «برنامه درسی مقطع کارشناسی مهندسی معماری منظر»، مصوبه هشتصد و چهاردهمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مورخ ۹۱/۰۹/۲۶، تا حدی است که در شرح کلیه دروس طرح، بیش از نیمی از طول ترم به گردآوری و تحلیل داده‌ها اختصاص داده شده است و ایده‌پردازی و تدوین راهبردها گامی متعاقب تعریف شده است.



فهرست منابع

- احمدی، فریال؛ بمانیان، محمدرضا؛ انصاری، مجتبی (۱۳۹۶)، روش مرمت منظر مناظر طبیعی بر مبنای رویکرد اکولوژی منظر، *باغ نظر*، شماره ۵۶: ۱۶-۵.
- امرابی، بابک (۱۴۰۲)، آموزش طراحی مبتنی بر علوم شناختی طراحی، *پژوهشنامه فرهنگستان هنر*، شماره ۷ (دوره ۲)، ۱۰۸-۸۷.
- تقوایی، سیدحسین؛ سمیاری، امیر (۱۳۹۳)، پژوهش برای طراحی در رشته معماری منظر، *صفه*، شماره ۴ (دوره ۲۴)، ۷۶-۶۳.
- حسینی زاده مهرجردی، سیده سعیده (۱۴۰۴)، تبیین مناسبت بین رشد تفکر طراحی با آگاهی پیشاتأملی دانشجویان معماری، *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۱ (دوره ۳۰)، ۵۵-۶۶. doi:10.22059/jfaup.2025.398287.673098.
- شریعت راد، فرهاد؛ ندیمی، حمید (۱۳۹۵)، قاب‌بندی مسئله؛ راه طراحانه رویارویی با مسئله طراحی، *صفه*، شماره ۳ (دوره ۲۶)، ۲۴-۵.
- شریف، حمیدرضا؛ ندیمی، حمید (۱۳۹۲)، تعامل بین ایده یابی و پردازش ایده در تفکر طراحی معماری، *صفه*، شماره ۳ (دوره ۲۳)، ۲۶-۱۹.
- فیضی، محسن؛ اسدیپور، علی (۱۳۹۲)، تحلیل محتوای سرفصل دروس معماری منظر مبتنی بر نگرش سیستمی در آموزش و طراحی منظر، *معماری و شهرسازی پایدار*، دوره ۱ (شماره ۱)، ۵۳-۴۳.
- کاروان، فرهاد (۱۴۰۰)، فرایند طراحی: از ایده تا عرضه بر اساس تفکر تأملی و سبک‌های یادگیری در هنرجویان معماری، *صفه*، شماره ۲ (دوره ۳۱)، ۲۳-۳۸. doi:10.52547/sofeh.31.2.23.
- محمودی، سیدامیرسعید (۱۳۸۳)، تفکر در طراحی: معرفی الگوی «تفکر تعاملی» در آموزش طراحی، *نشریه هنرهای زیبا*، شماره ۲۰، ۲۷-۳۶.
- ندیمی، حمید (۱۳۷۸)، جستاری در فرایند طراحی، *صفه*، شماره ۹ (دوره ۲۹)، ۹۴-۱۰۳.
- Ahern, J. (2005). Integration of landscape ecology and landscape architecture: An evolutionary and reciprocal process. In J. A. Wiens & M. R. Moss (Eds.), *Issues and Perspectives in Landscape Ecology* (pp. 311–319). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511614415.031>
- Alpak, E. M., Özkan, D. G., & Düzenli, T. (2018). Systems approach in landscape design: A studio work. *International Journal of Technology and Design Education*, 28(2), 593–611. <https://doi.org/10.1007/s10798-017-9402-7>
- Britton, J. (2014). Intersecting self-reflection and skill development in landscape architecture pedagogy. *Landscape Research Record*, 1, 45–54.
- Cross, N. (2023). *Design thinking: Understanding how designers think and work* (2nd ed). Bloomsbury Visual Arts.
- Fleck, R., & Fitzpatrick, G. (2010). Reflecting on reflection: Framing a design landscape. *Proceedings of the 22nd Conference of the Computer-Human Interaction Special Interest Group of Australia on Computer-Human Interaction*, 216–223. <https://doi.org/10.1145/1952222.1952269>
- Guler, A., & Erbas Gurler, E. (2022). Recoding Landscape Education: Research-Based Studio Approach. *Journal of Design Studio*, 4(spi1), 5–18. <https://doi.org/10.46474/jds.1074514>
- Hay, L., Cash, P., & McKilligan, S. (2020). The future of design cognition analysis. *Design Science*, 6, e20. <https://doi.org/10.1017/dsj.2020.20>
- Henningsson, M., Blicharska, M., Antonson, H., Mikusiński, G., Göransson, G., Angelstam, P., Folkesson, L., & Jönsson, S. (2015). Perceived landscape values and public participation in a road-planning process – a case study in Sweden. *Journal of Environmental Planning and Management*, 58(4), 631–653. Scopus. <https://doi.org/10.1080/09640568.2013.876391>
- Hensel, M., Santucci, D., Sunguroğlu Hensel, D., & Auer, T. (2020). The Lampedusa Studio: A Multimethod Pedagogy for Tackling Compound Sustainability Problems in Architecture, Landscape Architecture, and Urban Design. *Sustainability*, 12(11), 4369. <https://doi.org/10.3390/su12114369>
- Lawson, B. (2005). *How designers think: The design process demystified* (4th ed). Elsevier Architectural Press.
- Lenzholzer, S., Duchhart, I., & Koh, J. (2013). 'Research through designing' in landscape architecture. *Landscape and Urban Planning*, 113, 120–127. <https://doi.org/10.1016/j.landurbplan.2013.02.003>
- Lousberg, L., Rooij, R., Jansen, S., Van Dooren, E., Heintz, J., & Van Der Zaag, E. (2020). Reflection in design education. *International Journal of Technology and Design Education*, 30(5), 885–897. <https://doi.org/10.1007/s10798-019-09532-6>
- Milburn, L.-A. S., & Brown, R. D. (2003). The relationship between research and design in landscape architecture. *Landscape and Urban Planning*, 64(1), 47–66.
- Murphy, M. D. (2016). *Landscape architecture theory: An ecological approach*. Island Press.



- Musacchio, L. R. (2025). Using the research-through-designing lens to advance landscape sustainability. *Landscape Ecology*, 40(2), 44. <https://doi.org/10.1007/s10980-025-02045-9>
- Nijhuis, S., & De Vries, J. (2019). Design as Research in Landscape Architecture. *Landscape Journal*, 38(1–2), 87–103. <https://doi.org/10.3368/lj.38.1-2.87>
- Raven, L. (2024). *An Investigation of the Understanding of Reflective Practice by Educators in Higher Education Art and Design*. [PhD Thesis, Staffordshire University]. <https://eprints.staffs.ac.uk/9080/>
- Rittel, H. W. J., & Webber, M. M. (1973). Dilemmas in a general theory of planning. *Policy Sciences*, 4(2), 155–169. <https://doi.org/10.1007/BF01405730>
- Schön, D. A. (1983). *The reflective practitioner: How professionals think in action*. Basic Books.
- Seevinck, J., & Lenigas, T. (2013, May 14). Rock Paper Scissors: Reflective Practices for design process in the landscape architecture novice. *DRS // CUMULUS 2013*. DRS // CUMULUS 2013. <https://doi.org/10.21606/learnxdesign.2013.130>
- Smithwick, E., Baka, J., Bird, D., Blaszcak-Boxe, C., Cole, C., Fuentes, J., Gergel, S., Glenna, L., Grady, C., Hunt, C., Iulo, L., Kaye, J., & Keller, K. (2023). Regenerative landscape design: An integrative framework to enhance sustainability planning. *Ecology and Society*, 28(4), art5. <https://doi.org/10.5751/ES-14483-280405>
- Solecka, I. (2018). The use of landscape value assessment in spatial planning and sustainable land management—A review. *Landscape Research*, 44(8), 966–981. <https://doi.org/10.1080/01426397.2018.1520206>
- Steinitz, C. (2020). On Landscape Architecture Education and Professional Practice and Their Future Challenges. *Land*, 9(7), 228. <https://doi.org/10.3390/land9070228>
- Stephenson, J. (2008). The Cultural Values Model: An integrated approach to values in landscapes. *Landscape and Urban Planning*, 84(2), 127–139. <https://doi.org/10.1016/j.landurbplan.2007.07.003>
- _____. (2010). The Dimensional Landscape Model: Exploring Differences in Expressing and Locating Landscape Qualities. *Landscape Research*, 35(3), 299–318. <https://doi.org/10.1080/01426391003743934>
- Thorpert, P., Sundblad, S., Janson, I., Mellby, M., Malmberg Morales, T., Sjöqvist, L., Maksimov, S., Weisend, A. J., Gómez, E., Jonsson, L., Lindahl, A., Klingborg, K., Gredvall, H., & Sonoki, T. (2024). *Intuitive and rational ways of thinking in design process steps*. Fakulteten för landskapsarkitektur, trädgårds- och växtproduktionsvetenskap, Sveriges lantbruksuniversitet. <https://doi.org/10.54612/a.2dk76npdbk>
- Tracey, M. W., & Hutchinson, A. (2018). Reflection and professional identity development in design education. *International Journal of Technology and Design Education*, 28(1), 263–285. <https://doi.org/10.1007/s10798-016-9380-1>
- Turner, T. (2004). *City as landscape: A post-postmodern view of design and planning* (Reprint). Taylor & Francis. <https://www.taylorfrancis.com/books/e/9781315024868>
- Uzunkaya, A., & Paker Kahvecioğlu, N. (2020). Deciphering architectural knowledge as reflective practice: Revealing map. *Reflective Practice*, 21(4), 499–519. <https://doi.org/10.1080/14623943.2020.1779685>
- Yaneva, A. (2011). From Reflecting-in-Action Towards Mapping of the Real. In I. Doucet & N. Janssens (Eds.), *Transdisciplinary Knowledge Production in Architecture and Urbanism* (pp. 117–128). Springer Netherlands. https://doi.org/10.1007/978-94-007-0104-5_8

ارزیابی رابطه محیط معماری و احساس امنیت کاربران در بازارهای سنتی: مطالعه موردی بازار تهران و بازار وکیل شیراز^۱

سعیده کلانتری^۲، امیر فرج‌الهی راد^۳، علی اندجی گرمارودی^۴، امیرحسین قاسمی‌نژاد^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۲-۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۳-۰۸

DOI: 10.22034/rau.2026.736068

چکیده

بازارهای سنتی همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی شهری در تعاملات اجتماعی نقش ایفا کرده‌اند. با توجه به اهمیت حضور ایمن و فعال کاربران در این فضاها، بررسی عوامل مؤثر بر حس امنیت آنان ضرورتی انکارناپذیر تلقی می‌شود. این پژوهش با هدف بررسی رابطه میان محیط معماری و کالبد فضا با حس امنیت کاربران در بازارهای سنتی، به مقایسه دو بازار تاریخی پانزده خرداد تهران و بازار وکیل شیراز پرداخته است. برای دستیابی به این هدف، از روش تحقیق کمی استفاده شده و داده‌ها از طریق پرسش‌نامه‌ای که شاخص‌هایی چون محیط فیزیکی، اجتماعی، تجربیات فردی و عوامل فرهنگی را شامل می‌شود، از کاربران فضای بازار و همچنین مغازه‌داران جمع‌آوری گردیده است و به‌وسیله نرم‌افزار Spss26 تحلیل شده است. در این تحلیل‌ها از آزمون کولموگروفسمیرنوف برای آزمون نرمالیت داده‌ها، آزمون کروسکال - والیس و من - ویتنی برای مقایسه کلی میانگین، آزمون آنوا و مانوا و لون و همچنین آزمون همبستگی اسپیرمن استفاده شده است. همچنین کالبد فضا با استفاده از نظریه نحو فضا و نرم‌افزار Depth-Map11 بررسی و تحلیل شده است. نتایج این پژوهش نشان داد که ترکیب تحلیل فضایی و ارزیابی‌های ادراکی می‌تواند تصویری جامع از کیفیت فضایی بازارهای سنتی ارائه دهد. همسویی داده‌های کمی چیدمان فضایی با نظرات کاربران نشان داد که ساختار فضایی بازارها نقش مهمی در تجربه امنیت، راهیابی و رضایت‌مندی دارد. نتایج پژوهش با استفاده از روش‌های کمی تحلیل فضایی (Space Syntax) و تحلیل‌های آماری چندمتغیره، تفاوت‌های معناداری را میان دو بازار سنتی تهران (بازار پانزده خرداد) و شیراز (بازار وکیل) از نظر ساختار فضایی و درک کاربران از حس امنیت نشان داده است. بر اساس داده‌های چیدمان فضایی،

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «مدل تحلیلی ارزیابی کارایی سایت‌های میراث شهری (مورد پژوهی: بازار تهران)» است که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در سال ۱۴۰۳ در دانشگاه تربیت مدرس ارائه شده است.

۲. دانش‌آموخته دکتری معماری، گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: saeedeh.kalantari@modares.ac.ir

0000-0002-4959-4976

۳. استادیار معماری، گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: amirfrod@modares.ac.ir

0009-0006-3633-4266

۴. استادیار معماری، گروه معماری، مؤسسه آموزش عالی پارس، تهران، ایران.

Email: aliandaji@ut.ac.ir

0000-0003-0144-065X

۵. گروه کامپیوتر، دانشگاه کاپیلانو، ونکوور، کانادا.

Email: aghasemi@capilanou.ca

0009-0008-2452-4577



تصویری جامع‌تر از کیفیت فضایی و نحوه تأثیر آن بر احساس امنیت را فراهم می‌آورد؛ رویکردی که در بسیاری از مطالعات پیشین، به‌ویژه در بستر بازارهای سنتی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

ضرورت انجام این پژوهش از آن‌جا ناشی می‌شود که بخش قابل توجهی از مطالعات موجود، اگرچه به بررسی امنیت شهری پرداخته‌اند، اما غالباً یا بر جنبه‌های کالبدی و یا بر ابعاد اجتماعی به صورت مجزا تمرکز داشته‌اند و کمتر به تحلیل یکپارچه این عوامل در بستر فضاهای تاریخی و پیچیده‌ای چون بازارهای سنتی پرداخته‌اند. در نتیجه، خلئی در شناخت نحوه تعامل میان فرم شهری، ساختار فضایی و ادراک امنیت کاربران، به‌ویژه در بافت‌های تاریخی شهرهای تهران و شیراز، وجود دارد. در نبود چنین رویکردی، سیاست‌گذاری‌ها و مداخلات شهری ممکن است ناخواسته به شکل‌گیری فضاهایی منجر شوند که برای عابران پیاده نامن، نامطلوب یا غیرجذاب باشند (Golafshani, 2003: 603).

در همین راستا، این پژوهش با ترکیب تحلیل مورفولوژی شهری و الگوهای حرکت کاربران، تلاش می‌کند تا ضمن شناسایی نقاط دارای ضعف یا پتانسیل در ساختار فضایی، درک دقیق‌تری از عوامل مؤثر بر ایمنی، آسایش و رضایت کاربران ارائه دهد (Khattab, 2013; Hirsch, 2000; Sikka, 2008; Al-Qazzaz, 2007; Aydin, 2012; Wekerle, 1996). این رویکرد تحلیلی، با تلفیق ابزارهای کمی تحلیل فضایی (نظریه نحو فضا و نرم‌افزار DepthMap) و داده‌های ادراکی کاربران، امکان مقایسه تطبیقی دو نمونه موردی را فراهم می‌سازد و از این طریق، به فهم عمیق‌تری از نقش ساختار فضایی در تقویت یا تضعیف احساس امنیت دست می‌یابد. چنین ترکیبی، فراتر از رویکردهای توصیفی یا تک‌موردی رایج، می‌تواند مبنایی برای ارائه راهکارهای کاربردی در طراحی فضاهای عمومی ایمن‌تر و فراگیرتر فراهم آورد.

بر این اساس، اهداف پژوهش شامل: ۱. بررسی رابطه میان کالبد فضا و احساس امنیت کاربران در راستای افزایش حضور و مشارکت در بازار، و ۲. تحلیل ارتباط میان مورفولوژی شهری و رفتار عابران پیاده در بازارهای سنتی است. در این راستا، دو سؤال اصلی مطرح می‌شود: نخست، رابطه مورفولوژی شهری و احساس امنیت کاربران چیست؟ و دوم، این رابطه چگونه بر میزان حضور و فعالیت کاربران در فضا تأثیر می‌گذارد؟ طرح این سؤالات در پی آن است که تعامل پیچیده میان فرم شهری

بازار تهران در شاخص‌های کلیدی مانند انتخاب، اتصال و یکپارچگی به‌طور معناداری عملکرد بهتری نسبت به بازار وکیل دارد. این به معنای شبکه حرکتی منعطف‌تر، یکپارچه‌تر و متصل‌تر است که بر سهولت راهیابی، کنترل طبیعی و درنهایت حس امنیت تأثیر می‌گذارد. تحلیل نتایج پرسشنامه نشان داد که میانگین حس امنیت در بازار تهران (۲/۹۶) به‌طور معناداری از بازار شیراز (۲/۸۱) بیشتر است. آزمون‌های آماری نشان دادند که در تمام زیرمقیاس‌ها شامل محیط فیزیکی، اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی، کاربران بازار تهران نمرات بالاتری داده‌اند که با یافته‌های فضایی همبستگی دارد. این یافته‌ها می‌تواند راهگشای طراحان و برنامه‌ریزان شهری در ایجاد فضاهای عمومی ایمن‌تر و فراگیرتر برای کاربران باشد.

کلیدواژه‌ها: نحو فضا، احساس امنیت، مشارکت کاربران، بازار شیراز، بازار تهران

مقدمه

در دهه‌های اخیر، رابطه میان فضاهای شهری و کاربران به یکی از محورهای اساسی در مطالعات شهری تبدیل شده است. در این میان، بازارهای سنتی به عنوان یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی در شهرهای ایران، همواره بستر تعاملات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بوده‌اند. با این حال، تحولات شهری معاصر و مداخلات کالبدی گاه ناهماهنگ، چالش‌هایی را در زمینه احساس امنیت و میزان حضور و مشارکت کاربران در این فضاها به وجود آورده است. از این رو، پرسش بنیادین آن است که ویژگی‌های کالبدی و ساختار فضایی بازارهای سنتی چگونه بر ادراک امنیت و الگوهای رفتاری کاربران تأثیر می‌گذارند و به بیان دیگر، مورفولوژی شهری از چه طریقی می‌تواند تجربه زیسته کاربران از امنیت را شکل دهد.

در پاسخ به این مسئله، پژوهش حاضر با تکیه بر ظرفیت‌های تحلیلی نظریه نحو فضا، به ارزیابی شاخص‌هایی نظیر اتصال، انتخاب‌پذیری و یکپارچگی فضایی در بازارهای تاریخی تهران و شیراز می‌پردازد (Newman, 1972: 11; Jacobs, 1961: 29; Hillier, 1996: 42). هم‌زمان، با بهره‌گیری از داده‌های میدانی حاصل از پرسش‌نامه، ابعاد ادراکی و تجربی کاربران نیز مورد سنجش قرار می‌گیرد. این هم‌نشینی داده‌های کمی مبتنی بر تحلیل فضایی با داده‌های ادراکی کاربران، امکان ارائه

و رفتار کاربران را تبیین کرده و زمینه‌های بهبود زیرساخت‌های مرتبط با عابران پیاده را شناسایی کند.

در ادامه، فرضیه‌های پژوهش به‌منظور هدایت تحلیل‌ها تدوین شده‌اند: ۱. میان مورفولوژی شهری و احساس امنیت کاربران رابطه معناداری وجود دارد؛ ۲. استراتژی‌های برنامه‌ریزی شهری مبتنی بر ارتقای فضاهای پیاده‌مدار - نظیر بهبود روشنایی، افزایش خوانایی فضایی و ارتقای دسترسی به حمل‌ونقل عمومی - می‌توانند به تقویت ایمنی و آسایش کاربران منجر شوند. این چارچوب تحلیلی، امکان ارزیابی نظام‌مند داده‌های جمع‌آوری‌شده را فراهم می‌آورد.

ضرورت انجام این تحقیق از خلأ موجود در مطالعات جامع پیرامون تأثیر مورفولوژی شهری بر رفتار عابران پیاده در بافت‌های تاریخی شهرهای تهران و شیراز ناشی می‌شود، جایی که سیاست‌گذاری‌های شهری بدون چنین پژوهش‌هایی ممکن است به ایجاد فضاهای ناامن و نامطلوب برای کاربران منجر شود. این خلأ نه‌تنها در سطح داخلی بلکه در ادبیات جهانی نیز مشهود است، زیرا تحقیقات پیشین اغلب بر جنبه‌های کلی امنیت تمرکز کرده‌اند، اما کمتر به بررسی خاص بازارهای سنتی به عنوان فضاهای چندبعدی اجتماعی-اقتصادی پرداخته‌اند. جنبه نوآوری این پژوهش در اتخاذ رویکرد ترکیبی روش‌شناختی نهفته است که تحلیل فضایی کمی با استفاده از نرم‌افزار Depth-Map و نظریه نحو فضا را با نظرسنجی‌های ادراکی کاربران ترکیب می‌کند، و این امر امکان مقایسه دو بازار تاریخی (تهران و شیراز) را فراهم می‌آورد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های فضایی و تجربی را برجسته سازد. این نوآوری، برخلاف مطالعات قبلی که عمدتاً توصیفی یا تک‌موردی بوده‌اند، به درک عمیق‌تری از نقش ساختار فضایی در تقویت حس امنیت منجر می‌شود و راهکارهای عملی برای طراحی فراگیرتر فضاهای عمومی ارائه می‌دهد، که می‌تواند الگویی برای تحقیقات مشابه در شهرهای اسلامی باشد. با وجود تلاش برای دستیابی به نتایج معتبر، این پژوهش با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. حجم نمونه (۲۰۰ نفر) اگرچه از نظر آماری قابل قبول است، اما ممکن است تمام تنوع کاربران را پوشش ندهد و توزیع پرسشنامه‌ها صرفاً در ساعات اوج حضور انجام شده است. همچنین، داده‌های خودگزارشی می‌توانند تحت تأثیر سوگیری‌های ادراکی قرار گیرند. از سوی دیگر، تحلیل فضایی مبتنی بر نقشه‌های دوبعدی در نرم‌افزار Depth-Map، برخی ابعاد سه‌بعدی فضا را در نظر نمی‌گیرد و محدودیت

دسترسی به داده‌های دقیق GIS ممکن است بر دقت تحلیل‌ها اثرگذار باشد. درنهایت، تمرکز بر دو نمونه موردی، تعمیم‌پذیری نتایج به سایر بازارهای سنتی را با محدودیت مواجه می‌سازد و برخی عوامل زمینه‌ای مانند شرایط اقتصادی یا فصلی نیز در این پژوهش کنترل نشده‌اند.

روش تحقیق

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی-توسعه‌ای بوده و با رویکرد ترکیبی (Mixed-Methods) شامل روش‌های تحلیلی-توصیفی، شبیه‌سازی و مطالعه موردی انجام شده است. هدف اصلی، بررسی رابطه میان مورفولوژی شهری و رفتار عابر پیاده در بازارهای سنتی تهران (بازار بزرگ) و شیراز (بازار وکیل) می‌باشد.

روند پژوهش در سه مرحله اصلی اجرا شده است: مرحله نخست، گردآوری داده‌ها از طریق منابع کتابخانه‌ای، نقشه‌های GIS، مشاهده میدانی و پرسشنامه از کاربران بازارها انجام شد. مرحله دوم، تحلیل داده‌های کمی و کیفی با استفاده از نرم‌افزارهای SPSS26 و DepthMap11 صورت گرفت. در این مرحله، داده‌های پرسشنامه با آزمون‌های ناپارامتری (Mann-Whitney، Kruskal-Wallis و MANOVA) تحلیل شد و داده‌های کالبدی با روش نحو فضا و نرم‌افزار دپت‌مپ برای محاسبه شاخص‌های اتصال، یکپارچگی و انتخاب‌پذیری مورد بررسی قرار گرفت. مرحله سوم، تحلیل تطبیقی دو بازار و تفسیر نتایج با استفاده از روش مطالعه موردی بود.

– **جامعه و نمونه آماری:** جامعه آماری این پژوهش شامل کاربران بازارهای سنتی تهران و شیراز است. بر اساس آمار رسمی، جمعیت منطقه ۱۲ تهران در سرشماری ۱۳۹۵ حدود ۲۴۱۸۳۱ نفر و جمعیت محله بازار در سال ۱۳۸۵ حدود ۲۲۲۹ نفر بوده است. در شیراز نیز جمعیت منطقه ۸ حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود که از این تعداد، حدود ۱۰۰۰ نفر در محدوده بازار سکونت دارند. با استفاده از فرمول کوکران با خطای ۰/۰۵ و واریانس ۰/۳، حجم نمونه ۱۰۰ نفر برای هر بازار تعیین و به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شدند. انتخاب افراد بر اساس دسترسی تصادفی در ساعات شلوغ بازار (صبح تا عصر) صورت گرفت. معیارهای خروج شامل عدم تمایل به مشارکت، پاسخ‌های ناقص و سن کمتر از ۱۸ سال بود. درنهایت، هر ۲۰۰ پرسشنامه جمع‌آوری‌شده (۱۰۰ نفر برای



هر بازار) معتبر تشخیص داده شد (آرلین فینک، ۱۳۹۸).

حجم نمونه ۱۰۰ نفر برای هر بازار برای تحلیل‌های انجام‌شده (آزمون‌های ناپارامتری Kruskal-Wallis، Mann-Whitney و MANOVA) کافی است، زیرا توان آزمون (power) را بالاتر از آستانه استاندارد ۰/۸ قرار می‌دهد و امکان شناسایی تفاوت‌های معنادار را تضمین می‌کند.

– **متغیرهای پژوهش:** در این پژوهش، به‌منظور بررسی رابطه میان محیط معماری و احساس امنیت کاربران، چارچوبی نظری-تحلیلی مبتنی بر ادبیات میان‌رشته‌ای طراحی محیطی و مطالعات امنیت شهری تدوین گردید. این چارچوب با اتکا بر نظریه «فضای قابل دفاع» (Newman, 1972)، مفهوم «چشم‌های ناظر بر خیابان» (Jacobs, 1961)، رویکرد «نحو فضا» (Hilli-er, 1996) و دیدگاه‌های رفتارمحور در فضاهای عمومی (Gehl, 2010)، در کنار نظریات مرتبط با ابعاد اجتماعی و ادراکی امنیت (Harvey, 1989; Wekerle, 1996)، شکل گرفت.

در گام نخست، مرور نظام‌مند پیشینه پژوهش‌ها منجر به شناسایی شاخص‌های پرتکرار و مؤثر بر احساس امنیت شد. این شاخص‌ها با استفاده از روش کدگذاری مفهومی^۱ استخراج و بر اساس هم‌پوشانی معنایی در چهار بُعد اصلی شامل محیط فیزیکی، محیط اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی طبقه‌بندی گردیدند. هدف از این طبقه‌بندی، ارائه مدلی چندبُعدی بود که هم‌زمان ابعاد کالبدی، اجتماعی و ادراکی احساس امنیت را پوشش دهد.

در گام دوم، به‌منظور عملیاتی‌سازی متغیرها، هریک از ابعاد به مجموعه‌ای از شاخص‌های قابل سنجش تبدیل شد. به‌طوری‌که:

– بعد محیط فیزیکی شامل نورپردازی، دید و نظارت‌پذیری، تراکم و کیفیت نگهداری؛

– بعد محیط اجتماعی شامل حضور و تنوع کاربران، تعاملات اجتماعی و حضور عوامل نظارتی؛

– بعد تجربیات شخصی شامل تجربه‌های پیشین، ترس از جرم و احساس خودکارآمدی؛

– و بعد عوامل فرهنگی شامل هنجارهای اجتماعی و بازنمایی‌های ذهنی و رسانه‌ای فضا تعریف گردید.

در گام سوم، شاخص‌های استخراج‌شده به گویه‌های پرسشنامه تبدیل شدند. فرایند تدوین سؤالات با رویکرد قیاسی (Deductive Approach) و بر مبنای نداشت مستقیم هر

شاخص به یک یا چند گویه قابل سنجش انجام شد؛ به‌گونه‌ای که هر گویه بیانگر یک مفهوم مشخص از ادبیات نظری بوده و امکان سنجش ادراک کاربران از آن را فراهم سازد. برای مثال، شاخص «نظارت‌پذیری» به گویه‌هایی در خصوص میزان دید به فضا و حضور ناظرین طبیعی، و شاخص «تعاملات اجتماعی» به گویه‌هایی درباره میزان ارتباط و حضور فعال کاربران در فضا ترجمه شد.

به‌منظور افزایش روایی ابزار، سؤالات ابتدا بر اساس ادبیات نظری تدوین و سپس با بهره‌گیری از نظر خبرگان حوزه معماری و طراحی شهری مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفتند (روایی محتوایی). همچنین، ساختار نهایی پرسشنامه به صورت مقیاس پنج‌درجه‌ای لیکرت (از کاملاً مخالف تا کاملاً موافق) تنظیم شد تا امکان سنجش طیفی ادراک کاربران فراهم گردد. پایایی ابزار نیز از طریق محاسبه ضریب آلفای کرونباخ مورد ارزیابی قرار گرفت که نتایج نشان‌دهنده سطح قابل قبول انسجام درونی گویه‌ها بود.

بدین ترتیب، در این پژوهش یک پیوستار منطقی از چارچوب نظری ← استخراج متغیرها ← تعریف شاخص‌ها ← تدوین گویه‌ها برقرار گردید که امکان سنجش نظام‌مند و معتبر احساس امنیت کاربران در بازارهای سنتی را فراهم ساخته است.

آلفای کرونباخ برای کل پرسشنامه برابر با ۰/۹۳ است که نشان‌دهنده پایایی بسیار بالا است. این مقدار به این معناست که پرسشنامه به‌طور کلی از یک همسانی درونی بسیار خوب برخوردار است و قابلیت اندازه‌گیری پایدار و معتبر را دارد. از نظر معمول، مقادیر آلفای کرونباخ بالای ۰/۷۰ معمولاً نشان‌دهنده پایایی قابل قبول هستند، بنابراین مقدار ۰/۹۳ نشان‌دهنده اعتبار بسیار بالای ابزار اندازه‌گیری است.

انتخاب بازار تهران و بازار وکیل شیراز به عنوان دو نمونه موردی این پژوهش، مبتنی بر یک منطق تطبیقی هدفمند (Purposeful Comparative Case Selection) صورت گرفته است. هر دو بازار به عنوان نمونه‌هایی شاخص از بازارهای سنتی ایران، دارای ریشه‌های تاریخی عمیق، نقش پررنگ در ساختار اقتصادی-اجتماعی شهر و تداوم عملکرد در بستر معاصر هستند، با این حال از نظر ساختار فضایی، مقیاس، میزان توسعه‌یافتگی و نحوه مداخلات شهری، تفاوت‌های معناداری را نشان می‌دهند (Soltanzadeh, 2012; Mada-nipour, 1998).

بازارها از منابع GIS (مانند داده‌های شهرداری تهران و شیراز) تهیه شد. برای بازار پانزده خرداد تهران، نقشه شامل شبکه راسته‌ها و گذرگاه‌های اصلی با تمرکز بر محدوده محله بازار بود، در حالی که برای بازار وکیل شیراز، نقشه بر پایه ساختار خطی سنتی با تمرکز بر محور اصلی و فرعی تنظیم گردید. صحت داده‌ها در این گام با بازدید میدانی (مشاهده مستقیم مسیرها و اتصالات) و مقایسه با نقشه‌های تاریخی (مانند نقشه‌های دهه ۱۳۹۰) اعتبارسنجی شد تا اطمینان حاصل شود که هیچ خط دیدی حذف یا اضافه نشده باشد.

۲. وارد کردن داده‌ها به دپت مپ

۳. **ایجاد مدل خطوط محوری (Axial Map):** از ابزار Graph > Make Axial Map استفاده شد تا خطوط محوری بر اساس طولانی‌ترین خطوط دید مستقیم (fewest and longest lines) تولید شود. برای بازار تهران، این فرایند منجر به شناسایی ۳۰۲ خط محوری گردید (به دلیل پیچیدگی بیشتر شبکه)، در حالی که برای بازار شیراز ۶۰ خط (به دلیل ساختار خطی‌تر) به دست آمد. پارامترهای استفاده‌شده شامل حداقل طول خط (۵ متر برای جلوگیری از خطوط کوتاه بی‌معنی) و زاویه آستانه (۱۵ درجه برای اتصال خطوط) بودند. صحت این گام با ابزار Verify Graph بررسی شد تا اطمینان حاصل شود که هیچ خط منطقی وجود ندارد، و همچنین با مقایسه دستی با عکس‌های هوایی از Google Earth اعتبارسنجی گردید.

۴. **تحلیل و محاسبه پارامترها:** از منوی Graph > Run Graph Analysis برای محاسبه پارامترها استفاده شد. پارامترهای کلیدی عبارت بودند از:

اتصال: تعداد خطوط متصل به هر خط محوری (محاسبه محلی بدون شعاع، برای تمرکز بر اتصالات مستقیم).

انتخاب: تعداد مسیرهای کوتاه‌ترین که از هر خط عبور می‌کنند (با استفاده از فرمول $\text{Choice} = \sum \text{Shortest Paths}$ ، برای ارزیابی گزینه‌های حرکتی).

یکپارچگی: میانگین عمق هر خط نسبت به کل شبکه (با شعاع محلی R3 برای تمرکز بر مقیاس بازار، نه کل شهر).

عمق: میانگین تعداد گام‌ها برای رسیدن به هر خط (Step Depth، محاسبه‌شده به صورت محلی).

طول خطوط: طول فیزیکی هر خط محوری (در واحد متر، برای ارزیابی تمرکز طولی). این تحلیل‌ها برای هر بازار جداگانه

بازار تهران به عنوان یک نمونه کلان‌مقیاس با رشد تدریجی و ارگانیک، دارای شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده از فضاهای حرکتی و تجاری است که در طول زمان و تحت تأثیر تحولات مختلف شهری شکل گرفته است (Ehlers & Floor, 1993). در مقابل، بازار وکیل شیراز به عنوان نمونه‌ای با طراحی نسبتاً یکپارچه و از پیش اندیشیده‌شده در دوره زندگی، از نظم فضایی، خوانایی بالاتر و ساختاری منسجم‌تر برخوردار است (Pirnia, 2005; Memarian, 2011).

بر این اساس، انتخاب این دو نمونه امکان مقایسه میان دو الگوی متفاوت از سازمان فضایی - یکی مبتنی بر رشد تدریجی و دیگری مبتنی بر طراحی از پیش تعیین‌شده - را فراهم می‌آورد. چنین رویکردی در مطالعات شهری به عنوان روشی مؤثر برای درک تأثیر متغیرهای کالبدی بر رفتار کاربران و ادراکات فضایی شناخته می‌شود، زیرا امکان کنترل نسبی بستر فرهنگی مشترک و تمرکز بر تفاوت‌های ساختاری را فراهم می‌سازد (Yin, 2014; Groat & Wang, 2013).

بنابراین، منطق انتخاب این دو بازار بر پایه «شباهت در بستر فرهنگی و کارکردی» و «تفاوت در ساختار فضایی» استوار است؛ رویکردی که امکان تحلیل دقیق‌تر نقش مورفولوژی شهری در شکل‌گیری احساس امنیت کاربران را فراهم می‌کند. برای شفاف‌سازی روش‌های تحلیل در این پژوهش، فرایند استفاده از نرم‌افزار DepthMapX (نسخه ۱۱)، به عنوان ابزار استاندارد نحو فضا به صورت گام‌به‌گام و با تمرکز بر تحلیل بازارهای سنتی تهران و شیراز توضیح داده می‌شود. این نرم‌افزار برای تحلیل شبکه فضایی^۲ بر اساس نظریه نحو فضا طراحی شده و امکان محاسبه پارامترهای کلیدی مانند اتصال^۳، انتخاب^۴، یکپارچگی^۵، عمق^۶ و طول خطوط محوری را فراهم می‌کند. شبیه‌سازی در این پژوهش عمدتاً به تحلیل محاسباتی و مدل‌سازی خطوط محوری محدود شده است و بر پایه تحلیل ایستا^۷ برای ارزیابی ساختار فضایی استوار است. واحدهای تحلیل اصلی، خطوط محوری^۸ هستند که به عنوان طولانی‌ترین خطوط دید مستقیم در نقشه بازار تعریف می‌شوند، و تفکیک بازارها در جداول بر اساس محاسبات جداگانه برای هر بازار (تهران با ۳۰۲ خط محوری و شیراز با ۶۰ خط محوری) انجام گرفته تا مقایسه دقیق امکان‌پذیر باشد.

گام‌به‌گام فرایند تحلیل به شرح زیر است:

۱. **تهیه داده‌های ورودی و نقشه پایه:** ابتدا نقشه‌های دوبعدی



۲. احساس امنیت

احساس امنیت ساختاری روان شناختی و پیچیده است که تحت تأثیر محیط فیزیکی، تعاملات اجتماعی و تجربه های فردی قرار می گیرد. برای کاربران، این احساس در فضاهای عمومی اهمیت بیشتری دارد، زیرا ممکن است با تهدیداتی مانند آزار، تبعیض یا ترس از جرم مواجه باشند (Katz, 1988). جان لنگ امنیت را در کنار نیازهای اساسی انسان مانند غذا و سرپناه مطرح می کند (فرجی، ۱۳۹۷: ۲۳) و آن را در سه مقیاس مسکن، محله و شهر قابل تحقق می داند (بهرامی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲). حس امنیت یعنی امکان مشارکت آزادانه در جامعه بدون ترس یا آزار (لطفی و همکاران، ۱۳۹۳). رشد جمعیت و فناوری نیز انسان را به یافتن راه حل هایی برای افزایش امنیت سوق داده اند (جان، ۲۰۱۰: ۲۶). در این میان، طراحی کالبدی فضا نقش مهمی در تقویت یا تضعیف حس امنیت دارد و ابعاد اجتماعی فضا می تواند تأثیر مستقیمی بر تجربه امنیت کاربران بگذارد (ادیبی سعدی نژاد و عطیمی، ۱۳۹۰: ۹۳).

عوامل کلیدی مؤثر بر احساس امنیت

محیط فیزیکی: طراحی و چیدمان فضاهای عمومی شامل روشنایی، دید و حضور افراد دیگر، عمق فضایی و میزان محریت فضا (Short & Hughes, 1991).
تعاملات اجتماعی: نگرش ها و رفتارهای دیگران، از جمله غریبه ها و شخصیت های معتبر.
تجارب شخصی: تجربیات قبلی با جرم، آزار و اذیت یا تبعیض (Wekerle, 1996).

۳. مشارکت و حضور کاربران

مشارکت و حضور به میزان مشارکت و دیده شدن کاربران در فضاهای عمومی اشاره دارد. این مفاهیم ارتباط نزدیکی با احساس امنیت دارند، زیرا افراد در صورت عدم احساس امنیت ممکن است کمتر در فضاهای عمومی حضور پیدا کنند (Ja-cobs, 1961). انتظارات فرهنگی و اجتماعی در مورد نقش ها و رفتارهای افراد در فضاهای عمومی، همچنین عوامل اقتصادی و محیط فیزیکی مثل طراحی و چیدمان فضاهای عمومی که می تواند موانعی ایجاد کند یا مشارکت را تسهیل کند، بر مشارکت و حضور کاربران اثرگذار است (Gehl, 2010; Calthorpe & Fulton, 2001).

اجرا شد و نتایج در جداول تفکیکی (مانند جدول میانگین ها برای تهران و شیراز) ذخیره گردید. برای شبیه سازی، از ابزار Agent Analysis استفاده شد تا مسیرهای احتمالی کاربران (با پارامترهای پیش فرض مانند سرعت عامل ۱ متر بر ثانیه و تعداد عامل ۱۰۰) مدل سازی شود، اما نتایج اصلی بر پایه تحلیل ایستا بودند نه دینامیک.

۵. **صحت سنجی و خروجی:** پس از تحلیل، خروجی ها با ابزار Export > CSV استخراج شدند و با نرم افزار SPSS برای مقایسه آماری ادغام گردیدند. صحت داده ها با آزمون های تکرارپذیری (re-running analysis) با نقشه های کمی تغییر یافته و مقایسه با مطالعات مشابه (مانند پژوهش Sajadzadeh & Haghi, 2019 روی بازار اصفهان) بررسی شد، که همبستگی بالای ۰/۹۵ را نشان داد. همچنین، انحراف معیار نتایج (مانند ۱/۲۱ برای حس امنیت در تهران) نشان دهنده پراکندگی طبیعی و عدم خطای سیستماتیک بود.

مرور پیشینه و مبانی نظری

۱. بازارهای سنتی در بافت شهری ایران و جهان اسلام

بازارهای سنتی همواره از ارکان اصلی ساختار شهرهای اسلامی و ایرانی بوده اند که فراتر از نقش تجاری، کارکردهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی را نیز در بر می گیرند (Fischer & Gabbay, 2009). در شهرهای سنتی ایران، بازار به صورت خطی و در امتداد مسیرهای اصلی طراحی شده و نقشی محوری در سازمان فضایی ایفا می کرده است (پورجعفر و همکاران، ۱۳۹۳). ویژگی های معماری مانند فرم های متنوع، سقف های قوسی، نورگیرهای طبیعی و مصالح بومی، با اقلیم و فرهنگ منطقه سازگار بوده و احساس امنیت و راحتی را تقویت می کنند (یگانه و الماسی، ۱۳۹۵). بازار همچنین بستری برای تعاملات اجتماعی، انتقال سنت ها و شکل گیری خاطرات جمعی و آیین های مذهبی بوده است (Ghanaei & Razeghi, 2020). وجود عناصر مذهبی و فرهنگی نظیر مساجد و مدارس، پیوندی میان فعالیت های اقتصادی و فرهنگی برقرار کرده است (Dadvar, Danesh, & Abbasi, 2016: 243). در نتیجه، بازارهای سنتی به عنوان فضاهای عمومی تاریخی، نقش مهمی در حفظ هویت شهری داشته و تحلیل آنها می تواند به شناخت بهتر رابطه میان محیط معماری و احساس امنیت، به ویژه برای کاربران، کمک کند.

۴. کالبد فضا

کالبد فضا به ابعاد فیزیکی و تجربی محیط اشاره دارد. محیط ساخته شده، تعاملات اجتماعی که در فضا اتفاق می افتد و تجربیات فردی افرادی که از آن فضاها استفاده می کنند را در بر می گیرد (Hillier, 1996). کالبد و سیستم های فیزیکی شهر، به عنوان یکی از سه رکن اصلی شهر به طور عام آن است (قاضوی، صارمی، داداش پور، ۱۴۰۲: ۸). کالبد فضا در این پژوهش در یک دسته بندی شامل ۵ زیرشاخص اصلی است که هرکدام از آنها شامل ریز متغیرهایی است. این دسته بندی پنج گانه شامل عناصر کلیدی کالبد فضا، محیط فیزیکی، محیط اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی است که در ادامه در بخش روش تحقیق توضیح داده شده است.

پیشینه

مطالعات پیشین درباره احساس امنیت کاربران در فضاهای شهری، به ویژه بازارهای سنتی، بر اهمیت عوامل کالبدی، اجتماعی و فضایی تأکید دارند. در ادامه، مهم ترین پژوهش هایی که چارچوب نظری و روش شناختی این مقاله را شکل داده اند، به صورت دسته بندی شده و با تأکید بر مطالعات پنج سال اخیر ارائه می شوند.

دسته بندی اول مطالعات بنیادین نظریه نحو فضا و امنیت فضایی را ارائه می دهد، دسته بندی دوم مطالعات کاربردی در بازارهای سنتی و فضاهای تاریخی (مطالعات پنج سال اخیر) را نشان می دهد، دسته بندی سوم مطالعات مرتبط با مورفولوژی شهری و رفتار عابر پیاده در ایران انجام شده است، دسته بندی چهارم مطالعات جنسیتی و امنیت در فضاهای عمومی در پژوهش ها را ارائه داده است، و دسته بندی پنجم مطالعات داخلی امنیت در فضاهای شهری ایران را نشان داده است. خلاصه ای از پژوهش های انجام شده در دسته بندی پنج گانه در «جدول ۱» آمده است.

بر اساس مرور نظام مند پیشینه، چارچوب نظری و روش شناختی این پژوهش از تلفیق سه جریان اصلی مطالعاتی شکل گرفته است:

۱. مطالعات بنیادین نحو فضا و امنیت کالبدی (Hillier, 1996; Jacobs, 1961; Newman, 1972) که شاخص های فضایی (یکپارچگی، اتصال، انتخاب) و متغیرهای محیط فیزیکی را برای تحلیل بازارها فراهم کرده اند.

۲. مطالعات کاربردی در بازارهای سنتی (پنج سال اخیر) (Kheyroddin & Momeni, 2024; Khandani et al., 2018; Sajadzadeh & Haghi, 2023) که اعتبار روش ترکیبی (تحلیل فضایی + پرسشنامه) را تأیید کرده و چارچوب مقایسه ای دو بازار را تقویت نموده اند.

۳. مطالعات جنسیتی و اجتماعی (Wekerle, 1996; Pain, 2001; Sadeghi & Jangjoo, 2022) که متغیرهای محیط اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی را به عنوان ابعاد مکمل احساس امنیت وارد مدل تحلیل کرده اند.

نوآوری پژوهش حاضر در مقایسه با پیشینه، تلفیق هم زمان هر سه دسته از متغیرها (فضایی، اجتماعی، فرهنگی و تجربی) در یک مدل تحلیل چندمتغیره و کاربرد آن در مطالعه تطبیقی دو بازار شاخص ایران (تهران و شیراز) است. نتایج پژوهش های پیشین، به ویژه مطالعات پنج سال اخیر، «همسویی یافته های فضایی و ادراکی» را تأیید کرده و مبنایی برای مقایسه نتایج این پژوهش با آنها فراهم می آورند.

خروجی داده های پژوهش و بحث

هسته اولیه بازار بزرگ تهران که امروزه بخش عمده ای از آن در محدوده خیابان پانزده خرداد قرار دارد، به دوره صفویه بازمی گردد، اما توسعه کالبدی و سازمان فضایی آن عمدتاً در دوره قاجار، به ویژه در زمان فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، شکل گرفته است (Habibi, 2008; Soltanzadeh, 2012). در دوره پهلوی، با مداخلات مدرن شهری نظیر خیابان کشی و تغییرات زیرساختی، بخشی از انسجام فضایی بازار دچار دگرگونی شد (Madanipour, 1998). بازار تهران تا کنون، نقش مهمی در هدایت حرکت، افزایش نظارت طبیعی و شکل گیری احساس امنیت در میان کاربران ایفا می کند (Ehlers & Floor, 1993). بازار وکیل شیراز نیز یکی از شاخص ترین نمونه های بازارهای سنتی ایران است که در دوره زندیه و به دستور کریم خان زند در نیمه دوم قرن هجدهم میلادی احداث شد (Pirnia, 2005; Soltanzadeh, 2012). از نظر معماری، بازار وکیل به دلیل برخورداری از طاق های بلند، عرض مناسب گذرها و سیستم تهویه طبیعی کارآمد، یکی از نمونه های برجسته معماری اقلیمی در ایران به شمار می رود (Memarian, 2011). این ویژگی ها نه تنها آسایش محیطی را فراهم می کنند، بلکه در ارتقای کیفیت ادراک فضایی و احساس امنیت کاربران نیز نقش دارند. در دوره های



جدول ۱. پیشینه پژوهش بر اساس تأثیرگذاری در تحلیل و نتیجه‌گیری (تدوین: نگارندگان).

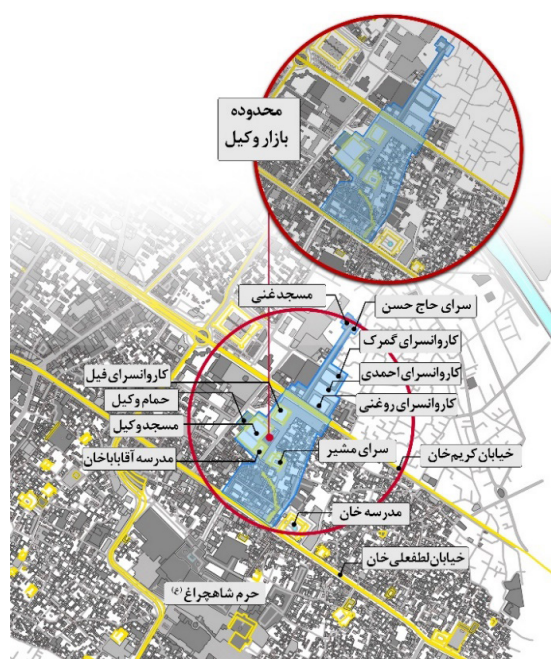
ردیف	پژوهشگران	سال	روش تحقیق	یافته‌های کلیدی مؤثر در پژوهش حاضر
۱.	Hillier & Hanson	۱۹۸۴	نظری/کمی	ارائه نظریه نحو فضا و شاخص‌های یکپارچگی، اتصال و انتخاب که مبنای تحلیل فضایی این پژوهش است.
۲.	Jacobs	۱۹۶۱	مشاهده‌ای	تأکید بر مفهوم «چشم‌های خیابان» و نظارت طبیعی به عنوان عامل امنیت.
۳.	Newman	۱۹۷۲	مطالعات موردی	ارائه نظریه «فضای قابل دفاع» و تأکید بر نقش طراحی کالبدی در پیشگیری از جرم.
۴.	Lynch	۱۹۶۰	کیفی	معرفی عناصر پنج‌گانه و مفهوم «خوانایی فضا» در جهت‌یابی و احساس امنیت.
دسته‌بندی دوم: مطالعات کاربردی در بازارهای سنتی و فضاهای تاریخی (مطالعات پنج سال اخیر)				
۵.	Kheyroddin & Momeni	۲۰۲۴	ترکیبی	تأیید تأثیر مثبت یکپارچگی فضایی بازار سنتی بر تعاملات اجتماعی و احساس امنیت.
۶.	Khandani et al.	۲۰۲۳	ترکیبی	نقش کیفیت‌های حسی و پیکربندی فضایی بر حس تعلق و امنیت؛ تأیید نقش میانجی تجربیات شخصی.
۷.	Nourashkhab Khalid et al.	۲۰۲۲	شبیه‌سازی و پیمایشی	تأثیر بیشتر یکپارچگی فضایی محلی بر احساس امنیت زنان نسبت به سایر شاخص‌ها.
۸.	Sajadzadeh & Haghi	۲۰۱۸	ترکیبی	برتری بازار سنتی تهران در یکپارچگی فضایی و احساس امنیت نسبت به پیاده‌راه ۱۵ خرداد.
۹.	Zangeneh et al.	۲۰۲۱	ترکیبی	تأثیر عناصر کالبدی (نور، مصالح) و ساختار فضایی بر حس تعلق و امنیت.
۱۰.	Sadeghi & Jangjoo	۲۰۲۲	پیمایشی	تأثیر ویژگی‌های فضایی (دسترسی، شرایط پیاده‌روی) بر مشارکت زنان در فضاهای عمومی.
دسته‌بندی سوم: مطالعات مرتبط با مورفولوژی شهری و رفتار عابر پیاده در ایران				
۱۱.	Afshar & Goudarzi	۲۰۱۳	کمی (GIS)	رابطه معنادار میان مورفولوژی شهری و الگوهای حرکتی عابران.
۱۲.	Mohammadi & Goudarzi	۲۰۱۶	ترکیبی	عرض خیابان، طراحی تقاطع و میزان اتصال فضایی از عوامل مؤثر بر ایمنی و احساس امنیت عابران هستند.
۱۳.	Asgari & Goudarzi	۲۰۱۴	کمی	که فرم فضایی بر راحتی، ایمنی و دسترسی عابران تأثیر مستقیم دارد.
۱۴.	Goudarzi & Asgari	۲۰۱۵	ترکیبی	تأثیر مورفولوژی شهری بر رفتار عابر (انتخاب مسیر و مقصد) را تحلیل کردند و نقش کاربری زمین را تأیید نمودند.
۱۵.	Goudarzi & Mohammadi	۲۰۱۷	ترکیبی	تأثیر مورفولوژی شهری بر جریان ترافیک عابر را تحلیل کردند و نقش عرض خیابان و میزان اتصال را تأیید نمودند.
دسته‌بندی چهارم: مطالعات جنسیتی و امنیت در فضاهای عمومی				
۱۶.	Wekerle	۱۹۹۶	کیفی	تأثیر هنجارهای اجتماعی و طراحی فضا بر تجارب زنان از فضاهای عمومی.
۱۷.	Pain	۲۰۰۱	کمی	تفاوت ترس از جرم در گروه‌های اجتماعی مختلف و نقش طراحی فضا در کاهش آن.
۱۸.	Khattab	۲۰۱۳	کیفی	بازارهای سنتی هم می‌توانند فضاهای توانمندساز و هم محدودکننده برای زنان باشند و این امر به طراحی فضا و هنجارهای اجتماعی وابسته است.
۱۹.	Sikka	۲۰۰۸	کمی	در مطالعات خود در بازار هند بر پویایی جنسیتی فضاهای عمومی تأکید کردند.
۲۰.	Aydin	۲۰۱۲	ترکیبی	در مطالعات خود در بازار استانبول تأثیر ساختار فضایی بر مشارکت زنان تأکید کردند.
دسته‌بندی پنجم: مطالعات داخلی امنیت در فضاهای شهری ایران				
۲۱.	محمودی کامل‌آباد و همکاران	۱۴۰۰	پیمایشی	تأثیر کیفیت کالبدی و اجتماعی فضا بر احساس امنیت روانی شهروندان.
۲۲.	خسروی و همکاران	۱۳۹۵	ترکیبی	شناسایی شاخص‌های کالبدی مؤثر بر احساس امنیت (مبلمان، روشنایی، پوشش گیاهی).
۲۳.	صفائی‌پور و همکاران	۱۳۹۴	تحلیلی	کنترل و نظارت، عناصر کالبدی پارک و نوع کاربری‌ها ارتباط مستقیمی با افزایش احساس امنیت در زنان در پارک‌های شهری ایلام دارند.
۲۴.	موقرپاک و همکاران	۱۳۹۴	تحلیلی توصیفی	پارامترهای غیرمستقیم مانند دید و اشراف مناسب، رؤیت‌پذیری بصری و تنوع کاربری‌ها نقش مؤثری در تقویت حس امنیت دارند.
۲۵.	انصاری و گلایی	۱۳۹۸	ترکیبی	خاطره‌انگیزی، هویت مکان و حس تعلق به مکان بیشترین تأثیر را در تقویت احساس امنیت دارند.
۲۶.	عبدالله‌زاده و همکاران	۱۳۹۷	تحلیلی	ایمنی و امنیت، محیط عاری از خشونت و سطح تحرک و پویایی بر میزان استفاده کودکان از محله تأثیر دارند.
۲۷.	عنابستانی و جوانشیری	۱۳۹۶	ترکیبی	که پلان معماری بیشترین نقش را در تقویت حس امنیت کالبدی ساکنان داشته است.
۲۸.	ایزدی و حقی	۱۳۹۴	کمی	در مطالعات خود بر نقش طراحی فیزیکی فضا در ارتقاء احساس امنیت تأکید کرده‌اند.
۲۹.	مستوفی‌الممالک و بهرامی	۱۳۹۳	تحلیلی	نقش ویژگی‌های کالبدی فضا در پیشگیری از جرم.
۳۰.	رضوان و فتحی	۱۳۹۱	توصیفی	نقش و رابطه فضا در ایجاد حس امنیت کاربران.

خط و بازار پانزده خرداد تهران دارای ۳۰۲ خط شناسایی شد. شاخص «انتخاب» به طور میانگین در بازار وکیل ۳۱/۴ و در بازار تهران ۱۶۴/۶ است که بیانگر گزینه های حرکتی و مسیرهای بیشتر برای کاربران در بازار تهران است. همچنین شاخص «اتصال» در بازار تهران بالاتر است که نشان دهنده ساختار فضایی یکپارچه تر و انشعابات بیشتر در راسته های آن است.

اگرچه بازار تهران پیچیدگی فضایی بیشتری دارد، اما از نظر «یکپارچگی» نیز نسبت به بازار وکیل وضعیت بهتری دارد. در مقابل، بازار وکیل دارای خطوط محوری طولانی تری است و یک خط اصلی به طول ۵۵۷/۱۸ متر دارد، در حالی که طولانی ترین خط در بازار تهران تنها ۴۶/۰۲ متر است. این تمرکز طولی در بازار وکیل موجب تراکم جمعیت در یک محور شده و از گسترش متوازن خدمات و دسترسی ها جلوگیری می کند.

همچنین میانگین «عمق» خطوط محوری در بازار وکیل بیشتر است، به این معنا که مسیرها در مقایسه با بازار تهران عمیق تر و در نتیجه دارای احساس امنیت کمتری هستند.

«شکل ۱»، موقعیت بازار وکیل شیراز را در بافت تاریخی شهر شیراز نشان می دهد. محدوده مشخص شده با خط قرمز،



شکل ۱. موقعیت و محدوده بازار وکیل در بافت تاریخی ۲ شهر شیراز، موقعیت نقاط شاخص بازار (نگارندگان، خروجی از نرم افزار گرسه پاپر با داده های GIS و OpenStreetMap)

بعد، به ویژه در عصر قاجار، بخش هایی به این بازار افزوده شد، اما ساختار کلی آن همچنان اصالت خود را حفظ کرده است (Hil-Ilenbrand, 1994). بازار وکیل در طول تاریخ، علاوه بر عملکرد اقتصادی، به عنوان فضایی برای تعاملات اجتماعی، فرهنگی و حتی آیینی مورد استفاده قرار گرفته است. انسجام فضایی، خوانایی مسیرها و مقیاس انسانی از جمله ویژگی هایی هستند که موجب تداوم حضور کاربران و تقویت حس تعلق و امنیت در این بازار شده اند (Ardalan & Bakhtiar, 1973).

مقایسه نتایج به دست آمده از بازار تهران و بازار وکیل شیراز، امکان تفسیر عمیق تری از نقش ساختار فضایی در شکل گیری احساس امنیت کاربران فراهم می آورد. این مقایسه، با قرار دادن دو الگوی متفاوت از سازمان فضایی در کنار یکدیگر، نشان می دهد که چگونه تفاوت در شاخص های نحو فضا مانند یکپارچگی، اتصال و انتخاب پذیری می تواند به تفاوت در ادراک کاربران از امنیت و میزان حضور آنان در فضا منجر شود (er, 1996; Karimi, 2012).

در واقع، رویکرد تطبیقی این پژوهش فراتر از یک توصیف ساده از هر بازار، امکان شناسایی روابط علی-تفسیری میان متغیرهای کالبدی و ادراکی را فراهم می سازد. به عبارت دیگر، مشاهده تفاوت ها و شباهت ها میان دو نمونه، به درک این نکته کمک می کند که کدام ویژگی های فضایی به صورت پایدار در تقویت حس امنیت مؤثر هستند و کدام یک وابسته به زمینه های خاص هر بازار می باشند (Gehl, 2010; Madanipour, 2006).

همچنین، این مقایسه تطبیقی امکان تعمیم پذیری تحلیلی^۹ یافته ها را افزایش می دهد؛ بدین معنا که نتایج به دست آمده صرفاً محدود به یک نمونه خاص نبوده، بلکه می توانند به عنوان الگویی برای درک سایر بازارهای سنتی با ویژگی های مشابه مورد استفاده قرار گیرند (Yin, 2014). در این چارچوب، تفاوت های مشاهده شده میان دو بازار نه تنها بیانگر ویژگی های خاص هر مورد، بلکه نشان دهنده تأثیر مستقیم ساختار فضایی بر کیفیت تجربه کاربران و احساس امنیت آنان است.

در مجموع، ارزش تحلیلی این مقایسه در آن است که با تلفیق داده های کمی فضایی و داده های ادراکی کاربران، امکان ارائه یک تبیین چندلایه از احساس امنیت در بازارهای سنتی را فراهم کرده و به استخراج اصول طراحی قابل تعمیم برای ارتقای کیفیت فضاهای عمومی منجر می شود.

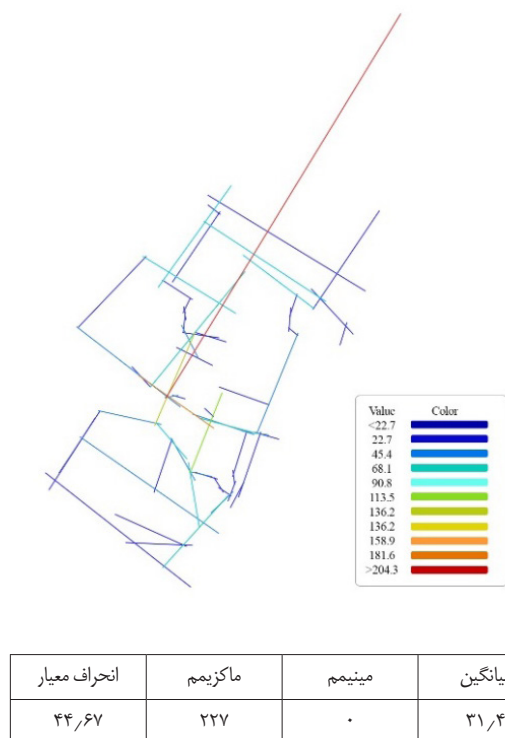
در تحلیل نقشه های خطوط محوری، بازار وکیل دارای ۶۰



انتخاب

«شکل ۳»، خروجی نرم افزار دپت‌مپ برای تحلیل شاخص انتخاب (Choice) در بازار وکیل شیراز است. شاخص انتخاب، تعداد مسیرهای کوتاه‌ترین که از هر خط محوری عبور می‌کنند را نشان می‌دهد و بیانگر پتانسیل حرکت و عبور و مرور در فضا است. رنگ‌های طیف قرمز (گرم) نشان‌دهنده مقادیر بالای انتخاب و رنگ‌های آبی (سرد) نشان‌دهنده مقادیر پایین هستند. در بازار وکیل، تنها راسته اصلی (با رنگ قرمز و نارنجی) دارای شاخص انتخاب بالاست (حداکثر ۲۲۷) و سایر مسیرهای فرعی (با رنگ آبی و سبز) مقادیر بسیار پایینی دارند. این بدان معناست که اکثر کاربران به ناچار از یک مسیر اصلی عبور می‌کنند و گزینه‌های حرکتی متنوعی در اختیار ندارند. میانگین انتخاب در این بازار ۳۱/۴ است که در مقایسه با بازار تهران عدد پایینی محسوب می‌شود.

«شکل ۴»، خروجی نرم افزار دپت‌مپ برای تحلیل شاخص انتخاب (Choice) در بازار پانزده خرداد تهران است. همانطور



شکل ۳. شاخص انتخاب روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، خروجی از نرم افزار دپت‌مپ)

گستره بازار وکیل شامل راسته اصلی، حمام وکیل، مسجد وکیل و کاروانسراهای اطراف را در بر می‌گیرد. همانطور که در نقشه مشاهده می‌شود، بازار وکیل ساختاری خطی دارد و راسته اصلی آن (با رنگ تیره‌تر) محور اصلی حرکت و فعالیت است. نقاط شاخص بازار (ورودی‌های اصلی، تقاطع‌ها و فضاهای شاخص معماری) با دایره‌های آبی مشخص شده‌اند. این نقشه با استفاده از داده‌های GIS و نرم افزار گرسه‌پایر تهیه شده و مبنای تحلیل خطوط محوری در نرم افزار دپت‌مپ قرار گرفته است. «شکل ۲»، موقعیت بازار پانزده خرداد تهران را در بافت تاریخی منطقه ۱۲ نشان می‌دهد. محدوده قرمز رنگ، گستره وسیع بازار تهران شامل راسته‌های اصلی (سبزه میدان، بازار چارسوق، بازار کفاش‌ها) و فضاهای وابسته (مسجد امام، مدرسه مروی، تیمچه‌ها و کاروانسراها) را پوشش می‌دهد. همانطور که مشاهده می‌شود، بازار تهران برخلاف بازار وکیل، ساختاری شبکه‌ای و منشعب دارد و راسته‌های متعددی از یکدیگر منشعب می‌شوند. نقاط شاخص (چارسوق‌ها، تقاطع‌های اصلی و ورودی‌ها) با دایره‌های آبی مشخص شده‌اند. تراکم بالای نقاط شاخص و انشعابات متعدد در این نقشه، پیچیدگی فضایی بیشتر بازار تهران را نسبت به بازار وکیل نشان می‌دهد.

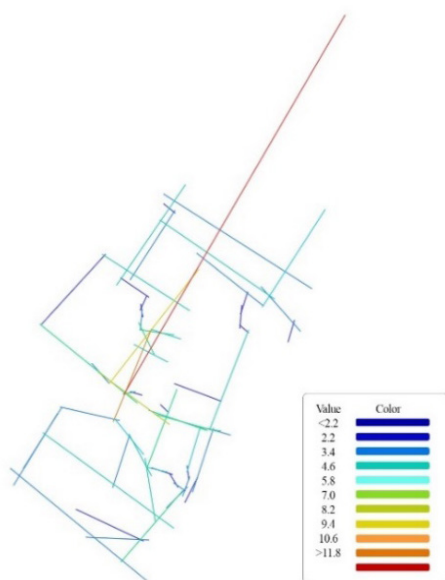


شکل ۲. موقعیت و محدوده بازار پانزده خرداد در بافت تاریخی منطقه ۱۲ شهر تهران، موقعیت نقاط شاخص بازار (نگارندگان، خروجی از نرم افزار گرسه‌پایر با داده‌های GIS و OpenStreetMap)

دارای اتصال نسبتاً بالاتر هستند، اما اکثر خطوط محوری (با رنگ آبی) دارای اتصال بسیار پایین (بین ۱ تا ۳) می‌باشند. میانگین اتصال در این بازار ۳/۹۳ است. این بدان معناست که ساختار بازار وکیل انشعابات کمی داشته و بیشتر شبیه یک محور اصلی با چند شاخه فرعی کوتاه است. چنین ساختاری باعث می‌شود کاربران در صورت خروج از مسیر اصلی، گزینه‌های محدودی برای ادامه مسیر داشته باشند.

«شکل ۶»، تحلیل شاخص اتصال را در بازار تهران نشان می‌دهد. همانطور که مشاهده می‌شود، طیف وسیعی از رنگ‌های گرم (نارنجی و قرمز) در سطح نقشه پراکنده است. این نشان می‌دهد که تعداد زیادی از خطوط محوری در بازار تهران دارای اتصالات بالا هستند (حداکثر ۴۹ اتصال).

میانگین اتصال در بازار تهران ۱۰/۷۹ است که نزدیک به سه برابر بازار وکیل می‌باشد. این تفاوت چشم‌گیر نشان می‌دهد که بازار تهران از شبکه فضایی به هم پیوسته‌تر و منشعب‌تری برخوردار است. به عبارت دیگر، کاربران در بازار تهران به راحتی می‌توانند از یک راسته به راسته دیگر منتقل



میانگین	مینیمم	ماکزیمم	انحراف معیار
۳/۹۳	۱	۱۳	۲/۴۱

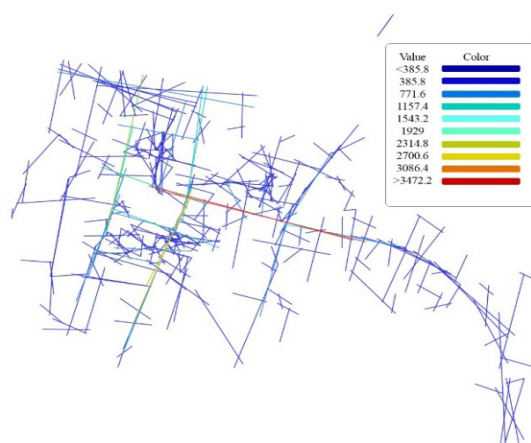
شکل ۵. شاخص اتصال روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، برگرفته از نرم‌افزار دپش‌مپ)

که مشاهده می‌شود، توزیع رنگ‌های گرم (قرمز و نارنجی) در سطح وسیعی از نقشه پراکنده است. این بدان معناست که چندین مسیر و راسته در بازار تهران دارای شاخص انتخاب بالایی هستند (حداکثر ۳۸۵۸) و کاربران گزینه‌های حرکتی متعددی برای عبور و مرور دارند.

میانگین انتخاب در بازار تهران ۱۶۴/۶ است که بیش از پنج برابر بازار وکیل می‌باشد. این تفاوت معنادار نشان می‌دهد که بازار تهران از شبکه حرکتی منعطف‌تر و متنوع‌تری برخوردار است که به کاربران امکان می‌دهد مسیرهای جایگزین را انتخاب کرده و از بن‌بست‌ها و مسیرهای خلوت دوری کنند. این ویژگی، مطابق نظریه نحو فضا، با افزایش نظارت طبیعی و کاهش احساس ناامنی ارتباط مستقیم دارد.

اتصال

«شکل ۵»، تحلیل شاخص اتصال را در بازار وکیل نشان می‌دهد. شاخص اتصال، تعداد خطوط محوری متصل به هر خط را نشان می‌دهد و بیانگر درجه پیوستگی فضایی و انشعابات در بازار است. رنگ‌های گرم نشان‌دهنده اتصالات بیشتر و رنگ‌های سرد نشان‌دهنده اتصالات کمتر هستند. در بازار وکیل، تنها چند نقطه محدود (با رنگ سبز و زرد)



میانگین	مینیمم	ماکزیمم	انحراف معیار
۱۶۴/۵۹۶	۰	۳۸۵۸	۴۳۱/۸۰۷

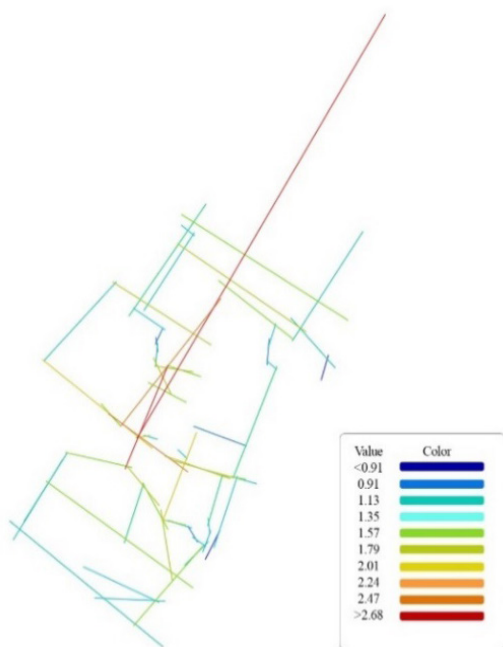
شکل ۴. شاخص انتخاب روی نقشه محوری بازار پانزده خرداد (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)

شوند و گزینه‌های متعددی برای تغییر مسیر دارند. این ویژگی، خوانایی فضا را افزایش داده و احتمال سردرگمی و احساس ناامنی را کاهش می‌دهد.

یکپارچگی

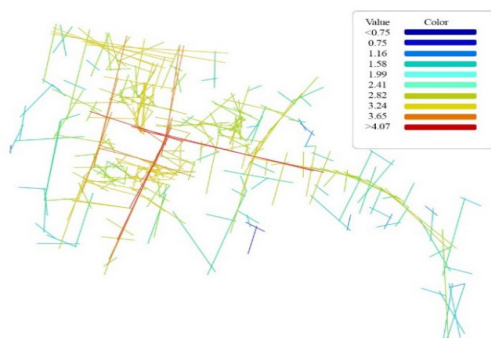
«شکل ۷»، تحلیل شاخص یکپارچگی را در بازار وکیل نشان می‌دهد. شاخص یکپارچگی، میزان دسترس‌پذیری هر فضا نسبت به کل مجموعه را نشان می‌دهد و بیانگر مرکزیت فضایی و سهولت دسترسی است. رنگ‌های گرم (قرمز، نارنجی) نشان‌دهنده فضاهای یکپارچه‌تر (با دسترسی آسان‌تر) و رنگ‌های سرد (آبی) نشان‌دهنده فضاهای منزوی‌تر هستند. در بازار وکیل، تنها راسته اصلی (با رنگ قرمز و نارنجی) از یکپارچگی نسبتاً بالایی برخوردار است (حداکثر ۲/۹۰) و سایر مسیرهای فرعی (با رنگ آبی و سبز) از یکپارچگی پایینی برخوردارند. میانگین یکپارچگی در این بازار ۱/۶۶ است. این بدان معناست که دسترسی به فضاهای فرعی نیازمندی مسیرهای طولانی‌تر و پیچیده‌تر است و این فضاها از «مرکزیت» کمتری در مجموعه برخوردارند.

«شکل ۸»، تحلیل شاخص یکپارچگی را در بازار تهران نشان می‌دهد. همانطور که مشاهده می‌شود، پراکندگی رنگ‌های گرم در سطح وسیعی از نقشه گسترده است. چندین راسته و تقاطع در بازار تهران دارای یکپارچگی بالا (حداکثر



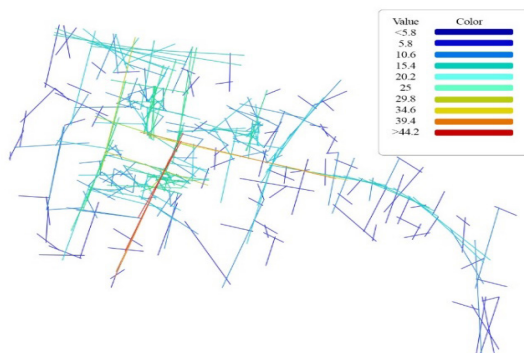
میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۱/۶۶	۰/۶۹	۲/۹۰	۰/۴۹

شکل ۷. شاخص یکپارچگی روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۲/۷۳	۰/۳۳	۴/۴۸	۰/۷۱

شکل ۸. شاخص یکپارچگی روی نقشه محوری بازار پانزده خرداد (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۱۰/۷۸۸	۱	۴۹	۷/۹۴۶

شکل ۹. شاخص اتصال روی نقشه محوری بازار پانزده خرداد (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)

۴/۴۸) هستند.

میانگین یکپارچگی در بازار تهران ۲/۷۳ است که بیش از ۱/۶ برابر بازار وکیل می‌باشد. این تفاوت معنادار نشان می‌دهد که بازار تهران از ساختار فضایی یکپارچه‌تری برخوردار است؛ به این معنا که دسترسی به نقاط مختلف بازار به‌طور متوسط آسان‌تر بوده و فضاهای کمتری در مجموعه وجود دارند که «منزوی» یا «دورافتاده» باشند. طبق نظریه نحو فضا، فضاهای یکپارچه‌تر، نظارت طبیعی بیشتری داشته و احساس امنیت بالاتری را برای کاربران به ارمغان می‌آورند.

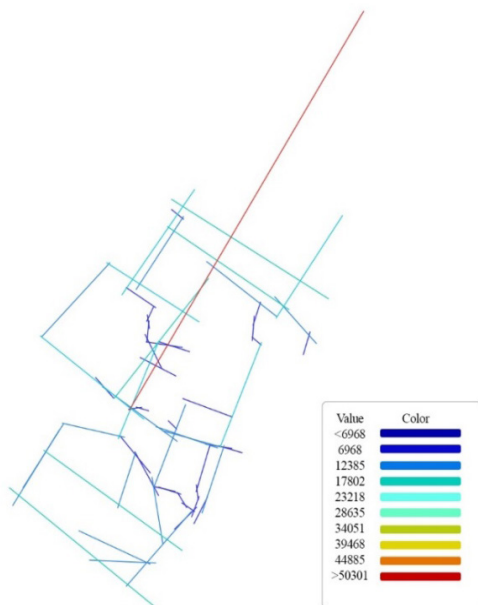
طول خطوط

«شکل ۹»، تحلیل طول خطوط محوری را در بازار وکیل نشان می‌دهد. طول خطوط محوری بیانگر مقیاس فضایی و پیوستگی دید در امتداد مسیرهاست. خطوط بلندتر (با رنگ قرمز و نارنجی) نشان‌دهنده مسیرهای مستقیم و بدون انقطاع هستند.

در بازار وکیل، یک خط محوری بسیار بلند به طول ۵۵۷/۱۸ متر (با رنگ قرمز) وجود دارد که همان راسته اصلی بازار است. میانگین طول خطوط در این بازار ۸۴۸۱/۸۹ سانتی‌متر (حدود ۸۴/۸ متر) است. وجود چنین خط بلندی نشان می‌دهد که کاربران در بازار وکیل مجبورند مسافت‌های طولانی را در یک مسیر مستقیم طی کنند که می‌تواند موجب یکنواختی و خستگی شود. همچنین، نبود انشعابات کافی در طول این مسیر بلند، گزینه‌های حرکتی را محدود می‌کند.

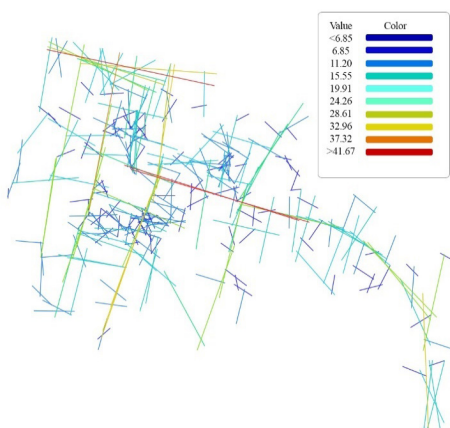
نمودار (شکل ۱۰)، تحلیل طول خطوط محوری را در بازار تهران نشان می‌دهد. برخلاف بازار وکیل، در بازار تهران خطوط محوری کوتاه‌تر هستند (میانگین ۱۱/۳۸ متر و حداکثر ۴۶/۰۲ متر). این بدان معناست که در بازار تهران، هر چند متر یک بار انشعاب، تقاطع یا تغییر مسیر وجود دارد.

خطوط کوتاه‌تر و تعداد بالای انشعابات (که در شکل‌های قبلی نیز مشاهده شد) باعث می‌شود که کاربران دائماً با گزینه‌های حرکتی جدید و تنوع فضایی مواجه شوند. این ویژگی، خوانایی فضا را افزایش داده و از ایجاد حس «هزارتویی» و سردرگمی جلوگیری می‌کند. همچنین، وجود تقاطع‌های متعدد به معنی افزایش نقاط نظارت طبیعی و کاهش فضاهای کور و بدون دید است.



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۸۴۸۱/۸۹	۱۵۵۲/۴	۵۵۷۱۸/۲	۸۳۲۸/۲

شکل ۹. نمایش شاخص طول خطوط روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۱۱/۳۸	۲/۵۰	۴۶/۰۲	۸/۰۶

شکل ۱۰. نمایش شاخص طول خطوط روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپش‌مپ)

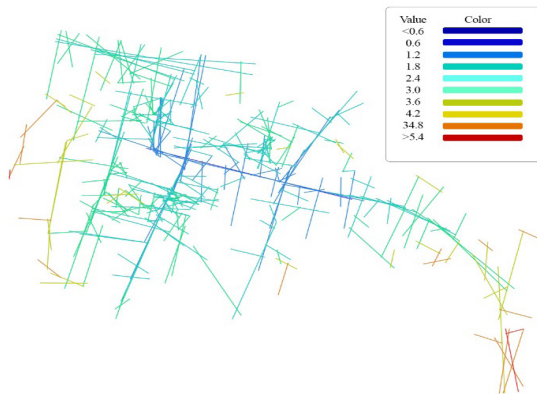


عمق

«شکل ۱۱»، تحلیل شاخص عمق را در بازار وکیل نشان می‌دهد. عمق فضایی بیانگر تعداد گام‌ها یا پیچ‌های مورد نیاز برای رسیدن از یک نقطه به نقاط دیگر است. رنگ‌های گرم (قرمز، نارنجی) نشان‌دهنده فضاهای عمیق‌تر (با دسترسی پیچیده‌تر) و رنگ‌های سرد (آبی) نشان‌دهنده فضاهای سطحی‌تر (با دسترسی آسان‌تر) هستند.

در بازار وکیل، میانگین عمق $2/73$ و انحراف معیار $1/4$ است. وجود فضاهایی با عمق بالا (تا ۶) در این بازار (با رنگ قرمز) نشان می‌دهد که برخی از مسیرهای فرعی، چندین پیچ و انشعاب را برای دسترسی نیاز دارند. این فضاهای عمیق، از دید اصلی پنهان‌تر بوده و احتمال احساس ناامنی در آنها بیشتر است.

نمودار (شکل ۱۲)، تحلیل شاخص عمق (Depth) را در بازار تهران نشان می‌دهد. میانگین عمق در بازار تهران $2/56$ است که اندکی کمتر از بازار وکیل است. مهم‌تر اینکه، پراکندگی عمق در تهران (انحراف معیار $1/07$) کمتر از بازار وکیل است.



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۲/۵۶	۰	۶	۱/۰۷

شکل ۱۲. نمایش شاخص عمق خطوط روی نقشه محوری بازار پانزده خرداد (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپت‌مپ)

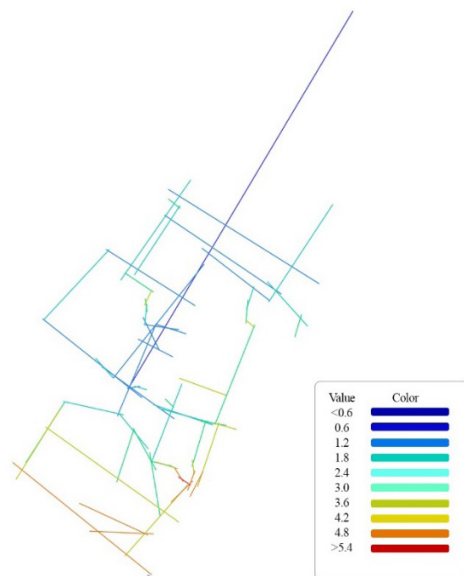
این بدان معناست که در بازار تهران، اختلاف عمق میان فضاهای مختلف کمتر بوده و فضاهای بسیار عمیق (با رنگ قرمز تیره) تعداد محدودی دارند. به عبارت دیگر، توزیع دسترسی‌ها در بازار تهران متعادل‌تر است و کاربران برای رسیدن به نقاط مختلف بازار، با پیچیدگی‌های بسیار متفاوتی مواجه نمی‌شوند. این ویژگی به کاهش حس سردرگمی و افزایش امنیت ادراکی کمک می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

انتخاب: بازار تهران با میانگین $164/6$ در برابر بازار وکیل با $31/4$ ، گزینه‌های بیشتری برای حرکت ارائه می‌دهد. این تفاوت به افزایش حس تسلط فضایی و کاهش بن‌بست در تهران منجر شده و پیش‌بینی می‌شود بازار تهران از نظر رفت‌وآمد، پرفت‌وآمدتر و قابل پیش‌بینی‌تر باشد.

اتصال: میانگین اتصال در بازار تهران $10/79$ و در بازار وکیل $3/93$ است. تعداد بالاتر انشعابات در تهران موجب پیوستگی بیشتر و جهت‌یابی آسان‌تر در فضا می‌شود.

یکپارچگی: میانگین یکپارچگی در تهران $2/73$ و در وکیل $1/66$ است که نشان‌دهنده دسترسی ساده‌تر و مسیرهای کمتر پیچیده در بازار تهران است. این ویژگی‌ها به افزایش حس



میانگین	مینیموم	ماکزیمم	انحراف معیار
۲/۷۳	۰	۶	۱/۴

شکل ۱۱. نمایش شاخص عمق خطوط روی نقشه محوری بازار وکیل (نگارندگان، خروجی از نرم‌افزار دپت‌مپ)

۵. توزیع متعادل عمق: اختلاف دسترسی به نقاط مختلف کمتر است.

این ویژگی‌های فضایی، مطابق نظریه نحو فضا و یافته‌های پژوهش‌های پیشین مانند (Jacobs, 1961; Hillier, 1996; Newman, 1972)، به‌طور مستقیم با افزایش نظارت طبیعی، کاهش فضاهای کور و در نهایت ارتقاء احساس امنیت کاربران ارتباط دارند. نتایج پرسشنامه‌ها (میانگین حس امنیت ۲/۹۶ در تهران در مقابل ۲/۸۱ در شیراز) نیز این یافته‌های فضایی را تأیید می‌کند.

داده‌های نظرسنجی کاربران: در این میان تجربه عابر پیاده از اهمیت بالایی برخوردار است. باید بررسی نمود که چگونه ویژگی‌های فضایی بازارها بر تجربه عابر پیاده از جمله راهیابی، راحتی و ایمنی تأثیر می‌گذارد. بدین‌وسیله می‌توان درک جامعی از کیفیت فضایی دو بازار و پیامدهای آنها برای طراحی و برنامه‌ریزی شهری ایجاد نمود. بر همین اساس پرسشنامه‌ای تنظیم شده است که میان کاربران هر دو بازار پخش شده و نتایج نظرسنجی در ادامه آمده است.

خلاصه نتایج نرمالیت داده‌ها: می‌توان گفت که در هر دو بازار (تهران و شیراز) توزیع کل داده‌ها از نرمال بودن فاصله دارند.

جدول ۳. نتایج آزمون نرمال بودن (Kolmogorov-Smirnov).

بازار	زنان (p-value)	مردان (p-value)	نتیجه‌گیری کلی
تهران	۰/۰۴ غیرنرمال	۰/۰۶ نزدیک نرمال	توزیع مخلوط؛ با توجه به وجود زیرگروه غیرنرمال، «غیرنرمال» تلقی می‌شود
شیراز	۰/۰۳ غیرنرمال	۰/۰۵ مرزی	با توجه به $p \leq 0.05$ در یکی از زیرگروه‌ها، «غیرنرمال» محسوب می‌شود

جدول ۴. مقایسه کلی میانگین B1 در دو بازار و نتایج آزمون کروسکال-والیس.

بازار	ترکیب کل داده‌ها (زن+مرد)	میانگین B1	تعداد نمونه	آزمون پیشنهادی
تهران	$49 = 26 + 23 = n$	۲/۹۶	۴۹	Mann-Whitney U
شیراز	$40 = 18 + 22 = n$	۲/۸۱	۴۰	Mann-Whitney U

– میانگین حس امنیت: بازار تهران با میانگین ۲/۹۶ در برابر ۲/۸۱ بازار شیراز، نشان‌دهنده احساس امنیت کلی بالاتر در تهران است.

امنیت و تسهیل حرکت کاربران کمک می‌کند.

طول خطوط محوری: بازار وکیل دارای خطوطی با طول بیشتر (میانگین ۸,۴۸۱/۹ سانتی‌متر و حداکثر ۵۵,۷۱۸) در مقایسه با بازار تهران (میانگین ۱۱/۳۸ متر، حداکثر ۴۶/۰۲ متر) است. این نشان‌دهنده تمرکز فضایی و فشردگی حرکتی بیشتر در بازار وکیل است که ممکن است موجب خستگی کاربران و کاهش کارایی فضا شود.

عمق: بازار وکیل عمق بالاتری (میانگین ۲/۷۳) نسبت به تهران (۲/۵۶) دارد و انحراف معیار بالاتر آن نشان‌دهنده تنوع بیشتر عمق‌ها و در نتیجه پیچیدگی و احتمال احساس ناامنی در مسیرهای فرعی است.

جدول ۲. خلاصه یافته‌های تحلیل فضایی پژوهش (تدوین: نگارندگان)

شاخص	بازار وکیل شیراز	بازار تهران	تفسیر
تعداد خطوط محوری	۶۰	۳۰۲	پیچیدگی فضایی و انشعابات بیشتر در تهران
میانگین انتخاب	۳۱/۴	۱۶۴/۶	گزینه‌های حرکتی متنوع‌تر در تهران
میانگین اتصال	۳/۹۳	۱۰/۷۹	پیوستگی فضایی و انشعابات بیشتر در تهران
میانگین یکپارچگی	۱/۶۶	۲/۷۳	دسترسی‌پذیری آسان‌تر و ساختار یکپارچه‌تر در تهران
میانگین طول خطوط	۸۴/۸ متر	۱۱/۸۳ متر	خطوط کوتاه‌تر و تنوع فضایی بیشتر در تهران
میانگین عمق	۲/۷۳	۲/۵۶	توزیع متعادل‌تر دسترسی‌ها و عمق کمتر در تهران

مقایسه تطبیقی شش شاخص فضایی نشان می‌دهد که بازار تهران در تمام شاخص‌های کلیدی (انتخاب، اتصال، یکپارچگی) عملکرد بهتری دارد و این مزایا عبارتند از:

۱. **گزینه‌های حرکتی متنوع‌تر:** کاربران می‌توانند مسیرهای جایگزین انتخاب کنند.
۲. **پیوستگی فضایی بیشتر:** انشعابات متعدد، شبکه‌ای به‌هم‌پیوسته ایجاد کرده است.
۳. **دسترسی‌پذیری آسان‌تر:** فضاهای منزوی و دورافتاده کمتر است.
۴. **خوانایی بالاتر:** خطوط کوتاه‌تر و تقاطع‌های بیشتر، جهت‌یابی را تسهیل می‌کند.



آزمون لون برای ارزیابی همگنی واریانس‌ها در گروه‌های مختلف استفاده می‌شود. هدف این آزمون بررسی این است که آیا واریانس متغیرهای وابسته در گروه‌های مختلف (گروه‌های شهری) مشابه است یا خیر. در تحلیل مانوا، فرضیه صفر این است که واریانس‌ها بین گروه‌ها برابرند.

نتایج آزمون لون به این صورت است که برای تمامی متغیرهای وابسته مقدار p-value بالاتر از ۰/۰۵ است که نشان می‌دهد هیچ تفاوت معناداری در واریانس‌های متغیرهای وابسته بین گروه‌های مختلف (شهری) وجود ندارد؛ و همچنین این نتایج نشان می‌دهد که برای ادامه تحلیل مانوا می‌توان فرض همگنی واریانس‌ها را پذیرفت و هیچ نیازی به انجام اصلاحات اضافی برای واریانس‌های نامتجانس نیست.

جدول ۸. میانگین و انحراف معیار متغیرهای وابسته (B1, D1, D3).

بازار	n	میانگین B1	انحراف معیار B1	میانگین D1	انحراف معیار D1	میانگین D3	انحراف معیار D3
تهران	۴۹	۲/۷۴	۱/۲۱	۳/۵۵	۱/۱۰	۳/۳۵	۱/۰۰
شیراز	۴۰	۲/۲۱	۰/۹۵	۲/۷۷	۱/۰۹	۲/۸۹	۰/۹۹

میانگین حس امنیت، ادراک امنیت در فضا و تجربه امنیت در بازار تهران و شیراز نشان می‌دهد به‌طور کلی کاربران در بازار تهران نسبت به بازار شیراز احساس امنیت و اعتماد به محیط بالاتری دارند.

۱. **حس امنیت کلی (B1):** تهران (۲/۷۴) در مقایسه با شیراز (۲/۲۱) حدود ۰/۵۳ نمره بالاتر است. این اختلاف نشان می‌دهد که کاربران تهران به‌طور میانگین احساس امنیت بیشتری در فضا دارند که می‌تواند ناشی از ساختار فضایی یکپارچه‌تر و دسترسی‌پذیری محیط باشد.

۲. **ادراک امنیت در فضا (D1):** تهران (۳/۵۵) تقریباً ۰/۷۸ نمره بیشتر از شیراز (۲/۷۷) است. این تفاوت قابل توجه، بیانگر اعتماد بالاتر کاربران تهران به امنیت محیط پیرامون‌شان است.

۳. **تجربه امنیت (D3):** تهران (۳/۳۵) در مقابل شیراز (۲/۸۹) حدود ۰/۴۶ نمره بالاتر است. اگرچه اختلاف D3 کمتر از دو متغیر دیگر است، ولی همچنان نشان می‌دهد که تجربه امنیت کاربران در تهران مطلوب‌تر ارزیابی شده است.

– **تبیین تفاوت فضایی:** احساس امنیت بالاتر در بازار تهران را می‌توان به ساختار فضایی یکپارچه‌تر (یکپارچگی بالاتر)، گزینه‌های مسیر متنوع‌تر و انتخاب بالاتر و شاخه‌های اتصال بیشتر نسبت داد که پیش‌تر اثبات شده‌اند با بهبود حس امنیت در فضاهای شهری مرتبط‌اند.

جدول ۵. مقایسه میانگین متغیرهای مستقل بین بازار شیراز و تهران (آزمون من-ویتنی)

متغیر	میانگین تهران	میانگین شیراز	آماره من-ویتنی	p-value	نتیجه
محیط‌فیزیکی	۴/۱۰	۲/۹۰	۷۵۰/۰	۰/۰۱۲	معنادار
محیط اجتماعی	۴/۲۰	۳/۰۰	۷۳۰/۰	۰/۰۰۹	معنادار
تجربیات شخصی	۴/۰۰	۲/۸۰	۷۶۵/۵	۰/۰۱۸	معنادار
عوامل فرهنگی	۴/۱۰	۳/۱۰	۷۷۰/۰	۰/۰۲۱	معنادار

بازار تهران در تمامی متغیرهای مستقل، میانگین بالاتری نسبت به شیراز دارد.

تفاوت میانگین‌ها در سطح معناداری $p < 0.05$ قرار گرفته که نشان‌دهنده وجود تفاوت واقعی در برداشت از محیط فیزیکی، اجتماعی، تجربیات و فرهنگ در دو شهر است.

جدول ۶. نتایج MANOVA با معیار لامبدای ویلکس و معیار اثر پیلای.

معیار	Value	F	Sig
لامبدای ویلکس	۰/۷۲	۳/۲۱	۰/۰۲۱
اثر پیلای	۰/۲۸	۳/۴۵	۰/۰۱۸

تحلیل مانوا نشان می‌دهد که بین گروه‌های مختلف (شهرهای تهران و شیراز) تفاوت‌های معناداری در ترکیب متغیرهای وابسته وجود دارد. این می‌تواند حاکی از تأثیرات مشخص شهری بر ارزیابی‌های افراد از جنبه‌های مختلف مانند حس امنیت، محیط اجتماعی و تجربیات شخصی باشد.

جدول ۷. نتایج آزمون لون برای متغیرهای وابسته در MANOVA

متغیر وابسته	Levene Statistic	Df1	Df2	Sig (p-value)
B1	۰/۵۵	۳	۸۹	۰/۶۵
D1	۰/۶۲	۳	۸۹	۰/۵۹
D3	۰/۴۷	۳	۸۹	۰/۷۰

۱. چرا تهران بالاتر است؟

- ساختار فضایی بازار تهران با شاخص‌های انتخاب، اتصال و یکپارچگی بالاتر، امکان جهت‌یابی و دید مناسب‌تر را فراهم می‌کند و «حس امنیت» را ارتقا می‌دهد.

۲. پیامد برای بازار شیراز

- برای بهبود حس امنیت در بازار شیراز، پیشنهاد می‌شود با افزودن گذرگاه‌های اتصال بیشتر، کاهش عمق مسیرها و ارتقای یکپارچگی فضایی، دسترسی و نظارت طبیعی بهبود یابد.

و ۰/۹۵ در شیراز. تهران هم میانگین بالاتر و هم تنوع پاسخ بیشتر (STD بالاتر) دارد.

- محیط فیزیکی، اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی: داده‌های این چهار متغیر تنها به صورت «کل نمونه» در دسترس است و تفکیکی بر اساس بازار ندارد. با این حال، میانگین‌ها ($\approx 3/15$ تا $3/30$) و انحراف معیارها ($\approx 1/49$ تا $1/60$) نشان‌دهنده پراکندگی بالای نظرات شرکت‌کنندگان است.

جدول ۱۱. همبستگی اسپیرمن بین متغیرهای مستقل و حس امنیت (B1)

متغیر مستقل	ضریب بتا	t	p-value	R ²	F	Sig
محیط فیزیکی	۰/۲۵	۲/۳۴	۰/۰۲	۰/۶۰	۳۲/۴۵	۰/۰۱۰
محیط اجتماعی	۰/۳۸	۳/۶۷	۰/۰۱			
تجربیات شخصی	۰/۱۸	۱/۸۹	۰/۰۶			
عوامل فرهنگی	۰/۲۲	۲/۱۲	۰/۰۳			

تحلیل رگرسیون نشان داد که محیط اجتماعی با ضریب بتای ۰/۳۸ و معناداری بالا ($p < 0.01$) بیشترین تأثیر را بر حس امنیت دارد. محیط فیزیکی ($\beta = 0.25$, $p = 0.02$) و عوامل فرهنگی ($\beta = 0.22$, $p = 0.03$) نیز تأثیر مثبت و معناداری دارند. تجربیات شخصی با ضریب ۰/۱۸ از نظر آماری در آستانه معناداری قرار دارد ($p = 0.06$) و تأثیر نسبتاً کمتری دارد. شاخص کلی مدل با $R^2 = 0.60$ نشان می‌دهد که ۶۰٪ از تغییرات حس امنیت توسط این متغیرها قابل تبیین است. همچنین، آزمون F معنادار ($F = 32.45$, $Sig < 0.01$) مؤید اعتبار کلی مدل و نقش مؤثر حداقل یکی از متغیرهای مستقل در پیش‌بینی حس امنیت است.

جدول ۱۲. نتایج تحلیل مسیر برای روابط مستقیم و غیرمستقیم.

مسیر	ضریب بتا	t	p-value	نتیجه
محیط اجتماعی → حس امنیت	۰/۴۰	۳/۸۹	۰/۰۱	معنادار
محیط اجتماعی → تجربیات شخصی → حس امنیت	۰/۱۲	۲/۰۱	۰/۰۴	معنادار

تحلیل مسیرها نشان می‌دهد که محیط اجتماعی تأثیر

جدول ۹. نتایج ANOVA برای متغیرهای وابسته.

متغیر وابسته	منبع تغییرات	مجموع مجزورات	DF	میانگین مجزورات	F	P
B1 حس امنیت	بین گروه	۲۵/۵۰	۳	۸/۵۰	۶/۸۰	۰/۰۰۰۸
	درون گروه	۱۱۱/۲۰	۸۹	۱/۲۵		
D1 ادراک فضا	بین گروه	۲۱/۳۰	۳	۷/۱۰	۵/۹۰	۰/۰۰۱۲
	درون گروه	۱۰۷/۹۰	۸۹	۱/۲۱		
D3 تجربه امنیت	بین گروه	۲۳/۱۰	۳	۷/۷۰	۶/۵۰	۰/۰۰۱۰
	درون گروه	۱۰۵/۳۰	۸۹	۱/۱۸		

تحلیل آماری: مقدار F نسبتاً بالا و p کمتر از ۰/۰۱ نشان می‌دهد که بین گروه‌های مختلف (شهر) در متغیرهای وابسته تفاوت معناداری وجود دارد. بیشترین تفاوت مشاهده شده مربوط به متغیر حس امنیت (B1) است، با مقدار F برابر با ۶/۸.

جدول ۱۰. شاخص‌های گرایش مرکزی برای متغیرهای اصلی.

متغیر	میانگین	میانه	انحراف معیار	چولگی	کشیدگی	حداقل	حداکثر
حس امنیت (B1)	۲/۷۸	۲/۵	۱/۲۶	۰/۱۹	-۰/۳۱	۱	۵
محیط فیزیکی	۳/۱۵	۳	۱/۴۹	-۰/۱۰	-۰/۲۵	۱	۵
محیط اجتماعی	۳/۱۶	۳	۱/۵۴	-۰/۱۲	۰/۲۲	۱	۵
تجربیات شخصی	۳/۲۸	۳	۱/۵۸	-۰/۰۸	۰/۲۰	۱	۵
عوامل فرهنگی	۳/۳۰	۳	۱/۶۰	-۰/۱۵	۰/۲۸	۱	۵

- حس امنیت (B1): میانگین کلی در بازار تهران $\approx 2/74$ و در بازار شیراز $\approx 2/21$ است، با انحراف معیار ۱/۲۱ در تهران



۲. یافته‌های نظرسنجی و ادراک کاربران

تحلیل نتایج پرسشنامه نشان داد که میانگین حس امنیت در بازار تهران (۲/۹۶) به طور معناداری از بازار شیراز (۲/۸۱) بیشتر است. آزمون‌های آماری نشان دادند که در تمام زیرمقیاس‌ها شامل محیط فیزیکی، اجتماعی، تجربیات شخصی و عوامل فرهنگی، کاربران بازار تهران نمرات بالاتری داده‌اند که با یافته‌های فضایی همبستگی دارد.

تحلیل MANOVA با معیار Wilks' Lambda و Pillai's Trace نیز نشان داد که تفاوت میان دو بازار در ترکیب متغیرهای وابسته (D3, D1, B1) از نظر آماری معنادار است (Wilks' Lambda = 0.72, p = 0.021; Pillai's Trace = 0.28, p = 0.018). این نتایج با مطالعات Blöbaum & Hunecke (۲۰۰۵) و Pain (۲۰۰۱) که تأثیر مستقیم ادراک ساختار فیزیکی و اجتماعی بر احساس امنیت را تأیید می‌کنند، همخوانی دارد.

۳. توصیه‌ها و دلالت‌های کاربردی

بر اساس یافته‌های پژوهش، موارد زیر پیشنهاد می‌شود:
 - در بازار وکیل شیراز، افزودن مسیرهای فرعی کوتاه‌تر و افزایش نقاط اتصال می‌تواند به بهبود احساس امنیت و کاهش حس هزرتویی کمک کند.

- در بازار تهران، با حفظ انسجام موجود، باید در توسعه‌های آینده به کنترل عمق فضایی و توزیع متعادل مسیرها توجه داشت.

- نظریه چیدمان فضایی می‌تواند مبنایی برای طراحی مشارکتی، بهبود برنامه‌ریزی شهری و بازسازی بازارهای تاریخی فراهم آورد، همان‌طور که در مطالعات Psarra (۲۰۰۹) و Kubat et al. (۲۰۱۲) نیز بر آن تأکید شده است.

پیامدهای عملی این نتایج برای طراحی شهری و سیاست‌گذاری شهری قابل توجه است، زیرا می‌تواند به عنوان راهنمایی برای بازسازی و حفظ بازارهای تاریخی عمل کند. برای مثال، در زمینه پایداری نورپردازی و روشنایی، نتایج نشان می‌دهد که بازارهایی با یکپارچگی بالاتر (مانند تهران) از توزیع نور طبیعی و مصنوعی بهتر بهره می‌برند؛ بنابراین، سیاست‌گذاران می‌توانند با نصب سیستم‌های نورپردازی LED پایدار و هوشمند (که بر اساس ساعات شلوغی تنظیم می‌شود) در مسیرهای عمیق‌تر بازار وکیل، حس امنیت را تا ۱۵-۲۰٪

مستقیم و معناداری بر حس امنیت دارد ($t = 3.89$, $\beta = 0.40$, $p < 0.01$) و قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده در این مدل است. همچنین، یک تأثیر غیرمستقیم نیز از طریق تجربیات شخصی وجود دارد ($t = 2.01$, $\beta = 0.12$, $p = 0.04$) که اگرچه ضعیف‌تر است، اما همچنان از نظر آماری معنادار است.

در نتیجه، محیط اجتماعی هم به طور مستقیم و هم از طریق تجربیات شخصی باعث افزایش حس امنیت می‌شود. این یافته بر نقش میانجی تجربیات شخصی تأکید دارد و نشان می‌دهد که تقویت محیط اجتماعی می‌تواند با واسطه‌گری تجربیات مثبت، تأثیر عمیق‌تری بر ارتقاء احساس امنیت افراد داشته باشد.

نتایج این پژوهش با استفاده از روش‌های کمی تحلیل فضایی و تحلیل‌های آماری چندمتغیره، تفاوت‌های معناداری را میان دو بازار سنتی تهران (بازار پانزده خرداد) و شیراز (بازار وکیل) از نظر ساختار فضایی و درک کاربران از حس امنیت نشان می‌دهد. تحلیل‌ها در دو سطح فضایی ساختاری و ادراکی پرسشنامه‌ای انجام شده و یافته‌ها به صورت هم‌راستا با برخی مطالعات پیشین قابل تفسیر است.

۱. تفاوت ساختار فضایی بازارها و پیامدهای آن برای ادراک ایمنی

بر اساس داده‌های چیدمان فضایی، بازار تهران در شاخص‌های کلیدی مانند انتخاب، اتصال، یکپارچگی به طور معناداری عملکرد بهتری نسبت به بازار وکیل دارد. این به معنای شبکه حرکتی منطقی‌تر، یکپارچه‌تر و متصل‌تر است که بر سهولت راه‌یابی، کنترل طبیعی و در نهایت حس امنیت تأثیر می‌گذارد. این نتایج با یافته‌های Hillier و Hanson (۱۹۸۴) و همچنین پژوهش Peponis et al. (۱۹۹۷) همسو است که تأکید می‌کنند ساختارهای فضایی یکپارچه‌تر باعث ارتقاء نظارت طبیعی و کاهش احساس ناامنی در فضاهای شهری می‌شود. همچنین در بازار وکیل، وجود خطوط بسیار طولانی و عمق فضایی بالاتر منجر به پیچیدگی شناختی بیشتر و افزایش احساس بی‌نظمی و هزرتویی شده است. این موضوع در پژوهش‌های Karimi (۲۰۱۲) نیز مطرح شده که نشان می‌دهد بازارهایی با دانه‌بندی درشت و خطوط محوری بلندتر معمولاً بازدهی پایین‌تری در هدایت حرکات پیاده دارند و موجب احساس ناآرامی فضایی می‌شوند.

$R^2 = 0.60$ با تأثیر معناداری بر حس امنیت دارند، با $\beta = 0.22$ که نشان‌دهنده تبیین ۶۰٪ تغییرات توسط این عوامل است. این یافته‌ها بر رابطه مستقیم محیط معماری و احساس امنیت کاربران تأکید می‌کنند، زیرا ساختارهای فضایی مانند خطوط محوری کوتاه‌تر و اتصالات بیشتر در بازار تهران، نظارت طبیعی را افزایش داده و حس امنیت را تقویت می‌کند، در حالی که عمق فضایی بالاتر در بازار شیراز (میانگین $2/73$) به پیچیدگی و کاهش امنیت ادراکی منجر می‌شود. چرایی انجام این پژوهش در همین رابطه نهفته است: درک این پیوند می‌تواند به طراحان شهری کمک کند تا فضاهای عمومی ایمن‌تر و فراگیرتر ایجاد کنند، و پیشنهادهایی مانند افزایش گذرگاه‌های اتصال و بهبود روشنایی را برای کاهش ناامنی ارائه دهد، که نهایتاً به پایداری اجتماعی بازارهای سنتی می‌انجامد.

محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش با وجود کفایت حجم نمونه، ممکن است در نمایندگی کامل تنوع کاربران بازارها با محدودیت مواجه بوده و به دلیل انجام برداشت میدانی در ساعات اوج، تمامی الگوهای زمانی حضور را پوشش ندهد. همچنین، اتکا به داده‌های خودگزارشی می‌تواند تحت تأثیر سوگیری‌های ادراکی پاسخ‌دهندگان قرار گیرد. از سوی دیگر، تحلیل فضایی مبتنی بر نقشه‌های دوبرخی و تمرکز بر دو نمونه موردی، تعمیم‌پذیری نتایج و در نظر گرفتن برخی ابعاد محیطی و زمینه‌ای را با محدودیت همراه می‌سازد.

پیشنهاد پژوهش‌های آینده

برای تقویت اثر پژوهش و غلبه بر محدودیت‌ها، گام‌های زیر پیشنهاد می‌شود: نخست، انجام مطالعات طولی (longitudinal) با پیگیری کاربران در بازه‌های زمانی مختلف (مانند فصول متفاوت سال) برای بررسی تغییرات حس امنیت و تأثیر عوامل فصلی، که می‌تواند با ادغام داده‌های GPS یا اپلیکیشن‌های ردیابی حرکت تقویت شود. دوم، گسترش دامنه پژوهش به مقایسه با بازارهای دیگر (مانند بازار اصفهان یا تبریز) یا حتی بازارهای مدرن برای تحلیل تطبیقی، که تعمیم‌پذیری را افزایش دهد. سوم، بهره‌گیری از روش‌های متفاوت مانند شبیه‌سازی عامل‌محور (agent-based simulation) در DepthMapX برای پیش‌بینی رفتار حرکتی واقعی کاربران، یا ترکیب با ابزارهای واقعیت مجازی (VR) برای ارزیابی ادراکی دقیق‌تر بدون

افزایش دهند. همان‌طور که در مطالعات مشابه مانند Blöbaum & Hunecke (۲۰۰۵) مشاهده شده است. در خصوص دید و روشنایی، تأکید بر افزایش خطوط دید مستقیم (با کاهش موانع بصری مانند دیوارهای بلند یا غرفه‌های نامنظم) می‌تواند نظارت طبیعی را تقویت کند، که این امر در بازار تهران منجر به کاهش احساس ناامنی در مسیرهای فرعی شده است؛ پیشنهاد می‌شود طراحان شهری از ابزارهایی مانند دپت‌مپ برای شبیه‌سازی تغییرات بصری استفاده کنند تا دید را در بازارهای تاریخی بهینه سازند و از جرایم احتمالی پیشگیری نمایند.

علاوه بر این، نتایج بر ایمنی انسانی و نظارت طبیعی تمرکز دارند، جایی که ساختار فضایی منعطف‌تر (با اتصال بالاتر) در بازار تهران، تعاملات اجتماعی مثبت را افزایش داده و حس امنیت را برای کاربران (به ویژه زنان و اقلیت‌ها) بهبود بخشیده است. در سیاست‌گذاری شهری، این می‌تواند به معنای ادغام عناصری مانند نقاط استراحت عمومی، دوربین‌های مدار بسته هوشمند و برنامه‌ریزی برای توزیع متعادل جمعیت (مانند برگزاری رویدادهای فرهنگی در بخش‌های کم‌اتصال) باشد، که نه تنها ایمنی انسانی را ارتقا می‌دهد بلکه پایداری اقتصادی بازارها را از طریق افزایش بازدیدکنندگان تضمین می‌کند. چرایی انجام این پژوهش در همین پیامدها نهفته است: درک این روابط می‌تواند به طراحان و سیاست‌گذاران کمک کند تا بازارهای تاریخی را به فضاهای عمومی ایمن‌تر، فراگیرتر و پایدار تبدیل کنند، و پیشنهادهایی عملی مانند افزایش گذرگاه‌های اتصال، بهبود روشنایی و توزیع متعادل مسیرها را برای کاهش ناامنی ارائه دهد، که نهایتاً به حفظ میراث فرهنگی و پایداری اجتماعی این فضاها می‌انجامد.

در مجموع نتایج این پژوهش با بهره‌گیری از تحلیل فضایی کمی و نظرسنجی‌های ادراکی، تفاوت‌های معناداری را میان بازار پانزده خرداد تهران و بازار وکیل شیراز نشان می‌دهد؛ برای نمونه، بازار تهران با میانگین حس امنیت $2/96$ (در مقابل $2/81$ در شیراز)، شاخص انتخاب $164/6$ (در مقابل $31/4$)، اتصال $10/79$ (در مقابل $3/93$) و یکپارچگی $2/73$ (در مقابل $1/66$) عملکرد بهتری دارد، که این آمار بر ساختار فضایی یکپارچه‌تر و منعطف‌تر آن دلالت می‌کند. آزمون‌های آماری مانند MANOVA (با $Wilks' \Lambda = 0.72$) و $p = 0.021$ و همبستگی اسپیرمن نیز تأیید می‌کنند که متغیرهای محیط فیزیکی ($\beta = 0.25$)، اجتماعی ($\beta = 0.38$) و فرهنگی



بخش‌های کم‌اتصال) می‌تواند به تبدیل یافته‌ها به سیاست‌های عملی منجر شود، و انتشار نتایج در مجلات بین‌المللی برای دریافت بازخورد جهانی پیشنهاد می‌گردد. این گام‌ها نه تنها محدودیت‌های فعلی را کاهش می‌دهند، بلکه به توسعه دانش در حوزه معماری شهری و امنیت فضایی کمک می‌کنند.

محدودیت‌های میدانی. چهارم، تمرکز عمیق‌تر بر جنبه‌های جنسیتی و فرهنگی با نمونه‌گیری هدفمند (مانند افزایش سهم زنان یا اقلیت‌ها) و استفاده از مصاحبه‌های کیفی برای کشف لایه‌های پنهان biasها. درنهایت، همکاری با نهادهای شهری (مانند شهرداری‌ها) برای دسترسی به داده‌های دقیق‌تر GIS و اجرای مداخلات آزمایشی (مانند بهبود روشنایی در

پی‌نوشت‌ها

- | | | |
|-----------------------------|----------------|------------------------------|
| 1. Conceptual Coding | 4. Choice | 7. static analysis |
| 2. spatial network analysis | 5. Integration | 8. axial lines |
| 3. Connectivity | 6. Depth | 9. Analytical Generalization |

فهرست منابع

- پورجعفر، م.؛ امینی، م.؛ حاتمی‌ورزنه، ع.؛ مهدوی‌نژاد، م. (۱۳۹۳)، نقش بازارهای سنتی در انسجام فضایی شهرهای ایران؛ موردپژوهی: بازار اصفهان، پژوهش‌های معماری و شهرسازی/اسلامی، ۳ (۳)، ۳۰۳-۳۱۲.
- دادور، س.؛ دانش، ف.؛ عباسی، ز. (۱۳۹۴)، بررسی ساختار کالبدی بازار به عنوان عنصر حیاتی بافت شهری قدیم؛ مورد پژوهی: بازار کاشان، مدیریت شهری، ۴۴، ۲۳۱-۲۵۲.
- دباغ، امیرمسعود؛ افتخاری، مانده؛ مفیدی، مهرانوش (۱۴۰۳)، نقش تعاملات اجتماعی در باززنده‌سازی بافت تاریخی پامنار، فصلنامه رهیوبه معماری و شهرسازی، دوره ۲، شماره ۸، ۲۳-۴۴، زمستان ۱۴۰۳.
- قاضوی، سید رسول؛ صارمی، حمیدرضا؛ داداش‌پور هاشم (۱۴۰۲)، چالش‌ها و موانع تحقق‌پذیری الگوی شهر ایرانی اسلامی در نظام شهرسازی ایران، فصلنامه رهیوبه معماری و شهرسازی، دوره ۲، شماره ۷، زمستان ۱۴۰۲.
- یگانه، م.؛ الماسی، ه. (۱۳۹۵)، تحلیل ارزش‌های اجتماعی-اقتصادی و ویژگی‌های معماری در بازارهای سنتی شهرهای اسلامی، فصلنامه مدیریت شهری، ۴۲، ۱۴۹-۱۶۲.

- Afshar, A., & Goudarzi, M. (2013). Urban morphology and its impact on pedestrian movement patterns: A case study of Tehran, Iran. *Journal of Urban Planning and Development*, 139 (3), 04013022.
- Akselies van Nes, C., & Yamu, C. (2018). Space syntax: A method to measure urban space related to social, economic and cognitive factors. In C. Yamu, A. Poplin, O. Devisch, & G. de Roo (Eds.), *The Virtual and the Real in Planning and Urban Design: Perspectives, practices and applications* (pp. 136–150). Routledge. ResearchGate
- Al-Qazzaz, S. (2007). The bazaar: A socio-economic study of a traditional market in Damascus. University of Damascus.
- Ardalan, N., & Bakhtiar, L. (1973). The sense of unity: The Sufi tradition in Persian architecture. University of Chicago Press.
- Asgari, M., & Goudarzi, M. (2014). The impact of urban morphology on pedestrian comfort: A case study of Tehran, Iran. *Journal of Urban Planning and Development*, 140 (2), 04014005.
- Aydin, S. (2012). The gendered spaces of the bazaar: A study of women's experiences in Istanbul's Grand Bazaar. *Journal of Urban Affairs*, 34 (3), 391-406.
- Bafna, S. (2003). Space syntax: A brief introduction to its logic and analytical techniques. *Environment and Behavior*, 35 (1), 17–29. <https://doi.org/10.1177/0013916502238863>
- Batty, M., & Xie, Y. (2004). From cells to cities: Complexity and the urban landscape. Cambridge University Press.
- Blöbaum, A., & Hunecke, M. (2005). Perceived danger in urban public space: The impacts of physical features and personal factors. *Environment and Behavior*, 37 (4), 465–486. <https://doi.org/10.1177/0013916504269643>
- Calthorpe, P., & Fulton, W. (2001). The walkable city: How cities can be made more livable. Island Press.
- Chou, R. (2022, May 4). Space syntax: Urban network & spatial relations. *Medium*. Retrieved from <https://medium.com>.



- com/data-mining-the-city-2022/space-syntax-urban-network-spatial-relations-7679de91beb Medium
- Clarke, K. C. (2008). *Urban and regional geography: A global perspective*. John Wiley & Sons.
- Creswell, J. W. (2014). *Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches*. Sage Publications.
- Ehlers, E., & Floor, W. (1993). Urban change in Iran, 1920–1941. *Iranian Studies*, 26 (3–4), 251–275.
- Fischer, M. M. J., & Gabbay, A. (2009). Bazaar. In *The Oxford Encyclopedia of the Islamic World*. Oxford University Press.
- Gehl, J. (2010). *Cities for people*. Island Press.
- Ghanaei, M., & Razeghi, A. (2020). The impacts of urban interventions on collective memory of local community of historic bazaar of Mashhad. *Journal of Architecture and Urban Planning*, 12 (26), 49–66.
- Golafshani, H. (2003). Understanding the dynamic nature of combining qualitative and quantitative methods in research. *Journal of Mixed Methods Research*, 1 (1), 7–11.
- Goudarzi, M., & Asgari, M. (2015). The influence of urban morphology on pedestrian behavior: A case study of Tehran, Iran. *Journal of Urban Planning and Development*, 141 (1), 04015003.
- Goudarzi, M., & Mohammadi, M. (2017). The relationship between urban morphology and pedestrian traffic flow: A case study of Tehran, Iran. *Journal of Urban Planning and Development*, 143 (1), 04017005.
- Groat, L., & Wang, D. (2013). *Architectural research methods* (2nd ed.). Wiley.
- Habibi, S. M. (2008). *From Shahr to Shahr: A historical analysis of the concept of city in Iran*. Tehran University Press.
- Harvey, D. (1989). *The condition of postmodernity: A critical theory of late capitalism*. Blackwell.
- Hillenbrand, R. (1994). *Islamic architecture: Form, function and meaning*. Columbia University Press.
- Hillier, B. (1996). *Space is the machine: A configurational theory of architecture*. Cambridge University Press.
- Hillier, B., & Hanson, J. (1984). *The social logic of space*. Cambridge University Press.
- Hillier, W. (1996). *Space is the machine*. Cambridge University Press.
- Hirsch, M. (2000). *The bazaar: A cultural history of the marketplace*. W.W. Norton & Company.
- Jacobs, J. (1961). *The death and life of great American cities*. Random House.
- Karimi, K. (2012). A configurational approach to analytical urban design: 'Space syntax' methodology. *Urban Design International*, 17 (4), 297–318. <https://doi.org/10.1057/udi.2012.19>
- Katz, C. P. (1988). *The underground city: A guide to the world's street culture*. Basic Books.
- Khandani, N., Shahhoseini, H., Pakdelfard, M., & Sattari Sarbangholi, H. (2023). Evaluation of sensory preferences affecting users' sense of place in Bazaar of Tabriz (Iran). *Geographical Urban Planning Research (GUPR)*, 11 (3), 161–187. <https://doi.org/10.22059/jurbangeo.2023.360874.1833> jurbangeo.ut.ac.ir
- Khattab, M. (2013). The role of women in traditional markets: A case study of Cairo. *Journal of Urban Planning and Development*, 139 (2), 04013015.
- Kheyroddin, R., & Momeni, S. F. (2024). Comparative study of environmental qualities of urban spaces in new shopping malls and traditional bazaars case study: Kourosh Mall and Kaffashha Bazaar in Tehran. *Urban and Regional Planning*, 9 (2), 35–46. <https://doi.org/10.11648/j.urp.20240902.11> Science Publishing Group
- Kubat, A. S., Özbil, A., & Ekinoğlu, M. (2012). The relation between the walkability and spatial structure of Istanbul. *Proceedings of the 8th International Space Syntax Symposium*, Santiago, Chile.
- Louf, R., & Barthélemy, M. (2007). The small-world nature of urban street networks. *Physica A: Statistical Mechanics and its Applications*, 382 (1), 193–200.
- Lynch, K. (1960). *The image of the city*. MIT Press.
- Madanipour, A. (1998). *Tehran: The making of a metropolis*. John Wiley & Sons.
- Madanipour, A. (2006). *Design of urban space: An inquiry into a socio-spatial process*. Wiley.
- Massey, D. (1994). *Space, place, and the social relations of production*. Oxford University Press.
- Memarian, G. H. (2011). *Introduction to Iranian architecture*. Soroush Danesh.
- Meng, D., & Zhang, J. (2024). The evolution of space syntax over the past two decades: Evidence from China. *Journal of Asian Architecture and Building Engineering*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1080/13467581.2024.2399739> ResearchGate
- MIT Senseable Lab. (2005). Space syntax parameters from the analysis of urban DEMs. *Massachusetts Institute of Technology*. Retrieved from https://senseable.mit.edu/papers/pdf/20050701_Ratti_LineageLine_Environment-



Planning.pdf Senseable City Lab

- Mohammadi, M., & Goudarzi, M. (2016). The role of urban morphology in pedestrian safety: A case study of Tehran, Iran. *Journal of Urban Planning and Development*, 142 (3), 04016037.
- Newman, M. E. J. (2003). The structure of scientific collaboration networks. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 100 (2), 257-261.
- Newman, O. (1972). *Defensible space: Crime prevention design*. Macmillan.
- Pain, R. (2001). Gender, race, age and fear in the city. *Urban Studies*, 38 (5-6), 899-913. <https://doi.org/10.1080/00420980120046590>
- Penn, A. (2003). Space syntax and spatial cognition: Or why the axial line? *Environment and Behavior*, 35 (1), 30-65. <https://doi.org/10.1177/0013916502238864>
- Peponis, J., Zimring, C., & Choi, Y. K. (1990). Finding the building in wayfinding. *Environment and Behavior*, 22 (5), 555-590.
- Pirnia, M. K. (2005). *Stylistics of Iranian architecture*. Soroush Danesh.
- Porta, S., Figueras, A., & Masó, R. (2001). Small-world networks in urban road systems. *Physical Review E*, 64 (2), 026102.
- Psarra, S. (2009). *Architecture and Narrative: The Formation of Space and Cultural Meaning*. Routledge.
- Ratti, C. (2005). Suggestions for developments in space syntax. *MIT Senseable Lab*. Retrieved from https://senseable.mit.edu/papers/pdf/20050617_Ratti_SuggestionsDevelopment_SpaceSyntax.pdf Senseable City Lab
- Sailer, K., & Koutsolampros, P. (2020). Space syntax theory. In *Space Syntax Theory* (pp. 21-38). Routledge. Retrieved from <https://www.taylorfrancis.com/chapters/oa-edit/10.1201/9781003128830-21/space-syntax-theory-kers-tin-sailer-petros-koutsolampros> Taylor & Francis
- Sajadzadeh, H., & Haghi, M. (2019). Evaluating spatial configuration of urban markets using space syntax: A case study of Isfahan Bazaar. *Iranian Journal of Architecture and Urban Planning*, 10 (2), 45-60. (in Persian)
- Sajadzadeh, H., & Haghi, M. R. (2018). A comparative study of environmental quality between pedestrian malls and traditional bazaars, case studies: 15 Khordad pedestrian mall and Tehran old bazaar. *Armanshahr Architecture & Urban Development*, 10 (21), 49-59. Google Scholar
- Short, J. F., & Hughes, G. M. (1991). Fear of crime: A rational response. *Rationality and Society*, 3 (2), 189-216.
- Sikka, P. (2008). *Women in the marketplace: Gender, identity, and the urban bazaar*. Routledge.
- Soja, E. W. (1989). *Postmodern geographies: The reassertion of space in critical social theory*. Verso.
- Soltanzadeh, H. (2012). *Iranian bazaars: Historical and architectural studies*. Tehran University Press.
- Van Nes, A., & Yamu, C. (2021). Analysing linear spatial relationships using space syntax computer application Depth-map1. *Delft University of Technology*. Retrieved from https://research.tudelft.nl/files/96451061/VanNes_Yamu2021_Chapter_AnalysingLinearSpatialRelation.pdf TU Delft Research Portal
- Watts, D. J., & Strogatz, S. H. (1998). Collective dynamics of 'small-world' networks. *Nature*, 393 (6684), 440-442.
- Wekerle, R. (1996). Women, public space, and the city: A critical perspective. *Canadian Journal of Urban and Regional Research*, 26 (2), 225-242.
- Yin, R. K. (2014). *Case study research: Design and methods*. Sage Publications.
- Zangeneh, M., Yaghoubi, S., & Asgari, A. (2021). Evaluating the sense of place in the architecture of Tehran Bazaar (study area: 15 Khordad St.). *Urban Design Discourse: A Review of Contemporary Literatures and Theories*, 2 (4), 1-19. Retrieved from <http://udd.modares.ac.ir/article-40-59487-en.html> udd.modares.ac.ir

خوانش معماری محور مؤلفه‌های حس مکان در سینمای ملودرام دهه شصت ایران (مطالعه موردی: فیلم سینمایی مادر)^۱

مریم رضایی^۲، جمال الدین سهیلی^۳، مریم ارمغان^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۶-۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۳-۰۴

DOI: 10.22034/rau.2026.736072

چکیده

سینمای ملودرام ایران، به‌ویژه در دهه ۱۳۶۰ هجری شمسی، یکی از مهم‌ترین بسترهای بازنمایی تجربه‌های عاطفی، روابط خانوادگی و زیست‌جهان روزمره بوده است. با این حال، بخش عمده‌ای از مطالعات انجام‌شده در این حوزه، تمرکز خود را بر روایت، مضمون و شخصیت‌پردازی معطوف کرده و نقش سازمان‌دهی فضایی و کیفیت‌های مکانی صحنه‌ها در شکل‌گیری تجربه ادراکی مخاطب کمتر به صورت نظام‌مند مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای و با اتکا بر مبانی نظری معماری، به خوانش معماری محور مؤلفه‌های حس مکان در سینمای ملودرام می‌پردازد. در این راستا، ابتدا با بهره‌گیری از نظریات معماری و ادراک محیط، یک مدل مفهومی تحلیلی مبتنی بر سه مؤلفه اصلی حس مکان شامل کالبد، معنا و فعالیت استخراج و تبیین شده است. سپس، به‌منظور عملیاتی‌سازی این مدل در بستر سینما، اصول جهت‌یابی حسی-مکانی صحنه شامل طرح‌ریزی، تعیین جا و توپولوژیک به عنوان سازوکارهای فضایی-ادراکی تحلیل معرفی شده‌اند. روش تحقیق پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل موردی است. پس از بررسی مقدماتی فیلم‌های شاخص ملودرام ایرانی دهه ۱۳۶۰، فیلم سینمایی مادر ساخته علی حاتمی، بر اساس معیارهای فضایی، کالبدی و روایی و با بهره‌گیری از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای به عنوان نمونه نهایی انتخاب شد. تحلیل سکانس‌های منتخب فیلم نشان می‌دهد که فضا در مادر صرفاً بستری خنثی برای روایت نیست، بلکه از طریق هم‌نشینی مؤلفه‌های حس مکان با اصول جهت‌یابی صحنه، به عاملی فعال در سازمان‌دهی روایت، هدایت ادراک مخاطب و تعمیق تجربه ملودراماتیک بدل می‌شود. نتایج پژوهش بیانگر آن است که تغییرات کیفی روایت، الگوهای مکث و حرکت شخصیت‌ها و مرکزیت فضایی خانه، در قالب یک نظام فضایی-ادراکی قابل تحلیل‌اند که به شکل‌گیری حس تعلق و درون‌بودگی

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تبیین مؤلفه‌های حس مکان در سینمای دراماتیک ایران (دهه شصت هجری شمسی)» است که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در سال ۱۳۹۹ در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قزوین ارائه شده است.

۲. پژوهشگر دکتری تخصصی، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین.

Email: arch.maryam.rezaie@gmail.com

0009-0007-3339-9125

۳. دانشیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین (نویسنده مسئول).

Email: soheili@qiau.ac.ir

0000-0002-2645-8912

۴. استادیار، گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، واحد قزوین، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین.

Email: maryam.armaghan@gmail.com

0000-0002-0032-3008



می‌انجامد. درنهایت، پژوهش حاضر با ارائه یک چارچوب تحلیلی معماری محور، امکان خوانش نظام‌مند سینمای ملودرام از منظر حس مکان را فراهم می‌سازد؛ چارچوبی که قابلیت کاربرد در تحلیل دیگر آثار این ژانر را نیز داراست.

کلیدواژه‌ها: سینمای ملودرام، حس مکان، میزانشن، جهت‌یابی فضایی، فیلم مادر

۱. مقدمه

سینما، به عنوان هنری مبتنی بر زمان و فضا، همواره در تعامل مستقیم با معماری و سازمان‌دهی فضایی قرار داشته است. این هنر، در قالب یک ساختار فرمی، قابلیت انتقال مفاهیم و احساسات را دارد و می‌تواند در زمینه‌های مختلف روایی و غیرروایی، به شکلی مؤثر و درگیرکننده، تجربیات انسانی را به نمایش بگذارد. به عبارتی دیگر، فیلم در سینما به عنوان یک ساختار فرمی به درک و شناخت اصول و قواعد خاص خود نیاز دارد که این اصول، در کنار نوع روایات و فرم‌های به کاررفته، موجب شناسایی ویژگی‌های خاص فیلم و سینما می‌شود. در این راستا، هنر معماری در سینما به عنوان عامل اصلی ایجاد تعادل و هماهنگی در شکل تصاویر و ترکیب صحنه‌های فیلم شناخته می‌شود. معماری در سینما، با توجه به نقش آن در طراحی فضا، نورپردازی و تعامل میان جزئیات مختلف صحنه و کیفیت حرکتی به ساختار بصری فیلم عمق و معنا می‌بخشد (حسینی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۱۳). بسیاری از نظریه‌پردازان سینما بر این باورند که معنا و تجربه عاطفی فیلم، نه تنها از طریق روایت و شخصیت‌پردازی، بلکه از طریق چگونگی شکل‌گیری فضا، میزانشن و حرکت درون قاب تولید می‌شود. این ویژگی‌ها، مانند تأثیر فضا، رنگ، نور و سایه‌روشن، به طور مستقیم بر احساسات و درک مخاطب از فیلم تأثیرگذارند. در این میان، ژانر ملودرام با تکیه بر عواطف، خاطره و پیوندهای انسانی، بستری مناسب برای مطالعه نقش فضا در انتقال احساسات و تجربه زیسته مخاطب فراهم می‌کند. در سینمای ایران، به‌ویژه در دهه ۱۳۶۰ هجری شمسی، ملودرام به یکی از ژانرهای شاخص بدل شد. آثار این دوره، ضمن پرداختن به مناسبات خانوادگی، فقدان، انتظار و بازگشت، از فضاهای معماری آشنا همچون خانه، حیاط، اتاق و گذرگاه بهره می‌گیرند؛ فضایی که حامل معنا، خاطره و هویت‌اند (حاتمی، ۱۳۹۷: ۸۹-۱۱۸). باین‌حال، بخش عمده مطالعات انجام‌شده درباره این آثار، تمرکز خود را بر تحلیل روایت،

مضمون و شخصیت‌ها معطوف کرده و نقش سازمان‌دهی فضایی صحنه‌ها در شکل‌دهی به تجربه ملودراماتیک کمتر مورد واکاوی قرار گرفته است. سینمای ملودرام و معماری هر دو در فرایند ادراک فضا اصول مشترکی دارند و این دو هنر از عنصر فرمی فضا برای خلق تجربیات متفاوت استفاده می‌کنند (پناهی، ۱۳۸۳: ۶۵). بنابراین، ادراک فضا در سینما و معماری مشترکات زیادی دارد و از سوی دیگر، در حوزه معماری، مفهوم «حس مکان» به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی در درک رابطه انسان و فضا مطرح شده است. پژوهشگران این حوزه، حس مکان را حاصل برهم‌کنش میان سه مؤلفه کالبد، معنا و فعالیت می‌دانند که در بستر زمان و تجربه انسانی شکل می‌گیرد (شولتز، ۱۳۹۲: ۶۳). وجود غنای نظری این مفهوم در معماری، کاربرد آن در تحلیل آثار سینمایی، به‌ویژه در سینمای ملودرام ایران، کمتر به صورت نظام‌مند مورد توجه قرار گرفته است. این امر باعث شده شکافی میان مطالعات سینمایی و معماری در تحلیل تجربه فضایی فیلم‌ها شکل گیرد.

پژوهش حاضر در پی آن است که با رویکردی میان‌رشته‌ای، این شکاف را پر کند و نشان دهد چگونه می‌توان از مفهوم حس مکان به عنوان ابزاری تحلیلی برای خوانش فضا در سینمای ملودرام بهره گرفت. در این راستا، فیلم مادر ساخته علی حاتمی، به عنوان یکی از نمونه‌های شاخص ملودرام دهه ۱۳۶۰، برای مطالعه موردی انتخاب شده است. انتخاب این فیلم نه بر مبنای شهرت یا بار نوستالژیک آن، بلکه به دلیل غنای فضاسازی معماری، تداوم روایت در فضاهای درونی و نقش فعال مکان در پیشبرد روایت انجام گرفته است. در این پژوهش، تحلیل فیلم بر پایه سه مؤلفه حس مکان شامل؛ معنا، فعالیت و کالبد و سه اصل جهت‌یابی صحنه یعنی «طرح‌ریزی»، «تعیین‌جا» و «توپولوژیک» انجام می‌شود. این اصول امکان بررسی سکون، حرکت خطی و تغییرات کیفی روایت را در ارتباط با سازمان‌دهی فضایی صحنه‌ها فراهم می‌کنند. هدف نهایی پژوهش، ارائه یک چارچوب تحلیلی است که بتواند رابطه میان عناصر سینمای ملودرام و تجربه فضایی مخاطب را به صورت نظام‌مند و قابل تعمیم تبیین کند.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، کیفی است و با رویکردی تحلیلی-توصیفی به بررسی رابطه میان عناصر سینمای ملودرام و مؤلفه‌های حس مکان می‌پردازد. چارچوب نظری

۳. پیشینه تحقیق

در این بخش از جستار، با توجه به عنوان پژوهش و اهمیت مؤلفه‌های حس مکان در بازخوانی سینمای ملودرام، به بررسی برخی از مطالعات پیشین در این زمینه پرداخته شده است. یکی از مهم‌ترین منابع در این حوزه کتاب «سینما و معماری» (۱۳۹۲) است که پنز و مورین به رابطه معماری و سینما پرداخته‌اند. این کتاب با توجه به قدمت طولانی معماری و نسبت جوان‌تر سینما، به تطبیق میان این دو هنر پرداخته است. در این پژوهش اشاره می‌شود که هر دو هنر به خلق فضا، روح و زندگی می‌پردازند؛ به این معنا که معماری از مصالح مادی و واقعی استفاده می‌کند، در حالی که سینما از مصالح صوری و خیالی بهره می‌برد. بررسی رابطه این دو هنر از سه منظر مفهومی (محتوایی و شکلی)، ارجاعی (معماری در سینما و سینما در معماری)، و ابزاری (دنیای چندرسانه‌ای و فناوری دیجیتال) صورت گرفته است. کتاب همچنین با دیدگاه‌های معماران، فیلمسازان و طراحان صحنه، به تحلیل فضا، زمان و حرکت در سینما و معماری پرداخته و ابعاد مختلف این رابطه را بررسی می‌کند. علاوه بر این، بلیلان اصل و اسکندری در مقاله خود تحت عنوان «ویژگی‌های معمارانه مکان در طراحی صحنه‌های با هویت ملی در فیلم‌های پری اثر مهرجویی و مادر اثر حاتمی» (۱۳۹۶)، به تحلیل ویژگی‌های معماری مکان در طراحی صحنه این دو فیلم پرداخته‌اند. این مقاله از دیدگاه طراحی صحنه ایرانی به بررسی چگونگی تأثیرات معماری در آفرینش فضا و ادراک زیباشناسانه صحنه‌ها می‌پردازد. تحلیل آنها نشان می‌دهد که تعامل میان مکان، فضا، و کالبد معمارانه نقش اساسی در شکل‌دهی «معماری فیلم» دارد. در همین راستا، در کتاب «روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری» (۱۳۹۲)، شولتز از دیدگاه پدیدارشناسانه به مکان پرداخته و بیان می‌کند که هر مکان، همچون موجودی زنده، روح و ویژگی‌های خاص خود را داراست. به عقیده شولتز، انسان با برافراشتن بنا و معماری کردن، به مکان اجازه می‌دهد تا خوبستن خویش را آشکار سازد. این دیدگاه از جنبه‌های عمیق پدیدارشناسی به تحلیل تأثیرات معماری بر مکان و تعامل انسان با آن پرداخته است. همچنین در کتاب «روانشناسی مکان» (۱۳۹۳)، کانتر به بررسی ارتباط میان انسان و محیط پیرامونش از طریق مفهوم مکان پرداخته و یادآور می‌شود که انسان‌ها برای مکان‌ها نمادها و تصاویری ایجاد می‌کنند و آنها را به شیوه‌های مختلف بازنمایی می‌کنند. کانتر به‌طور خاص مدلی را برای توضیح رابطه میان مؤلفه‌های

پژوهش بر مبنای مطالعات میان‌رشته‌ای معماری و سینما شکل گرفته و تلاش دارد از طریق تحلیل ساختار فضایی صحنه‌ها، به تبیین نحوه جهت‌یابی فضایی-مکانی در روایت سینمایی دست یابد. روش گردآوری داده‌ها به صورت مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است که شامل بررسی کتب تخصصی، مقالات و منابع معتبر در حوزه‌های سینما، معماری، روان‌شناسی مکان می‌باشد. داده‌های اصلی پژوهش از طریق مشاهده دقیق فیلم مادر و استخراج فریم‌ها، سکانس‌ها و الگوهای میزانشن صورت گرفته است. جامعه آماری پژوهش شامل فیلم‌های سینمایی در ژانر درام و ملودرام ایران در دهه ۱۳۶۰ شمسی است. در مرحله نخست، با بهره‌گیری از یک مدل تحلیلی مقدماتی مبتنی بر انسجام دیالکتیک حسی-مکانی در فرم و فضا، چند نمونه شاخص از این دوره مورد بررسی اولیه قرار گرفت. سپس، به‌منظور تمرکز تحلیلی و جلوگیری از پراکندگی مفهومی، از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای هدفمند استفاده شد و فیلم مادر به عنوان نمونه نهایی پژوهش انتخاب گردید. انتخاب فیلم مادر بر اساس معیارهایی نظیر غنای فضاسازی معماری سنتی، تداوم روایت در فضاهای درونی، برجستگی عناصر میزانشن و امکان تحلیل هم‌زمان مؤلفه‌های کالبد، معنا و فعالیت صورت گرفته است. برای افزایش دقت انتخاب، فیلم اجاره‌نشین‌ها نیز به صورت محدود در مرحله تحلیل مقایسه‌ای اولیه بررسی شد که نتایج آن، روایی انتخاب نمونه اصلی را تأیید کرد. ابزار اصلی تحلیل در این پژوهش، مدل مفهومی پایه پیش از ورود به مطالعه موردی و مستقل از تحلیل فیلم می‌باشد که سپس در فیلم مادر آزمون شده است. این مدل بر سه مؤلفه اصلی حس مکان شامل کالبد، معنا و فعالیت و سه اصل جهت‌یابی صحنه شامل طرح‌ریزی، تعیین جا و توپولوژیک استوار است. این چارچوب تحلیلی امکان بررسی سکون، حرکت خطی و تغییرات کیفی روایت را در ارتباط با سازمان‌دهی فضایی صحنه‌ها فراهم می‌کند. شیوه تحلیل داده‌ها به صورت تحلیل محتوای کیفی و در قالب مطالعه موردی انجام شده است. در این فرایند، سکانس‌های منتخب فیلم بر اساس جدول تحلیلی مورد ارزیابی قرار گرفته و نحوه هم‌نشینی مؤلفه‌های سینمای ملودرام با مؤلفه‌های حس مکان استخراج شده است. نتیجه این تحلیل، شناسایی الگوی جهت‌یابی فضایی-مکانی صحنه‌ها و تبیین نقش فضا در هدایت تجربه احساسی مخاطب در فیلم مادر بوده است.



شکل‌دهنده هر مکان ارائه می‌دهد. در پژوهش حاضر نیز تلاش شده است تا با درک روابط حسی-مکانی و تداعی این روابط در سینمای ملودرام، نوعی دیالکتیک فضایی-مکانی شناسایی شود که می‌تواند به تحلیل نحوه درک فضا و زمان در این ژانر کمک کند. این امر به‌ویژه در بررسی فیلم سینمایی مادر اهمیت دارد، زیرا با تحلیل سکانس‌های این فیلم و بررسی نحوه جهت‌یابی در عناصر سینمای ملودرام، می‌توان به تفهیم نظام هم‌بندی و ارتباطات حسی-مکانی در سینما پرداخته و به درک عمیق‌تری از نقش فضای معماری در انتقال مفاهیم در این ژانر سینمایی رسید.

۴. مبانی نظری

۴.۱. سینمای ملودرام و پیوند آن با معماری و فضا

با بررسی و تحلیل عناصر و ارکان مشترک سینما و معماری و ماهیت حضور اثر آنها در این دو هنر، می‌توان به مطالعه جریان‌های فکری حاکم بر سبک‌های معماری و سینما و تأثیرات متقابل آنها بر آثار سینمایی پرداخت (حقیر و کامل‌نیا، ۱۳۹۴: ۲۲). سینما و معماری هر دو هنرهایی فضا‌محور هستند که تجربه زیسته مخاطب را در بستر زمان و مکان سازمان‌دهی می‌کنند. در این میان، معماری نه صرفاً به عنوان پس‌زمینه‌ای خنثی، بلکه به مثابه عاملی فعال در شکل‌گیری روایت، معنا و احساسات مخاطب در فیلم ایفای نقش می‌کند. از طریق بررسی ژانرهای مختلف به‌ویژه ژانر ملودرام، می‌توان نقش تعیین‌کننده معماری صحنه و تأثیر آن بر شکل‌گیری بار عاطفی و روایی فیلم‌ها را به‌وضوح مشاهده کرد. فضاهای معماری در تمامی جهات و در تمام ژانرها و سبک‌های سینمایی حضور دارند، اما در سینمای ملودرام این حضور به شکلی عمیق، موشکافانه و معنا‌ساز بروز می‌یابد (مختاباد امرئی، ۱۳۸۶: ۱۰۸). ملودرام که از واژه «درام» مشتق شده، از دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد برای توصیف فیلم‌هایی با درون‌مایه‌های عاشقانه، عاطفی و احساس‌برانگیز به کار رفته است. این سبک، بر عاطفه، هیجان و تقابل‌های اخلاقی استوار بوده و با ارائه شخصیت‌ها و مفاهیم روشن، مخاطب را در وضعیت بلا تکلیف رها نمی‌کند. آثار سینمایی دراماتیک، به‌ویژه ملودرام، می‌توانند نمود توانمندی طراحی صحنه در بازآفرینی درون‌مایه‌های روایی باشند؛ به‌گونه‌ای که طراحی صحنه بیش از آنکه صرفاً متکی بر سبک خاصی از معماری باشد، از ویژگی‌های معمارانه مکان بهره می‌گیرد. در این راستا،

استفاده از لوکیشن‌های واقعی که به صورت عینی و ملموس تجربه می‌شوند، از ویژگی‌های شاخص فیلم‌های ملودرام به شمار می‌رود (کمالی‌نیا، ۱۳۸۸: ۴۰). اهمیت بررسی ملودرام در سینمای ایران پس از انقلاب نیز از همین منظر قابل درک است؛ چراکه این ژانر با بازتعریف عناصر بصری و محتوایی خود، بار دیگر توانسته است با مخاطب عام ارتباطی گسترده برقرار کند (عادل، ۱۳۹۲: ۸۳). در مقایسه با سینمای ملودرام کلاسیک، سینمای مدرن دارای ساختاری بلوری، چندلایه و مبتنی بر عدم قطعیت زمانی است. در این سینما، لایه‌های مختلف رخدادها در هم تنیده می‌شوند و روایت خطی جای خود را به هم‌نشینی زمان‌ها و وقایع می‌دهد. به تعبیر بازن در تحلیل تئورالیسم، «تسلسل زمانی از طریق وقایع به‌ظاهر تصادفی و زمان‌های مرده هدایت می‌شود» (بازن، ۱۳۹۰: ۹). این ویژگی‌ها، در امتداد تکامل ذاتی سینمای ملودرام، امکان بازنمایی دقیق‌تر تجربه زیسته و ریتم زندگی واقعی را فراهم می‌سازند؛ به‌گونه‌ای که جزئیات روزمره و وقایع حاشیه‌ای برجسته شده و نوعی «مستندنگاری استثنایی» با بنیان انسان‌گرایانه شکل می‌گیرد.

۴.۱.۱. میزانشن، روایت کالبدی و جهت‌یابی فضایی

در فرایند انتقال معنا و هدایت مخاطب در لایه‌های مختلف صحنه، میزانشن نقشی بنیادین ایفا می‌کند. میزانشن، که ریشه‌ای فرانسوی دارد و در اصل متعلق به تئاتر است، به معنای چیدن و سازمان‌دهی صحنه و به‌صحنه‌آوردن کنش نمایشی است. این مفهوم مجموعه‌ای از عناصر شامل طراحی صحنه، نورپردازی، لباس، گریم، حرکت و رفتار بازیگران، ترکیب‌بندی، تصویر، رابطه میان اشیاء و انسان‌ها، رنگ، نور و تاریکی، موقعیت و حرکت دوربین را در بر می‌گیرد (براکت، ۱۳۷۵: ۱۱۲). از این منظر، کارگردان با کنترل میزانشن، رویدادها را برای دوربین سامان‌داده و روایت را در قالبی بصری و فضایی عرضه می‌کند. به باور اسووبودا، میزانشن با بهره‌گیری از دو اصل پویایی و تنوع بصری، عنصر حرکت را به اثر نمایشی می‌بخشد و امکان درک چندلایه فضا و زمان را برای مخاطب فراهم می‌سازد (عابدی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۰۱-۱۰۵). طراحی صحنه در سینما، از طریق سازمان‌دهی فضای نمایش، به روایت داستان نمود کالبدی می‌بخشد؛ روایتی که دارای آغاز، پایان، مخاطب مشخص و واقعه‌ای معنادار است (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۱۵۱). انتقال روایت فضایی در سینما به سه

میزانسن، حرکت دوربین و تدوین سینمایی معنا پیدا می‌کند. به‌منظور عملیاتی‌سازی این مفهوم، جهت‌یابی حسی-مکانی در قالب سه اصل تحلیلی؛ طرح‌ریزی، توپولوژیک و تعیین‌جا تبیین شده است. این سه اصل، الگوهای ادراکی مشترکی هستند که امکان خوانش هم‌زمان فضای صحنه و مسیر روایت را فراهم می‌کنند. طرح‌ریزی به لحظات تثبیت فضا و مکث روایی اشاره دارد؛ توپولوژیک بیانگر تداوم و تغییر کیفی مسیر روایت در فضا است؛ و تعیین‌جا به‌وضوح موقعیت عناصر و شخصیت‌ها در بستر فضایی صحنه می‌پردازد. ترکیب این سه اصل، چارچوبی فراهم می‌کند که از طریق آن می‌توان همگرایی و واگرایی زمانی-مکانی سکانش‌ها را در فیلم سینمایی ملودرام تحلیل نمود. جهت‌یابی در این پژوهش نه به عنوان مفهومی مستقل از حس مکان، بلکه به عنوان یکی از سازوکارهای شکل‌گیری آن در سینما در نظر گرفته می‌شود؛ سازوکاری که به واسطه آن، فضا از سطح یک ظرف بصری فراتر رفته و به عنصری فعال در تولید معنا، احساس و تجربه زیسته مخاطب تبدیل می‌گردد.

۲.۴. حس مکان و دیالکتیک فضا و مکان

مکان مجموعه‌ای از فضاهاست که بر رفتار، ذهنیت و هویت انسان تأثیر می‌گذارد. انسان از طریق شناخت مکان، به شناخت خود دست می‌یابد و مکان به عنصری بنیادین در شکل‌گیری هویت فردی و جمعی تبدیل می‌شود (حیبی، ۱۳۸۷: ۳۹). برونو با نگاهی میان‌رشته‌ای، سینما را هنری فضا‌محور می‌داند که از طریق حرکت دوربین، میزانسن و ریتم، نوعی تجربه زیباشناختی از مکان را برای مخاطب خلق می‌کند؛ تجربه‌ای که در آن فضا نه پس‌زمینه، بلکه عامل فعال روایت است (Bru-no, 2002). از این‌رو حس مکان بازتابی از تجربه‌های فردی، خاطرات، نمادها و روابط اجتماعی است و در عین وابستگی به فرد، تجربیات خاص و نحوه اجتماع‌پذیری او بیانگر هویت گروهی نیز هست (Proshansky, 1987: 155). رلف با تکیه بر مطالعات لینچ، حس مکان را عامل ایجاد تشخص و تمایز مکانی می‌داند که امکان شناخت مکان به عنوان یک کل منسجم را فراهم می‌کند (Relph, 1976: 56). درواقع این حس، نوعی دلبستگی عاطفی به مکان است که بر پایه اهمیت نمادین آن به عنوان ظرفی برای معنا، خاطره و ارتباطات انسانی شکل می‌گیرد (Williams & Carr, 2003: 830). فلامکی، معنا در معماری را حاصل برهم‌کنش تجربه زیسته انسان

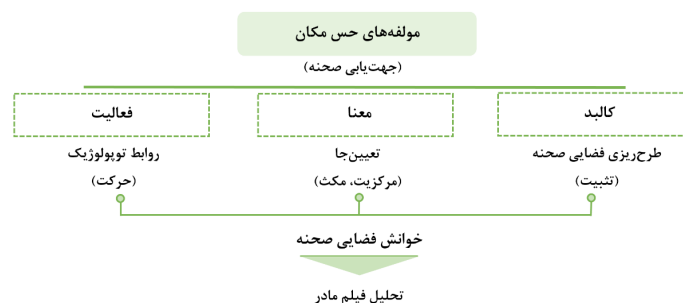
شیوه صورت می‌گیرد: نمایش فضا در صحنه، ترسیم فضا از طریق تصویر و توصیف فضا در کلام (مهدی‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۰). در ملودرام، سفر ذهنی مخاطب در کالبد فضا به واسطه میزانسن، بستری برای کاوش درونیات شخصیت‌ها و بازنمایی گذشته فراهم می‌آورد. برخلاف این رویکرد، ژانر درام اغلب در فضا و زمانی محدود شکل می‌گیرد؛ جایی که شخصیت‌ها در محیطی بسته گرفتار شده و امکان گریز از آن را ندارند (Mona-han and Barsam, 2010: 185-187). تکنیک‌های فرم‌ساز سینما در چهار دسته اصلی میزانسن، فیلم‌برداری، تدوین و صدا قابل تقسیم‌بندی هستند. در این میان، میزانسن به عنوان ابزاری کلیدی، امکان انتقال حداکثری حس و پیام موردنظر کارگردان را از طریق چینش عناصر صحنه فراهم می‌کند (حدادی و ندایی، ۱۳۹۵: ۸۷-۸۸). از سوی دیگر، هر مکان در میزانسن دارای جهت است؛ جهتی که می‌تواند افقی، صعودی یا نزولی بوده و حامل معانی نمادین همچون تعالی، تقدس یا تسلیم باشد. جهت عمودی، پیوستگی میان سطوح فضای صحنه را برقرار کرده و همواره هدفمند است. جهت‌یابی فضایی می‌تواند از سه طریق توپولوژیکی، طرح‌ریزی و تعیین‌جا تحقق یابد (راباپورت، ۱۳۸۲: ۱۴۸). این فرایند به افراد امکان می‌دهد تا در فضا و زمان استقرار یابند، محیط را پیش‌بینی کرده و با آن ارتباط برقرار کنند (شولتز، ۱۳۵۳: ۸۶). در این پژوهش، مفهوم «جهت‌یابی» نه به معنای جهت‌یابی صرف فیزیکی یا کارکردی در معماری، و نه به عنوان مفهومی انتزاعی در فرم‌پردازی بصری، بلکه به مثابه یک فرایند ادراکی-فضایی درک می‌شود که از طریق آن، مخاطب قادر به تشخیص موقعیت خود در بستر روایت، فضا و زمان فیلم می‌گردد. جهت‌یابی در این معنا، حاصل هم‌نشینی عناصر کالبدی صحنه، کنش و فعالیت شخصیت‌ها و بار معنایی حاکم بر روایت است و به‌طور مستقیم با تجربه حسی مخاطب از فضا پیوند دارد. بر این اساس، جهت‌یابی در سینمای ملودرام، سازوکاری است که به واسطه آن، تسلسل زمانی روایت و سازمان‌دهی فضایی صحنه‌ها برای مخاطب قابل فهم می‌شود. این فرایند نه تنها مسیر حرکت شخصیت‌ها در فضا را روشن می‌کند، بلکه تغییرات کیفی روایت (اعم از سکون، تنش، صعود عاطفی یا افول دراماتیک) را نیز در قالب ساختار فضایی صحنه بازنمایی می‌نماید. بنابراین، جهت‌یابی در این پژوهش، مفهومی میان‌رشته‌ای است که از یک‌سو ریشه در نظریات معماری و ادراک محیط دارد و از سوی دیگر، در بستر



شولتز ویژگی اصلی مکان‌های مصنوع، آن است که به محض حضور در آنها، احساس محصور شدن توسط عناصر معماری، یعنی سقف، دیوارها و کف، به دست می‌آید (شولتز، ۱۳۵۳: ۱۳۳). این محصوریت در فضای بسته با فضای نیمه‌بسته متفاوت است. فضای بسته فضایی درونگرا، ساکن، خصوصی و خودکفا است، در حالی که فضای نیمه‌بسته نوعی بی‌نظمی و عدم تقارن دارد که به مفهوم حرکت اشاره دارد و آن را جالب می‌کند (کالن، ۱۳۷۷: ۱۰۶). مرزها، به‌ویژه دیوار، ساختار فضایی را از منظر جهت، ریتم و تداوم آشکار می‌سازند و به مکان هویت می‌بخشند. قلمرو نیز با حس مکان در هم تنیده است و از طریق نمادهایی چون تغییر بافت، رنگ، دیوار و نرده تعریف می‌شود (پرتوی، ۱۳۹۲: ۱۰۱). درنهایت، حس مکان به عنوان کیفیتی ادراکی-عاطفی، بستر مناسبی برای تحلیل فضاهای سینمایی، به‌ویژه در ژانر ملودرام، فراهم می‌آورد؛ جایی که فضا نه تنها محل وقوع رویداد، بلکه عاملی فعال در شکل‌گیری معنا و تجربه مخاطب است. (تصویر ۱)

مفهوم حس مکان در مطالعات معماری، به عنوان یکی از بنیان‌های ادراک محیطی، حاصل برهم‌کنش میان ابعاد کالبدی، معنایی و فعالیتی فضا است که در بستر تجربه زیسته انسان شکل می‌گیرد. اندیشمندانی چون شولتز، رلف و فلامکی، حس مکان را نه یک کیفیت ایستا، بلکه فرایندی پویا می‌دانند که از طریق سازمان‌دهی فضایی، معناسازی و الگوهای حضور و کنش انسانی تحقق می‌یابد. بر این اساس، حس مکان واجد ساختاری تحلیلی است که امکان تبیین آن در قالب یک مدل مفهومی وجود دارد. در این پژوهش، با اتکا بر مبانی نظری معماری و ادراک محیط، مدل مفهومی پایه حس مکان بر اساس سه مؤلفه اصلی کالبد، معنا و فعالیت استخراج شده است. مؤلفه اصلی کالبد، معنا و فعالیت استخراج شده است. مؤلفه کالبد به

با ساختار کالبدی فضا می‌داند و معتقد است که کیفیت‌های فضایی زمانی واجد معنا می‌شوند که بتوانند در ذهن و حافظه فرد رسوب کنند. از این منظر، حس مکان نه صرفاً محصول ویژگی‌های فیزیکی، بلکه نتیجه ادراک، تجربه و تداوم حضور انسان در فضا است (فلامکی، ۱۳۸۸). حس مکان بر اساس عوامل متعددی از جمله زمان، تجربه زیسته، کیفیت‌های کالبدی، خاطرات فردی و جمعی و زمینه‌های بومی و فرهنگی معنا می‌یابد و می‌تواند در سطوح مختلفی از بی‌معانی تا روح مکان طبقه‌بندی شود (شاه‌چراغی و بندرآباد، ۱۳۹۴: ۳۶). یکی از عناصر کلیدی در تبدیل فضا به مکان، دیالکتیک درون و بیرون است و بدین معناست که وجود و تعریف یکی وابسته به دیگری است؛ دیالکتیکی که از طریق عناصر معماری همچون کف، دیوار و سقف تحقق می‌یابد. این سه عنصر معماری به‌طور هماهنگ و به طرق مختلف، یک درون را در میان یک بیرون ایجاد می‌کنند. درون بودن، هدف اولیه مکان است و آنچه به مکان جان می‌بخشد روزه است، زیرا باعث واکنش با محیط می‌شود. رلف در تعریف درون بودن، آن را کیفیتی می‌داند که از طریق آن فضا به مکان ارتقا پیدا می‌کند؛ کیفیتی که عمیق‌ترین حس سکناگیزی را ایجاد می‌کند. بنابراین، عوامل تعریف‌کننده این مفهوم شامل: محصوریت، مرکزیت، مرز و قلمرو، دیالکتیک عرصه بیرون و درون از عوامل اصلی تعریف‌کننده مکان و مهم‌ترین عوامل تعریف‌کننده کاراکتر، یعنی شناسایی و جهت‌یابی هستند. معماریان نیز با تأکید بر مفهوم سکونت، سازمان فضایی را حاصل رابطه‌ای پویا میان درون و بیرون می‌داند که از طریق مرز، محصوریت و مرکزیت معنا می‌یابد. به باور او، کیفیت فضایی زمانی به مکان تبدیل می‌شود که ساختار کالبدی آن امکان استقرار، حرکت و تعلق را برای انسان فراهم آورد (معماریان، ۱۳۸۷). همین‌طور از نظر



تصویر ۱. مدل مفهومی پایه مؤلفه‌های حس مکان.

این پنجره‌ها نقش بسزایی در قاب‌بندی و تعریف تصویر کادر ایفا می‌کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های بارز، بالکن‌های بیرون‌زده از بدنه ساختمان است که جلوی اتاق مادر قرار دارد. سایر لوکیشن‌ها نیز شامل زهتابی^۱، محل کار محمد ابراهیم، بانک محل کار جلال‌الدین و غلامرضا در تیمارستان هستند. هریک از این شخصیت‌ها برای رسیدن به خانه پدری ناگزیر از عبور از سردر باغ ملی، نمادی از تهران قدیم، می‌شوند. این نماد در طراحی صحنه به‌خوبی بازآفرینی شده و توانمندی‌های طراحی صحنه را نشان می‌دهد. این توانمندی بیشتر از آن که به استفاده از مکان‌هایی با معماری خاص وابسته باشد، ناشی از بهره‌گیری از ویژگی‌های معمارانه مکان‌هاست که اگر با رویدادهای درون مکان همخوانی داشته باشد، طراحی صحنه را به سطح استعاری و زیباشناختی ارتقا می‌دهد (بلیان اصل و اسکندری، ۱۳۹۶: ۱۲۰).

حاتمی با شناخت عمیق از مکان‌های معنابخش، شکلی متفاوت از قاب‌بندی، حرکت دوربین و زاویه فیلم‌برداری ارائه می‌دهد و نیز همه این فضاها و تصاویر، همچون قابی کهنه و گران‌بها، تصویر مادری مهربان را در خود جای داده‌اند (پالاسما، ۱۳۸۹: ۱۱۸).

بررسی مبانی نظری پژوهش نشان می‌دهد که میان مفاهیم مطرح‌شده در حوزه سینمای مولودرام، نظریات ادراک فضایی و مؤلفه‌های حس مکان در معماری، اشتراکات مفهومی و ساختاری قابل‌توجهی وجود دارد. این اشتراکات، امکان تدوین یک چارچوب تحلیلی میان‌رشته‌ای را فراهم می‌سازد که بتواند فضا و روایت را به صورت هم‌زمان و در تعامل با یکدیگر تحلیل کند. در حوزه سینمای مولودرام، تأکید بر عاطفه، روابط انسانی و کشمکش‌های درونی شخصیت‌ها، همواره در بستری فضایی و کالبدی شکل می‌گیرد. همان‌گونه که در مباحث میزانشن و طراحی صحنه اشاره شد، فضا در سینما صرفاً پس‌زمینه روایت نیست، بلکه به عنوان عنصری فعال در تولید معنا و هدایت ادراک مخاطب ایفای نقش می‌کند. این دیدگاه با نظریات معماری در باب حس مکان هم‌راستا است؛ جایی که مکان حاصل هم‌نشینی کالبد، معنا و فعالیت انسانی تلقی می‌شود. بر این اساس، پژوهش حاضر با اتکا بر مدل سه‌گانه حس مکان (معنا، کالبد، فعالیت)، تلاش کرده است تا خوانشی فضایی-زمانی از صحنه‌های سینمایی ارائه دهد. از سوی دیگر، نظریات مرتبط با جهت‌یابی فضایی در معماری و محیط مصنوع، امکان تحلیل نحوه استقرار، حرکت و تداوم در

ویژگی‌های فضایی-فیزیکی محیط شامل ساختار فضایی، مرزها، مقیاس و سازمان‌دهی عناصر اشاره دارد. مؤلفه معنا ناظر بر ابعاد ذهنی، هویتی و نمادین فضا است که از طریق حافظه، خاطره و تعلق مکانی شکل می‌گیرد. مؤلفه فعالیت نیز به الگوهای حضور، حرکت، مکث و کنش انسانی در فضا مربوط می‌شود که تجربه مکان را در سطح زیسته تثبیت می‌کند. این سه مؤلفه، نه به صورت مستقل، بلکه در قالب یک نظام یکپارچه و در تعامل متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند و از رهگذر این تعامل، فضا از سطح یک بستر فیزیکی صرف فراتر رفته و به مکان معنادار تبدیل می‌شود. مدل مفهومی پایه پژوهش، در این مرحله صرفاً بر مبانی معماری استوار است و مستقل از بستر سینمایی و مطالعه موردی تدوین شده است. این مدل، در گام بعد، به عنوان چارچوب نظری-تحلیلی، مبنای خوانش معماری محور سینمای مولودرام و آزمون در فیلم سینمایی مادر قرار می‌گیرد.

۳.۴. فیلم مادر

فیلم مادر یکی از مهم‌ترین آثار مرحوم علی حاتمی است که می‌توان آن را اثری شعرگونه و عمیق از وی دانست. هویت ایرانی در این فیلم به زیبایی بازنمایی شده است؛ ویژگی‌هایی مانند روحیه لطیف، مهربانی، تعهد اخلاقی، حس دلسوزی و اجتماعی، همگرایی جمعی، احترام به خانواده و بی‌اعتنایی به دنیا، از جمله عناصری هستند که در این اثر به وضوح دیده می‌شوند (هاشمی زاده، ۱۳۹۶: ۱۰۱). تجربه ذهنی و درک غنای فضای خانه یکی از ویژگی‌های برجسته فیلم مادر است. فیلم‌های سوت‌دلان و مادر هر دو از جمله آثاری هستند که حاتمی در آنها به بررسی خانواده، مفاهیم خانه و معماری ایرانی پرداخته است (پهلوان، ۱۳۸۷: ۴۱). در فیلم سینمایی مادر، علی حاتمی با درک عمیق از مکان‌های با معنا و ویژگی‌های هر فضا، محیط را به یکی از شخصیت‌های اصلی اثر خود تبدیل می‌کند. شخصیت‌های فیلم او به نوعی درگیر و وابسته به محیط هستند و درام واقعی فیلم از کشمکش آنها با فضا شکل می‌گیرد (حیدری، ۱۳۷۵: ۲۳۰). داستان فیلم مادر در یک خانواده قدیمی اجدادی از دهه ۱۳۲۰ شمسی می‌گذرد و در کوچه‌پس‌کوچه‌های خیابان قوام‌السلطنه (سی‌تیر) اتفاق می‌افتد، جایی که می‌توان ویژگی‌های معماری آن دوره را مشاهده کرد. نمای خانه آجری با تزئینات محدود و ظریف، اطراف درها و پنجره‌ها، خانه‌ای برون‌گرا با پنجره‌هایی که رو به کوچه دارند، همه جزئیات مهمی در فضا سازی فیلم هستند.



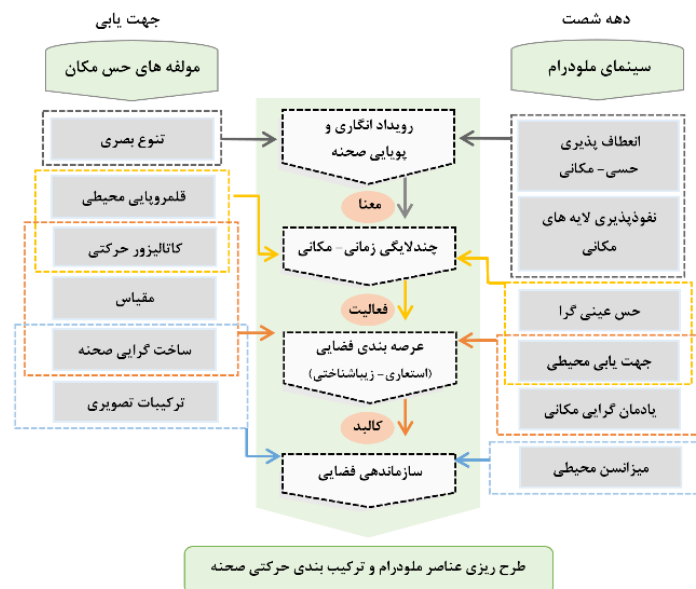
مفهومی نیازمند هم‌نشینی دو حوزه نظری معماری و مطالعات سینمایی است؛ به گونه‌ای که نه معماری در خدمت صرف توصیف فضا قرار گیرد و نه تحلیل سینمایی از دقت فضایی و کالبدی تهی شود. از این رو، مدل مفهومی پژوهش حاضر بر پایه مفهوم حس مکان به مثابه یک ساختار دیالکتیکی و پویا شکل گرفته است که در بستر سینمای ملودرام ایرانی و از طریق عناصر میزانشن قابل شناسایی و تحلیل است. بر اساس مبانی نظری استخراج‌شده، حس مکان در معماری حاصل برهم‌کنش سه مؤلفه اصلی کالبد، معنا و فعالیت است. این سه مؤلفه، نه به صورت ایستا، بلکه در قالب یک نظام ارتباطی پویا عمل می‌کنند که در آن، فضا از یک ظرف خنثی فراتر رفته و به عاملی فعال در تولید معنا بدل می‌شود. در سینما، به‌ویژه در ژانر ملودرام، این دیالکتیک فضایی از طریق میزانشن، کادربندی، حرکت دوربین، نورپردازی و ریتم روایت به شکلی عینی قابل ردیابی است. چراکه بار احساسی روایت اغلب در دل فضاهای درونی، آشنا و خاطره‌انگیز شکل می‌گیرد. از این منظر، فضا نه تنها پس‌زمینه روایت، بلکه بخشی از ساختار دراماتیک فیلم محسوب می‌شود.

فضا را فراهم می‌آورند. مفاهیمی چون طرح‌ریزی، تعیین جا و توپولوژیک که ریشه در نظریات شولتز و راپاپورت دارند، به عنوان ابزارهای تحلیلی جهت خوانش سازمان فضایی صحنه‌های سینمایی به کار گرفته شده‌اند. در مدل مفهومی پژوهش، این دو حوزه نظری در قالب یک ساختار دیالکتیکی با یکدیگر تلفیق شده‌اند. بدین معنا که هر سکانس سینمایی، از یک سو بر اساس مؤلفه‌های حس مکان (معنا، کالبد، فعالیت) و از سوی دیگر بر پایه اصول جهت‌یابی صحنه (طرح‌ریزی، توپولوژیک، تعیین جا) مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این هم‌ارزی مفهومی، امکان شناسایی همگرایی و واگرایی زمانی-مکانی صحنه‌ها را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه روایت ملودراماتیک در بستر فضا سازمان‌دهی می‌شود. بنابراین، مدل مفهومی پژوهش نه حاصل یک ترکیب ذهنی یا توصیفی، بلکه نتیجه استخراج نظام‌مند مفاهیم از مبانی نظری و بازصورت‌بندی آنها در قالب یک چارچوب تحلیلی است. در نتیجه، مدل مفهومی ارائه‌شده نه حاصل یک انتخاب سلیقه‌ای، بلکه برآمده از استنتاج نظری و پاسخ‌گوی ضرورت تحلیل رابطه میان فرم سینمایی و ادراک فضایی در فیلم مادر است.

۵. مدل مفهومی

۶. یافته‌ها

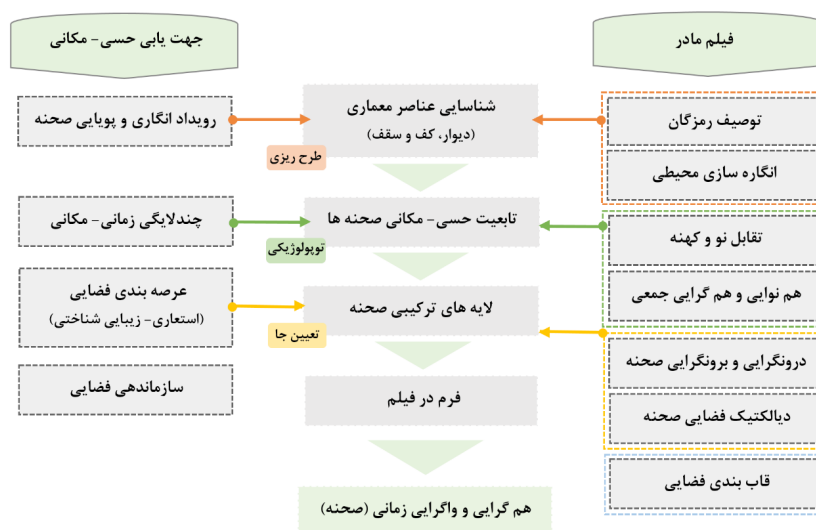
با توجه به ماهیت میان‌رشته‌ای این پژوهش، استخراج مدل یافته‌های این پژوهش حاصل انطباق مدل مفهومی



تصویر ۲. مدل تحلیلی خوانش معماری محور در سینمای ملودرام.

اصل طرح‌ریزی، توپولوژیک و تعیین‌جا، در ارتباط مستقیم با مؤلفه‌های حس مکان (معنا، کالبد، فعالیت) شکل می‌گیرد. این ارتباط به صورت یکنواخت و ثابت نیست، بلکه به شکل چندلایه و پویا در طول روایت تغییر می‌یابد. در سطح کالبدی، سازمان فضایی خانه، شامل توالی اتاق‌ها، راهروها، پله‌ها، حیاط و بالکن، نوعی ساختار سلسله‌مراتبی ایجاد می‌کند که حرکت دوربین و شخصیت‌ها را هدایت می‌نماید. این هدایت حرکتی، از منظر توپولوژیک، موجب تداوم فضایی میان سکانس‌ها شده و امکان عبور نرم میان گذشته و حال را فراهم می‌سازد. بدین ترتیب، فضا به عنوان واسطه‌ای برای پیوند لایه‌های زمانی عمل می‌کند. در سطح فعالیت، کنش‌های شخصیت‌ها در فضا نه بر اساس عملکرد صرف، بلکه بر مبنای الگوهای سکون، مکث و حرکت محدود، سازمان‌دهی شده‌اند. این الگوها، که با ریتم ملودراماتیک فیلم هم‌خوانی دارند، موجب تقویت حس درون‌بودگی و وابستگی عاطفی به مکان می‌شوند. به‌ویژه حضور مادر در فضا، موجب تغییر کیفیت ادراکی صحنه‌ها شده و جهت‌یابی حسی-مکانی را از وضعیت تنش‌زا به وضعیت آرامش‌بخش منتقل می‌کند. در سطح معنا، تحلیل سکانس‌ها نشان می‌دهد که مکان خانه واجد کارکردی فراتر از یک فضای فیزیکی است و به عنوان مرکز معنایی روایت عمل می‌کند. این مرکزیت، از طریق تکرار بازگشت شخصیت‌ها به خانه، تأکید بر مرزهای درون/ بیرون و تقویت عناصر محصوریت فضایی،

استخراج‌شده از مبانی نظری با تحلیل سکانشی فیلم مادر است. مدل مفهومی پایه حس مکان، به‌منظور کاربرد در تحلیل سینمایی، نیازمند ترجمه به سازوکارهای ادراکی-فضایی متناسب با ماهیت رسانه سینما است. از آنجا که سینما نیز تجربه‌ای فضایی-زمانی برای مخاطب خلق می‌کند، مفاهیم معماری مرتبط با ادراک فضا قابلیت تطبیق و بازخوانی در بستر صحنه‌های سینمایی را دارا هستند. در این پژوهش، جهت‌یابی حسی-مکانی صحنه به عنوان سازوکار تحقق مؤلفه‌های حس مکان در سینما در نظر گرفته شده است. بر این اساس، مؤلفه کالبد از طریق طرح‌ریزی فضایی صحنه، مؤلفه معنا از طریق تعیین‌جا و مرکزیت فضایی و مؤلفه فعالیت از طریق روابط توپولوژیک حرکت و مکث شخصیت‌ها در صحنه‌های فیلم قابل تحلیل می‌شود. در این مدل تحلیلی، جهت‌یابی نه به عنوان مفهومی مستقل، بلکه به مثابه سازوکار ادراکی تحقق حس مکان در بستر سینمایی تعریف می‌شود. مدل تحلیلی حاضر، در ادامه پژوهش، برای تحلیل سکانس‌های منتخب فیلم سینمایی مادر به کار گرفته شده است. نتایج نشان می‌دهد که در سینمای ملودرام، و به‌طور خاص در فیلم مادر، مکان صرفاً بستری برای وقوع روایت نیست، بلکه به عنوان عاملی فعال در تولید معنا، سازمان‌دهی روایت و هدایت ادراک مخاطب عمل می‌کند. تحلیل سکانس‌های منتخب فیلم نشان می‌دهد که جهت‌یابی فضایی-مکانی صحنه‌ها از طریق سه



تصویر ۳. مدل تحلیلی مؤلفه‌های خروجی حاصل از اشتراک‌گذاری فیلم سینمایی مادر و جهت‌یابی حسی- مکانی.



تثبیت می‌شود. به این ترتیب، خانه به مثابه مکانی خاطره‌مند، بستری برای بازنمایی روابط خانوادگی و تعارض‌های عاطفی شخصیت‌ها فراهم می‌آورد.

مدل تحلیلی پژوهش با هدف عملیاتی‌سازی پیوند میان مؤلفه‌های نام‌برده، از ترکیب مؤلفه‌های حس مکان با اصول جهت‌یابی صحنه استخراج شده است. این اصول شامل طرح‌ریزی، تعیین جا و توپولوژیک هستند که به عنوان سازوکارهای فضایی-روایی، نحوه حرکت، مکث و تحول کیفی صحنه‌ها را در طول روایت فیلم تبیین می‌کنند. طرح‌ریزی به لحظات سکون و مکث فضایی اشاره دارد که در آنها فضا تثبیت شده و بار معنایی آن به مخاطب منتقل می‌شود. تعیین جا بیانگر حرکت خطی و جهت‌مند در فضا است که به شناسایی موقعیت و تداوم روایت کمک می‌کند. در مقابل، توپولوژیک ناظر بر تغییرات کیفی صحنه‌هاست؛ جایی که فضا و روایت وارد مسیر صعودی یا نزولی شده و اوج یا فرود عاطفی را رقم می‌زنند. ترکیب این سه اصل با مؤلفه‌های کالبد، معنا و فعالیت، چارچوبی تحلیلی ایجاد می‌کند که از طریق آن می‌توان سکانس‌های فیلم را نه تنها از منظر روایی، بلکه به مثابه ساختارهای فضایی-حسی تحلیل کرد.

در این مدل، هر سکانس به عنوان یک واحد تحلیلی مستقل در نظر گرفته می‌شود که در آن، نسبت میان عناصر معماری صحنه، کنش شخصیت‌ها و بار معنایی روایت شناسایی می‌گردد. بدین ترتیب، تغییرات حس مکان در طول فیلم به صورت تدریجی و پیوسته قابل ردیابی می‌شود. اهمیت این مدل تحلیلی در آن است که امکان گذار از توصیف صرف فضا به تحلیل نظام‌مند آن را فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، مدل حاضر نشان می‌دهد که چگونه عناصر ملودراماتیک از طریق سازمان‌دهی فضایی صحنه‌ها، تجربهٔ مکانی مخاطب را هدایت کرده و معنا را در لایه‌های زمانی و کالبدی فیلم رسوب می‌دهند. این رویکرد، زمینه‌ای فراهم می‌کند تا فیلم مادر نه صرفاً به عنوان اثری نوستالژیک، بلکه به مثابه نمونه‌ای قابل تحلیل از پیوند میان سینما، معماری و حس مکان مورد واکاوی قرار گیرد. در این فیلم خانه نه تنها محل وقوع رویدادها، بلکه به عنوان کانون سازمان‌دهنده روابط فضایی، عاطفی و روایی عمل می‌کند. در ادامه، سکانس‌های منتخب فیلم بر اساس مدل تحلیلی خوانش معماری محور و با تمرکز بر مؤلفه‌های حس مکان و سازوکارهای جهت‌یابی صحنه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

جدول ۱. جدول مؤلفه‌های سینمای ملودرام و فیلم مادر (از منظر جهت‌یابی حسی- مکانی).

فیلم سینمایی مادر				مؤلفه‌های سینمای ملودرام				
جهت‌یابی صحنه	مؤلفه‌های حس مکان	مکان	تصویر و سکانس	موسیقی	محوریت، نور، لنز و دوربین	ریزه کاری‌های بصری	خانواده و روابط عاشقانه	صحنه‌های برداشتی
طرح‌ریزی و توپولوژیک	معنا			گفتگو با کفاش- حس همسایگی	حس قدیمی بودن بافت با زاویه دوربین	وسایل قدیمی- داستان پیر مادر و...	عشق مادر به دیدار فرزندان	حس تعلق به فضا- متناسب با سن مادر
طرح‌ریزی	کالبد	کوچه و محله قدیمی			تمرکز دوربین بر دیوار و بساط کفاش	درب قدیمی، کلون درب، دیوارها و...		ورودی محل- نقطه عطف حوادث
توپولوژیک	فعالیت		بارگشت مادر به خانه	کوبیدن درب جزئی از موسیقی صحنه	در زدن مادر و گفت‌وگوی او با پیرمرد	داستان ضعیف و انگشت قدیمی مادر	مادر را دور از مرگ می‌بیند	حرکت سمت خانه- پیشبرد داستان
طرح‌ریزی و تعیین جا	معنا			موسیقی متن حس شادی و آرامش باهم	ورودی خانه، حوض و گل‌ها	حوض قلب شکل، گل شمعدانی- حس عشق		اشتیاق فرزندان با حضور مادر
توپولوژیک و طرح‌ریزی	کالبد	حیاط خانه مادر			حرکت در فضای حیاط و خانه	رنگ دیوار، حوض قلب شکل و گیاهان		حضور مادر در فضای خانه
توپولوژیک و تعیین جا	فعالیت		رسیدن مادر به خانه		حرکت مادر، هیجان فرزندان و نگاه مادر	بوسیدن چادر مادر، اشتیاق فرزندان		حرکت مادر به سمت اتاقش

ادامه جدول ۱. جدول مؤلفه‌های سینمای ملودرام و فیلم مادر (از منظر جهت‌یابی حسی - مکانی).

فیلم سینمایی مادر				مؤلفه‌های سینمای ملودرام				
جهت‌یابی صحنه	مؤلفه‌های حس مکان	مکان	تصویر و سکانس	موسیقی	محوریت، نور، لنز و دوربین	ریزه کاری‌های بصری	مرگ و فقدان	خانواده و روابط عاشقانه
توپولوژیک و تعیین جا	معنا			موسیقی متن حس ورود به یک بافت تاریخی	ورود به مسیر خانه از یک سردر قدیمی	عبور از میدان آزادی - ورود به آرامش سردر باغ ملی		عشق به مادر فرزندان
طرح‌ریزی	کالبد	سردر باغ ملی		کاهش صدای ماشین‌ها از ورود شهر به سمت خانه	حرکت از میدان آزادی و گذشتن از سردر باغ ملی	عبور از سردر - سنت و مدرنیته		
توپولوژیک و تعیین جا	فعالیت		ورود ماه منیر		تقابل ماشین‌ها و جمعیت با آرامش محیط سردر باغ ملی	حرکت ماشین از یک بافت شلوغ مدرن به بافت تاریخی		رساندن خود به مادر بیمار از راه دور
توپولوژیک و تعیین جا	معنا	حیات		صدای دوربین عکاسی با موسیقی شاد	عکاسی، حس محبت بین دو برادر را بیدار می‌کند	حضور مادر، حس آرامش در بین افراد ایجاد می‌کند		مهربانی و همراهی فرزندان در خانه
تعیین جا	کالبد	خانه مادر و در کنار گل‌های			دوربین در حیات و کنار آبنما	آبنما قلب شکل، گل‌های شمعدانی و رنگ‌ها		حضور فرزندان و صمیمیت آنها با مادر
توپولوژیک و تعیین جا	فعالیت	زنده	آشتی محمد ابراهیم و جلال‌الدین		دوربین عکاسی و گرفتن عکس یادگاری	برادر ناتنی با مهربانی و گفت‌وگو با همه		فعالیت بچه‌ها در خانه در کنار مادر
فیلم سینمایی مادر				مؤلفه‌های سینمای ملودرام				
جهت‌یابی صحنه	مؤلفه‌های حس مکان	مکان	تصویر و سکانس	موسیقی	محوریت، نور، لنز و دوربین	ریزه کاری‌های بصری	مرگ و فقدان	خانواده و روابط عاشقانه
طرح‌ریزی	معنا			صدا کردن مادر توسط خواهر، برادر با موسیقی غم‌انگیز	از قدم‌های مادر گرفته تا آخرین نگاه‌هایش به فرزندان	حس ملکوتی مرگ با کلمات و حال مادر	فضای اتاق بوی رفتن می‌دهد	حضور فرزندان در کنار بستر مادر
توپولوژیک، طرح‌ریزی	کالبد	خانه مادر (حیات، اتاق مادر)			دوربین بر روی تخت مادر و پنجره زوم می‌کند	ملحفه سفید، لباس سفید و قرآن جلد سبز	نورپردازی ملایم و رنگ‌های روشن	نگاه فرزند، نور محیط - حس صمیمیت
تعیین جا	فعالیت		مرگ مادر - نمایش نوری خیره‌کننده و سفیدرنگ		حرکات مادر و دعاهایش در نهایت مرگ و نورپردازی نهایی در کادر	دعا خواندن، املا گفتن دختر درباره مادر، ما را به سمت مرگ می‌برد.	مادر دعا می خواند، ناراحتی دختر، پسر قرآن می‌آورد	همراهی مادر تا لحظات آخر عمر

۷. تحلیل یافته‌ها

مبتنی بر ساختاری درون‌گرا و سلسله‌مراتبی است که محوریت آن بر فضای خانه استوار شده است. سازمان‌دهی فضایی خانه، با تأکید بر فضاهای میانی، راهروها و اتاق‌های پیوسته، امکان شکل‌گیری پیوستگی فضایی و تداوم بصری را فراهم می‌کند. این ویژگی، از طریق قالب‌بندی‌های ثابت، عمق میدان و حرکت محدود دوربین، به گونه‌ای بازنمایی می‌شود که مخاطب به تدریج با منطق فضایی مکان آشنا می‌شود. طرح‌ریزی فضایی

تحلیل تطبیقی سکانس‌ها بر اساس مدل مفهومی پژوهش نشان می‌دهد که جهت‌یابی حسی - مکانی صحنه‌ها در فیلم مادر حاصل هم‌ارزی میان اصول فضایی (طرح‌ریزی، توپولوژیک، تعیین‌جا) و مؤلفه‌های حس مکان (معنا، کالبد، فعالیت) است. این هم‌ارزی، امکان شناسایی الگوی رویدادنگاری فضایی را در سینمای ملودرام فراهم می‌سازد. طرح‌ریزی فضایی صحنه‌ها



نوعی سلسله‌مراتب مکانی می‌شود که در آن، معنا از طریق کالبد و فعالیت به مخاطب منتقل می‌گردد. نتیجه این فرایند، ایجاد حس تعلق و آرامش است که با ماهیت ملودراماتیک روایت هم‌خوانی دارد. تحلیل سایر سکانس‌ها نیز نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، جهت‌یابی فضایی صحنه‌ها به صورت چندلایه عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که یک سکانس می‌تواند به‌طور هم‌زمان واجد ویژگی‌های طرح‌ریزی و توپولوژیک باشد. این هم‌پوشانی، بیانگر انعطاف‌پذیری فرم در سینمای ملودرام و نقش فعال میزانشن در تولید معنا است. بدین ترتیب، فعالیت به عنوان مؤلفه‌ای مؤثر در تثبیت حس مکان، در تعامل مستقیم با کالبد و معنا عمل می‌کند. این امر، امکان خوانش معماری محور سینمای ملودرام را فراهم ساخته و نشان می‌دهد که مفاهیم معماری قابلیت تبیین ساختارهای ادراکی-فضایی آثار سینمایی را دارا هستند.

۸. نتیجه تحقیق

این پژوهش با هدف شناسایی و تبیین جهت‌یابی عناصر تشکیل‌دهنده سینمای ملودرام از منظر مؤلفه‌های حسی-مکانی، به تحلیل فرمی-فضایی فیلم سینمایی *مادر* اثر علی حاتمی پرداخت. مسئله اصلی تحقیق، فراتر رفتن از توصیف‌های کلی و بدیهی درباره نوستالژی یا خاطره‌گرایی در آثار حاتمی و تمرکز بر چگونگی سازمان‌یافتن فضا، حرکت و معنا در ساختار میزانشن بود؛ امری که از طریق پیوند میان مبانی نظری معماری، روان‌شناسی مکان و مطالعات سینمایی دنبال شد. در این راستا، ابتدا با اتکا بر مبانی نظری معماری و ادراک محیط، یک مدل مفهومی پایه مبتنی بر سه مؤلفه کالبد، معنا و فعالیت استخراج شد. این مدل، مستقل از مطالعه موردی و پیش از ورود به تحلیل فیلم تدوین گردید و سپس به عنوان چارچوب نظری-تحلیلی پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. در گام بعد، به‌منظور کاربردی‌سازی مدل مفهومی پایه در تحلیل سینمایی، سازوکارهای جهت‌یابی حسی-مکانی صحنه شامل طرح‌ریزی فضایی، تعیین جا و روابط توپولوژیک به عنوان ابزارهای تحقق مؤلفه‌های حس مکان در سینما معرفی شدند. این مدل تحلیلی، امکان خوانش نظام‌مند فضا در آثار سینمایی را فراهم ساخت و بستری برای پیوند میان مفاهیم معماری و تحلیل فیلم ایجاد کرد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در سینمای ملودرام و به‌طور مشخص در فیلم *مادر*، جهت‌یابی فضایی

صحنه‌ها به‌ویژه در سکانس‌های حضور جمعی شخصیت‌ها، موجب تثبیت مرزهای فضایی و تعریف قلمروهای مشخص درون خانه می‌شود. بدین ترتیب، کالبد فضایی نه به صورت خنثی، بلکه به عنوان عاملی مؤثر در هدایت ادراک مخاطب و شکل‌دهی به تجربه مکانی عمل می‌کند. همچنین تعیین جا و مرکزیت فضایی مؤلفه معنا در فیلم *مادر*، از طریق تعیین جا و ایجاد مرکزیت فضایی حول شخصیت مادر و فضای خانه محقق می‌شود. خانه در این فیلم، واجد بار معنایی و هویتی است که فراتر از کارکرد سکونتی آن قرار می‌گیرد و به مثابه ظرفی برای حافظه جمعی و پیوندهای خانوادگی عمل می‌کند. استقرار شخصیت مادر در کانون فضایی خانه و تکرار موقعیت‌های مکانی مرتبط با او، موجب تثبیت جایگاه نمادین این فضا در ذهن مخاطب می‌شود. مفهوم مرکزیت فضایی خانه که از طریق تداوم حضور شخصیت‌ها، بازگشت مکرر به فضاهای مشترک و حذف تنوع مکانی، تقویت می‌شود به شکل‌گیری حس تعلق و درون‌بودگی مکانی منجر شده و معنا را به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی حس مکان در ساختار روایی فیلم تثبیت می‌کند. در راستای مفهوم فعالیت، روابط توپولوژیک الگوهای حرکتی شخصیت‌ها در فیلم *مادر*، عمدتاً مبتنی بر حرکت‌های محدود، مکث‌های طولانی و تکرار مسیرهای فضایی مشخص است. این الگوها، روابط توپولوژیک خاصی را میان فضاهای مختلف خانه ایجاد می‌کنند که از طریق آن، پیوند میان شخصیت‌ها و مکان تقویت می‌شود. حرکت‌ها اغلب از فضاهای پیرامونی به سمت مرکز خانه صورت می‌گیرد و مکث‌ها در نقاطی اتفاق می‌افتد که واجد بار عاطفی و معنایی هستند. این الگوهای حرکتی، نه تنها کنش شخصیت‌ها را سامان می‌دهند، بلکه تجربه زمانی-فضایی مخاطب را نیز تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. برای مثال در سکانس آشتی محمدابراهیم و جلال‌الدین، حضور مادر به عنوان عنصر مرکزی صحنه، موجب بازسازمان‌دهی جهت‌یابی فضایی می‌شود. حرکت ممتد و پیوسته دوربین، در امتداد راستای فضا، نمونه‌ای از جهت‌یابی توپولوژیک است که تداوم فضایی و زمانی صحنه را تقویت می‌کند. هم‌زمان، نحوه قرارگیری شخصیت‌ها در فضا و فاصله‌گذاری میان آنها، مصداقی از تعیین‌جا است که به خوانش معنایی صحنه جهت می‌دهد. در این سکانس، طرح‌ریزی صحنه به گونه‌ای است که مرکزیت مادر در فضا تثبیت شده و سایر شخصیت‌ها در نسبت با او تعریف می‌شوند. این سازمان‌دهی فضایی، موجب شکل‌گیری

بلکه از راه تجربه فضایی صحنه درک کند. بدین معنا، فیلم *مادر* نمونه‌ای شاخص از پیوند میان فرم سینمایی و ادراک مکانی در ژانر ملودرام ارائه می‌دهد. دستوراد اصلی این پژوهش، ارائه مدلی تحلیلی برای خوانش سینمای ملودرام بر پایه جهت‌یابی حسی-مکانی بود؛ مدلی که امکان بررسی و مقایسه سکانس‌ها را از منظر هم‌گرایی و واگرایی فضایی-زمانی فراهم سازد. این مدل، برخلاف برداشت‌های توصیفی رایج، ابزاری مفهومی برای تحلیل میزانشن و سازمان فضایی صحنه‌ها ارائه می‌دهد و می‌تواند در تحلیل سایر آثار ملودرام، به‌ویژه در سینمای ایران، مورد استفاده قرار گیرد. درنهایت، می‌توان گفت که این پژوهش با تلفیق مبانی نظری معماری، روان‌شناسی مکان و تحلیل سینمایی، در تلاش است گامی در جهت بازتعریف نقش فضا در سینمای ملودرام بردارد. شناسایی هم‌پوشانی مؤلفه‌های جهت‌یابی و حس مکان نشان می‌دهد که سینما، به‌ویژه در ژانر ملودرام، ظرفیتی بالقوه برای تولید معنا از طریق فضا دارد؛ ظرفیتی که می‌تواند به عنوان بستری مشترک برای گفت‌وگوی میان معماری و سینما مورد توجه پژوهشگران قرار گیرد.

اعلام عدم تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

مکانی صحنه‌ها نه به صورت تصادفی یا صرفاً زیبایی‌شناسانه، بلکه بر پایه سازوکاری فرمی و قابل تحلیل شکل می‌گیرد. این سازوکار در قالب سه اصل طرح‌ریزی، توپولوژیک و تعیین‌جا قابل شناسایی است که در تعامل مستقیم با مؤلفه‌های حس مکان، یعنی معنا، فعالیت و کالبد عمل می‌کنند. بدین ترتیب، فضا در فیلم *مادر* از سطح پس‌زمینه روایی فراتر رفته و به عنصری فعال در تولید روایت و ادراک عاطفی مخاطب بدل می‌شود. تحلیل سکانس‌های منتخب نشان داد که سازمان فضایی خانه، به‌واسطه سلسله‌مراتب حرکتی، محصوریت تدریجی و مرکزیت فضایی، امکان شکل‌گیری نوعی رویدادانگاری فضایی را فراهم می‌سازد که این رویدادانگاری، از طریق تداوم توپولوژیک فضاها و الگوهای مکث، سکون و حرکت محدود شخصیت‌ها، به چندلایگی زمانی-مکانی در روایت می‌انجامد. در این فرایند، گذشته و حال نه از طریق فلاش‌بک‌های صرف، بلکه با گذار از تجربه فضایی مشترک در بستر مکان، در هم تنیده می‌شوند. از منظر معناشناختی نیز، خانه در فیلم *مادر* به عنوان مرکز حسی-مکانی روایت تثبیت می‌شود؛ مرکزی که حس تعلق، امنیت عاطفی و انسجام خانوادگی را بازنمایی می‌کند. این مرکزیت، از طریق جهت‌یابی دقیق عناصر میزانشن، از جمله جای‌گذاری شخصیت‌ها، حرکت دوربین و کیفیت نور و صدا، تقویت شده و به مخاطب امکان می‌دهد تا معنا را نه صرفاً از طریق دیالوگ،

پی‌نوشت

۱. صنعت روده و به قولی زهتابی در ایران سابقه‌ای بس طولانی دارد و استفاده از این فراورده دامی و نحوه تهیه و کاربرد آن در صنایع از ابتکارات خاص ایرانیان بوده است (بلیلان اصل و اسکندری، ۱۳۹۶: ۱۲۳).

فهرست منابع

- بازن، اندره (۱۳۹۰)، *سینما چیست*، ترجمه محمد شهبا، تهران: هرمس.
- براکت، اسکار گروس (۱۳۷۵)، *تاریخ تئاتر جهان*، ترجمه هوشنگ آزادی‌ور، تهران: مروارید.
- بلیلان اصل، لیدا؛ اسکندی، مریم (۱۳۹۶)، ویژگی‌های معمارانه مکان در طراحی صحنه‌هایی با هویت ملی در فیلم‌های پری اثر مهرجویی و مادر اثر حاتمی، *مطالعات ملی*، ۱۸ (۳)، ۱۰۵-۱۲۴.
- پالاسما، یوهانی (۱۳۸۹)، پدیدارشناسی مفهوم خانه در نقاشی، معماری و سینما، ۱ (۹۷)، ۱۱۶-۱۲۲.
- پرتوی، پروین (۱۳۹۲)، *پدیدارشناسی مکان*، تهران: آثار هنری متن.
- پناهی، سیامک (۱۳۸۳)، تأثیر معماری بر سینمای اکسپرسیونیست، *معماری و فرهنگ*، ۵ (۱۷)، ۵۰.
- پنز، فرانسوا؛ مورین، تامس (۱۳۹۲)، *سینما و معماری*، ترجمه شهرام جعفری نژاد، تهران: سروش.



- پهلوان، سیما (۱۳۸۷)، کارگردان شاعرانه‌های سینما: نگاهی به آثار زنده یاد علی حاتمی، میهن، ۱۴ (۱۷)، ۴۱-۴۰.
- حاتمی، علی (۱۳۹۷)، مجموعه آثار علی حاتمی، تهران: مرکز.
- حبیبی، محسن (۱۳۸۲)، چگونگی الگوپذیری و تجدید سازمان استخوان‌بندی محله، هنرهای زیبا، ۱۳ (۱۳)، ۳۹-۳۲.
- حدادی، مریم؛ ندایی، امیرحسین (۱۳۹۵)، نقش عنصر بصری خط در میزانشن‌های سینمایی (مطالعه موردی: فیلم‌های اصغر فرهادی)، میانی نظری هنرهای تجسمی، ۲، ۸۳-۹۴.
- حسینی، سید باقر؛ ابی زاده، الناز؛ باقری، وحیده (۱۳۸۸)، معماری و سینما عناصر مکمل و هویت‌بخش فضا و مکان، آرمانشهر، ۲ (۳)، ۱۲۰-۱۱۳.
- حقیر، سعید؛ کامل‌نیا، حامد (۱۳۹۴)، نظریه مدرنیته در معماری، تهران: دانشگاه تهران.
- حیدری، غلام (۱۳۷۵)، معرفی و نقد فیلم‌های علی حاتمی، تهران: نشر مرکز.
- رایاپورت، آموس (۱۳۸۲)، معنی محیط ساخته شده، رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمهٔ فرح حبیب، تهران: انتشارات پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
- شاه چراغی، آزاده؛ بندرآباد، علیرضا (۱۳۹۴)، محاط در محیط: کاربرد روانشناسی محیطی در معماری و شهرسازی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- شولتز، کریستیان (۱۳۹۲)، روح مکان، به سوی پدیدارشناسی معماری، تهران: رخ داد نو. محمد رضا شیرازی
- شولتز، کریستیان (۱۳۵۳)، مفاهیم جدید معماری: هستی، فضا و معماری، تهران: انتشارات تهران. محمدحسن حافظی
- عابدی، محمدحسین؛ اعتصام، ایرج؛ مختاباد امرئی، سید مصطفی؛ شاهچراغی، آزاده (۱۳۹۷)، چگونگی تبدیل روایت دراماتیک به فضای دراماتیک با استفاده از عناصر میزانشن بر اساس نظریه حس مکان نوربرگ شولتز، تئاتر، ۷۳ (۳)، ۹۶-۱۱۳.
- عادل، شهاب الدین (۱۳۹۰)، تحولات معاصر در مفهوم زمان سینمایی، تهران: دانشگاه هنر.
- فالامکی، محمدمنصور (۱۳۸۸)، معماری و تجربه معنا، تهران: نشر فضا.
- کالن، گوردن (۱۳۷۷)، گزیده منظر شهری، ترجمهٔ منوچهر طیبیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کمالی‌نیا، فرزین (۱۳۸۸)، جنبش‌ها و سبک‌های سینمایی، تهران: نگاره پرداز صبا.
- مختاباد امرئی، سید مصطفی پناهی، سیامک (۱۳۸۶)، بررسی و تحلیل نقش معماری داخلی در تجلی معنا در فیلم‌های علمی-تخیلی، هنرهای زیبا، ۳۰ (۳)، ۱۱۸-۱۰۷.
- معماریان، غلامحسین (۱۳۸۷)، خانه، سکونت، معماری، تهران: دانشگاه علم و صنعت.
- مهدی زاده، رضا (۱۳۹۴)، مفهوم عملکرد فضا در طراحی صحنه با تأکید بر شیوه کشگر، تئاتر، ۶۰ (۶)، ۲۴-۱۲.
- نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۲)، بررسی ساختار روایی داستان کودکان بر مبنای نظریه گریماس، کاوش‌نامه، ۱۴ (۲۶)، ۱۷۲-۱۴۷.
- هاشمی‌زاده، سیدرضا (۱۳۹۶)، هویت ایرانی و سینما: بازنمایی هویت ایرانی در فیلم مادر، مطالعات ملی، ۱۸ (۶۹)، ۸۵-۱۰۲.

Bruno, G. (2002). Atlas of Emotion: Journeys in Art, Architecture, and Film. Verso.

Proshansky, Erwin. (1987), Meaning in the Visual Arts, London.

Relph, E. (1976), Place and placelessness, London: Pion.

Williams, D R., & Carr, D.S. (2003), The sociocultural meaning of outdoor recreation places. In A. Ewert, D. Shavez, & A. Magill (Eds.), Culture, conflict, and communication in the wildland-urban interface (pp. 209-219). Boulder, Co: Westview Press.

Monahan, Dave & Barsam, Richard. (2010), Looking at Movies: An Introduction to Film, New York: W.W. Norton & Company, inc. pp. 157-159.

بازخوانی دیالکتیک اصل حریمیت و ساختار فضایی - کالبدی در خانه‌های سنتی مناطق شهری استان گیلان (نمونه مورد مطالعه: خانه‌های دوره قاجاریه)^۱

سید حسین حسینی^۲، رضا میرزائی^۳، سید مهدی مداحی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۴-۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۲-۲۹

DOI: 10.22034/rau.2026.2066091.1230

چکیده

اصل «محریمیت» به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین برخاسته از فرهنگ ایرانی و تعالیم اسلامی، همواره در سازمان‌دهی فضایی و کالبدی معماری سنتی ایران نقشی محوری ایفا کرده است. پژوهش حاضر با هدف بازخوانی دیالکتیک میان شاخص‌های حریمیت و مؤلفه‌های کالبدی-فضایی در خانه‌های سنتی مناطق شهری استان گیلان در دوره قاجار انجام گرفته است. روش تحقیق از نوع آمیخته (کمی-کیفی) با رویکرد توصیفی-تحلیلی و کاربردی است. در بخش کیفی، ابتدا شاخص‌های حریمیت و مؤلفه‌های فضایی-کالبدی از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی استخراج گردید. سپس به منظور تدقیق داده‌ها، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۱۵ نفر از متخصصان حوزه معماری و شهرسازی انجام و داده‌های حاصل با روش گراند تئوری بر پایه رویکرد استراوس و کوربین طی سه مرحله باز، محوری و انتخابی در نرم‌افزار (مکس کیودا) تحلیل شد. کدهای محوری با تکرار سه تا شش باره به عنوان شاخص‌ها و مؤلفه‌های منتخب شناسایی و به گویه‌های پرسشنامه دلفی تبدیل گردیدند. در بخش کمی، پرسشنامه مشتمل بر ۳۰ سؤال طیفی بین ۸۲ نفر از متخصصان معماری و شهرسازی توزیع و پس از سه راند تحلیل دلفی، داده‌ها با نرم‌افزارهای (اس‌پی‌اس‌اس) و (اسمارت‌پی‌ال‌اس) مورد تحلیل قرار گرفتند. پایایی ابزار با آزمون‌های آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی و روایی آن با روش فورنل-لارکر (روایی همگرا و واگرا) تأیید شد. نتایج حاصل از مدل‌سازی معادلات ساختاری نشان می‌دهد که تمامی شاخص‌های حریمیت شامل سلسله‌مراتب، درون‌گرایی، حریم و قلمرو، مکان‌یابی و عرصه‌بندی تأثیری مثبت و معنادار بر شکل‌گیری ساختار فضایی-کالبدی خانه‌های سنتی گیلان دارند و مدل کلی از برازش قوی برخوردار است ($GOF=0.391$). در میان

۱. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول با عنوان «تبیین زبان الگو حریمیت مستخرج از خانه‌های سنتی گیلان به منظور دستیابی به راهکارهای پاسخگو در طرح توسعه شهری (مناطق حاشیه‌نشین)» است که با راهنمایی نگارنده دوم و مشاوره نگارنده سوم در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بیرجند در حال انجام است.

۲. دانشجوی دکتری، گروه هنر و معماری، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران.

Email: hossein.hosseini@iau.ac.ir

 0009-0005-6259-5470

۳. استادیار، گروه هنر و معماری، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران (نویسنده مسئول).

Email: rezamirzaei@iau.ac.ir

 0000-0001-8769-0275

۴. استادیار، گروه معماری، موسسه آموزش عالی خاوران، مشهد، ایران.

Email: m.madahi@profs.khi.ac.ir

 0000-0002-7498-5936



شاخص‌ها، «حریم و قلمرو» بیشترین تأثیر را در سازمان‌دهی فضا، «درون‌گرایی» بالاترین ضریب معناداری را با مؤلفه‌های نما و تزئینات، فرم، هندسه و ابعاد، و «عرصه‌بندی» بیشترین ارتباط را با فن ساخت و مصالح نشان داده است. یافته‌ها بیانگر آن است که محرمیت در خانه‌های قاجاریه گیلان نه تنها مفهومی فرهنگی، بلکه سازوکاری کالبدی برای تحقق خلوت، امنیت و پیوند هماهنگ با طبیعت بوده و نقشی تعیین‌کننده در تداوم هویت معماری بومی منطقه ایفا نموده است.

کلیدواژه‌ها: محرمیت، ساختار فضایی - کالبدی، خانه سنتی، گیلان، معادلات ساختاری

مقدمه

معماری سنتی ایران، با تکیه بر شرایط اقلیمی و ویژگی‌های محیط‌زیستی، بر پایه اصول فرهنگی و ارزش‌هایی بنیان نهاده شده که خاستگاه آنها را باید در باورهای معنوی و اعتقادات الهی مردم این سرزمین جست‌وجو کرد. از این رو، این معماری را می‌توان به عنوان شالوده‌ای استوار برای خلق الگوهای پایدار و اصول‌مند تلقی نمود؛ الگویی که با وجود ماندگاری و ثبات در جوهره خود، همواره توانسته است در قالب‌هایی نوین و متناسب با تحولات زمانی و مکانی تجلی یابد و با شرایط روز هم‌ساز شود. اصول معماری سنتی حاصل تجربیات تاریخی و طولانی است و بدین سبب برای نسل‌های متمادی پایدار می‌ماند (ضرغامی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷).

فضاهای معماری در کالبد فیزیکی خود، بازتابی جامع از خصوصیات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی جوامع هستند. با تأمل در آثار به جای مانده از معماری سنتی ایران، به‌ویژه خانه‌ها، این حقیقت آشکار می‌گردد که اصولی جهان‌شمول و فراتر از قید زمان و مکان، همواره راهنمای عمل معماران و سازندگان این بناها بوده است؛ اصولی که در هر دوره تاریخی و در هر پهنه جغرافیایی، به شکلی منحصر به فرد و متناسب با آن زمینه، ظهور و بروز یافته‌اند (پهلوان و همکاران، ۱۴۰۰: ۶۲).

در میان این ارزش‌ها، اصل محرمیت جایگاهی بنیادین دارد. این اصل، برخاسته از تعالیم دینی و فرهنگ اجتماعی ایرانی، مفهومی چندبعدی است که هم بُعد معنایی و هم نمود کالبدی دارد. در سطح معنایی، محرمیت به حفظ حرمت، خلوت و امنیت روانی ساکنان اشاره دارد و در سطح کالبدی، از طریق سامان‌دهی سلسله‌مراتب فضایی، تعریف حریم‌ها و قلمروها، و

طراحی درون‌گرا و کنترل‌شده فضاها تحقق می‌یابد (حیدری و تقی‌پور، ۱۳۹۷: ۷۸). پیشینه این اندیشه در معماری خانه‌های حیاطدار ایران به هزاران سال پیش بازمی‌گردد، زمانی که مفهوم حریم و خلوت در سازمان‌دهی خانه‌های درون‌گرا و حیاط‌مرکزی به شکلی هوشمندانه نمود یافت (معماریان، ۱۳۷۳: ۱۶).

با این حال، محرمیت در معماری سنتی صرفاً یک قاعده فرهنگی نیست، بلکه عاملی پویا در شکل‌دهی ساختار فضایی و کالبدی بنا به شمار می‌آید؛ یعنی میان ارزش فرهنگی «محرمیت» و نمود کالبدی آن رابطه‌ای دوسویه و دیالکتیکی برقرار است. از یک سو، ارزش‌های فرهنگی جامعه در قالب فضاهای معماری تجسم می‌یابند، و از سوی دیگر، سازمان فضایی بنا خود به بازتولید و تداوم آن ارزش‌ها کمک می‌کند (راپاپورت، ۱۹۶۹: ۴۶؛ لنگ، ۱۹۸۷: ۵۸). این دیدگاه، مبنای نظری پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد.

در سال‌های اخیر پژوهش‌های ارزشمندی در حوزه محرمیت خانه‌های ایرانی صورت گرفته که در اغلب این پژوهش‌ها به واکاوی شیوه‌های محرمیت (سلسله‌مراتب، درون‌گرایی و غیره) و همچنین سیر تحول محرمیت پرداخته شده است، اما به موضوع «دیالکتیک^۲ اصل محرمیت و ساختار فضایی - کالبدی در خانه‌های سنتی»، خصوصاً خانه‌های اقلیم معتدل و مرطوب، کمتر توجه شده است. استان گیلان، با بافت اقلیمی و فرهنگی ویژه خود، بستری غنی برای مطالعه این دیالکتیک در خانه‌های سنتی فراهم می‌آورد. این خانه‌ها واجد ویژگی‌هایی همچون درون‌گرایی نسبی، سلسله‌مراتب دسترسی، و ارتباط سنجیده با طبیعت‌اند که هریک جلوه‌ای از تحقق اصل محرمیت در کالبد معماری به شمار می‌آیند. در همین راستا ابتدا برای درک و شناخت بهتر مسئله، به چپستی محرمیت، ساختار فضایی - کالبدی خانه‌های سنتی گیلان و گفت‌وگو بین این دو مؤلفه اشاره خواهد شد و سپس روش معادلات ساختاری برای تعیین این میزان اثر برگزیده شده است. تحلیل دیالکتیکی انجام شده در فرایند پژوهش، روابط بین شاخص‌های محرمیت و مؤلفه‌های فضایی - کالبدی را مشخص خواهد نمود و پیرو آن اثر بخشی شاخص‌های محرمیت در شکل‌گیری ساختار خانه‌های دوره قاجاریه در استان گیلان مورد سنجش قرار خواهد گرفت.

هدف و سؤال تحقیق

پژوهش حاضر در پی بررسی دیالکتیک میان اصل محرمیت

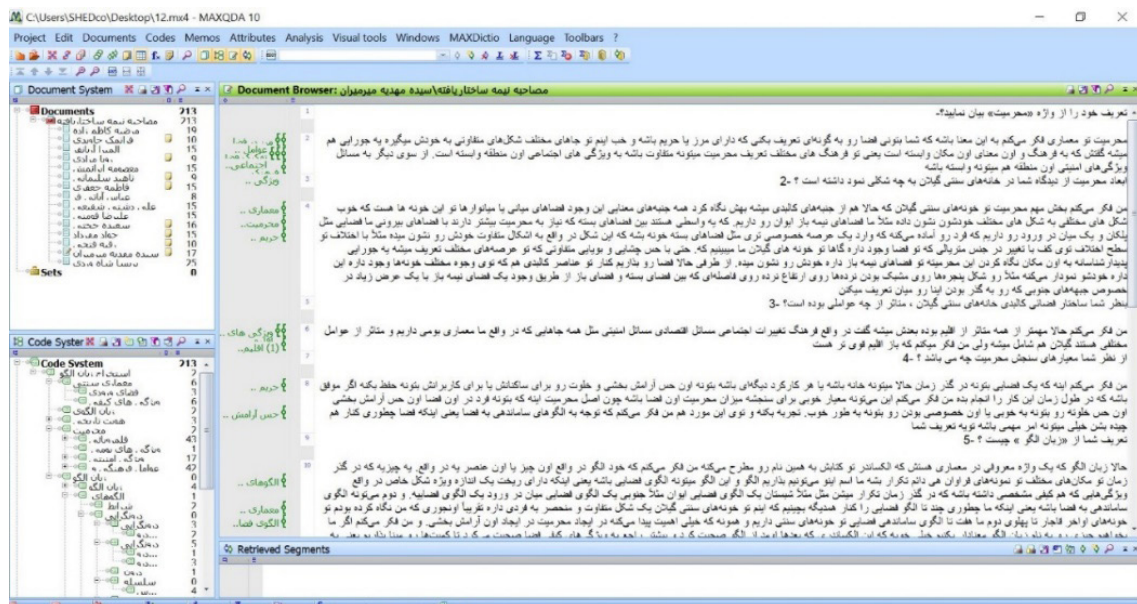
جهت تحلیل متون مصاحبه از تکنیک گرانددتئوری بر مبنای رویکرد استراوس و کوربین طی سه مرحله باز، محوری و انتخابی در نرم افزار مکس کیودا^۱ کدگذاری شده است (تصویر ۱). حال با توجه به این که حداکثر تعداد تکرار کدها شش مرتبه بوده، لذا کدها محوری با تکرار بین سه تا شش مرتبه انتخاب شده که نتیجه آن شامل پنج مؤلفه فضایی- کالبدی (بعنوان متغیر مرتبه اول) و پنج شاخصه محرمیت (بعنوان متغیر مرتبه دوم) در قالب کدگذاری انتخابی است.

متغیرهای مرتبه اول (مؤلفه‌های فضایی- کالبدی) شامل سامان‌دهی فضایی، شفافیت و ارتباط با طبیعت، نما و تزئینات، فرم، هندسه و ابعاد، و فن ساخت و مصالح هستند که به عنوان متغیرهای وابسته در نظر گرفته شده‌اند و تجلی کالبدی محرمیت در خانه‌های مورد مطالعه را نشان می‌دهند. متغیرهای مرتبه دوم پژوهش (شاخص‌های محرمیت) شامل سلسله‌مراتب، درون‌گرایی، حریم و قلمرو، مکان‌یابی و عرصه‌بندی هستند که به عنوان متغیرهای مستقل عمل می‌کنند و از منظر فرهنگی-معنایی، اصل محرمیت را تشکیل می‌دهند. تفاوت اصلی این دو سطح در این است که متغیرهای مرتبه دوم ریشه در ارزش‌های فرهنگی و معنایی محرمیت دارند، در حالی که متغیرهای مرتبه اول نمود عینی و قابل اندازه‌گیری این ارزش‌ها در ساختار فیزیکی خانه‌ها هستند. در گام بعدی (بخش کمی پژوهش)، ابتدا شاخص‌ها و

و ساختار فضایی- کالبدی خانه‌های سنتی دوره قاجار در مناطق شهری استان گیلان است. در این تحقیق، رابطه دوسویه و تعاملی میان شاخص‌های محرمیت و مؤلفه‌های فضایی- کالبدی خانه‌های سنتی گیلان مورد کنکاش قرار گرفته و به پرسش‌های زیر پاسخ داده می‌شود:
اثر بخشی شاخص‌های محرمیت بر ساختار فضایی و کالبدی خانه‌های سنتی گیلان چگونه است؟

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر روش‌شناسی، ترکیبی (کیفی و کمی) با رویکرد توصیفی-تحلیلی و از نظر هدف پژوهش در دسته تحقیقات کاربردی قرار می‌گیرد. نوع تحقیق از نوع طرح تحقیق ترکیبی بوده که از دو بخش کمی و کیفی تشکیل شده است. در بخش کیفی، شاخصه‌های محرمیت و مؤلفه‌های کالبدی-فضایی از طریق روش کتابخانه‌ای استخراج شده و جهت تدقیق این شاخصه‌ها و همچنین استخراج مؤلفه‌ها مطابق با نمونه خانه‌های مورد مطالعه در استان گیلان (۱۰ خانه از ۲۸ خانه سنتی دوره قاجار ثبت شده در حوزه میراث فرهنگی استان گیلان)، مصاحبه نیمه ساختار یافته با متخصصین بومی حوزه معماری و شهرسازی استان گیلان به تعداد ۱۵ نفر انجام شد. لازم توضیح است، خانه‌های انتخاب شده جهت تکمیل مصاحبه، به مصاحبه‌شوندگان ارائه گردیده است.



تصویر ۱. شاخصه‌های خروجی از نرم افزار مکس کیودا.



لازکر^۴ تأیید شد (جدول ۵ تا ۷ و جدول ۹).

تحقیق با هدف ارزشیابی روابط بین شاخصه‌های حریمیت و مؤلفه‌های فضایی - کالبدی در خانه‌های گیلان می‌باشد که پرسش نامه‌ها ارائه شده، درخصوص تعداد سؤالات مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها در «جدول ۱» به شرح ذیل آورده شده است.

قلمرو پژوهش

سواحل جنوبی دریای خزر، به لطف برخورداری از اقلیم معتدل و حجم بارش قابل توجه، در زمره مناطق با آب و هوای ملایم قرار می‌گیرند؛ این خطه سرسبز توسط رشته‌کوه ستر البرز از



شکل شماره ۱- موقعیت استان گیلان

تصویر ۲. موقعیت استان گیلان در کشور.

مؤلفه‌های استخراج شده از مرحله کیفی (۵ شاخصه حریمیت و ۵ مؤلفه فضایی - کالبدی) به گویه‌های پرسشنامه تبدیل گردیدند. پرسشنامه نهایی شامل ۳۰ گویه طیف‌دار لیکرت پنج‌گزینه‌ای (از ۱=کاملاً مخالف تا ۵=کاملاً موافق) بود که ۱۰ گویه به شاخص‌های حریمیت و ۲۰ گویه به مؤلفه‌های فضایی - کالبدی اختصاص یافت (جدول ۳). این پرسشنامه در قالب روش دلفی^۵ اجرا شد. در راند اول، پرسشنامه میان ۸۲ نفر از متخصصان حوزه معماری و شهرسازی (اساتید دانشگاه، پژوهشگران و معماران دارای تجربه مرتبط با معماری خانه‌های سنتی گیلان و مازندان) توزیع گردید. پس از جمع‌آوری پاسخ‌ها، داده‌ها در نرم‌افزار اسپاس^۶ تحلیل شد و گویه‌هایی که میانگین امتیاز کمتر از ۳/۵ یا ضریب تغییرات بالاتر از حد قابل قبول داشتند، بازنگری یا حذف شدند.

در راند دوم و سوم، نسخه اصلاح شده پرسشنامه مجدداً برای همان جامعه آماری ارسال گردید تا نظرات نهایی جمع‌آوری شود. توافق نهایی در راند سوم حاصل شد (میزان توافق بر اساس شاخص ضریب کندال^۷ بالاتر از ۰/۷ تأیید گردید).

پس از تأیید محتوای پرسشنامه از طریق روش دلفی، پایایی^۸ و روایی^۹ ابزار اندازه‌گیری بررسی شد. پایایی با استفاده از آلفای کرونباخ^{۱۰} و پایایی ترکیبی^{۱۱} ارزیابی گردید. روایی همگرا از طریق میانگین واریانس استخراج شده^{۱۲} (بیشتر از ۰/۵) و بارهای عاملی^{۱۳} (بیشتر از ۰/۷) و روایی واگرا با روش فورنل -

جدول ۱. متغیرهای پژوهش.

گویه‌ها	علامت اختصاری	متغیرهای مرتبه دوم	گویه‌ها	علامت اختصاری	متغیرهای مرتبه اول
۲	M1-M2	سلسله‌مراتب	۸	K۲-K۲-K۱ K۶-K۵-K۴ K۸-K۷	سامان‌دهی فضایی
۲	M3-M4	درون‌گرایی	۶	K۱۱-K۱۰-K۹ K۱۴-K۱۳-K۱۲	شفافیت و ارتباط با طبیعت*
۲	M5-M6	حریم و قلمرو	۲	K۱۶-K۱۵	نما و تزئینات
۲	M7-M8	مکان‌یابی	۲	K۱۸-K۱۷	فرم، هندسه و ابعاد
۲	M9-M10	عرصه‌بندی	۲	K۲۰-K۱۹	فن ساخت و مصالح
۱۰	تعداد گویه‌ها در مؤلفه حریمیت		۲۰	تعداد گویه‌ها در مؤلفه کالبدی	

* شفافیت در معماری با تقویت ارتباط بصری و حسی با طبیعت، نقش کلیدی در ایجاد فضا ایفا می‌کند. این ارتباط از طریق عناصری مانند شیشه میسر می‌گردد. نمونه‌ای از این ارتباط معماری بیوفیلیک، که بر پایه تمایل ذاتی انسان به طبیعت، شفافیت را ابزاری برای ادغام محیط ساخته شده با طبیعت می‌داند. شفافیت و ارتباط با طبیعت در خانه‌های سنتی گیلان غالباً به‌صورت همزمان تحقق می‌یابند. پنجره‌ها، ایوان‌ها و حیاط‌ها هم نور و دید کافی را فراهم می‌کنند و هم امکان تعامل بصری با محیط طبیعی اطراف را ایجاد می‌کنند. بنابراین، برای تسهیل تحلیل داده‌ها و ارزیابی اثر شاخص‌های حریمیت، این دو بعد در قالب یک شاخصه ترکیبی تحت عنوان «شفافیت و ارتباط با طبیعت» لحاظ شد.

با اقلیم و فرهنگ محلی، از اصول مشخص و قابل شناسایی در سازمان فضایی، ساختار کالبدی، فن ساخت و نظام ارزشی حاکم بر معماری دوره تاریخی خود تبعیت نموده و عمدتاً در شهرها قرار گرفته‌اند. بر این اساس، خانه‌های مورد مطالعه در این تحقیق، خانه‌های سنتی واقع در مناطق شهری استان گیلان در دوره قاجار هستند که به واسطه برخورداری از الگوی فضایی منسجم، سلسله‌مراتب مشخص فضاها، تعریف دقیق عرصه‌های عمومی و خصوصی و تجلی آگاهانه مفهوم حریمیت، از خانه‌های صرفاً بومی متمایز می‌شوند. بنابراین، تمرکز پژوهش حاضر نه بر تمامی گونه‌های مسکن بومی گیلان، بلکه بر خانه‌هایی است که در چارچوب معماری سنتی این دوره تاریخی شکل گرفته و حامل ارزش‌های فضایی و فرهنگی تثبیت شده‌اند. خانه‌های سنتی دوره دوره قاجاریه استان گیلان طبق اعلام سازمان میراث فرهنگ ۳۰ خانه ثبت شده است. ده خانه از نمونه‌های دوران قاجار شامل خانه‌های یک و دو طبقه که در «جدول ۲» آماده‌اند جهت بررسی برگزیده شده‌اند.

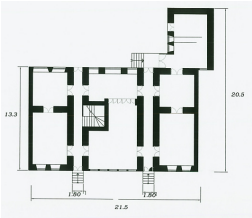
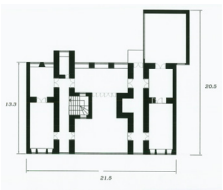
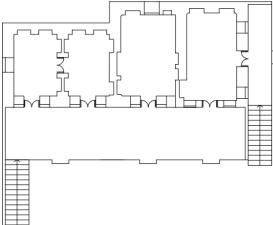
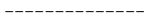
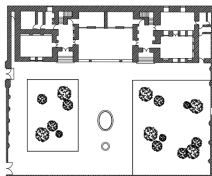
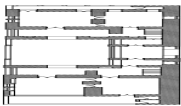
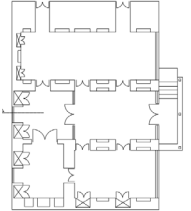
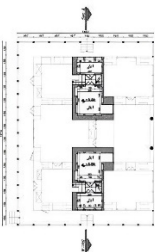
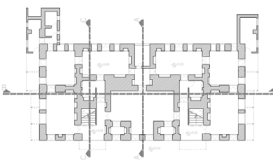
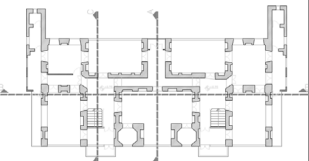
سایر نواحی ایران متمایز می‌شود (مهرداد، ۱۳۹۹: ۲). بر اساس تقسیم‌بندی مصوب سال ۱۳۷۳، استان گیلان به سه بخش شرقی، غربی و میانی تفکیک شده است. در این ساختار، شهر رشت به عنوان کانون بخش میانی، لاهیجان مرکزیت بخش شرقی و فومن مرکز بخش غربی تعیین گردیده‌اند. این ناحیه‌بندی بر پایه معیارهای گوناگونی همچون ویژگی‌های زیست‌محیطی، الگوهای فعالیت کشاورزی، تمایزات فرهنگی و مذهبی و همچنین تنوع در معماری بومی روستایی استوار گشته است (رازجو و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۹).

در این پژوهش، تمایز روشنی میان مفاهیم «خانه‌های سنتی» و «خانه‌های بومی» در نظر گرفته شده است. منظور از خانه‌های بومی، گونه‌هایی از مسکن هستند که به صورت خودجوش و بر پایه شرایط اقلیمی، معیشتی و فرهنگی یک منطقه و عموماً در روستاها شکل گرفته‌اند و لزوماً واجد نظام فضایی آگاهانه یا الگوی معماری تثبیت شده نیستند. در مقابل، خانه‌های سنتی به بناهایی اطلاق می‌شود که علاوه بر سازگاری

جدول ۲. خانه‌های دوره قاجار مناطق شهری گیلان.

خانه	شهر	پلان طبقه همکف	پلان طبقه اول	عکس
خانه مقیمی	رشت			تخریب شده
خانه ابریشمی	رشت			
خانه میرزا خلیل	رشت			
خانه شیرازی	رشت			

ادامه جدول ۲. خانه‌های دوره قاجار مناطق شهری گیلان.

خانه	شهر	پلان طبقه همکف	پلان طبقه اول	عکس
خانه سمعی	رشت			
خانه میرزا کوچک خان	رشت			
خانه اسماعیل سمعی	رشت			
کیاموسوی	لاهیجان			
خانه صادقی لاهیجان	لاهیجان			
خانه صوفی	املش			

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های متعددی تا کنون به واکاوی شیوه‌های تحقق حریمیت در خانه‌های سنتی اختصاص یافته‌اند. وجه اشتراک این مطالعات، تمرکز بر نقش مؤلفه‌های کالبدی فضا و عناصر تشکیل‌دهنده آن در شکل‌دهی به حریم خصوصی در معماری بوده است (حیدری و تقی‌پور، ۱۳۹۷، ۷۸). در عرصه مطالعات معماری ایران، محمدرضا حائری مازندرانی در اثر خود با عنوان «خانه، فرهنگ، طبیعت»، به تبیین الگوهای فضایی حاکم بر خانه‌های سنتی پرداخته است تا از این رهگذر، به اصولی کارآمد برای طراحی خانه‌های معاصر دست یابد (زر نشان اصل و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۷۲). در پژوهشی هم‌راستا، بمانیان و همکاران نیز در مقاله‌ای با عنوان «عناصر هویت‌ساز در معماری خانه‌های سنتی»، میراث فرهنگی را به عنوان یکی از ارکان کلیدی در شکل‌گیری هویت این بناها معرفی کرده‌اند (علی اصل و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۹۹). در رابطه با معماری خانه‌های تاریخی در داخل و خارج از کشور پژوهش‌هایی انجام شده است که از جمله آنها، مقاله قاسمی سیجانی و معماریان با عنوان «گونه‌شناسی خانه دوره قاجار در اصفهان» که در آن به تحلیل و بررسی خانه‌ها از بعد معماری، سازه و تزئینات پرداخته شده است. در مقاله دیگری تحت عنوان «گونه‌شناسی خانه‌های تاریخی بافت قدیم شهر مشهد از اوایل قاجار تا اواخر پهلوی» نوشته فرح بخش، حناچی و غنائی در سال ۱۳۹۶ به بررسی اجزاء خانه پرداخته شده است. در مقاله «گونه‌شناسی خانه‌های بافت قدیم رشت» به مطالعه ویژگی‌های بافت تاریخی و مواردی همچون عرصه‌بندی، جهت‌گیری بنا و غیره توسط مزگان خاک‌پور (۱۳۸۶) می‌توان اشاره نمود. کتاب معماری برنجی/ز خانه‌های گیلان نوشته شده توسط مبرهن شفیعی (۱۳۹۰)، به بررسی اجمالی بافت قدیمی شهرهایی از استان گیلان پرداخته است (شاه وردی و همکاران، ۱۴۰۱، ۴۱). در خصوص بررسی دیالکتیک تعاملی، پرتو و همکاران (۱۴۰۰)، در مقاله‌ای با عنوان «تبیین دیالکتیک گسست و پیوند در معماری مسکونی معاصر تهران، تعامل فضای باز و بسته (درون و بیرون)» را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. محمو اژدری در مقاله‌ای با عنوان «گزاره‌های پرتکرار در مفهوم دیالکتیک فضا در معماری» به بررسی مفهوم دیالکتیک و بررسی ارتباط معماری با دیالکتیک فضا پرداخته است.

مرور و بررسی پژوهش‌های پیشین، علاوه بر کمک به کشف

شکاف تحقیقاتی، امکان استفاده از تجارب را برای محقق فراهم می‌آورد. همانگونه که ذکر شد، تحقیقات به صورت اختصاصی و جداگانه بر حریمیت و شناسایی ساختار کالبدی و فضایی پرداخته‌اند که جنبه جدید بودن تحقیق حاضر به لحاظ مطالعه روابط بین این دو عبارت در خانه‌های سنتی گیلان می‌باشد.

در میان پژوهش‌های پیشین، مطالعاتی از جمله آثار رازجو و همکاران (۱۳۹۹)، زنگنه و همکاران (۱۴۰۰) و کریمی شیرازی (۱۴۰۴) با بهره‌گیری از روش نحو فضا، به نتایجی هم‌راستا با یافته‌های این تحقیق دست یافته‌اند. باین‌حال، وجه تمایز پژوهش حاضر نسبت به مطالعات مشابه، تأکید بر تبیین رابطه‌ای دوسویه و تعاملی میان شاخص‌های حریمیت و مؤلفه‌های فضایی-کالبدی است؛ به گونه‌ای که علاوه بر بررسی همبستگی میان این متغیرها، میزان اثرگذاری هریک از شاخص‌های حریمیت در شکل‌گیری مؤلفه‌های فضایی و کالبدی نیز به‌طور مشخص تحلیل شده است.

مبانی نظری

حریمیت

صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان برای واژه «حریمیت» معانی متعددی قائل شده‌اند؛ این تنوع معنایی، خود گویای اهمیت این مفهوم در جنبه‌های گوناگون حیات بشری، به‌ویژه در عرصه سکونت و چگونگی تعاملات او با دیگران است (حیدری و تقی‌پور، ۱۳۹۷، ۷۹). از منظر ریشه‌شناسی، مفهوم حریمیت در محیط خانه با واژه «حرم» پیوند دارد که به معنای پیرامون، مرز و قلمرویی است که دفاع و حمایت از آن امری ضروری تلقی می‌شود (عمید، ۱۳۶۵، ۹۳۹). فرهنگ آکسفورد، حریمیت را به مثابه حالت یا وضعیتی تعریف می‌کند که در آن، فرد به دور از مزاحمت و نظارت عمومی، در خلوت خود به سر می‌برد؛ به عبارت دیگر، این مفهوم بر آزادی از هرگونه مداخله و ورود غیرمجاز دلالت دارد (Oxford, 2009, 989). از منظری دیگر، گیفورد حریم خصوصی را حاصل تمایل انسان به کنترل و اعمال نفوذ بر محیط پیرامون خود می‌داند (Gifford, 1998, 381). به‌طور کلی، اگر حریم خصوصی یا حریمیت را فرایندی برای تنظیم تعاملات با دیگران در نظر بگیریم (لنگ، ۱۳۹۴، ۱۶۵)، درخواهیم یافت که رعایت این اصل برای ساکنین، یکی از کلیدی‌ترین اصول و معیارهای حاکم بر طراحی مسکن سنتی در ایران بوده است، تا آنجا که می‌توان حفظ حریم خصوصی



برهم‌کنش میان حوزه‌های عمومی، نیمه‌عمومی و خصوصی شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که فضاهای عمومی و خصوصی، ضمن حفظ هویت و اهمیت مستقل خود، در یک ارتباط تنگاتنگ و متقابل با یکدیگر قرار دارند (گروتز^{۱۵}، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

دیالکتیک

واژه دیالکتیک، که ریشه در زبان یونان و مفهوم «بحث و گفت‌وگو» دارد (اژدری، ۱۴۰۲: ۷۸)، توصیف‌گر فرایندی پویا است که در آن، اجزا و عناصر در یک رویارویی و تقابل دائمی با یکدیگر به سر می‌برند. این تضاد بنیادین، که جوهره تفکر دیالکتیکی را شکل می‌دهد، به برهم‌کنشی میان عناصر متقابل می‌انجامد. چنین برهم‌کنشی، به نوبه خود، زمینه‌ساز تحول و زایش مفهومی نوین (برایش) گشته و درنهایت، تمامی اجزا را در قالب یک کلیت منسجم و یکپارچه به تمامیت می‌رساند (پرتو و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۸).

دیالکتیک در این پژوهش با هدف تعیین تعامل بین اصل محرمیت و ساختار فضایی و کالبدی بیان شده است (نمودار ۱)؛ که جهت تعریف عملیاتی، عبارات کلیدی در «جدول ۴» ارائه گردیده است.

در این پژوهش، «دیالکتیک اصل محرمیت و ساختار فضایی-کالبدی» به عنوان رابطه‌ای دوسویه و پویا میان مفاهیم فرهنگی و تجلی‌های کالبدی فضا در نظر گرفته شده است. از منظر فلسفی، دیالکتیک بیانگر تعامل میان دو عنصر متقابل است که در فرایند کنش و واکنش، معنا و کلیتی نو پدید می‌آورند (پرتو و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۹). در این چارچوب، «محرمیت» به مثابه یک اصل فرهنگی-اجتماعی، نه صرفاً مفهومی انتزاعی بلکه عاملی سازنده در سازمان‌دهی کالبد و فرم معماری است. این اصل در دو سطح معنا می‌یابد: نخست، در سطح معنایی، محرمیت ناظر بر ارزش‌های درونی جامعه ایرانی در زمینه حفظ حرمت، خلوت و کنترل روابط انسانی است. دوم، در سطح کالبدی، این مفهوم از طریق ساختار فضایی خانه - شامل سلسله‌مراتب دسترسی، تفکیک عرصه‌ها، نحوه مکان‌یابی، شکل حیاط، جداره‌ها و بازشوها - عینیت می‌یابد (حائری مازندرانی، ۱۳۹۵: ۱۴۵).

بر اساس دیدگاه راپاپورت (۱۹۶۹) و لنگ (۱۹۸۷)، فضای معماری حاصل برهم‌کنش میان نظام فرهنگی و نظام کالبدی است؛ از این رو، محرمیت به عنوان یک «اصل فرهنگی درون‌زا»،

را کارکرد بنیادین خانه‌های سنتی ایرانی به شمار آورد (حائری مازندرانی، ۱۳۹۵: ۵۷).

شاخص‌های محرمیت در تحقیق‌های مختلف از ابعاد متفاوتی بررسی شده است، لذا نگارندگان جهت استخراج مؤلفه‌ها از پنج شاخص، سلسله‌مراتب، درون‌گرایی، حریم و قلمرو، مکان‌یابی و عرصه‌بندی استفاده نموده است. (جدول ۳)

جدول ۳.

سلسله‌مراتب	سازماندهی و ترکیب فضاها و عناصر بر اساس خصوصیات کالبدی و یا کارکردی آنها به نحوی که منجر به پیدایش مراتبی از قرارگیری، استفاده و یا مشاهده ساکنین گردد (سلطان زاده، ۱۳۷۲: ۱۰۶)
درون‌گرایی	سازماندهی اندام‌های ساختمان حول یک یا چند میانسرا، بنا را از جهان بیرون جدا کرده و تنها راه ارتباطی این دو یک یا چند ورودی است (پیرنیا، ۱۳۸۳: ۳۵)
حریم و قلمرو	تأکید بر عملکرد افزایش آزادی انتخاب و کنترل فرد یا گروه بر فعالیت‌های خود (بابازاده اسکویی، ۱۳۹۸: ۶۳)
مکان‌یابی	فضای مهمانان با فضای خصوصی در کمترین ادغام و یکپارچگی به عبارتی، کاملاً تفکیک و جدا از یکدیگر در پلان جانمایی می‌شوند (زنگنه و همکاران، ۱۴۰۰: ۷۳)
عرصه‌بندی	تفکیک فضا به دو عرصه خصوصی و عمومی به نحوی که کارکرد یکی بر دیگری تأثیری نگذارد و امکان استفاده به‌طور هم‌زمان را داشته باشد (حیدری، تقی‌پور، ۱۳۹۷: ۸۱)

ساختار فضایی و کالبدی

در معماری محیط‌های مسکونی، پیکره کالبدی که از طریق نظامی متشکل از فضاهای درونی، بیرونی و حدواسط در مقیاس‌های گوناگون پدید می‌آید، بستری برای سازمان‌دهی ارتباطات فضایی فراهم می‌آورد. این سازماندهی، به نوبه خود، به یکپارچگی ساختار فیزیکی محیط در مقیاس میانی، یعنی در ارتباط میان مقیاس خرد و کلان واحدهای سکونتگاهی، منجر می‌شود (حاجی آقا بزرگ و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۰). از منظری دیگر، مسکن را می‌توان فضایی چندوجهی دانست که برآیند ترکیبی از عوامل متعدد است (Rapoport, 1969: 60).

بر این اساس، در تکوین خانه‌های سنتی ایران، مجموعه‌ای از عوامل و پدیده‌های متنوع، از جمله شرایط اقلیمی و محیطی، مؤلفه‌های فرهنگی، و همچنین وضعیت اقتصادی و اجتماعی ساکنان، در کنار ابعاد زمین و نحوه استقرار آن در بافت شهری، تأثیرگذار بوده‌اند. ساختار فضایی این خانه‌ها به‌طور کلی از

جدول ۴. عریف عملیاتی واژگان کلیدی پژوهش.

واژه	تعریف عملیاتی در نمونه‌های مورد مطالعه	عناصر معماری در نمونه‌های مورد مطالعه
محرمیت	محرمیت در خانه‌های قاجار گیلان یکی از اصول اساسی معماری این منطقه بوده و معماران این دوره همواره تلاش می‌کردند با توجه به اقلیم و فرهنگ محلی، فضایی امن، خصوصی برای اعضای خانواده فراهم کنند (میرپادیاب، ۱۴۰۴)	- طراحی دو پوسته در جداره بیرونی ساختمان سعی در مسدود کردن دید به داخل اتاق‌ها - دیوارهای بلند جزو سبک معماری این خانه‌ها
کالبدی	ساختار فضایی و کالبدی خانه‌های قاجار گیلان دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که برای شرایط اقلیمی و اجتماعی منطقه توسعه یافته‌اند و بر اصولی مانند: تقارن، تقسیم‌بندی منظم فضایی، حضور تزیینات محدود و تأکید بر مصالح بومی استوار بوده‌اند (کریمی شیرازی و همکاران، ۱۴۰۴)	- هسته فضایی محدود و محصور در قلب بنا که اطراف آن با ایوان احاطه شده - ایوان‌ها به‌ویژه در ردیف‌های یا چهارسمت بنا - فضاهای داخلی حول محور مرکزی شکل گرفته که معمولاً از تالار، ایوان و اتاق‌های اطراف آن برای سازمان‌دهی فضایی بهره گرفته می‌شود (مظفری و خاکپور، ۱۴۰۲)
معماری	به معنای رابطه و تعامل دو سوبه بین اجزای مختلف فضا، انسان و طبیعت است. در خانه‌های قاجار گیلان این مفهوم بصورت عملیاتی به معنای سازگاری و هم نشینی متقابل عناصر ساختاری، فرهنگی، اقلیمی و عملکردی است (عنان‌هاد و همکاران، ۱۳۹۸)	تعامل بین فرم‌ها، مصالح، تقسیم‌بندی فضاها و تناسبات فضایی خانه‌ها (عنان‌هاد و همکاران، ۱۳۹۸)

- روایی و پاییی پرسشنامه

پاییی، که از آن با عنوان قابلیت اعتماد نیز یاد می‌شود، یکی از شاخصه‌های فنی و بنیادین ابزارهای اندازه‌گیری به شمار می‌رود. این مفهوم، به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهد که یک ابزار سنجش، در صورت به‌کارگیری در شرایط یکسان، تا چه میزان نتایج همسان و تکرارپذیری را ارائه می‌دهد. درواقع، ضریب پاییی بیانگر آن است که ابزار اندازه‌گیری تا چه حد توانسته است ویژگی‌های پایدار و باثبات آزمودنی‌ها را از خصایص متغیر و موقتی ایشان تفکیک نموده و مورد سنجش قرار دهد (سرمد و همکاران، ۱۳۹۰، ۴۰). در روش حداقل مربعات جزئی برای ارزیابی پاییی سازه‌ها به‌طور معمول از سه ابزار استفاده می‌شود: ضرایب بارهای عاملی، آلفای کرونباخ پاییی ترکیبی (داوری و رضازاده، ۱۳۹۳). در این پژوهش برای اطمینان از پاییی پرسشنامه و اندازه‌گیری آن، از معیارها آلفای کرونباخ و پاییی ترکیبی استفاده شده است.

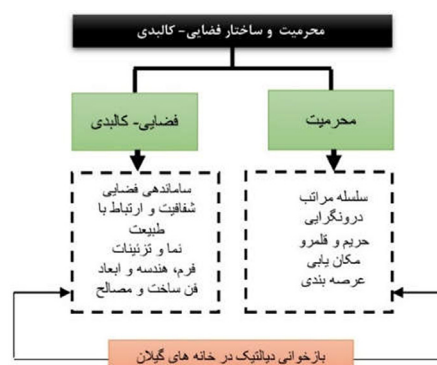
در قالب الگوهای فضایی به ظهور می‌رسد و همزمان، خود از طریق این الگوها بازتولید و تثبیت می‌شود. به همین ترتیب، دیالکتیک میان محرمیت و ساختار فضایی-کالبدی در این پژوهش به معنای تأثیر متقابل ارزش‌های فرهنگی و سازمان فضایی معماری است؛ به‌طوری که ارزش‌های محرمیت، الگوهای کالبدی را شکل می‌دهند و در عین حال، همین الگوهای فضایی با بازتولید رفتارها و ادراکات فضایی، به تداوم و تثبیت معنای محرمیت در فرهنگ زیستی منجر می‌شوند.

از این رو، رویکرد نظری پژوهش حاضر، مبتنی بر تحلیل دیالکتیکی فرهنگ و فضا است؛ بدین معنا که محرمیت، هم در مقام «مبدأ معنا» و هم در مقام «محصول کالبد»، در روند شکل‌گیری خانه‌های سنتی گیلان عمل می‌کند. بر این اساس، چارچوب نظری تحقیق روابط بین شاخص‌های محرمیت (سلسله‌مراتب، درون‌گرایی، حریم و قلمرو، مکان‌یابی و عرصه‌بندی) و مؤلفه‌های فضایی-کالبدی (سامان‌دهی فضایی، ارتباط با طبیعت، فرم و هندسه، نما و مصالح) را در قالب یک چرخه تعاملی دیالکتیکی مورد سنجش قرار داده است.

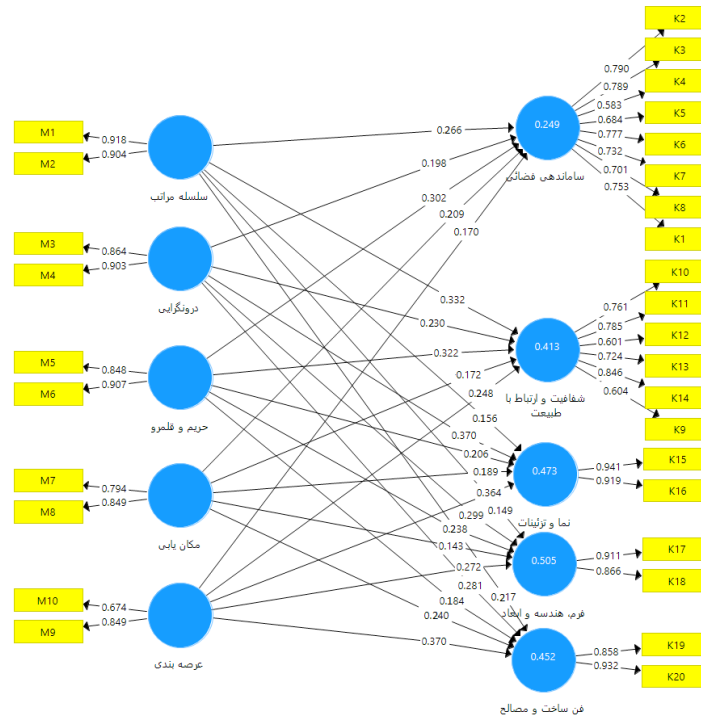
بحث و یافته‌ها

مدلسازی معادلات ساختاری پژوهش

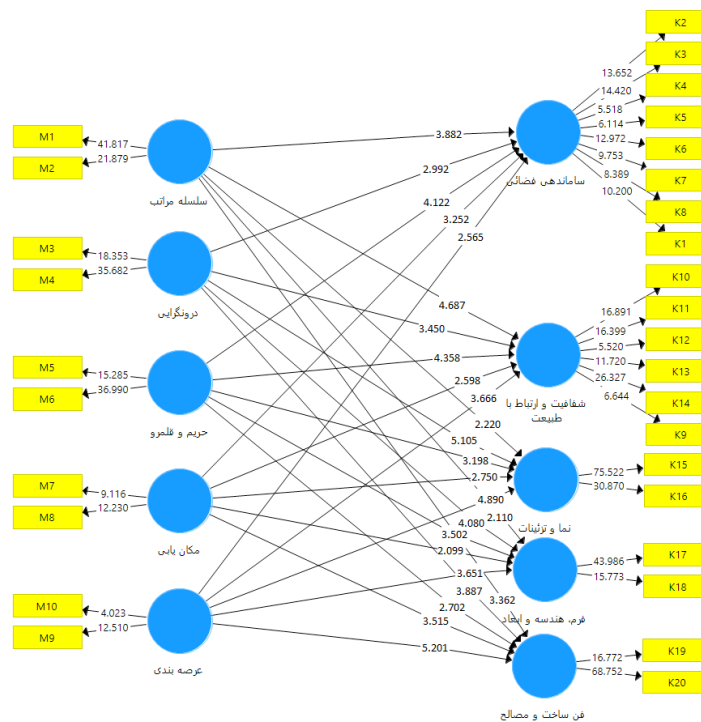
برای نیل به هدف این تحقیق (ارتباط بین محرمیت و ساختار فضایی-کالبدی) و پاسخ به سؤال میزان اثر بخشی شاخص‌های محرمیت بر مؤلفه‌های فضایی-کالبدی چگونه است؟، از روش معادلات ساختاری با استفاده از نرم‌افزار اسمارت‌پی‌ال اس^{۱۶} استفاده شده است (نمودارهای ۳ و ۲)



نمودار ۱. چارچوب نظری.



نمودار ۲. مدل ساختاری پژوهش در حال ضریب استاندارد



نمودار ۳. مدل ساختاری پژوهش در حال ضریب معناداری

جدول ۵. ضرایب آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی متغیرها.

نام متغیر	مؤلفه‌ها	آلفای کرونباخ	پایایی مرکب (CR)	وضعیت
مؤلفه‌های فضایی - کالبدی	سامان‌دهی فضایی	۰/۸۷۳	۰/۹۰۰	تأیید پایایی
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۸۱۸	۰/۸۶۸	تأیید پایایی
	نما و تزئینات	۰/۸۴۵	۰/۹۲۸	تأیید پایایی
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۷۳۶	۰/۸۸۲	تأیید پایایی
	فن ساخت و مصالح	۰/۷۶۰	۰/۸۰۶	تأیید پایایی
مؤلفه‌های محرمیت	سلسله‌مراتب	۰/۷۹۵	۰/۹۰۷	تأیید پایایی
	درون‌گرایی	۰/۷۲۰	۰/۸۷۷	تأیید پایایی
	حریم و قلمرو	۰/۷۰۶	۰/۸۷۰	تأیید پایایی
	مکان‌یابی	۰/۷۲۲	۰/۸۰۶	تأیید پایایی
	عرصه‌بندی	۰/۷۰۶	۰/۷۲۷	تأیید پایایی

جدول ۶. جدول مربوط به روایی همگرایی پرسشنامه.

نام متغیر	مؤلفه‌ها	AVE	CR	CR > AVE	وضعیت
مؤلفه‌های فضایی - کالبدی	سامان‌دهی فضایی	۰/۵۳۲	۰/۹۰۰	OK	تأیید روایی همگرایی
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۵۲۷	۰/۸۶۸	OK	تأیید روایی همگرایی
	نما و تزئینات	۰/۸۶۵	۰/۹۲۸	OK	تأیید روایی همگرایی
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۷۹۰	۰/۸۸۲	OK	تأیید روایی همگرایی
	فن ساخت و مصالح	۰/۶۷۶	۰/۸۰۶	OK	تأیید روایی همگرایی
مؤلفه‌های محرمیت	سلسله‌مراتب	۰/۸۳۰	۰/۹۰۷	OK	تأیید روایی همگرایی
	درون‌گرایی	۰/۷۸۰	۰/۸۷۷	OK	تأیید روایی همگرایی
	حریم و قلمرو	۰/۷۷۱	۰/۸۷۰	OK	تأیید روایی همگرایی
	مکان‌یابی	۰/۶۷۶	۰/۸۰۶	OK	تأیید روایی همگرایی
	عرصه‌بندی	۰/۵۸۷	۰/۷۲۷	OK	تأیید روایی همگرایی

بررسی‌های صورت گرفته حاکی از آن است که مقادیر بارهای عاملی و ضرایب معناداری برای تمامی گویه‌های پژوهش، به ترتیب از سطوح قابل قبول ۰/۴ و ۱/۹۶ فراتر رفته‌اند (نمودارهای ۲ و ۳). در ادامه، برای سنجش اعتبار مدل، از شاخص‌های پایایی بهره گرفته شد. آلفای کرونباخ معیاری کلاسیک برای سنجش پایایی و پایداری درونی محسوب می‌گردد. پایایی درونی نشانگر میزان همبستگی بین یک سازه و شاخص‌های مربوط به آن بوده و مقدار آلفای کرونباخ بالاتر از ۰/۷ نشانگر پایایی قابل قبول است. در حالی که آلفای کرونباخ به عنوان یک معیار متداول برای ارزیابی پایایی سازه‌ها شناخته می‌شود، روش (پی‌ال‌اس)^{۱۷} شاخصی نوین‌تر با عنوان پایایی ترکیبی را به کار می‌گیرد. این معیار که نخستین بار توسط ورتس^{۱۸} و همکاران (۱۹۷۴) معرفی شد، از این جهت بر آلفای کرونباخ ارجحیت دارد که پایایی سازه‌ها را نه به صورت مطلق، بلکه بر اساس همبستگی متقابل شاخص‌هایشان مورد سنجش قرار می‌دهد. بر اساس معیار نانلی^{۱۹}، (۱۹۸۷)، پایایی درونی مناسب برای مدل‌های اندازه‌گیری زمانی حاصل می‌شود که مقدار پایایی ترکیبی برای هر سازه فراتر از ۰/۷ باشد، در حالی که کسب مقداری کمتر از ۰/۶ به منزله فقدان پایایی تلقی می‌گردد. با عنایت به داده‌های مندرج در جدول ۵، مشاهده می‌شود که مقادیر محاسبه‌شده برای آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی همگی در بازه قابل قبول قرار داشته و پذیرفته می‌شوند.

روایی

مفهوم روایی به این سؤال پاسخ می‌دهد که ابزار اندازه‌گیری تا چه حد خصیصه مورد نظر را می‌سنجد (سرمد و همکاران، ۱۳۹۰). در این تحقیق برای ارزیابی روایی از روایی همگرا و روایی واگرا استفاده می‌شود در روش (پی‌ال‌اس) برای بررسی روایی همگرا از معیار میانگین استخراج شده (AVE) و پایایی ترکیبی (CR) استفاده می‌شود. AVE میزان همبستگی یک سازه با شاخص‌های خود را نشان می‌دهد که هر چه این همبستگی بیشتر باشد، برازش نیز بیشتر است (بارکلائی^{۲۰} و همکاران، ۱۹۹۵). فورنل و لاکر (۱۹۸۱) مقدار ۰/۵ و مگنر^{۲۱} و همکاران (۱۹۹۶) مقادیر بالای ۰/۴ را برای AVE معرفی کرده‌اند. روایی همگرا دارایی دو شرط هم‌زمان است: $CR > AVE$ و $AVE > 0/5$

در «جدول ۶» اطلاعات مربوط به روایی همگرا گزارش شده است. طبق خروجی‌ها، روایی همگرایی پرسشنامه تأیید شده است.



کامل از یکدیگر متمایز نباشند. در معماری، «عرصه‌بندی» به تقسیم‌بندی فضاها به حوزه‌های عملکردی (مثل عرصه‌های خصوصی، نیمه‌خصوصی و خدماتی) اشاره دارد، در حالی که «حریم و قلمرو» بر تعریف مرزهای این حوزه‌ها تمرکز دارد. این همپوشانی نشان می‌دهد که در عمل، طراحی عرصه‌های مختلف (مانند اتاق‌های خصوصی یا فضاهای خدماتی) به شدت تحت تأثیر تعریف قلمروهای فضایی است.

شفافیت و ارتباط با طبیعت با فرم، هندسه و ابعاد، این همبستگی نشان می‌دهد که طراحی فرم و هندسه یک بنا (مانند تناسبات پنجره‌ها یا جهت‌گیری بنا) تأثیر زیادی بر ارتباط آن با طبیعت دارد. در معماری ایرانی، استفاده از ایوان‌ها، پنجره‌های مشبک (ارسی) و حیاط‌های مرکزی نمونه‌هایی از این پیوند هستند که نور و منظر طبیعی را به داخل فضا می‌آورند. مکان‌یابی و عرصه‌بندی، این همبستگی پایین نشان می‌دهد که انتخاب مکان بنا (مکان‌یابی) تأثیر محدودی بر نحوه تقسیم‌بندی فضاها (عرصه‌بندی) دارد. این استقلال منطقی است، زیرا مکان‌یابی بیشتر به عوامل بیرونی (مانند اقلیم، جهت‌گیری و فرهنگ) وابسته است، در حالی که عرصه‌بندی به سازمان‌دهی داخلی فضاها مربوط می‌شود.

ارزیابی مدل ساختاری

پس از سنجش روایی و پایایی مدل اندازه‌گیری، مدل ساختاری

«جدول ۷» نتایج بررسی روایی واگرا را به روش فورنل و لاکر (۱۹۸۱) نشان می‌دهد. در این روش متغیرهای مرتبه دوم در نظر گرفته نمی‌شود. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که، مقدار جذر AVE متغیرهای مکنون از مقدار همبستگی میان آنها که در خانه‌های زیرین و چپ قطر اصلی، بیشتر است. لذا اینگونه استنباط می‌شود که متغیرهای مکنون تعامل بیشتری با سؤالات خود دارند تا با سازه‌های دیگر. به عبارت دیگری روایی واگرایی متغیرهای مدل در حد قابل قبولی می‌باشد.

تفسیر روایی واگرا متغیر (همبستگی)

- **حریم و قلمرو و درون‌گرایی (۸۲۰/۰):** این همبستگی قوی نشان‌دهنده پیوند عمیق بین مفاهیم «حریم و قلمرو» و «درون‌گرایی» در معماری ایرانی است. در معماری سنتی ایرانی (مانند خانه‌های حیاط‌مرکزی)، فضاها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که حریم خصوصی (قلمرو خصوصی) حفظ شود و تمرکز بر فضای داخلی (درون‌گرایی) باشد. این ارتباط نشان می‌دهد که طراحی قلمروهای مشخص (مانند اندرونی و بیرونی) مستقیماً با ایجاد حس انزوای معنادار و محرمیت در فضا مرتبط است.

عرصه‌بندی و حریم و قلمرو، همبستگی بالای ۸۰۲/۰ بین «عرصه‌بندی» و «حریم و قلمرو» نشان می‌دهد که این دو مفهوم در مدل بسیار به هم نزدیک هستند و ممکن است به‌طور

جدول ۷. نتایج روایی واگرا به روش فورنل و لاکر.

عرصه‌بندی	مکان‌یابی	حریم و قلمرو	درون‌گرایی	سلسله‌مراتب	فن ساخت و مصالح	فرم، هندسه و ابعاد	نما و تزئینات	شفافیت و ارتباط با طبیعت	سازمان فضایی	متغیرها
۰/۷۶۶	۰/۳۰۲	۰/۸۰۲	۰/۶۵۲	۰/۵۸۵	۰/۴۷۴	۰/۴۷۱	۰/۳۴۳	۰/۵۹۵	۰/۳۸۷	عرصه‌بندی
	۰/۸۲۲	۰/۳۳۹	۰/۴۸۰	۰/۳۹۴	۰/۳۲۴	۰/۵۶۴	۰/۳۰۵	۰/۴۰۹	۰/۶۱۵	مکان‌یابی
		۰/۸۷۸	۰/۸۲۰	۰/۵۸۷	۰/۴۸۳	۰/۴۹۷	۰/۳۷۴	۰/۵۵۸	۰/۳۹۰	حریم و قلمرو
			۰/۸۸۳	۰/۵۶۷	۰/۵۱۱	۰/۵۷۱	۰/۳۸۲	۰/۶۰۲	۰/۴۳۹	درون‌گرایی
				۰/۹۱۱	۰/۴۴۴	۰/۵۰۲	۰/۳۶۳	۰/۴۹۷	۰/۴۱۲	سلسله‌مراتب
				۰/۸۹۶	۰/۵۴۷	۰/۵۳۲	۰/۴۷۸	۰/۴۷۸	۰/۴۹۵	فن ساخت و مصالح
						۰/۸۸۹	۰/۲۹۶	۰/۶۲۴	۰/۴۹۰	فرم، هندسه و ابعاد
							۰/۹۳۰	۰/۳۷۴	۰/۴۳۰	نما و تزئینات
								۰/۷۲۶	۰/۴۲۹	شفافیت و ارتباط با طبیعت
									۰/۷۲۹	سامان‌دهی فضایی

این پژوهش برابر با ۰/۳۹۱ محاسبه شده که نشان از برازش کلی قوی و بسیار مناسب مدل دارد.

$$GOF = \sqrt{\text{Communality} \times R^2}$$

جدول ۸. معیارهای برازش مدل ساختاری و کل مدل.

متغیر	ضریب تعیین R^2	قدرت پیش‌بینی Q2	مقادیر اشتراکی (Communality)	برازش کلی مدل GOF
سامان‌دهی فضایی	۰/۲۴۹	۰/۲۹۵	۰/۳۵۰	۰/۳۹۱
شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۴۱۳	۰/۲۷۹	۰/۳۴۳	
نما و تزئینات	۰/۴۷۳	۰/۳۵۶	۰/۴۶۶	
فرم، هندسه و ابعاد	۰/۵۰۵	۰/۳۵۳	۰/۳۲۹	
فن ساخت و مصالح	۰/۴۵۲	۰/۳۰۲	۰/۳۴۶	

- **تأثیر مؤلفه‌های محرمیت بر شکل‌گیری مؤلفه‌های فضایی-کالبدی:** با توجه به ضرایب مسیر و معناداری (کمتر از سطح خطای ۰/۰۵) می‌توان نتیجه گرفت که تمامی مؤلفه‌های محرمیت بر شکل‌گیری مؤلفه‌های کالبدی تأثیر مثبت و معناداری دارند.

تفسیر داده‌ها

- آیتم‌های معادلات ساختاری به شرح زیر می‌باشند:
- **مؤلفه‌های فضایی-کالبدی:** سامان‌دهی فضایی، شفافیت و ارتباط با طبیعت، نما و تزئینات، فرم، هندسه و ابعاد، فن ساخت و مصالح.
- **شاخصه‌های محرمیت:** سلسله‌مراتب، درون‌گرایی، حریم و قلمرو، مکان‌یابی، عرصه‌بندی.
- **ضرایب استاندارد (β):** نشان‌دهنده میزان تأثیر دو گروه متغیر (بین ۰ تا ۱ یا منفی).
- **T-Value:** نشان‌دهنده معناداری آماری رابطه است. معمولاً $T > 1.96$ برای $P < 0.05$ معنادار است.
- **P-Value:** نشان‌دهنده سطح معناداری است $P < 0.05$ نشان‌دهنده معناداری آماری است.

از طریق روابط بین متغیرهای مکنون، مورد اندازه‌گیری قرار گرفت در مدل ساختاری برخلاف مدل اندازه‌گیری، به سؤالات (مشاهده شده) کاری ندارند و تنها متغیرهای مکنون (پنهان)، همراه با روابط میان آنها بررسی می‌گردد. در این مطالعه از سه معیار؛ ضریب معناداری^{۲۲}، ضریب تعیین (R^2) و ضریب قدرت پیش‌بینی (Q^2) استفاده شده است. اولین معیار بررسی مدل ساختاری، ضرایب معناداری t است و در صورتی که مقادیر آن بیش از ۱/۹۶ باشد، نشان از صحت رابطه بین سازه‌ها و در نتیجه تأیید فرضیه‌های پژوهش در سطح اطمینان ۹۵٪ است. با توجه به شکل ۲ مقادیر t برای کلیه عامل‌ها و روابط آن با مقوله‌ها بزرگتر از ۱/۹۶ بوده و در سطح اطمینان ۹۵٪ معنادار هستند که این ضرایب نشان از برازش مناسب مدل ساختاری می‌باشد. دومین معیار بررسی ضریب تعیین (R^2) مربوط به متغیرهای پنهان وابسته (درون‌زا) مدل است و نشان‌دهنده تأثیر یک متغیر مستقل (برون‌زا) بر یک متغیر وابسته است این معیار قابلیت کاهش خطاها در مدل اندازه‌گیری و افزایش واریانس بین سازه و شاخص‌ها را دارد که صرفاً در PLS کنترل می‌شود چپن (۱۹۹۸) سه مقدار ۰/۱۹، ۰/۳۳ و ۰/۶۷ را به عنوان مقادیر ضعیف، متوسط و قوی برای شدت رابطه معرفی می‌کند که در این مطالعه مقدار ضریب تعیین متغیرهای درون‌زا در حد قابل قبولی هستند.

سومین معیار قدرت پیش‌بینی مدل (Q^2) است. این معیار توسط استون و گیزر (۱۹۷۵) معرفی شد قدرت پیش‌بینی شاخص‌های مربوط به سازه‌های درون‌زای مدل را مشخص می‌سازد. هنسler و همکاران (۲۰۰۹) در مورد شدت قدرت پیش‌بینی مدل سه مقدار ۰/۰۲، ۰/۱۵ و ۰/۳۵ را تعیین نمودند. با توجه به نتایج جدول ۸ کلیه متغیرهای ساختاری پژوهش دارای قدرت قوی پیش‌بینی کنندگی دارند.

برازش مدل کلی ($GOF^{۲۳}$) هر دو مدل اندازه‌گیری و ساختاری را مدنظر قرار می‌دهد و به عنوان معیاری برای سنجش عملکرد کلی مدل به کار می‌رود. برای برازش مدل کلی تنها یک معیار به نام GOF وجود دارد که طبق فرمول زیر محاسبه می‌شود. وتنزل و همکاران (۲۰۰۹) سه مقدار ۰/۰۱، ۰/۲۵ و ۰/۳۶ را به عنوان مقادیر ضعیف، متوسط و قوی برای GOF معرفی نموده‌اند. با توجه به فرمول ذیل، مقدار میانگین مقادیر اشتراکی^{۲۴} آن ۰/۳۶۶ و میانگین R^2 آن ۰/۴۱۸ بدست آمد با توجه به فرمول زیر مقدار GOF برای مدل



الف. شاخص سلسله مراتب فضایی

- در مؤلفه شفافیت و ارتباط با طبیعت ($T=4.687$, $\beta=0.332$, $P=0.000$)، قوی ترین تأثیر را دارد. این نشان می دهد که سلسله مراتب به شدت بر شکل گیری ارتباط بصری و عملکردی با طبیعت (مانند نورگیرها، ایوان ها و پنجره های مشبک) اثر می گذارد. در معماری ایرانی، ایوان ها و حیاط های مرکزی به عنوان فضاهای واسطه، این سلسله مراتب را تقویت می کنند.
- در مؤلفه سامان دهی فضایی ($T=3.882$, $\beta=0.266$, $P=0.000$)، شاخص سلسله مراتب نیز در سازمان دهی فضاها (مانند چیدمان پلان) تأثیر دارد. این نشان می دهد که ترتیب منطقی فضاها (مثلاً از ورودی به فضاهای خصوصی تر) در طراحی حیاتی است.
- در فن ساخت و مصالح ($T=3.362$, $\beta=0.217$, $P=0.000$)، سلسله مراتب می تواند با انتخاب مصالح مناسب (مانند خشت یا آجر در معماری سنتی) به ایجاد تمایز بین فضاها کمک می کند.
- نما و تزئینات ($T=2.220$, $\beta=0.156$, $P=0.011$) و فرم، هندسه و ابعاد ($T=2.110$, $\beta=0.149$, $P=0.023$)، تأثیر کمتری دارند، اما همچنان معنادار هستند. این نشان می دهد سلسله مراتب در طراحی نما و فرم های هندسی به طور غیرمستقیم کمک می کنند.
- تفسیر معمارانه:** سلسله مراتب در معماری ایرانی (مانند ترتیب فضاها از بیرونی به اندرونی) به شدت بر ارتباط با طبیعت و سازمان دهی فضایی تأثیرگذار است. معماران باید به استفاده از عناصری مانند حیاط های مرکزی و ایوان ها توجه کنند تا این اصل تقویت شود.

ب. شاخص درون گرایی

- این شاخص در نما و تزئینات ($T=5.105$, $\beta=0.370$, $P=0.000$) قوی ترین تأثیر را دارد. این نشان می دهد که طراحی نما و تزئینات (مانند کاشی کاری ها و ارسی ها) متأثر از درون گرایی (تمرکز بر فضای داخلی) می باشند. در معماری ایرانی، تزئینات داخلی و نماهای محصور به حفظ محرمیت کمک می کنند.
- فرم، هندسه و ابعاد ($T=4.080$, $\beta=0.299$, $P=0.000$): فرم های هندسی مانند حیاط های مربع یا مستطیل، حس

جدول ۹. تأثیر مؤلفه های محرمیت بر شکل گیری مؤلفه های فضایی - کالبدی.

متغیر مستقل	متغیر وابسته	ضریب استاندارد (β)	T-Value	P-Value
سلسله مراتب	سامان دهی فضایی	۰/۲۶۶	۳/۸۸۲	۰/۰۰۰
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۳۳۲	۴/۶۸۷	۰/۰۰۰
	نما و تزئینات	۰/۱۵۶	۲/۲۲۰	۰/۰۱۱
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۱۴۹	۲/۱۱۰	۰/۰۲۳
	فن ساخت و مصالح	۰/۲۱۷	۳/۴۶۲	۰/۰۰۰
درون گرایی	سامان دهی فضایی	۰/۱۹۸	۲/۹۹۲	۰/۰۰۱
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۲۳۰	۳/۴۵۰	۰/۰۰۰
	نما و تزئینات	۰/۳۷۰	۵/۱۰۵	۰/۰۰۰
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۲۹۹	۴/۰۸۰	۰/۰۰۰
	فن ساخت و مصالح	۰/۲۸۱	۳/۸۸۷	۰/۰۰۰
حریم و قلمرو	سامان دهی فضایی	۰/۳۰۲	۴/۱۲۲	۰/۰۰۰
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۳۲۲	۴/۳۵۸	۰/۰۰۰
	نما و تزئینات	۰/۲۰۶	۳/۱۹۸	۰/۰۰۰
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۲۲۸	۳/۵۰۲	۰/۰۰۰
	فن ساخت و مصالح	۰/۱۸۴	۲/۷۰۲	۰/۰۰۵
مکان یابی	سامان دهی فضایی	۰/۲۰۹	۳/۲۵۲	۰/۰۰۰
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۱۷۲	۲/۵۹۸	۰/۰۰۸
	نما و تزئینات	۰/۱۸۹	۲/۷۵۰	۰/۰۰۳
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۱۴۳	۲/۰۹۹	۰/۰۳۵
	فن ساخت و مصالح	۰/۲۴۰	۳/۵۱۵	۰/۰۰۰
عرصه بندی	سامان دهی فضایی	۰/۱۷۰	۲/۵۶۵	۰/۰۰۴
	شفافیت و ارتباط با طبیعت	۰/۲۴۸	۳/۶۶۶	۰/۰۰۰
	نما و تزئینات	۰/۳۶۴	۴/۸۹۰	۰/۰۰۰
	فرم، هندسه و ابعاد	۰/۲۷۲	۳/۶۵۱	۰/۰۰۰
	فن ساخت و مصالح	۰/۳۷۰	۵/۲۰۱	۰/۰۰۰

تمامی روابط ارائه شده در داده ها معنادار هستند ($P\text{-Value} < 0.05$) بنابراین تمام ضرایب استاندارد قابل اعتماد هستند و می توانند برای تفسیر معمارانه استفاده شوند.

شرح زیر در راستای هدف تحلیل، بررسی میزان اثربخشی مؤلفه های محرمیت در شکل گیری کالبد معماری خانه های سنتی می باشد که به اختصار ارتباط هر شاخص محرمیت با مؤلفه های کالبدی- فضایی آورده شده است.

د. شاخص مکان‌یابی

- فن ساخت و مصالح ($P=0.000$, $T=3.515$, $\beta=0.240$): قوی‌ترین تأثیر را دارد. این نشان می‌دهد که مکان‌یابی بر انتخاب مصالح متناسب با اقلیم و محیط (رد مت‌شخ‌مننام یریوکی طانم) اثر می‌گذارد.
- سامان‌دهی فضایی ($P=0.000$, $T=3.252$, $\beta=0.209$) و نما و تزئینات ($P=0.003$, $T=2.750$, $\beta=0.189$): این عوامل نشان می‌دهند که مکان‌یابی بر چیدمان فضاها و طراحی نما اثر می‌گذارد.
- شفافیت و ارتباط با طبیعت ($T=2.598$, $\beta=0.172$) و فرم، هندسه و ابعاد ($P=0.008$, $T=2.099$, $\beta=0.143$): تأثیر کمتری دارند، اما نشان می‌دهند که جهت‌گیری بنا و فرم آن باید با طبیعت و اقلیم هماهنگ باشد.
- تفسیر معمارانه: مکان‌یابی، که به انتخاب محل مناسب برای بنا اشاره دارد، به شدت بر هماهنگی مصالح و با محیط اثر می‌گذارد است. معماران باید مصالحی را انتخاب کنند که با اقلیم و فرهنگ محلی سازگار باشند (ج‌لایصم زا هدافتسا مننام می‌وی).

ه. شاخص عرصه‌بندی

- فن ساخت و مصالح ($P=0.000$, $T=5.201$, $\beta=0.370$) و نما و تزئینات ($P=0.000$, $T=4.890$, $\beta=0.364$): قوی‌ترین تأثیر را دارند. این نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی فضاها به حوزه‌های عملکردی (مانند عرصه‌های خصوصی و خدماتی) به شدت به مصالح و طراحی نما اثر می‌گذارد.
- فرم، هندسه و ابعاد ($P=0.000$, $T=3.651$, $\beta=0.272$): فرم‌های هندسی منظم (مانند حیاط‌های مستطیلی) به تفکیک عرصه‌ها کمک می‌کنند.
- شفافیت و ارتباط با طبیعت ($T=3.666$, $\beta=0.248$) و سامان‌دهی فضایی ($P=0.000$, $T=2.565$, $\beta=0.170$): تأثیر کمتری دارند، اما نشان می‌دهند عرصه‌بندی بر ارتباط با طبیعت و چیدمان فضاها در نقش دارند.
- تفسیر معمارانه: عرصه‌بندی، که به تقسیم‌بندی فضاها به حوزه‌های عملکردی اشاره دارد، به شدت تحت بر مصالح و طراحی نما اثر گذار است. در معماری ایرانی، استفاده از مصالح متمایز (مانند کاشی برای فضاهای خاص) و تزئینات برای تعریف عرصه‌ها رایج است.

- انزوای معنادار را تقویت می‌کنند. در نتیجه درون‌گرایی بر فرم، هندسه و ابعاد تأثیرگذار است.
- فن ساخت و مصالح ($P=0.000$, $T=3.887$, $\beta=0.281$): مصالح سنتی (مانند خشت یا آجر) که حس گرما و حریمیت ایجاد می‌کنند، به درون‌گرایی کمک می‌کنند.
- شفافیت و ارتباط با طبیعت ($T=3.450$, $\beta=0.230$) و سامان‌دهی فضایی ($P=0.000$, $T=2.992$, $\beta=0.198$): تأثیر کمتری دارند، اما نشان می‌دهند که درون‌گرایی ارتباط کنترل‌شده با طبیعت (مانند پنجره‌های مشبک) و چیدمان فضاها دارد.
- تفسیر معمارانه: درون‌گرایی، که یکی از اصول کلیدی معماری ایرانی است، به شدت بر طراحی نما و تزئینات تأثیرگذار است. معماران می‌توانند از تزئینات غنی داخلی و فرم‌های محصور (مانند حیاط مرکزی) برای تقویت این حس استفاده کنند.

ج. شاخص حریم و قلمرو

- شفافیت و ارتباط با طبیعت ($T=4.358$, $\beta=0.322$) و فرم، هندسه و ابعاد ($P=0.000$, $T=4.122$, $\beta=0.302$): قوی‌ترین تأثیر را دارد. این نشان می‌دهد که شاخص حریم و قلمرو در ارتباط کنترل‌شده با طبیعت (دودحم‌ی‌اهوشزاد مننام) می‌باشد.
- سامان‌دهی فضایی ($P=0.000$, $T=4.122$, $\beta=0.302$): حریم و قلمرو نقش مهمی در چیدمان فضاها (مانند تفکیک اندرونی و بیرونی) دارد.
- فرم، هندسه و ابعاد ($P=0.000$, $T=3.502$, $\beta=0.238$) و نما و تزئینات ($P=0.000$, $T=3.198$, $\beta=0.206$): از حریم و قلمرو با ایجاد مرزهای بصری و عملکردی می‌باشد.
- فن ساخت و مصالح ($P=0.005$, $T=2.702$, $\beta=0.184$): کمترین تأثیر را دارد، اما مصالح محکم و محصور (مانند دیوارهای ضخیم) متأثر از حریم و قلمرو می‌باشند.
- تفسیر معمارانه: حریم و قلمرو، که به جداسازی فضاهای خصوصی و عمومی اشاره دارد، به شدت در ارتباط کنترل‌شده با طبیعت و چیدمان فضایی است. در طراحی، استفاده از دیوارهای بلند، ورودی‌های جداگانه و بازشوهای محدود می‌تواند این اصل را تقویت کند.



نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بررسی نقش حریمیت در شکل‌گیری ساختار فضایی و کالبدی خانه‌های سنتی دوره قاجار در استان گیلان بود. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که حریمیت یکی از مؤثرترین عوامل در سازمان‌دهی فضا، فرم معماری و نحوه ارتباط خانه با محیط پیرامون در این دوره بوده است. بررسی‌ها حاکی از آن است که مؤلفه‌های مختلف حریمیت، به صورت هماهنگ و در تعامل با یکدیگر، در شکل‌گیری الگوی معماری خانه‌های سنتی گیلان نقش داشته‌اند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که درون‌گرایی و توجه به خلوت خانوادگی، بیش از سایر عوامل، در ظاهر و ساختار خانه‌ها نمود یافته است. تمرکز بر فضاهای داخلی، استفاده از تزئینات درونی، بازشوهای کنترل‌شده و جداره‌های محصور، بیانگر تمایل ساکنان به حفظ حریم شخصی و کاهش دید مستقیم از بیرون بوده است. این ویژگی‌ها باعث شده‌اند که خانه‌های گیلان، علی‌رغم ارتباط با طبیعت، از نظر بصری و عملکردی دارای مرزهای مشخصی باشند. همچنین تقسیم‌بندی فضاها به بخش‌های عمومی، نیمه‌خصوصی و خصوصی نقش مهمی در تحقق حریمیت ایفا کرده است. این تقسیم‌بندی نه تنها در نحوه استفاده از فضاها، بلکه در انتخاب مصالح و شیوه تزئین آنها نیز تأثیرگذار بوده و به ایجاد تفاوت میان عرصه‌های مختلف

خانه انجامیده است. تعریف حریم و قلمرو، از طریق جداسازی فضاهای اندرونی و بیرونی و کنترل مسیرهای دید، از دیگر راهکارهای مهم تأمین حریمیت در این خانه‌ها به شمار می‌رود. در کنار این موارد، نحوه استقرار بنا در بافت شهری و ارتباط آن با شرایط اقلیمی نیز بر شکل‌گیری خانه‌های سنتی گیلان اثرگذار بوده است. انتخاب محل ساخت، جهت‌گیری بنا و استفاده از مصالح بومی، همگی در راستای سازگاری با اقلیم مرطوب منطقه و هم‌زمان حفظ حریمیت انجام شده‌اند. هرچند سلسله‌مراتب فضایی و مکان‌یابی نقش مکمل داشته‌اند، اما تأثیر آنها در مقایسه با درون‌گرایی، عرصه‌بندی و تعریف حریم، کمتر بوده است.

در مجموع می‌توان گفت که حریمیت در خانه‌های سنتی گیلان صرفاً یک مفهوم فرهنگی یا اجتماعی نبوده، بلکه به عنوان عاملی مؤثر در شکل‌دهی به فضا، کالبد و هویت معماری عمل کرده است. تعامل میان حریمیت، اقلیم و فرهنگ بومی موجب پدید آمدن الگوهای ماندگاری مانند فضاهای محصور، ایوان‌ها، پنجره‌های مشبک و جداره‌های چندلایه شده است؛ الگوهایی که ضمن تأمین آرامش و خلوت، ارتباطی متعادل میان فضای داخلی خانه و طبیعت پیرامون برقرار کرده‌اند. این نتایج می‌تواند در بازشناسی ارزش‌های معماری بومی و بهره‌گیری از آنها در طراحی معاصر مناطق شمالی ایران مورد توجه قرار گیرد.

پی‌نوشت

- | | | | |
|--------------------------|--------------------------------------|---|---------------------|
| 1. Rapoport | 8. Reliability | 14. Fornell and Larcker | 20. Barclay |
| 2. Leng | 9. Validity | 15. Grutter | 21. Magner |
| 3. Dialectic | 10. Cronbachs Alpha | 16. Smart Pls | 22. T-Values |
| 4. Maxqda | 11. Composite Reliability | 17. PLS method (Partial Least Squares method) | 23. Goodness of fit |
| 5. Delphi Analysis | 12. Average Variance Extracted (AVE) | 18. Werts | 24. Communalities |
| 6. vtSpss | 13. | 19. Nunnally | |
| 7. Kendall's Coefficient | | | |

فهرست منابع

- اژدری، محمود (۱۴۰۰)، گزاره‌های پرتکرار در مفهوم دیالکتیک فضا در معماری، *فصلنامه پژوهش‌های معماری نوین*، دوره ۳، شماره ۳، ۹۴-۸۵. پیاپی ۹، پائیز
- بازازاده اسکویی، سولماز؛ طوفان، سحر؛ جمالی، سیروس (۱۳۹۸)، ارتقای بنیان‌های نظری مفهوم حریم در مسکن معاصر از منظر روانشناسی محیطی نمونه موردی: برج مسکونی میلاد تبریز، *نشریه علمی باغ نظر*، شماره ۶۱، دوره ۷۹، ۶۱-۷۲. دیماه
- پرتو، شادی؛ صالحی، سعید؛ اکبری، علی؛ تنهائی، حسین ابوالحسن (۱۴۰۰)، تبیین دیالکتیک گسست و پیوند در معماری مسکونی معاصر تهران مبتنی بر تحول فضای باز و بسته، *معماری و شهرسازی آرمان شهر*، شماره ۳۵، ۷۵-۵۷. تابستان
- پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۳)، *سبک‌شناسی معماری ایران*، تهران: انتشارات سروش دانش.

- پهلوان، بابک؛ امین‌پور، احمد؛ معاریان، غلامحسین (۱۴۰۰)، رهیافتی گونه‌شناسانه از تحلیل فضایی و کالبدی خانه‌های بومی اردبیل، *نشریه مطالعات هنر اسلامی*، شماره ۴۳، دوره ۱۸، ۷۳-۶۰.
- حاجی آقا بزرگ، آمنه؛ چرخچیان، مریم؛ قبادیان، وحید (۱۴۰۱)، کاوشی بر نقش مؤلفه‌های کالبدی-عملکردی فضاهای میانه بر ارتقاء دلبستگی به فضای مسکونی (مطالعه موردی: مجتمع مسکونی، منفرد، متمرکز و پراکنده تهران)، *مطالعات ساختار و کارکرد شهری*، دوره ۹، شماره ۳۱، ۴۳-۵۰.
- حائری مازندرانی، محمدرضا (۱۳۹۵)، *خانه، فرهنگ، طبیعت در معماری ایران (بررسی معماری خانه‌های تاریخی و معاصر به منظور تدوین فرآیند و معیارهای طراحی خانه)*، تهران: انتشارات مرکز مطالعات معماری و شهرسازی.
- حیدری، علی اکبر؛ تقی‌پور، ملیحه (۱۳۹۷)، تحلیل محرمیت در خانه‌های سنتی بر اساس نسبت توده به فضا (نمونه موردی: خانه‌های تک حیاط در اقلیم گرم و خشک)، *نشریه معماری/اقلیم گرم و خشک*، سال ششم، شماره هشتم، ۷۷-۹۹. پائیز و زمستان
- داوری، علی؛ رضازاده، آرش (۱۳۹۳)، *مدلسازی معادلات ساختاری با نرم افزار PLS*، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- رازجو، مهرداد؛ متین، مهرداد؛ امامقلی (۱۳۹۹)، واکاوی تأثیر گذاری عناصر کالبدی مسکن روستایی غرب گیلان در راندمان عملکردی با استفاده از روش نحو فضا، *معماری و شهرسازی/آرمان شهر*، شماره ۳۲، ۸۳-۹۷. پائیز
- زنگنه، نجمه؛ مضطرزاده، حامد؛ تقی‌پور، ملیحه؛ نصر، طاهره (۱۴۰۰)، سنجش میزان محرمیت در انواع ساختار فضایی خانه‌های تاریخی با استفاده از روابط ریاضی نحو فضا (مطالعه موردی: خانه‌های قاجاری شیراز)، *هویت شهر*، شماره چهل و نهم، سال شانزدهم، ۷۱-۸۶. بهار
- سرمد، زهره؛ بازگان، عباس؛ حجازی، الهه (۱۳۹۰)، *روش‌های تحقیق در علوم رفتاری*، تهران: انتشارات آگه.
- سلطان زاده، حسین (۱۳۷۲)، *فضاهای ورودی در معماری سنتی ایران*، تهران: معاونت امور اجتماعی و فرهنگی، شرکت توسعه فضاهای فرهنگی، شهرداری تهران.
- شاه وردی، پریسا؛ صلواتیان، سیده مامک؛ صفری، حسین (۱۴۰۱)، تحلیل ویژگی‌های کالبدی خانه‌های تاریخی رشت با هدف ارائه رهیافت طراحی اقامتگاه بوم گردی شهر، *نشریه علمی باغ نظر*، شماره ۱۱۵، دوره ۱۹، ۵۶-۳۹. دی ماه
- ضرغامی، اسماعیل؛ خاکی، علی؛ سادات، سیده اشرف (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی معماری پایدار و مطابقت آن با معماری خانه‌های سنتی در شهر ایرانی-اسلامی، *معماری و شهرسازی پایدار*، سال چهارم، شماره اول، ۱۷-۲۸. بهار و تابستان
- عمید، حسن (۱۳۶۵)، *فرهنگ لغا عمید*، تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم
- عنانهاد، محمود؛ غلامعلی زاده، حمزه؛ اسدی ملک جهان، فرزانه (۱۳۹۸)، سنجش حس تعلق به مکان و حفظ هویت واحدهای مسکونی در محله شهری، *مطالعه موردی: محله قدیمی ساغریسازان رشت*، *فصلنامه علمی پژوهش‌های بوم‌شناسی شهری*، دوره ۱۰، فروردین، شماره ۱۹، ۷۳-۸۸.
- فرناد، فرزاد؛ کامران کسمایی، حدیثه؛ خاکزند، مهدی؛ معاریان، غلامحسین (۱۴۰۰)، *الگوها و اصول کالبدی خانه‌های سنتی کاشان، مسکن و محیط روستا*، زمستان، شماره ۱۷۶، ۱۰۲-۸۷.
- کریمی شیرازی، شعله؛ رهبری منش، کمال؛ سهیلی، جمال الدین (۱۴۰۴)، تحلیل اصا محرمیت در خانه‌های بومی گیلان با استفاده از تکنیک نحو فضا (مورد مطالعه: منطقه جلگه ای)، *فصلنامه مطالعات جغرافیایی نواحی ساحلی*، دوره ۶، فروردین، شماره ۱، ۱۱۷-۱۰۳.
- گروتر، یورگ (۱۳۸۸)، *زیبایی‌شناسی در معماری*، ترجمه جهان‌شاه پاکزاد و عبدالرضا همایون، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- لنگ، جان (۱۳۹۴)، *آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط*، ترجمه علیرضا عینی فر، تهران: دانشگاه تهران.
- مظفری، فتانه؛ خاکپور، مینو (۱۴۰۲)، معماری قاجار در گیلان، بررسی موردی: نقش مایه‌های قاجاری در خانه عبدالعلی خان صوفی املش، *هفتمین همایش ملی/افق‌های نوین در مهندسی عمران، معماری و شهرسازی*.
- مهرداد، جواد (۱۳۹۹)، *نقش اقلیم، فرهنگ و طبیعت در معماری خانه سنتی استان گیلان*، معماری‌شناسی، نشریه اختصاصی



معماری و شهرسازی/ایران، سال سوم، شماره ۱۵، ۸-۱. تابستان
معماریان، غلامحسین (۱۳۷۳)، شناسایی معماری مسکونی/ایران، گونه‌شناسی درون‌گرا، تهران: دانشگاه علم و صنعت.
میرپادیاب، سید کسری (۱۴۰۴)، محرمیت و خلوت در معماری نمای خانه‌های استان گیلان (نمونه موردی خانه آوانسیان و میرزا
کوچک‌خان)، سومین کنگره بین‌المللی عمران، معماری و توسعه شهری، مونیخ - آلمان، آبان ماه.

Gifford, R., (1998). Environmental Psychology principles and Practice Boston: Allyn and Bacon.

Oxford, (2009). English Dictionary, 2nd Edition, Oxford: Oxford University press.

Rapoport, A., (1969). House Form and Culture, London, Prentice-Hall, Inc.

Lang, J. (1987). Creating architectural theory: The role of the behavioral sciences in environmental design. New York, NY: Van Nostrand Reinhold.

بازآفرینی بافت فرسوده با رویکرد مشارکت مردم در بخش عمومی و خصوصی (مطالعه موردی: محله فردوسی تهران)

امیر ارسلان حاجی اسفندیاری^۱، آیدا باقری بهشتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴-۰۱-۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴-۱۱-۱۸

DOI: 10.22034/rau.2026.2057790.1183

چکیده

بافت‌های فرسوده شهری به دلیل ضعف زیرساخت‌ها، کمبود خدمات مناسب و دسترسی محدود به امکانات شهری، با چالش‌های متعددی در ابعاد کالبدی و اجتماعی مواجه‌اند. تجربه‌های پیشین نشان داده است که رویکردهای صرفاً فیزیکی و مداخله‌های طراحی بدون توجه به خواست و نیاز ساکنان، در دستیابی به اهداف بازآفرینی بافت‌های فرسوده موفق نبوده‌اند. ازاین‌رو، پژوهش حاضر با هدف بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی تهران با تأکید بر نقش مشارکت مردمی در بخش‌های عمومی و خصوصی، شناسایی مؤلفه‌های مؤثر در این زمینه و تبیین راهبردها و سیاست‌های مؤثر در این زمینه می‌پردازد.

در این تحقیق، ابتدا با روش اسنادی-کتابخانه‌ای مؤلفه‌های مرتبط با بازآفرینی و مشارکت مردمی استخراج شد. سپس به‌منظور تحلیل میدانی، پرسش‌نامه‌ای میان ۱۰۰ نفر از ساکنان و ذی‌نفعان محله در بخش عمومی و ۱۲ نفر از سرمایه‌گذاران و سازندگان در بخش خصوصی توزیع گردید. داده‌های گردآوری‌شده با استفاده از نرم‌افزار SMART PLS و به روش مدل‌سازی معادلات ساختاری (SEM) مورد تحلیل قرار گرفتند.

یافته‌های پژوهش نشان داد که مشارکت بخش خصوصی با در نظر گرفتن مؤلفه‌های اقتصادی، اجتماعی و کالبدی، تأثیر بیشتری در پیشبرد برنامه‌های بازآفرینی نسبت به مشارکت بخش عمومی دارد. درنهایت، با توجه به نتایج به‌دست‌آمده، راهبردها و سیاست‌های اجرایی پیشنهادی برای ارتقای مشارکت مؤثر مردم، بخش خصوصی و عمومی در فرایند بازآفرینی بافت‌های فرسوده ارائه گردید تا زمینه بهبود مشارکت مردم در محله فردوسی فراهم شود.

کلیدواژه‌ها: بازآفرینی بافت فرسوده، مشارکت مردمی، محله فردوسی، مدل ساختاری SEM

۱. مهندس شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه سوره، تهران، ایران.

Email: Amiramirhe1380@gmail.com

۲. مدرس گروه مهندسی شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه سوره، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

Email: a.beheshty@soore.ac.ir



مقدمه

بر مبنای میزان اثرگذاری مؤلفه‌ها و شاخص‌های بدست آمده، می‌باشد و برای دستیابی به این هدف ابتدا با روش‌های اسنادی و کتابخانه‌ای نقش سرمایه اجتماعی و مشارکت مردم در فرایند بازآفرینی محله مورد بررسی قرار گرفت و سپس عوامل مؤثر بر مشارکت مردم در بخش‌های عمومی و خصوصی تبیین گردید و در نهایت با پاسخگویی افراد و همچنین سازندگان از طریق پرسش نامه در محله فردوسی با روش مدل ساختاری SEM در نرم‌افزار SMART PLS مورد تحلیل قرار گرفت و در نهایت با توجه به اولویت‌بندی هرکدام به ارائه راهبرد و سیاست در جهت بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی پرداخته شده است.

پیشینه تحقیق

عندلیب (۱۳۸۹) در زمینه اصول نوسازی شهری رویکردی نو به بافت فرسوده، نظریه‌ها و شخصیت‌ها و تجربه‌های نوسازی از گذشته تا به امروز در سطح جهان و بررسی تجارب علمی در ایران می‌پردازد. وی توسعه علمی و تولید دانش نوسازی شهری با به‌کارگیری دانش و مدیریت امروزی و مشارکت مردم در بیان نیازها و خواسته‌ها، توجه به ابعاد کالبدی، اصالت در نوسازی فضایی-انسانی به جای نگاه صرفاً شهری، احیای سکونت و ارتقای کیفیت زندگی و عبور از مرحله تسلط پرورنده و پروژه‌های اجرایی متمرکز به فرایند محوری است و از همه مهم‌تر، اطمینان مردم از عوامل دست‌اندرکار دولتی در امر نوسازی را ضروری می‌داند (عندلیب، ۱۳۸۹).

رضایی و پاک‌سرشت (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان ارزیابی پیامدهای اجتماعی نوسازی بافت فرسوده به بررسی مواضع فرهنگی-اجتماعی نوسازی مشارکتی در محله اتابک تهران پرداخته و با مشاهده مشارکتی نشان داده است که در نظر نگرفتن سبک زندگی اهالی و تصمیم‌گیری از بالا، باعث بروز مشکلاتی در روند پروژه نوسازی می‌شود. مطالعه نشان داده است که در کنار برخی تأثیرات مثبت کالبدی، تأثیرات منفی چون تشدید فرسودگی پلاک‌های نوسازی نشده، افزایش فضاهای بی‌دفاع شهری و تشدید مشکل دسترسی‌ها و معابر به همراه داشته است. از نظر اقتصادی، پیامدهای مثبتی چون افزایش بهره مالکانه ساکنین شرکت‌کننده در طرح و ایجاد اشتغال و ارتقای عدالت اقتصادی و در عین حال تأثیرات منفی چون بدهکار شدن و کاهش درآمد تعدادی از ساکنین مشارکت‌کننده در طرح و از بین رفتن توازن عرضه و تقاضای مسکن استیجاری برجای

موضوع بافت فرسوده و ناکارآمد شهری یکی از مسائل و چالش‌های امروزی است که اندیشمندان مختلف علوم و مدیران شهری را در جهت بهسازی و نوسازی بافت‌ها به چالش کشانده است. با توجه به این مسئله که تراکم جمعیتی و ساختمانی در بافت‌های فرسوده بدلیل قیمت پایین‌تر زمین و ساختمان و از طرف دیگر آسیب‌پذیری در مقابل حوادث و بلایای طبیعی نیازمند رسیدگی و سامان‌دهی در این بافت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در جهت سامان‌دهی بافت‌های فرسوده شناخت دقیق از ویژگی‌های مختلف این بافت‌ها در بخش‌های مختلف امری ضروری محسوب می‌شود (موسوی و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۹۸). بازآفرینی به عنوان یک راهکار تدبیری در فرسودگی بافت‌ها محسوب می‌شود که توجه به بعد اجتماعی آن بسیار مهم تلقی می‌شود. بر این مبنای سرمایه اجتماعی (مشارکت مردمی) یکی از پتانسیل‌های محله در دهه‌های اخیر است که اهمیتی ویژه‌ای در بازآفرینی دارد. (احمدی و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۰). همچنین بازآفرینی بافت‌های فرسوده، نیازمند سرمایه‌های فرهنگی است که تنها از طریق درآمدهای شهرداری، دولت و یا به کمک سیستم بانکی، امکان‌پذیر نیست، بنابراین تأمین این سرمایه جز با مشارکت بخش خصوصی و جمع‌آوری پس‌اندازهای مردم از طریق انواع روش‌های مالی قابل کاربرد نخواهد بود. اما متأسفانه جلب اعتماد و مشارکت مردم در موفقیت‌های طرح‌ها در بافت فرسوده یکی از مسائل مهم جهت بهبود این بافت‌ها می‌باشد. یکی از عوامل مسبب در اعتماد مردم، شفاف‌سازی طرح‌ها و روند شکل‌گیری آنها برای ساکنین محله است. یکی از محلات که معضلات بسیاری در بافت فرسوده دارد محله فردوسی در منطقه ۱۲ شهر تهران و در مجاورت بافت قدیمی شهر تهران قرار داشته و بسیاری از بازارهای قدیمی تهران در محدوده این محله قرار دارند. با توجه به میزان کم مشارکت در این محله، در این پژوهش سعی بر آن شده است تا به بررسی میزان اهمیت جهت افزایش مشارکت در بخش عمومی (عام مردم و ساکنان و افراد مرتبط با بافت با همکاری دولت و شهرداری) و بخش خصوصی (شرکت‌ها و سازمان‌های خصوصی، سرمایه‌گذاران و سازندگان در حوزه معماری و شهرسازی) پرداخته شود سؤال اصلی این مقاله چگونگی مشارکت مردم در بخش‌های عمومی و خصوصی و موفقیت فرایند بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی تهران

می‌دهد که اعتماد و هنجارها و ارزش‌های اجتماعی به عنوان متغیرهای وابسته مشارکت، در بازآفرینی این محله تأثیرگذار بوده و انسجام اجتماعی تأثیری نداشته است. در حقیقت این پژوهش نشان می‌دهد که تأثیرگذاری هریک از عوامل با توجه به ظرف و مکان قابل تغییر و حتی حذف شدنی می‌باشد (احمدی و همکاران، ۱۳۹۸)

نوریان و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی به ارزیابی تأثیر امنیت بر زیست‌پذیری بافت‌های فرسوده پرداخته است و راهبردهای ارتقای آن در محله انصار شهر مشهد ارائه می‌دهد. نتایج نشان می‌دهند که مؤلفه‌های زیست‌پذیری و امنیت محله انصار در شرایط نامطلوبی قرار دارند و از میان شاخص‌های زیست‌پذیری و امنیت، به ترتیب شاخص‌های تعامل و ارتباط و تمایل به نظارت مطلوب‌ترین و شاخص‌های رضایت و اعتماد به مدیران و آسایش؛ نامطلوب‌ترین هستند و همبستگی مثبتی بین امنیت و زیست‌پذیری وجود دارد. همچنین شاخص‌های امنیت، کیفیت روشنایی و تمایل به نظارت میان ساکنان دارای بیشترین ارتباط با زیست‌پذیری محسوب می‌شود. با توجه به تحلیل‌های انجام شده، سامان‌دهی نظام کاربری و فضاهای بازعمومی، تقویت مراکز گردهمایی و تجمع در محله راهبردهای شناسایی شده جهت افزایش زیست‌پذیری جهت دستیابی به امنیت در محله انصار محسوب می‌شود (نوریان و همکاران ۱۳۹۹)

هاشمی (۱۴۰۰) در مقاله خود نقش و جایگاه مدیریت یکپارچه شهری در سامان‌دهی بافت‌های فرسوده (مورد پژوهی: لات محله شهر رامسر) را مورد تحلیل قرار داده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که توجه به معیارهای مدیریت یکپارچه نقش تعیین‌کننده و مثبتی در سامان‌دهی بافت فرسوده لات محله رامسر داشته است. با در نظر گرفتن میزان فرسودگی، تنوع و پراکندگی در این بافت، سیاست‌های بهسازی و نوسازی مناسب‌ترین رویکرد برای بهبود وضعیت و سامان‌دهی محله محسوب می‌شوند. تحقق این هدف مستلزم همکاری و هماهنگی میان سازمان‌های دخیل در مدیریت شهری است (هاشمی، ۱۴۰۰)

بر اساس پژوهش رسولی و همکاران (۱۴۰۲) با عنوان ارائه راهبردهای بازآفرینی رویدادمدار در بافت‌های فرسوده شهری، نهادهای مدیریت شهری نظیر شهرداری‌ها می‌توانند با هدف سامان‌دهی مؤثرتر بافت‌های فرسوده تاریخی و بهره‌گیری بهینه از ظرفیت‌های اقتصادی آنها، از رویکرد بازآفرینی رویدادمحور

گذاشته است. از نظر اجتماعی تغییر ترکیب اجتماعی محله، کاهش انسجام اجتماعی و حمایت اجتماعی، از هم گسیختن نظام همسایگی پیشین، بروز اختلافات بین ساکنین، تبدیل همسایگی‌های افقی به عمودی، افزایش آسیب‌های اجتماعی و احساس ناامنی و بی‌اعتمادی نهادی مهم‌ترین پیامدهای اجتماعی نامطلوب این طرح محسوب می‌شوند (پاک‌سرشت و رضایی، ۱۳۹۲).

زنگنه و همکاران (۱۳۹۳) مقاله‌ای تحت عنوان تأثیر تعلق مکانی و سرمایه اجتماعی بر بهسازی مشارکتی محلات قدیمی سبزوار سعی شده سطح تعلق مکانی و سرمایه اجتماعی در محله قدیمی سرده سبزوار را مورد سنجش قرار دهد و نقش متغیرها را بر میزان مشارکت ساکنان در توسعه محله مورد تحلیل قرار گیرد. نتایج بدین گونه نشان می‌دهد که سطح سرمایه اجتماعی و تعلق مکانی در محله مورد مطالعه بالاتر از حد متوسط است. همچنین این دو متغیر تأثیر معنادار بر سطح مشارکت ساکنان در برنامه‌های بهسازی محله دارد (زنگنه و همکاران، ۱۳۹۳).

موسوی و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله‌ای به تحلیل رویکرد مشارکت جویانه در سامان‌دهی بافت‌های فرسوده منطقه ۱۲ شهر تهران می‌پردازد و به این نتیجه رسیدند که سامان‌دهی بافت‌های فرسوده منطقه ۱۲ کلان شهر تهران با مشارکت افراد بومی منطقه در کنار اقدامات شهرداری و سایر سازمان‌های مربوطه موجب افزایش حس تعلق افراد و ارتقای کیفیت زندگی آنها خواهد شد، همچنین شاخص‌های عدم استفاده از مشارکت ساکنان منطقه، نبود انگیزه بهسازی، تعمیر و تجدید بنا به دلایل مختلفی چون بالا بودن حمل هزینه مصالح ساختمانی، دشواری ساخت‌وساز به دلیل عرض کم معابر، کمبود تأسیسات زیر بنایی، دوام کم مصالح، پایین بودن قیمت زمین و مسکن، سخت بودن قوانین و مقررات، ضعیف بودن توان مالی ساکنان اشاره می‌کند و راهکار اصلی را مشارکت افراد بومی در کنار اقدامات شهرداری و سایر سازمان‌های مربوطه می‌داند تا موجب افزایش حس تعلق افراد به منطقه و ارتقای کیفیت زندگی آنها شود (موسوی و همکاران، ۱۳۹۷)

احمدی و همکاران (۱۳۹۸) به تحلیل جایگاه سرمایه‌های اجتماعی در بازآفرینی بافت فرسوده تاریخی محله امامزاده یحیی با بکارگیری معادلات ساختاری پرداخته که با تکمیل مطالعات نظری، مشاهده و مصاحبه به بررسی سنج‌ها در محله مورد مطالعه با تبیین پرسشنامه می‌پردازد. یافته‌ها نشان



استفاده کنند. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که چنین رویکردی، از طریق تقویت رقابت‌پذیری گردشگری، می‌تواند به شکوفایی مناطق فرسوده و هم‌راستا شدن آنها با سایر نواحی شهری منجر شود (رسولی و همکاران ۱۴۰۲)

استینبرگ (۲۰۱۲) در مقاله‌ای با عنوان نظریه بازنمایی گروه‌های محدود یک رویکرد مقدماتی، سیاست بهسازی سه شهر آسیایی جاکارتا، هانوی و مانیل را بیان می‌کند. وی در انتها، سه عامل بر سرنوشت این قبیل بافت‌های شهری را تأثیرگذار می‌داند که شامل حساسیت مدیران نسبت به ارزش میراث شهرسازی، میزان بودجه و توان مالی نهادهای شهری و میراث و میزان حمایت مالی از ساکنان این مناطق است (Steinberg, 2012)

لیو (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان رویداد فرهنگی و بازسازی شهری، درس‌هایی از لیورپول به عنوان پایتخت فرهنگی اروپا پرداخته است و رویدادهایی که در بسیاری از شهرهای اروپایی صورت می‌گیرد را یک انگیزه کلیدی در توسعه استراتژی‌ها و یک کاتالیزور برای بازسازی شهری دانسته است و نتایج نشان داد که رویدادمداری به لحاظ اقتصادی باعث تقویت بنیه اقتصادی و توان مالی ساکنان، به لحاظ فرهنگی، باعث احیای مشارکت فرهنگی و همکاری و به لحاظ اجتماعی باعث توسعه دسترسی و حس تعلق به مکان می‌شود (Liu, 2016)

الوانچی و همکاران در سال ۲۰۲۱ در مقاله‌ای با عنوان مشارکت عمومی-خصوصی-مردم در بازآفرینی محله‌های قدیمی شهری در ایران چارچوبی نوین بر پایه تحقیقات میدانی و داده‌های شهرداری ارائه کردند. این چارچوب، الزامات مربوط به مطالعه امکان‌سنجی دولت در مراحل اولیهٔ پروژه‌ها را مشخص کرده و از طریق قرارداد استاندارد طراحی‌شده در درون چارچوب، روابط میان ذی‌نفعان را در سراسر چرخهٔ پروژه تنظیم می‌کند. کارشناسان میدانی پس از بررسی قابلیت‌های این چارچوب، آن را برای پروژه‌های آتی بازآفرینی شهری مفید ارزیابی کردند. با این حال، نویسندگان تأکید دارند که اجرای آینده‌نگر این چارچوب نیازمند پایش دقیق و مداوم است تا نقاط قابل بهبود آن شناسایی و اصلاح شود (Alvanich, 2021)

شین و همکاران (۲۰۲۳) در مقاله خود به بررسی بازآفرینی در محلات می‌پردازد و بیان دارد که اشتراکات محله نقش مهمی در افزایش تمایل ساکنان به مشارکت در تصمیم‌گیری و اقدام جمعی ایفا می‌کند. بنابراین، در مورد شانگ‌های، درک

مشارکت دولتی را فراتر از حقوق مالکیت مشترک ارائه می‌دهد و اهمیت تحلیل وابسته به زمینه را از روابط چند بعدی بین مشترکات محله و مشارکت نشان می‌دهد (hen, 2023)

بی و همکاران (۲۰۲۴) در مقاله‌ای در زمینه بازسازی شهری چین از منظر نهادگرایی تاریخی و مشارکت مردمی، سه مرحله از بازسازی شهری در گوانگژو را تجزیه و تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که موفقیت مشارکت عمومی در بازآفرینی شهری در مراحل مختلف متفاوت است، عمدتاً به دلیل میزان اشتراک قدرت دولت و مشارکت بازیگران غیردولتی در تصمیم‌گیری از طریق تعاملات مشارکتی واقعی است. این تحقیق یک چارچوب تحلیل نهادینه‌سازی را توسعه می‌دهد و خاطرنشان می‌کند که مسیر نهادینه‌سازی پیشنهادی فقط تا حدی برای مشارکت عمومی در بازسازی شهری چین اعمال می‌شود. یافته‌های این پژوهش بینش‌های نهادینه‌سازی را در مورد روابط متقابل بین تکامل سیاست و شیوه‌های مشارکت عمومی ارائه می‌کنند (Ye, 2024). (جدول ۱)

با مرور پیشینه پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی مشخص می‌شود که بیشتر مطالعات بر یکی از ابعاد اقتصادی، کالبدی یا اجتماعی بازآفرینی شهری تمرکز داشته‌اند و نقش هم‌زمان مشارکت مردم در بخش‌های عمومی و خصوصی کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. پژوهش حاضر، با محوریت محله فردوسی تهران، ضمن تحلیل هم‌زمان سه بعد اقتصادی، اجتماعی و کالبدی، به بررسی تعامل و اثرگذاری متقابل مشارکت مردم و بخش خصوصی بر موفقیت فرایند بازآفرینی می‌پردازد. در این پژوهش، توجه ویژه‌ای به نقش مشارکت مردم در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی شهری شده است، که تمایز اصلی آن نسبت به مطالعات پیشین محسوب می‌شود.

مبانی نظری

مشارکت مردمی

مفهوم مشارکت توسط جریان نظریه و عمل برنامه‌ریزی ناشی از مردم سالاری در کشورهای توسعه یافته هدایت و سپس به کشورهای در حال توسعه صادر شد، علیرغم اینکه کشورهای توسعه یافته دارای نظام‌های دموکراتیک و پست‌وانه‌های نهادی و قانونی برای مداخله شهروندان هستند، در کشورهای در حال توسعه نظام سیاسی متمرکز بوده و مشارکت در آن کمتر رواج دارد (علیخانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۳). مشارکت مردمی یکی از

جدول ۱. معیارها و شاخص‌های برداشت شده از مقالات و پژوهش‌ها (تدوین: نگارنده).

نویسندگان	سال	مؤلفه‌ها	نتایج
عندلیب	۱۳۸۹	کالبدی	مشارکت مردم در بیان نیازها و خواسته‌ها، اصالت در نوسازی فضایی - انسانی به جای نگاه صرفاً شهری، احیای سکونت و ارتقای کیفیت زندگی و اطمینان مردم از مهم‌ترین عوامل در مشارکت مردمی در بافت‌های فرسوده می‌داند.
		اجتماعی	
رضایی و پاک‌سرشت	۱۳۹۲	اقتصادی	پیامد منفی: تشدید فرسودگی پلاک‌های نوسازی نشده افزایش فضاهای بی‌دفاع شهری و تشدید مشکل دسترسی‌ها و معابر (کالبدی) بدکار شدن و کاهش درآمد تعدادی از ساکنین مشارکت‌کننده، از بین رفتن توازن عرضه و تقاضای مسکن استیجاری (اقتصادی) افزایش آسیب‌های اجتماعی و احساس ناامنی و بی‌اعتمادی نهادی (اجتماعی)
		کالبدی	
		اجتماعی	پیامد مثبت: افزایش بهره‌مالکانه ساکنین، ایجاد اشتغال و ارتقای عدالت (اقتصادی) کاهش انسجام اجتماعی و حمایت اجتماعی، از هم گسیختن نظام همسایگی پیشین، بروز اختلافات بین ساکنین، تبدیل همسایگی‌های افقی به عمودی (اجتماعی)
زنگنه و همکاران	۱۳۹۳	اجتماعی	سرمایه اجتماعی و تعلق مکانی
موسوی و همکاران	۱۳۹۷	اقتصادی	بالابودن حمل هزینه مصالح ساختمانی، پایین بودن قیمت زمین و مسکن
		کالبدی	کم‌عرض بودن معابر، کمبود تأسیسات زیر بنایی، کم دوام بودن مصالح سنتی
		اجتماعی	نبود انگیزه بهسازی، عدم استفاده از مشارکت ساکنان منطقه
احمدی و همکاران	۱۳۹۸	اجتماعی	امنیت، کیفیت روشنایی و تمایل به نظارت میان ساکنان، حس تعلق، فعالیت‌های مشارکتی و هدفمند، امنیت، اعتماد، حس تعلق، شبکه‌های حمایت‌کننده و اتحاد و همبستگی
		کالبدی	آلودگی، فضاهای عمومی، ساختمان و بافت
		تأسیسات و تجهیزات	آموزش و درمان، تفریح و اوقات فراغت، حمل و نقل عمومی
		اقتصادی	استطاعت مالی
		مدیریت شهری	اعتماد و رضایت
هاشمی	۱۴۰۰	مدیریت شهری	هماهنگی در فعالیت‌های اجرایی و شهری مابین نهادهای اجرایی و جلوگیری از دوباره کاری، اسراف، سردرگمی، مشارکت‌پذیری سازمان‌های شهر، تقویت جایگاه نهادهای اجتماعی کاهش احتمال بروز مشکلات
رسولی و همکاران	۱۴۰۲	ادراکی	دسترسی به فضای شهری سرزنده و پویا، هویت فضا
		کالبدی	حمل‌ونقل، دسترسی آسان، امنیت، خدمات رفاهی، فضای سبز پیوستگی فضا، مکان پرفت‌وآمد
		اجتماعی	مشارکت و تعاملات مردمی، تنوع فعالیت و تنوع فضاها، اختلاط همگن از تمام گروه‌ها و ذی‌نفعان
لیو	۲۰۱۶	فرهنگی	حس تعلق و مشارکت‌های فرهنگی
		اقتصادی	تقویت بنیه اقتصادی و توان مالی ساکنان
استینبرگ	۲۰۱۶	اقتصادی	میزان بودجه و توان مالی نهادهای شهری و میراث، میزان حمایت مالی از ساکنان این مناطق
		کالبدی	حساسیت مدیران نسبت به ارزش میراث شهرسازی
الوانچی و همکاران	۲۰۲۱	مدیریت شهری	بررسی مطالعه امکان‌سنجی دولت
شین و همکاران	۲۰۲۳	اجتماعی	اشتراکات محله
بی و همکاران	۲۰۲۴	اجتماعی	اشتراک قدرت دولت و مشارکت بازیگران غیردولتی در تصمیم‌گیری

مفهوم و اجرای عملی مشارکت، رویکردهای مشارکتی همچنان رو به گسترش است. نوآوری‌های نهادی در حکمرانی مشارکتی، اگر به‌درستی صورت پذیرد، می‌تواند با ظرفیت کافی دولتی و اراده سیاسی، پتانسیل تعمیق دموکراسی، افزایش پاسخگویی

ویژگی‌های کلیدی برنامه‌های دموکراتیک و حکومت شهری در بسیاری از نقاط جهان است و به عنوان پاسخی به نارضایتی از برنامه‌های از بالا به پایین و همچنین چالش‌های توسعه محلی و سیاست عمومی می‌باشد. با وجود درگیری‌های انتقادی با



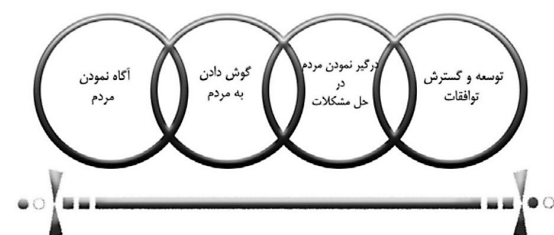
اقداماتی جامع در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را در بر گرفت (Branco et al., 2023: 7). مطالعات متعددی بینشی ارائه کرده‌اند مبنی بر اینکه بازآفرینی شهری و انطباق سیاست‌ها می‌تواند رشد شهری را با حفظ ویژگی‌های محلی و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه هماهنگ سازد (Carvalho et al., 2019: 56). در تعاریف مختلف از بازآفرینی شهری، عناصر مشترکی دیده می‌شود؛ از جمله تأکید بر جامعیت و یکپارچگی مداخلات، تلاش برای احیای فعالیت‌های اقتصادی، به‌روزرسانی شرایط زیست شهری متناسب با زندگی امروز، حفظ هویت فرهنگی و اجتماعی، کاهش تبعیض و نابرابری، بهبود وضعیت اقتصادی مناطق هدف و ادغام دوباره آنها در اقتصاد شهر. همچنین، توجه به نقش بخش خصوصی و فرایندمحور بودن برنامه‌های بازآفرینی از اصول مشترک این رویکرد است (احمدی و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۲). درنهایت این رویکرد نقش به سزای در بهبود کیفیت محیط زندگی ذی‌نفعان مربوطه دارد، همچنین ممکن است این امر باعث بسیاری از چالش‌های اجتماعی از جمله درگیری‌های اجتماعی، کمبود مسکن و از بین رفتن فرهنگ شهری گردد، بر این اساس می‌توان یکی از ابزارهای مهم برای حل اینگونه چالشها تأکید بر مشارکت چند حزبی داشته و بر همین اساس مشارکت مردمی در بازآفرینی شهری به یک دغدغه مهم در تحقیقات شهری در سطح جهانی تبدیل شده است (Changdong et al., 2024: 102). رابتر نیز بر اهمیت حمایت از جمعیت محلی و درگیرسازی آنها در فرایند بازآفرینی تأکید دارد، از دید او، مشارکت در فرایند بازآفرینی یک مشارکت سه طرفه است میان بخش عمومی بخش خصوصی و ساکنان محل بخش عمومی شامل دولت مرکزی محلی یا شهرداری‌ها است. دولت‌های مرکزی نقش مستقیمی در بازآفرینی شهری ایفا می‌کنند (موسوی، ۱۳۹۶: ۲۱)

با توجه به مبانی نظری و پژوهش‌های داخلی و بین‌المللی بررسی شده، پژوهش حاضر امکان تحلیل تفکیک‌شده و هم‌زمان سه بعد اقتصادی، اجتماعی و کالبدی در فرایند بازآفرینی بافت فرسوده با مشارکت مردم را فراهم می‌سازد. نمودار ارائه شده، چارچوب عوامل مؤثر در هر سه بعد را مشخص کرده و مسیر تحلیل و ارائه راهبردهای سیاست‌گذاری در پروژه‌های بازآفرینی شهری را به‌طور روشن ترسیم می‌کند.

و بهبود وضعیت‌های کنونی جامعه را به همراه داشته باشند (Hofer et al., 2024: 3). مشارکت عمومی به مدیریت امور جمعی اشاره دارد که مستلزم تعاملات پیچیده بین جامعه مدنی، بازار و دولت است. این تعاملات باعث ایجاد نهادهایی مانند دولت‌های محلی می‌شود که در شکل‌دهی به فرایند مشارکت عمومی مؤثر هستند (Changdong et al., 2024). انجمن بین‌المللی مشارکت مردمی، مشارکت را در پنج سطح، توانمندسازی، همکاری با مردم، درگیر ساختن مردم، مشورت، آگاهی‌رسانی آگاهی‌رسانی بیان می‌کنند و در دو سطح اهداف مشارکت و تعهدات مسئولان به مردم را به عنوان معیارهای اصلی برای رسیدن به هدف مشارکت مردم مطرح می‌کنند (شرفی برک‌پور، ۱۳۸۹: ۸۵). بنابراین می‌توان بیان کرد که مشارکت واقعی در حقیقت دخالت مستقیم مردم در فرایند تصمیم‌سازی است و شهروندان مستقیماً در تصمیماتی که با کیفیت و مسیر زندگی آنان سروکار می‌یابند، سهیم می‌گردند. این مشارکت را می‌توان مانند یک حلقه‌ای که در زیر به آن اشاره شده است، بیان کرد. (نمودار ۱)

مشارکت و بازآفرینی شهری

بازآفرینی شهری در دهه ۱۹۵۰ یک سیاست بازسازی داشت که بر ترمیم خسارات و خسارات ناشی از جنگ و ریشه کن کردن مشکلات بر اساس مسائل فیزیکی تأکید داشت، بخش عمومی این فرایند در دهه ۱۹۶۰ در درجه اول بر توسعه مجدد در مقیاس بزرگ مناطق فقیر نشین پرجمعیت درون شهر تمرکز داشت (Salehi et al, 2023: 45). بازآفرینی محله‌های شهری، که پس از دهه ۱۹۸۰ به ابزار اصلی سیاست‌های شهری تبدیل شد، در ابتدا عمدتاً بر توسعه فیزیکی شهرها متمرکز بود (Cansu and BalabanOsman, 2020: 112). در ادامه، مفهوم بازآفرینی شهری به عنوان فرایندی از نوسازی شهری گسترش یافت و با هدف ارتقای کیفیت زندگی ساکنان،



نمودار ۱. حلقه مشارکت (شرفی برک‌پور، ۱۳۸۹: ۸۵).

روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی و از لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی است. هدف آن، بررسی و تحلیل میزان مشارکت بخش خصوصی و عمومی در فرایند بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی تهران و ارائه راهبردهای مؤثر در جهت ارتقای آن است. انتخاب این نوع روش به دلیل نیاز به شناخت وضعیت موجود، تحلیل روابط علی میان متغیرها و ارائه راهکارهای اجرایی مبتنی بر داده‌های میدانی انجام شده است. جامعه آماری این تحقیق شامل دو گروه اصلی است: ساکنان محله فردوسی تهران به عنوان ذی‌نفعان اصلی فرایند بازآفرینی شهری و سازندگان و فعالان بخش خصوصی که در پروژه‌های نوسازی و احیای محله مشارکت دارند. این دو گروه به دلیل نقش

مستقیم در شکل‌گیری یا ممانعت از مشارکت در فرایند بازآفرینی انتخاب شدند. با توجه به گستردگی محله و تعداد بالای ساکنان، از روش نمونه‌گیری تصادفی ساده برای انتخاب ساکنان استفاده شد تا نماینده‌ای از کل جامعه در دست باشد. در این بخش، ۱۲۰ نفر از ساکنان محله فردوسی به صورت تصادفی انتخاب شدند. همچنین برای گروه سازندگان و سرمایه‌گذاران، از نمونه‌گیری هدفمند استفاده شد تا افرادی که تجربه و سابقه عملی در حوزه بازآفرینی محله دارند انتخاب شوند. در این گروه، ۱۲ نفر از سازندگان منتخب و شناخته‌شده محله که از نظر اهالی مورد قبول و معتبر بودند، مورد بررسی قرار گرفتند. حجم نمونه بر اساس کفایت مدل معادله ساختاری و با در نظر گرفتن حداقل سه تا پنج برابر تعداد شاخص‌ها تعیین گردید که در این پژوهش



نمودار ۲. مدل مفهومی معیارهای بافت فرسوده جهت مشارکت مردمی.



روش مدل معادله ساختاری SEM تحلیل شده است. مدل سازی معادلات ساختاری با روش کمترین مربعات جزئی یا روش PLS از نرم افزار SMART PLS که یک نرم افزار آماری می باشد، استفاده شد. در این پژوهش ابتدا ابتدا مدل اندازه گیری از نظر روایی همگرا، پایایی درونی و ضرایب بار عاملی بررسی شد. این ضریب (ضریب بار عاملی) میزان ارتباط بین پرسش های مطرح شده و متغیرهای پنهان ما (معیارها) را نشان می دهد؛ و تعیین می کند که روایی (اعتبار) سوالات مطرح شد چقدر است و پرسش ها تا چه میزان درست و دارای اعتبار می باشد. اعداد بین پرسش های مطرح شده (متغیرهای آشکار) و معیارهای تعیین شده (متغیرهای پنهان) بایستی بالاتر از 0.4 باشد که در مدل پژوهش نتایج نشان داد که از میان گویه ها، چهار سؤال (سه سؤال از پرسشنامه بخش عمومی و یک سؤال از پرسشنامه سرمایه گذاران) دارای بار عاملی کمتر از 0.4 بودند و به دلیل نداشتن روایی لازم حذف شدند. سایر گویه ها دارای بار عاملی بین 0.55 تا 0.87 بودند که نشان دهنده روایی قابل قبول است که نشان از برازش مناسب این سوالات می باشد (نمودار ۳). پایایی سازه ها با استفاده از آلفای کرونباخ و پایایی ترکیبی (CR) نیز بررسی شد. تمامی سازه ها دارای مقدار آلفای بالاتر از 0.7 و CR بالاتر از 0.8 بودند که نشان از پایایی مناسب مدل دارد. (نمودار ۳)

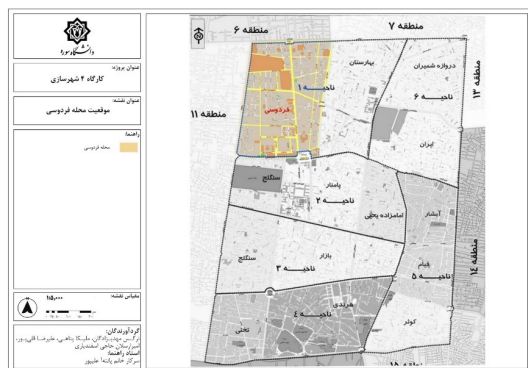
در گام بعد برازش مدل ساختاری با استفاده از ضریب تعیین (R^2) و در نهایت برازش کلی مدل محاسبه و نتیجه گیری شده است. معیار R^2 برای اتصال بخش اندازه گیری و مدل سازی معادله ساختاری به کار می رود و نشان از تأثیر یک متغیر برونزا

کفایت آماری لازم را دارد. ابزار اصلی گردآوری داده ها پرسشنامه محقق ساخته است که بر مبنای مطالعات نظری و پژوهش های پیشین در زمینه مشارکت شهری، نوسازی بافت فرسوده و بازآفرینی شهری طراحی شد. پرسشنامه شامل دو بخش است: بخش اول مربوط به اطلاعات عمومی پاسخ گویان شامل سن، جنس، تحصیلات، سابقه سکونت و تجربه مشارکت، و بخش دوم شامل گویه های مرتبط با شاخص های مؤثر بر مشارکت عمومی و خصوصی است که با طیف پنج درجه ای لیکرت (از کاملاً مخالف تا کاملاً موافق) طراحی شده اند. برای بررسی روایی صوری و محتوایی، پرسشنامه در چند مرحله با نظر پنج نفر از متخصصان حوزه شهرسازی و بازآفرینی مورد بازبینی قرار گرفت و اصلاحات لازم انجام شد (روش دلفی). برای بررسی پایایی ابزار، ضریب آلفای کرونباخ محاسبه شد که برای کل پرسشنامه مقدار بیش از 0.7 به دست آمد و نشان دهنده پایایی قابل قبول ابزار است. برای آزمون فرضیات و تحلیل روابط بین متغیرهای مشاهده شده از روش مدل سازی معادلات ساختاری (SEM) در نرم افزار Smart PLS استفاده شد. انتخاب مدل معادلات ساختاری در این پژوهش امکان تحلیل همزمان چند متغیر، بررسی اثرات مستقیم و غیرمستقیم و تعیین میزان اثرگذاری عوامل مختلف بر مشارکت عمومی و خصوصی را فراهم می کند. در نهایت، بر اساس نتایج تحلیل مسیر در مدل SEM، شاخص هایی که بیشترین اثرگذاری را بر ارتقای مشارکت عمومی و خصوصی در نوسازی بافت فرسوده محله فردوسی دارند شناسایی و اولویت بندی گردیدند و این اولویت ها مبنای تدوین راهبردها و سیاست های اجرایی پیشنهادی قرار گرفتند.

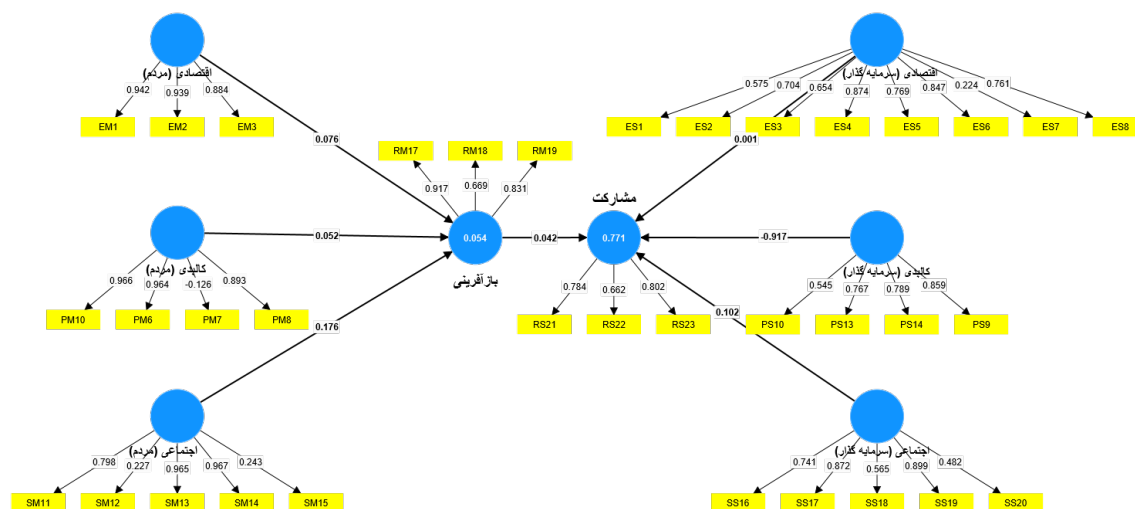
تجزیه و تحلیل

محله فردوسی تهران یکی از محله های منطقه ۱۲ تهران است که در مجاورت بافت قدیمی شهر تهران قرار داشته و بسیاری از بازارهای قدیمی تهران در محدوده این محله قرار دارند. این محله از شمال با خیابان حافظ، میدان فردوسی و خیابان انقلاب، از شرق با خیابان سعدی شمالی و خیابان سعدی جنوبی و از غرب با خیابان حافظ و از جنوب با خیابان امیرکبیر، میدان امام خمینی، خیابان امام خمینی و خیابان خیام محدود شده است.

در این پژوهش به مشارکت در دو بخش عمومی و خصوصی در حوزه بازآفرینی بافت فرسوده پرداخته شده که با



نقشه ۱. موقعیت محله فردوسی (برگرفته از طرح تفصیلی منطقه ۱۲ تهران، ۱۳۸۹).



نمودار ۳. ساختار مدل پیش از حذف متغیرهای آشکار با بار عاملی.

استاندارد GOF بالاتر است، نشان از برازش قابل قبول ساختار کلی مدل می‌باشد یعنی برازندگی مدل در این ساختار ارزیابی شد و قابل قبول بودن آن توسط معادله ساختاری SEM با استفاده از نرم‌افزار SMART PLS تأیید شد. این مقدار نشان‌دهنده برازش کلی مناسب، مدل است. بر اساس ضرایب مسیر به‌دست‌آمده از معادله ساختاری SEM بعد اجتماعی با مقدار ضریب مسیر ۰/۶۱ بیشترین اثر مثبت را بر مشارکت بخش خصوصی دارد. بعد اقتصادی دارای ضریب مسیر -۰/۴۲ بوده و اثر منفی بر تمایل سرمایه‌گذاران دارد. بعد کالبدی نیز با ضریب -۰/۴۷ اثر منفی و قابل توجهی بر مشارکت خصوصی دارد. در بخش عمومی نیز بعد اجتماعی بیشترین اثر مثبت (۰/۵۳) را در تشویق مردم به مشارکت داشته است. سپس بعد کالبدی (۰/۳۶) و در نهایت بعد اقتصادی (۰/۲۸) اثرگذار بوده‌اند. از روابط متغیرهای مستقل و وابسته در این مدل میزان اثرگذاری هریک از آنها، اولویت برای طرح‌ها و راهبرد و سیاست‌های لازم در جهت دستیابی به بازآفرینی بافت فرسوده با رویکرد مشارکتی تعیین کرد که نتایج حاصل در آزمون‌های آماری به‌دست‌آمده در مدل SEM نشان از تأثیر مثبت معیار اجتماعی و شاخص‌های آن بر روی مشارکت بیشتر سرمایه‌گذاران و سازندگان بوده و معیار اقتصادی دارای اثر منفی بر این مشارکت بوده است و معیار کالبدی بیشترین اثر منفی را در مشارکت بخش

(مستقل) بر یک متغیر درون‌زا (وابسته) را دارد. هرچه مقدار R^2 مربوط به سازه درون‌زا یک مدل بیشتر باشد نشان از تطبیق بهتر مدل است. سه مقدار ۰/۱۹، ۰/۳۳، ۰/۶۷ برای مقادیر ضعیف، متوسط و قوی R^2 ملاک عمل قرار گرفته می‌شود. مقدار R^2 برای متغیر مشارکت بخش خصوصی برابر ۰/۶۷ بوده که نشان از قدرت تبیین قوی متغیرهای مستقل بر آن دارد. مقدار R^2 برای متغیر مشارکت بخش عمومی برابر ۰/۱۹ بوده که نشان‌دهنده تأثیر ضعیف‌تر متغیرهای مستقل بر مشارکت عمومی است. بنابراین، تأثیرگذاری متغیرهای مدل بر مشارکت در بخش خصوصی قوی‌تر از بخش عمومی بوده است. برای بررسی برازش در یک مدل کلی تنها یک معیار به نام GOF استفاده می‌شود. این معیار از طریق فرمول زیر محاسبه می‌شود:

Communality (مقادیر اشتراکی): این مقدار از میانگین مجذور بارهای عاملی هر عامل بدست می‌آید.

$$GOF = \sqrt{\text{communality} \times R^2}$$

در نتیجه با توجه به مدل ما در این پژوهش Communality برابر است با ۰/۹۰۵ با توجه به مقادیر R^2 که برابر است با ۰/۴۱۳ در نتیجه: $GOF = 0.905 \times 0.413 = 0.373$ باتوجه به مقدار ۰/۳۷۳ که از عدد ۰/۳۶ یعنی عدد



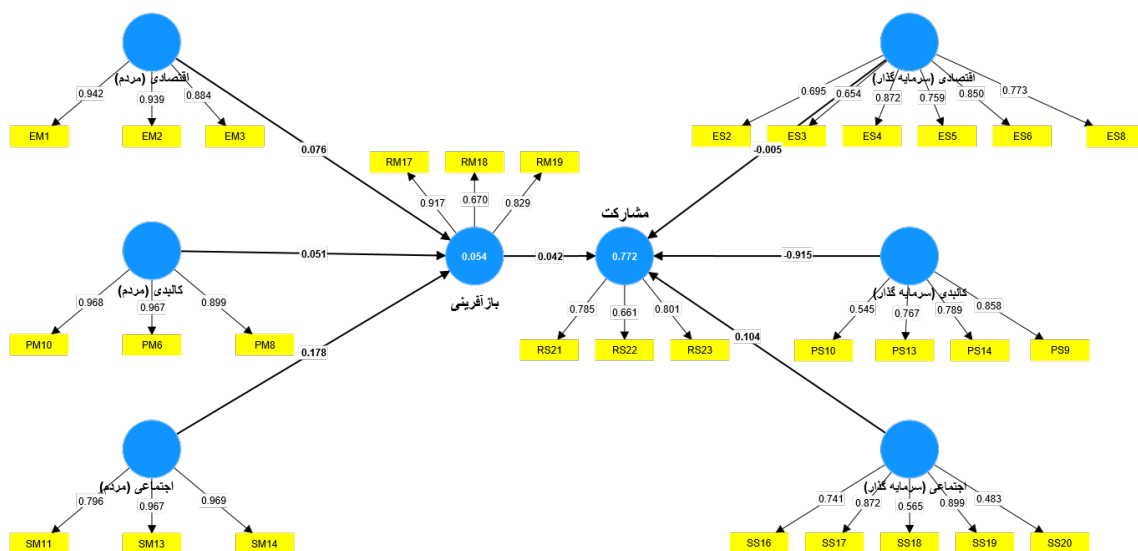
و در آخر بعد اقتصادی اثرگذار است. در نهایت این مدل نشان می‌دهد که توجه به بخش مشارکت خصوصی و جذب سرمایه گذار و سازندگان در محله فردوسی برای رسیدن به اهداف در حوزه بازآفرینی بافت فرسوده بسیار مهم‌تر و کارآمدتر می‌باشد و تأثیر زیادی در سرعت بخشیدن به اهداف دارد؛ در حالی که این اثر گذاری از جانب بخش عمومی مشارکت و مردم کمتر است، پس تمرکز بیشتر در ارائه راهبرد و سیاست‌های پیش رو باید در بخش خصوصی مشارکت باشد و اثرگذاری منفی بعد اقتصادی و کالبدی را در این بخش جبران کرد و بعد اجتماعی را نیز به عنوان معیاری با تأثیرگذاری مثبت بر مشارکت را تقویت کرد.

نتیجه‌گیری

بازآفرینی شهری به عنوان یکی از رویکردهای مؤثر در نوسازی بافت‌های فرسوده، اهدافی چون ایمن‌سازی، تعادل بخشی، تقویت حس تعلق و توانمندسازی ساکنان را دنبال می‌کند. در این میان، سرمایه اجتماعی به عنوان یکی از ارکان اساسی موفقیت در بازآفرینی، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد پیوندهای محلی، شکل‌گیری مشارکت و پایداری اجتماعی دارد. نتایج پژوهش حاضر در محله فردوسی نشان داد که این محله به دلیل برخورداری از ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، ظرفیت بالایی برای تجدید حیات شهری دارد؛ اما غفلت از

خصوصی دارد. می‌توان نتیجه گرفت که در بخش اقتصادی و کالبدی حوزه مشارکت بخش خصوصی نیاز به ارائه راهبردها و سیاست‌های لازم است تا زمینه‌های لازم و انگیزه کافی برای مشارکت سرمایه‌گذاران ایجاد شود تا در این دو زمینه رضایت سرمایه‌گذاران جلب شود. در سمت دیگر مدل، معیارهای تأثیرگذار بر روی مشارکت بخش عمومی (عام مردم، ساکنان محله و افراد مرتبط) یعنی معیار اقتصادی، کالبدی و اجتماعی در زمینه بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی و اثر آن بر روی مشارکت مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت.

از مدل به دست آمده می‌توان نتیجه گرفت که در بخش اقتصادی و کالبدی حوزه مشارکت بخش خصوصی نیاز به ارائه راهبردها و سیاست‌های لازم است تا زمینه‌های لازم و انگیزه کافی برای مشارکت سرمایه‌گذاران ایجاد شود تا در این دو زمینه رضایت سرمایه‌گذاران جلب شود. در سمت دیگر مدل، معیارهای تأثیرگذار بر روی مشارکت بخش عمومی (عام مردم، ساکنان محله و افراد مرتبط) یعنی معیار اقتصادی، کالبدی و اجتماعی در زمینه بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی و اثر آن بر روی مشارکت مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به نتایج به دست آمده در مدل SEM، هر سه معیار دارای اثر مثبت در همراهی مردم با بازآفرینی بافت فرسوده محله می‌باشد که بعد اجتماعی و شاخص‌های آن بیشترین اثرگذاری را در تشویق مشارکت مردم به همراهی دارد؛ سپس بعد کالبدی



نمودار ۴. ساختار کلی مدل پس از انجام محاسبات نهایی به روش SEM.

که در آن برنامه‌ریزی‌ها به صورت شفاف و تدریجی انجام شود، تصمیمات بر پایه گفت‌وگوی اجتماعی و منافع مشترک اتخاذ گردد، و نقش هریک از ذی‌نفعان به روشنی تعریف شود. در این چارچوب، دولت به عنوان تسهیل‌گر و ناظر، بخش خصوصی به عنوان سرمایه‌گذار و مردم به عنوان شریک اصلی توسعه عمل می‌کنند. چنین الگویی می‌تواند ضمن افزایش حس تعلق ساکنان، موجب ارتقای کیفیت محیط زندگی و پایداری اجتماعی در فرایند بازآفرینی شهری شود. در نهایت، تجربه محله فردوسی نشان می‌دهد که مشارکت، نه صرفاً ابزاری برای اجرای پروژه‌ها بلکه ضرورتی برای پایداری اجتماعی و اعتمادسازی، آموزش شهروندی، و ایجاد نهادهای محلی توانمند است تا پیوند میان مردم و ساختارهای رسمی قدرت را تقویت نماید. بر اساس یافته‌های مدل معادلات ساختاری و نتایج حاصل از تحلیل مؤلفه‌های اجتماعی، اقتصادی و کالبدی، مجموعه‌ای از راهبردها و سیاست‌های اجرایی در دو بخش خصوصی و عمومی استخراج گردید. این راهبردها با توجه به میزان تأثیر هر مؤلفه بر فرایند بازآفرینی و نوع نقش هر بخش در پیشبرد پروژه‌های نوسازی محله فردوسی تدوین شده‌اند. در جدول‌های زیر، اهداف، راهبردها و سیاست‌های پیشنهادی برای هریک از مؤلفه‌ها به تفکیک اولویت‌ها ارائه شده است. در بخش خصوصی، تمرکز بر اصلاح ساختار کالبدی و ایجاد مشوق‌های اقتصادی جهت جذب سرمایه‌گذاران است، در حالی که در بخش عمومی، تأکید اصلی بر ارتقای سرمایه اجتماعی، تقویت حس تعلق و افزایش اعتماد و مشارکت مردم قرار دارد.

مطابق نتایج (جدول‌های ۲ و ۳)، راهبردها و سیاست‌های پیشنهادی نشان می‌دهند که بازآفرینی موفق محله فردوسی مستلزم رویکردی تلفیقی میان بخش‌های عمومی و خصوصی است. در بخش خصوصی، تمرکز بر اصلاح ساختار کالبدی، ارتقای کیفیت زیرساخت‌ها، ایجاد تسهیلات اقتصادی و ارائه امتیازات تشویقی به سرمایه‌گذاران، زمینه‌ساز افزایش مشارکت و جذب سرمایه در بافت فرسوده محله است. در بخش عمومی، تقویت سرمایه اجتماعی، اعتمادسازی، ارتقای آگاهی و افزایش مشارکت ساکنان در تصمیم‌گیری‌ها، مهم‌ترین ابزارهای تحقق پایداری اجتماعی و موفقیت طرح‌های بازآفرینی محسوب می‌شوند.

ابعاد اجتماعی می‌تواند مانع تحقق اهداف بازآفرینی شود. بر اساس مدل معادلات ساختاری (SEM)، سه مؤلفه اجتماعی، اقتصادی و کالبدی به عنوان متغیرهای اصلی تأثیرگذار بر مشارکت ساکنان و ذی‌نفعان شناسایی شدند. تحلیل‌ها نشان دادند که در بخش عمومی (شهروندان و ساکنان)، مؤلفه اجتماعی بیشترین اثر را در تقویت مشارکت دارد و پس از آن مؤلفه‌های کالبدی و اقتصادی قرار می‌گیرند. در مقابل، در بخش خصوصی (سازندگان و سرمایه‌گذاران)، مؤلفه کالبدی دارای بیشترین تأثیر و مؤلفه اقتصادی در مرتبه دوم قرار دارد و عوامل اجتماعی در این بخش نقش کمتری ایفا می‌کنند.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فرایند بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی تهران تنها در صورتی به موفقیت می‌انجامد که سازوکاری پویا و چندوجهی برای مشارکت واقعی شهروندان میان نهادهای عمومی، بخش خصوصی و جامعه محلی برقرار شود. تحلیل داده‌ها بیانگر آن است که مشارکت در این محله هنوز بیشتر به شکل شبه‌دستوری و از بالا به پایین صورت می‌گیرد و سازوکارهای مشارکت داوطلبانه و سازمان‌یافته اجتماعی به‌طور کامل شکل نگرفته‌اند. این امر موجب شده است که بسیاری از پروژه‌های بازآفرینی، اگرچه از نظر کالبدی پیشرفت داشته‌اند، اما از نظر اجتماعی و نهادی نتوانسته‌اند پایداری لازم را ایجاد کنند. از یافته‌های کلیدی تحقیق می‌توان دریافت که اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی محلی و ارتباط دوسویه میان مردم و نهادهای مدیریتی، بیشترین تأثیر را در تمایل ساکنان به مشارکت دارند. زمانی که مردم احساس کنند منافع آنها در تصمیم‌گیری‌ها لحاظ می‌شود و فرصت اظهار نظر در مراحل مختلف پروژه را دارند، همکاری بیشتری از خود نشان می‌دهند. همچنین، حمایت نهادی، سیاست‌های تشویقی اقتصادی و شفافیت در فرایندهای اجرایی نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت مشارکت دارند و می‌توانند به پیوند مؤثر میان بخش خصوصی و عمومی بینجامند. در مقابل، موانعی همچون بروکراسی پیچیده اداری، فقدان شفافیت مالی، ضعف اطلاع‌رسانی، بی‌اعتمادی به نهادهای تصمیم‌گیر و ناهم‌سویی منافع میان گروه‌های ذی‌نفع از جمله عوامل اصلی کاهش تمایل مردم به مشارکت و کند شدن روند بازآفرینی در این محله هستند. بنابراین، پاسخ به سؤال اصلی پژوهش آن است که مشارکت مؤثر مردم در فرایند بازآفرینی بافت فرسوده محله فردوسی، نیازمند استقرار یک مدل حکمرانی مشارکتی چندسطحی است؛ مدلی



جدول ۲. ارائه هدف و راهبرد و سیاست در بخش خصوصی.

معیار	هدف	راهبرد	سیاست
اولویت اول مؤلفه کالبدی (بخش خصوصی)	۱. افزایش تعاملات بین بخش دولتی و خصوصی	۱. ارتقا و به‌روزرسانی امتیازات و طرح‌های تشویقی ساخت‌وساز در بافت فرسوده	۱. اجازه تجمع بناهای ارزشمند در محله فردوسی با توجه به پلاک‌های ریزدانه شناسایی شده در محله، بیشتر از محدودیت‌ها و مقررات تعیین شده جهت جذب سرمایه گذار برای ایجاد کاربری‌های جاذب جمعیت ۲. واگذاری امتیازاتی نظیر طبقه مازاد در چارچوب قوانین و محدودیت‌های بافت فرسوده با در نظر گرفتن صرفه اقتصادی برای سرمایه گذار به شرط حفظ فضا و کارکرد بنا
	۲. ارتقای سطح کیفی و کمی تأسیسات زیربنایی محله فردوسی و تجهیزات شهری	۱. سامان‌دهی و به‌روزرسانی تأسیسات شهری نظیر شبکه آب و فاضلاب، برق و گاز محله	۱. اختصاص بودجه مناسب در حوزه نوسازی و به‌روزرسانی شبکه تأسیسات زیربنایی در بافت فرسوده فردوسی به سازمان‌های مربوطه جهت کم کردن دغدغه سازندگان ۲. اختصاص امتیازات ویژه نظیر معافیت از مالیات یا هزینه پیمانکاری مناسب به سرمایه گذاران بخش خصوصی مایل به بازسازی تأسیسات عمومی محله فردوسی
	۳. سامان‌دهی و حیات بخشی وضعیت کالبدی و بصری محله فردوسی	۱. اصلاح ساختار معابر محله مطابق با ضوابط و مقررات معابر شهری	۱. اصلاح عرض معابر محله نظیر کوچه‌های فرعی خیابان لاله زار، سی تیر و جمهوری و استانداردسازی آن مطابق با آیین‌نامه معابر شهری و توجه به حداقل عرض نفوذپذیر بودن آن ۲. بازطراحی معابر خیابان جمهوری، سی تیر، لاله زار و حافظ در جهت ایمن‌سازی آن و توجه بیشتر به امنیت عابرین با کمک گرفتن از طرح‌های بخش خصوصی
		۲. اصلاح ضوابط و مقررات نما به منظور بهبود وضعیت بصری محله	۱. واگذاری امتیازات ویژه برای سازندگانی که از مصالح منطقه با بافت تاریخی محله به‌خصوص در خیابان لاله زار، سی تیر و جمهوری استفاده کنند ۲. ممنوعیت استفاده از امتیاز طبقه مازاد برای سازندگانی که از مصالح هماهنگ با بافت محله در خیابان لاله زار، سی تیر و جمهوری استفاده نکنند
	۱. جذب سرمایه گذار و سازندگان برای سرمایه‌گذاری در بافت فرسوده محله	۱. ایجاد زمینه مشارکت سرمایه گذاران با بخش دولتی و مالکین ملک در محله فردوسی	۱. در اختیار گذاشتن زمین‌ها و امکان دولتی در محدوده خیابان امام خمینی، سی تیر و سعدی به بخش خصوصی سرمایه گذار به منظور بازآفرینی و بهره‌برداری از سود مشترک در بازه زمانی معین ۲. نیم بها کردن عوارض و مالیات ساخت‌وساز بنا در بافت فرسوده محله در جهت جذب سرمایه گذار و تشویق به سرمایه گذاری
		۳. اسکان موقت برای مالکینی که تمایل به مشارکت در بازآفرینی ملک خود با بخش خصوصی دارند توسط دولت به منظور تشویق و راحتی مالکین برای مشارکت با سرمایه گذار	۳. اسکان موقت برای مالکینی که تمایل به مشارکت در بازآفرینی ملک خود با بخش خصوصی دارند توسط دولت به منظور تشویق و راحتی مالکین برای مشارکت با سرمایه گذار
اولویت دوم مؤلفه اقتصادی (بخش خصوصی)	۲. توسعه صنعت گردشگری و صنایع خلاق در محله فردوسی در جهت جذب سرمایه گذار	۱. شناخت و گسترش ظرفیت‌ها و فرصت‌های گردشگری در بافت تاریخی محله فردوسی	۱. تمرکز بیشتر بر روی بناها و عناصر شاخص محله فردوسی در محدوده خیابان امام خمینی، فردوسی و سی تیر برای جذب گردشگر با برگزاری مراسم و رویدادهای ملی در آن جهت جذب سرمایه گذاران در محله ۲. ایجاد کاربری‌هایی نظیر کافه کتاب، موزه و نمایشگاه‌های کوچک در بناهای متروکه لاله زار و سی تیر توسط بخش خصوصی و سرمایه گذاران در جهت بازآفرینی محله و توانمندسازی و حیات بخشی به آن ۳. برگزاری تورها و رویدادهای شهری برای معرفی جاذبه‌های محله به منظور حضورپذیری و پویا کردن محله فردوسی
	۲. افزایش رقابت‌پذیری و مشارکت بین بخش‌های مختلف خصوصی در زمینه اقتصادی توسعه محله	۲. افزایش رقابت‌پذیری و مشارکت بین بخش‌های مختلف خصوصی در زمینه اقتصادی توسعه محله	۱. بهره‌گیری گروهی از دانش و سرمایه سازندگان و سرمایه گذاران علاقه مند در جهت بازآفرینی بناهای دارای ظرفیت لازم برای جذب گردشگر ۲. توجه به صنایع خلاق نظیر صنایع دستی، صنایع فرهنگی با ایجاد نمایشگاه‌های دائمی و موقت توسط بخش‌های خصوصی در محدوده باغ ملی در جهت تعادل بخشی و ایجاد فرصت‌های برابر برای رشد همگان
	۱. افزایش تعاملات اجتماعی میان سرمایه گذاران و سازندگان با مردم	۱. حضورپذیری مردم در تصمیم‌سازی‌ها و پروژه‌های سازندگان و سرمایه گذاران خصوصی	۱. تشکیل شرکت‌های تعاونی مدرن با حضور پیمانکاران، سرمایه گذاران و مالکان و مردم در جهت حرکت به سوی افزایش حس مشارکت مردم هم به صورت مالی و هم مشارکت در تصمیمات در مرکز محله ۲. برگزاری کارگروه‌هایی توسط شرکت‌های خصوصی با حضور افراد خلاق محله فردوسی با خط مشی‌های گوناگون برای ایده‌پردازی خلاقانه، ایجاد فضایی برای طراحی‌های خلاقانه و به شکل گروهی و رقابتی در سرای محله فردوسی ۳. طراحی فضاهایی توسط بخش خصوصی برای دادرسی عمومی برای بیان مطالبات و خواسته‌های مردم از سازندگانی مشغول در سرای محله فردوسی
	۲. امکان ثبت و دریافت بازخوردها از سوی مردم نسبت به طرح‌های بازآفرینی بخش خصوصی	۲. امکان ثبت و دریافت بازخوردها از سوی مردم نسبت به طرح‌های بازآفرینی بخش خصوصی	۱. استفاده از افراد تسهیل گر جامعه محلی، افراد ریش سفید و معتمد برای انتقال نظرات بین سازندگان و مردم در جلسات شهرداری به عنوان نماینده مردم ۲. بهره‌گیری از برگه‌های نظرخواهی فیزیکی و الکترونیکی و کامپیوتر محور برای دریافت نظرات و بازخوردهای ساکنین محله فردوسی از طرح‌ها
اولویت سوم مؤلفه اجتماعی (بخش خصوصی)	۳. افزایش تبادل اطلاعات میان افراد آگاه و با دانش محله با تصمیم گیران و جریان سازان محله	۳. افزایش تبادل اطلاعات میان افراد آگاه و با دانش محله با تصمیم گیران و جریان سازان محله	۱. ایجاد انجمن محله فردوسی در شهرداری منطقه با حضور نمایندگان محله، پلیس، معتمدین محله، نماینده سرمایه گذاران و سازندگان کلیدی تبادل اطلاعات در جهت تصمیم‌گیری برای عملیات‌های اجرایی با رهبری نمایندگان محلی در جلسه ۲. ایجاد گروه‌های مشاور با حضور نمایندگان افراد ذی‌نفع برای آگاه‌سازی مردم از روند برنامه‌ریزی و اجرا پروژه در محله فردوسی
	۲. افزایش آگاهی و دانش سرمایه گذاران در زمینه بازآفرینی بافت فرسوده محله	۱. ایجاد بستر مناسب برای برگزاری جلساتی توجیهی در جهت افزایش آگاهی سازندگان	۱. برگزاری تورها و سفرهای کاری برای سرمایه گذاران و ذی‌نفعان اصلی در بافت محله فردوسی برای شناخت بیشتر و شناساندن ظرفیت‌های محله در محدوده لاله زار، سی تیر و امام خمینی ۲. ایجاد کارگاه‌های آموزشی توسط شهرداری برای افزایش آگاهی سازندگان درباره ظرفیت‌ها و فرصت‌های بالقوه بافت فرسوده محله فردوسی ۳. برگزاری همایش برای معرفی طرح‌های موفق و شکست خورده در حوزه بازآفرینی بافت فرسوده برای سازندگان علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در بافت فرسوده محله فردوسی

جدول ۳. ارائه هدف و راهبرد و سیاست در بخش عمومی.

معیار	هدف	راهبرد	سیاست
اولویت اول مؤلفه اجتماعی (بخش عمومی)	۱.افزایش همراهی و مشارکت و حس تعلق مردم محله	۱. برنامه‌ریزی برای جمع کردن مردم محله در کنار هم برای مشارکت	۱. برگزاری جلساتی غیر رسمی تحت عنوان خانه باز با حضور همه مردم و ایجاد فضایی برای گفت و گو با متخصصان، بحث گروهی و بازدید از غرفه‌های اتاق همفکری در محدوده باغ ملی و موزه ایران باستان ۲. برگزاری جلسات فضای باز در جهت ارائه پیشنهادات آزاد توسط اهالی محله فردوسی و برحسب علاقه و خواست افراد در مکان‌های پرتردد نظیر میدان امام خمینی، چهار راه استانبول و سی تیر
	۲. اعتمادسازی ساکنان محله در پروژه‌های اجرایی شهری	۲. اجرا سازوکارهایی برای دریافت بازخورد و نظریات ساکنان محله فردوسی از پروژه‌های در حال اجرا	۱. استفاده از نظرخواهی‌های الکترونیکی و کامپیوتر محور با طراحی پرسشنامه‌های نظرخواهی از ساکنان محله ۲. طراحی اتاق نظرخواهی و ثبت انتقادات و پیشنهادات در ورودی پروژه‌های در حال اجرا برای ثبت نظرات عابرین و همسایگان طرح اجرایی
		۳. ارتقای سطح تبادل اطلاعات میان مردم محله فردوسی و مسئولین ذیربط	۱. اختصاص خطوط تماس مستقیم به منظور کسب اطلاعات طرح ۲. طراحی و انتشار بسته‌های رسانه‌ای، شامل پوشه‌ای حاوی خلاصه‌ای از اطلاعات مربوط به پروژه‌ها و در اختیار گذاشتن برای رسانه‌های محلی
		۱. شایسته سالاری در نظام اجرایی و مدیریتی پروژه‌ها در محله فردوسی	۱. استفاده از متخصصان خلاق و نوآور با توجه به سطح دانش و آگاهی آنها ار محله فردوسی برای اجرای طرح‌ها ۲. برگزاری مناقصه‌هایی برای واگذاری پروژه‌ها به شرکت‌هایی دارای افراد ایده‌پرداز و برخوردار از فناوری‌های نوین
		۲. شفاف‌سازی و سرعت بخشیدن به پروژه‌های اجرایی محله	۱. تهیه گزارش‌هایی متمرکز درباره کلیات موضوعات اعم از مالی و اجرایی مرتبط با برنامه و انتشار منظم آن در سایت شهرداری ۲. طراحی بانک اطلاعاتی درباره صورت حساب‌ها و جزئیات طرح‌های اجرایی محله فردوسی در جهت دسترسی و استفاده عمومی برای علاقه مندان ۳. پیشبینی دقیق زمان اجرای طرح‌ها توسط افراد متخصص و گذاشتن محدودیت‌ها و جریمه برای عدم پایان پروژه در زمان مقرر توسط پیمانکاران توسط مسئولین مربوطه
اولویت دوم مؤلفه کالبدی (بخش عمومی)	۱.افزایش آسایش، آرامش و امنیت کالبدی ساکنان محله	۱. استانداردسازی معابر و بناهای فرسوده محله فردوسی مطابق با قوانین و ضوابط مصوب	۱. ترمیم معابر زیر عمرت محلی و اختصاص فضای بیشتر به عابرین پیاده و راحتی عبور و مرور آنها در محدوده کوچه‌های فرعی خیابان لاله زار، فردوسی، حافظ، منوچهری و تقوی ۲. به‌روزرسانی و نوسازی تجهیزات و تأسیسات شهری محله فردوسی، محدوده باغ ملی و موزه ایران باستان (میلان شهری) مطابق با نیاز ساکنان و سازگار با بافت محله فردوسی و توجه به ارزش‌های معطوف ۳. انتقال کاربری‌های ناسازگار در محله فردوسی، مجاورت بیمارستان سینا، بیمارستان شرکت نفت و بیمارستان دادگستری در جهت افزایش آسایش ساکنان
	۱. توانمندسازی و عدالت بخشی برای ساکنان محله در جهت نوسازی بافت فرسوده محله	۱. واگذاری تسهیلات و امتیازات تشویقی از سوی دستگاه‌های ذیربط در جهت توانمندسازی ساکنان	۱. اعطای تسهیلات بانکی خارج از نوبت و بی‌بهره برای افراد علاقه مند به نوسازی بنای فرسوده خود در محله فردوسی
		۲. ایمن‌سازی و کاهش آسیب‌پذیری و ظرفیت‌سازی بافت فرسوده محله	۱. واگذاری امتیاز امکان ساخت طبقات مازاد توسط مردم از سوی دولت در صورت عقب‌نشینی بناهای فرسوده و تجمیع پلاک‌های ریزدانه ۲. اسکان افراد کم‌برخوردار ساکن بافت فرسوده محله فردوسی در خانه‌های دولتی تا زمان بازسازی ملک آنها

بافت‌های فرسوده شهری نیز مورد استفاده قرار گیرد. تمامی راهبردها و سیاست‌های ارائه شده، با توجه به ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و کالبدی محله فردوسی و نتایج تحلیل داده‌های میدانی، به صورت مکان‌محور طراحی شده‌اند و پاسخگوی نیازهای خاص این محله در فرایند بازآفرینی بافت فرسوده هستند.

اجرای هم‌زمان این سیاست‌ها می‌تواند هم‌افزایی میان نهادهای دولتی، سرمایه‌گذاران و ساکنان محله فردوسی ایجاد کند و از طریق حکمرانی مشارکتی چندسطحی، فرایند بازآفرینی را از مداخلات صرفاً کالبدی به بازآفرینی اجتماعی و نهادی ارتقا دهد. این الگو ضمن افزایش اثربخشی پروژه‌ها، پایداری اقتصادی، اجتماعی و فضایی محله فردوسی را تقویت کرده و می‌تواند به عنوان الگوی بومی و مشارکتی برای سایر

فهرست منابع

- احمدی، مارال؛ عندلیب، علیرضا؛ ماجدی، حمید رضا؛ زرآبادی، زهرا السادات (۱۳۹۸)، تحلیلی بر جایگاه سرمایه اجتماعی در بازآفرینی بافت فرسوده تاریخی محله امامزاده یحیی با بکارگیری معادله ساختاری، *فصلنامه دانش شهرسازی*، دوره ۳، شماره ۲، ۶۳-۴۹.
- پاک سرشت، سلیمان؛ رضایی، رایحه (۱۳۹۲)، ارزیابی پیامدهای اجتماعی نوسازی بافت فرسوده در محله اتابک (خوب بخت)، *پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، دوره ۲، شماره ۳، ۱۰۷-۱۴۱.
- رسولی، محمد؛ حاجی زاده اناری، حسن؛ سعیدپور، شراره؛ هوشنگ، محمد مهدی؛ قبادی، شادی (۱۴۰۲)، ارائه راهبردهای بازآفرینی رویدادمدار در بافت فرسوده شهری (مورد مطالعه: بافت فرسوده شهر یاسوج)، *فصلنامه توسعه پایدار شهری*، سال چهارم، شماره ۱۱، ۷۰-۵۱.
- موسوی، رفیع (۱۳۹۶)، تبیین ظرفیت‌های نهادی مؤثر بر بازآفرینی بافت‌های فرسوده شهری، نمونه موردی: منطقه ۱۳، شهرداری تهران، *رساله دکتری*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، جهاد دانشگاهی.
- موسوی، بخشنده نصرت؛ الیاس زاده (۱۳۹۷)، تحلیل رویکرد مشارکت جویانه در سامان‌دهی بافت‌های فرسوده منطقه ۱۲ شهر تهران، *فصلنامه مدیریت شهری*، شماره ۵۱، ۳۰۸-۲۹۷.
- نوریان، فرشاد؛ عبدالله پور زرکناری، سیدسجاد؛ قاضی، رضا؛ قضایی، محمد (۱۳۹۹)، ارزیابی تأثیر امنیت بر زیست‌پذیری بافت‌های فرسوده شهری و ارائه راهبردهای ارتقای آن، *مورد مطالعاتی: محله انصار شهر مشهد، فصلنامه معماری و شهرسازی/آرمان شهر*، دوره ۱۳، شماره ۳۳، ۲۸۱-۲۹۸.
- هاشمی، سید یوسف (۱۴۰۱)، تحلیلی بر نقش و جایگاه مدیریت یکپارچه شهری در سامان‌دهی بافت‌های فرسوده (مورد پژوهی: لات محله شهر رامسر)، *مطالعات هنر/اسلامی*، سال هفدهم، شماره ۴۳، دوره ۱۸، ۵۹۸-۶۱۶.
- شرقی، مرجان؛ برک‌پور، ناصر (۱۳۸۹)، گونه‌شناسی تکنیک‌های مشارکت شهروندان در برنامه‌ریزی شهری، بر مبنای سطوح مختلف مشارکت، *فصلنامه نامه معماری و شهرسازی*، دوره ۲، شماره ۴، ۱۰۱-۷۱.
- عندلیب، علیرضا (۱۳۸۹)، *اصول نوسازی شهری: رویکردی نو به بافت‌های فرسوده*، چاپ اول، تهران: انتشارات آذرخش.
- Alvanchi, A. , Amin Jafari, M. , Shabanlou, M. ,Meghdadi, Z. ,2021,A novel public-private-people partnership framework in regeneration of old urban neighborhoods in Iran, *Land Use Policy*, Volume 109, October 2021, 105728
- Carvalho, L, et al. (2019). Gentrification in Porto: Floating city users and internationally driven urban change. *Urban Geography*, 40 (4), 565–572. <https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/02723638.2019.1585139>
- Cansu, K., BalabanOsman, 2020. Sustainability of urban regeneration in Turkey: assessing the performance of the North Ankara urban regeneration project. *Habitat Int.* 95. <https://doi.org/10.1016/j.habitatint.2019.102081>
- Changdong, Y., Weixuan Chen, Y., Qiluan, H.,2024, Institutionalisation of public participation in China's urban regeneration from the perspective of historical institutionalism: Three-stage cases in Guangzhou, *Political Geography*, Volume 108, anuary 2024, 103036, <https://doi.org/10.1016/j.polgeo.2023.103036>
- Liu, Y. (2016). Cultural Event and Urban Regeneration: Lessons from Liverpool as the 2008 European Capital of Culture. *European Review*, 24 (1), 159-176
- Steinberg,B. 2012 Representation Theory of Finite Groups: An Introductory Approach. Springer, Berlin. <https://doi.org/10.1007/978-1-4614-0776-8>
- Hofer ,K., Wicki, M. , Kaufmann, D.,2024, Public support for participation in local development,World Development,Volume 178, June 2024, 106569, <https://doi.org/10.1016/j.worlddev.2024.106569>
- Salehi, M. , Taheri, Sh. , Shabani, A.,2023, Regenerating historical districts through tactical urbanism: A case study of Sarpol neighborhood in Isfahan Province, Iran,Frontiers of Architectural Research,Volume 12, Issue 6, December 2023, Pages 1234-1245
- Ye, C., Chen, W., Liu, Y., & He, Q. (2024). Institutionalisation of public participation in China's urban regeneration from the perspective of historical institutionalism: Three-stage cases in Guangzhou. *Political Geography*, 108, 103036.

خوانش رفتار و تجربه زیسته کاربران در فضای شهری (مطالعه موردی: بازار تاریخی کرمان)

میترا قربی^۱

تاریخ دریافت: ۱۸-۰۹-۱۴۰۴، تاریخ پذیرش: ۳۰-۱۱-۱۴۰۴

DOI: 10.22034/rau.2026.2080349.1286

چکیده

یکی از چالش‌های بنیادین در طراحی و برنامه‌ریزی فضاهای عمومی شهری، تبیین سازوکار شکل‌گیری الگوهای رفتاری و نقش هم‌زمان ابعاد کالبدی و زمانی در تجربه کاربران است. این پژوهش با هدف تحلیل تعامل «کالبد پایدار» و «زمان رویدادی» و تأثیر آن بر رفتارهای شهری و ادراکات ذهنی، بازار تاریخی کرمان را در حدفاصل میدان توحید تا میدان گنجعلی‌خان مورد مطالعه قرار می‌دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که ابعاد کالبدی و ریتم‌های زمانی چگونه الگوهای رفتاری کاربران را در یک فضای عمومی تاریخی بازآرایی می‌کنند؟ و این تغییرات رفتاری چه بازتابی در ادراک محیطی و ساختارهای شناختی کاربران دارد؟ پژوهش با استفاده از طرح ترکیبی همگرا انجام شده است؛ به‌گونه‌ای که داده‌های کمی و کیفی به صورت موازی و در یک چارچوب زمانی-مکانی مشترک گردآوری و در سطح تفسیر مکانی-مفهومی ادغام شده‌اند. در بخش کمی، الگوهای رفتاری کاربران از طریق مشاهده نظام‌مند و ثبت تصویری زمان‌بندی شده طی ۱۴ روز (۷ روز پیش از نوروز و ۷ روز در ایام نوروز) استخراج و ۴۲۳۸ رویداد رفتاری در پنج دسته عبوری / ضروری، توقف کوتاه، توقف بلند، اختیاری و اجتماعی کدگذاری و تحلیل شد. در بخش کیفی، با استفاده از نمونه‌گیری نظری، نقشه‌های شناختی و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۶۰ نفر از کاربران بازار گردآوری و با روش تحلیل مضمون بررسی گردید. یافته‌ها نشان می‌دهد نوروز به عنوان یک ریتم زمانی رویدادی، با ارتقای کیفیت تجربه محیطی، موجب افزایش معنادار رفتارهای اجتماعی و اختیاری و جابه‌جایی کانون‌های فعالیت از راسته‌های عبوری به میدان‌ها و گره‌های فضایی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که سهم رفتارهای عبوری از ۶۲٪ به ۳۸٪ کاهش و رفتارهای اجتماعی از ۴٪ به ۱۵٪ افزایش می‌یابد. همچنین هم‌پوشانی قابل توجهی میان کانون‌های تراکم رفتاری در ایام نوروز و عناصر برجسته در نقشه‌های شناختی جمعی مشاهده شد که بیانگر پیوند ساختاری میان نشانه‌های کالبدی، جذابیت ادراکی و اجتماع‌پذیری فضا است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد فهم فضاهای عمومی تاریخی مستلزم تحلیل یکپارچه چهار مؤلفه کالبد، زمان، رفتار و ادراک است و مدیریت این فضاها باید با رویکردی رویدادمحور و انعطاف‌پذیر، از ظرفیت‌های پنهان کالبد تاریخی برای تقویت تجربه اجتماعی و هویت جمعی بهره‌گیرد.

۱. استادیار گروه شهرسازی، دانشکده فنی و مهندسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.



کلیدواژه‌ها: رفتارشناسی شهری، تجربه زیسته، ریتم زمانی
 فضا، نقشه شناختی، بازار تاریخی کرمان

۱. مقدمه

طراحی و مدیریت فضاهای عمومی شهری در دهه‌های اخیر با چرخشی اساسی از تمرکز صرف بر فرم کالبدی به سوی تجربه انسانی، تعاملات اجتماعی و ادراکات ذهنی کاربران همراه بوده است. فضاهای عمومی دیگر تنها بستر حرکت و فعالیت تلقی نمی‌شوند، بلکه به مثابه صحنه‌هایی برای شکل‌گیری هویت جمعی، حافظه شهری و تجربه زیسته شهروندان عمل می‌کنند (Low, 2023; Mehta, 2022). فهم این فضاها مستلزم تحلیل رابطه‌ای پویا میان سه رکن بنیادین است: کالبد، رفتار و ادراک. بالین حال، این مثلث زمانی کامل می‌شود که «بُعد زمان» نیز به عنوان عاملی فعال و تغییردهنده وارد تحلیل شود؛ عنصری که در ادبیات معاصر شهرسازی جایگاهی فزاینده یافته و شهر را به مثابه پدیده‌ای زمانمند و چندلایه مفهوم‌سازی می‌کند (Madanipour, 2024).

در ادبیات نظری شهرسازی، دو سنت فکری عمده به تبیین این رابطه پرداخته‌اند. نخست، رویکرد کالبدی ادراکی که با آثار کلاسیک لینچ (۱۹۶۰) و گهل (۲۰۱۱، ۲۰۱۳) شکل گرفت و بر نقش سازمان فضایی، خوانایی محیط و کیفیت‌های فیزیکی در جهت‌یابی، الگوهای رفتاری و تعاملات اجتماعی تأکید دارد. دوم، رویکرد پدیدارشناختی-زمانی که ریشه در اندیشه‌های هایدگر (۱۹۷۷) و گیدئون (۲۰۰۹) داشته و تجربه مکان را پدیده‌ای ذاتاً زمانمند می‌داند. این نگاه در آثار متأخر کارمونا (۲۰۲۱) و مدنی‌پور (۲۰۰۷) بسط یافته و شهر را همچون «پالیمسستی تاریخی» معرفی می‌کند که لایه‌های کالبدی و زمانی به‌طور پیوسته بر یکدیگر انباشته می‌شوند.

با وجود غنای این دو میراث نظری، یک شکاف تحلیلی مهم همچنان پابرجاست: بخش عمده پژوهش‌ها یا به تحلیل ایستای فرم و کالبد پرداخته‌اند، یا زمان را به صورت انتزاعی و مستقل بررسی کرده‌اند (Drewe, 2005; Charbgoon & Mareggi, 2020). در مقابل، مطالعات معدودی تعامل هم‌زمان این دو بُعد را در قالب «ریتم‌های فضا-زمانی» و با تمرکز بر سازمان‌یابی فعالیت‌های اجتماعی در الگوهای مکانی-زمانی خاص تحلیل کرده‌اند (Meyer, 2008; Citta-dini, 2018; Shoval & Ahas, 2016). در ادبیات داخلی نیز

اگرچه مطالعات ارزشمندی هریک بر کالبد، رفتار یا ادراک تمرکز داشته‌اند، اما پژوهش‌هایی که این چهار مؤلفه را به صورت یکپارچه و در بستر فضاهای عمومی تاریخی پویا تحلیل کنند، اندک است. درنتیجه، سازوکارهای دقیق تأثیرگذاری متقابل «کالبد پایدار» و «زمان رویدادی» بر الگوهای رفتاری و بازتاب آن در ساختار ذهنی کاربران هنوز به‌طور نظام‌مند تبیین نشده است.

این خلأ دانشی در بازارهای تاریخی ایران اهمیت بیشتری می‌یابد. بازارها افزون بر کارکرد اقتصادی، حامل هویت فرهنگی و حافظه جمعی‌اند و در دوره‌های زمانی خاص، به‌ویژه مناسبت‌هایی مانند نوروز، دچار دگرگونی‌های محسوس در شدت حضور، نوع فعالیت‌ها و تجربه کاربران می‌شوند. بازار تاریخی کرمان با ترکیب کالبد پایدار صفوی-قاجاری و ریتم‌های زمانی متغیر و پرشدت، نمونه‌ای شاخص از چنین فضاهای چندلایه‌ای است و بستری مناسب برای مطالعه پویایی فضازمانی رفتار و ادراک فراهم می‌کند.

بر این اساس، با توجه به شکاف موجود در مطالعات یکپارچه، پژوهش حاضر با تمرکز بر بازار تاریخی کرمان در محدوده میدان ارگ تا میدان گنجعلی‌خان و با انتخاب نوروز به عنوان یک «ریتم زمانی رویدادی»، در پی پاسخ به این پرسش است که ابعاد کالبدی و زمانی چگونه و از طریق چه سازوکارهایی الگوهای رفتاری کاربران را در یک فضای عمومی تاریخی بازآرایی می‌کنند و این تغییرات چه بازتابی در ساختار ذهنی و نقشه‌های شناختی آنان دارد. مطالعه حاضر با تمرکز بر بازار تاریخی کرمان در پی تبیین سازوکارهای فضازمانی مؤثر بر رفتار و ادراک کاربران و ارائه چارچوبی تحلیلی برای مدیریت و طراحی انعطاف‌پذیر فضاهای عمومی تاریخی است، تا نشان دهد چگونه می‌توان از ظرفیت پویای «زمان» برای فعال‌سازی قابلیت‌های پنهان «کالبد» تاریخی و تقویت تجربه اجتماعی و هویت جمعی بهره برد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از طرح ترکیبی همگرا^۱ انجام شده است (Creswell & Plano Clark, 2017). در این طرح، داده‌های کمی (الگوهای رفتاری مشاهده‌پذیر) و داده‌های کیفی (ادراک، تجربه زیسته و ساختارهای شناختی کاربران) به صورت موازی و در یک بستر زمانی-مکانی مشترک گردآوری

شده و ادغام آنها در سطح تفسیر مکانی - مفهومی صورت گرفته است.

انتخاب این طرح به سه دلیل اصلی انجام شده است: نخست، تمرکز پژوهش بر تعامل هم‌زمان چهار مؤلفه کالبد، زمان، رفتار و ادراک ایجاب می‌کرد که داده‌ها بدون توالی زمانی و به صورت هم‌زمان گردآوری شوند. دوم، سه‌سوسازی میان رفتار مشاهده‌شده، ادراک ذهنی کاربران و ساختار فضایی محیط نیازمند هم‌پوشانی داده‌های کمی و کیفی در یک چارچوب زمانی واحد بود (Denzin, 1978). سوم، نوروژ به عنوان یک ریتم زمانی فرهنگی-رویدادی، تغییرات سریع و ناپایداری در الگوهای رفتاری و ادراکی ایجاب می‌کند که تفکیک زمانی فازهای پژوهش می‌توانست به از دست رفتن ظرافت‌های این تحولات منجر شود.

بر این اساس، پژوهش در سه سطح تحلیلی انجام شد:

۱. فاز کمی: ثبت و تحلیل الگوهای رفتاری کاربران در دو دوره زمانی پیش‌عید و ایام نوروژ؛
۲. فاز کیفی: تحلیل ادراک محیطی و ساختارهای شناختی کاربران در همان دو دوره؛
۳. فاز تلفیقی: ادغام تفسیری داده‌های رفتاری و ادراکی از طریق هم‌پوشانی مکانی و مفهومی، با هدف تبیین سازوکار تعامل کالبد-زمان-رفتار-ادراک.

جامعه پژوهش شامل تمامی استفاده‌کنندگان بازار تاریخی کرمان، از جمله عابران، خریداران، گردشگران و کسبه، در محدوده بین میدان توحید تا میدان گنجعلی‌خان بود. نمونه‌گیری به صورت میدانی و در بستر واقعی فضای شهری انجام شد و در بخش کیفی با بهره‌گیری از روش نمونه‌گیری نظری و حداکثر تنوع، ۶۰ نفر انتخاب شدند؛ این افراد شامل زنان و مردان در گروه‌های سنی جوان (زیر ۳۵ سال)، میان‌سال (۳۶ تا ۵۹ سال) و سالمند (۶۰ سال و بالاتر) بودند و از نظر نوع استفاده از فضا، شامل خریداران و عابران، گردشگران و کسبه بازار می‌شدند. نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت و مصاحبه‌ها در شش مکان کلیدی بازار و در دو دوره زمانی مختلف انجام شد تا تفاوت‌های فضایی و زمانی در ادراک کاربران لحاظ شود.

در بخش کمی، هر رویداد رفتاری مشاهده‌شده به عنوان واحد تحلیل در نظر گرفته شد و داده‌ها طی ۱۴ روز، در دو دوره هفت‌روزه و در بازه‌های زمانی همسان روزانه ثبت گردید؛

در مجموع، ۴۲۳۸ رویداد رفتاری کدگذاری و تحلیل شد. هر فرد می‌توانست در بازه‌های زمانی متفاوت بیش از یک رویداد رفتاری ایجاد کند، باین‌حال، از ثبت تکراری رفتارهای متوالی در یک بازه زمانی واحد اجتناب شد.

ابزار گردآوری داده‌ها در بخش کمی، مشاهده ساختاریافته^۲ با استفاده از یک پیش‌نویس مشاهده‌ای استاندارد و عکس‌برداری زمان‌بندی‌شده از نقاط کلیدی بود. رفتارها در پنج دسته عبوری/ضروری، توقف کوتاه، توقف بلند، اختیاری و اجتماعی کدگذاری شدند. در بخش کیفی، از دو ابزار اصلی ترسیم نقشه‌های شناختی (بر اساس روش لینچ) و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته استفاده گردید. شرکت‌کنندگان تصویر ذهنی خود از بازار را روی کاغذ سفید ترسیم کردند. برای افزایش دقت تطبیق‌پذیری، ابتدا تمام کרוکی‌ها اسکن شدند و سپس با روش وزنی، یک نقشه شناختی جمعی تولید گردید که در آن عناصری با فراوانی $\geq 30\%$ (۱۸ مورد از ۶۰ نقشه) به عنوان عناصر برجسته ذهنی در نظر گرفته شدند. پس از ترسیم نقشه ذهنی، مصاحبه‌ای نیمه‌ساختاریافته با تمرکز بر ادراک فضایی، تجربه زیسته و حساسیت زمانی کاربران انجام شد. مصاحبه‌ها ضبط، پیاده‌سازی و با کدگذاری ناشناس در نرم‌افزار NVivo 12 تحلیل شدند.

برای تحلیل داده‌ها، در بخش کمی از ترکیبی از روش‌های آماری، مکانی و رابطه‌ای استفاده شد. ابتدا با بهره‌گیری از آمار توصیفی و استنباطی، توزیع فراوانی رفتارهای ثبت‌شده بررسی و با استفاده از آزمون خی‌دو، تفاوت الگوهای رفتاری در دوره‌های زمانی مختلف مقایسه گردید. سپس به‌منظور شناسایی الگوهای مشابه استفاده از فضا، تحلیل خوشه‌ای برای طبقه‌بندی کاربران به کار رفت. در ادامه، داده‌های رفتاری در محیط نرم‌افزار ArcGIS 10.8 مکانی‌سازی شد و نقشه‌های تراکم و پراکنش برای آشکارسازی کانون‌های فعالیت و تغییرات فضازمانی تهیه گردید. همچنین، به‌منظور سنجش تأثیر هم‌زمان متغیرهای کالبدی بر احتمال وقوع رفتارهای اجتماعی، از رگرسیون لجستیک چندمتغیره استفاده شد.

در بخش کیفی، متن مصاحبه‌ها با رویکرد استقرایی و بر اساس شش گام تحلیل مضمون براون و کلارک کدگذاری شد و مضامین اصلی مرتبط با ادراک فضایی و تجربه زیسته کاربران استخراج گردید. نقشه‌های شناختی نیز بر پایه فراوانی عناصر ترسیم‌شده و میزان دقت فضایی تحلیل و از طریق



و الگوهای کنش

نخستین جریان نظری این حوزه با آثار کلاسیک لینچ (۱۹۶۰) و گهل (۲۰۱۳/۲۰۱۱/۱۹۸۷) بنیان گذاشته شد. لینچ با طرح مفهوم خوانایی و معرفی عناصر ادراکی فضا شامل مسیرها، لبه‌ها، گره‌ها، نشانه‌ها و حوزه‌ها، چارچوبی برای فهم ساختار ذهنی کاربران از فضا ارائه کرد. گهل نیز با مشاهدات نظام‌مند در فضاهای عمومی کپنهاگ، رابطه مستقیم میان کیفیت کالبدی و سه‌گانه رفتارهای «ضروری»، «اختیاری» و «اجتماعی» را مستندسازی نمود (Gehl & Svarre, 2013). در ادامه، الکساندر (۱۹۷۷) با «الگوهای کالبدی» و موتنگومری (۱۹۹۸) با مفهوم «سرزندگی شهری»، نقش طراحی فیزیکی در شکل‌دهی فعالیت‌ها را تقویت کردند. هال (۱۹۶۹) با طرح رویکرد بوم‌شناختی و مفهوم فاصله‌گذاری فضایی، نقش سازمان کالبدی فضا در شکل‌دهی تعاملات انسانی را تبیین کرد؛ همچنین هانزل و لدون^۲ (۲۰۱۷) با تحلیل تجربی رفتار کاربران در فضاهای عمومی، تأثیر ویژگی‌های کالبدی و سازمان فضایی بر الگوهای توقف، حرکت و تعامل را تأیید کردند. در ایران نیز پژوهش‌های بحرینی (۱۳۹۸، ۱۳۹۹) و پاکزاد (۱۳۹۱) با ارائه چارچوب‌های بومی، مبانی نظری تحلیل رابطه فرم و رفتار را تبیین کرده‌اند. همچنین مطالعاتی همچون لطیفی و صفری چابک (۱۳۹۲)، لطیفی و سجاذزاده (۱۳۹۳)، موقر و همکاران (۱۴۰۰) و رفیعی و اکبری‌نامدار (۱۴۰۴) به‌طور تجربی نشان می‌دهند که عناصر کالبدی در ارتقای خوانایی، هویت‌بخشی و الگوهای رفتاری کاربران مؤثرند؛ به‌گونه‌ای که کیفیت‌هایی نظیر محصوریت، جداره فعال، پیوستگی فضایی و نشانه‌مندی به عنوان محرک‌های اصلی رفتارهای اجتماعی و توقفی در فضاهای عمومی مطرح می‌شوند.

زندگی زمان‌مند فضا: ریتم‌ها، پالیمسست و دگرگونی‌های رفتار شهری

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، زمان به عنوان مؤلفه‌ای فعال در تجربه مکان وارد ادبیات شد. لینچ (۱۹۷۲) در «این مکان مربوط به چه زمانی است؟» زمان را بخشی از هویت مکان دانست. کارمونا (۲۰۲۱) و مدنی‌پور (۲۰۰۷) با مفهوم «پالیمسست شهری»، شهر را محصول لایه‌های متوالی زمان و کالبد معرفی کردند. در سطح نظری، مدنی‌پور و همکاران (۲۰۱۳) با بررسی چالش‌های تحول شهری در اروپا نشان می‌دهند که

روی‌هم‌گذاری آنها، یک نقشه شناختی جمعی تولید شد. درنهایت، در مرحله تلفیق، یافته‌های کمی و کیفی از طریق هم‌سوسازی مکانی و تفسیری یکپارچه شدند؛ به‌گونه‌ای که کانون‌های تراکم رفتاری با عناصر برجسته ادراکی مقایسه و تفسیر شد تا سازوکار ارتباط میان کالبد، زمان، رفتار و ادراک به صورت جامع تبیین گردد.

روایی و پایایی پژوهش از طریق راهکارهای چندگانه تضمین شد. در بخش کمی، پایایی مشاهده با استفاده از کدگذاری مجدد ۱۰٪ داده‌ها توسط دو کدگذار مستقل و محاسبه ضریب کاپای کوهن (۰/۸۹) تأیید گردید. در بخش کیفی، از بازبینی هم‌تا و بازخورد مشارکت‌کنندگان استفاده شد. همچنین، سه‌سوسازی داده‌ها، روش‌ها و چارچوب‌های نظری، همراه با مقایسه دو دوره زمانی متضاد، به تقویت اعتبار درونی و بیرونی یافته‌ها کمک کرد.

۳. پیشینه پژوهش

مطالعه رفتار انسانی در فضاهای عمومی شهری از دهه ۱۹۶۰ تاکنون دستخوش دگرگونی‌های مفهومی و روش‌شناختی گسترده‌ای بوده است. در آغاز، پژوهش‌ها عمدتاً بر ویژگی‌های کالبدی و عینی فضا متمرکز بودند؛ اما به تدریج، توجه به ابعاد ذهنی، اجتماعی و تجربی فضا نیز وارد ادبیات شد و افق‌های نوینی در تحلیل رابطه انسان و محیط گشود. این تحول نظری را می‌توان در چهار محور اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، نقش کالبد در شکل‌دهی رفتار که با مفاهیمی همچون خوانایی، سرزندگی و الگوهای کنش پی گرفته شد؛ دوم، زمان و ریتم‌های فضازمانی که با طرح مفاهیمی چون پالیمسست شهری و چرخه‌های حضور، پویایی فضاهای عمومی را برجسته ساخت؛ سوم، تجربه زیسته، ادراک و معنای مکان که با تأکید بر حس تعلق، پدیدارشناسی و زندگی روزمره، به لایه‌های ناملموس مکان پرداخت؛ و چهارم، مطالعات بازارهای تاریخی و پژوهش‌های زمینه ایران که با تلفیق سه جریان پیشین، ظرفیت‌های بومی و چندلایه فضاهای شهری ایران را به‌ویژه در بافت‌های تاریخی و رویدادمحور مورد واکاوی قرار داده است.

بنیان‌های کالبدی ادراک و رفتار: خوانایی، سرزندگی

در کیفیت تجربه فضا دارند. رویکردهای پدیدارشناختی مکان از توان^{۱۲} (۱۹۷۷)، رلف (۱۹۷۶) و نوربرگ شولتز (۱۹۸۰) تا سیمونس^{۱۳} (۲۰۱۳)، تأکید بر زمانمندی تجربه و نقش حافظه، تکرار و ریتمهای روزمره در ساخت معنا دارند. لوفور (۱۹۹۱) با مفهوم «فضای زیسته»، فضا را محصولی اجتماعی و زمانمند می‌داند که از طریق کنش‌ها و تجربه‌های روزمره شکل می‌گیرد. پژوهش‌های اتنوگرافیک و مشارکتی اخیر در فضاهای عمومی مانند بیشاپ و همکاران^{۱۴} (۲۰۲۴) و البرشت و همکاران^{۱۵} (۲۰۲۳) نشان می‌دهند که «زیرساخت‌های اجتماعی» و «سومین مکان‌ها» ماهیتی ذاتاً زمانی دارند و کیفیت تجربه کاربران در آنها با تغییر ریتمهای اجتماعی و فرهنگی دگرگون می‌شود. در ایران نیز غربا و طبیبیان (۱۳۹۶) با تحلیل نقشه‌های شناختی در بافت تاریخی کرمان، نشان داده است که عناصر کالبدی شاخص با ساختار ذهنی کاربران هم‌پوشانی معناداری دارند. همچنین اردشیر و مولوی (۱۴۰۳) در بازار روز خرم‌آباد نشان دادند که عناصر هویتی فضا با تجربه زیسته و تعاملات اجتماعی کاربران ارتباط معنی‌داری دارد.

بسترهای چندلایه شهری: سنتز کالبد، رویداد و زمان در بازارهای تاریخی ایران

بازارهای تاریخی نمونه‌ای از فضاهای عمومی چندلایه‌اند که کالبد پایدار و ریتمهای زمانی را با هم ترکیب می‌کنند. سلطان‌زاده (۱۳۸۰) و پوراحمد و همکاران (۱۳۸۹) ساختار کالبدی و کارکردی بازارهای ایرانی را تحلیل کرده‌اند. مطالعات جدیدتر مانند نجاری نابی و مهدی‌نژاد (۱۳۹۹) با ترکیب نحو فضا و مشاهده رفتاری، نشان داده‌اند که پیکربندی فضایی بازارها نقش مهمی در اجتماع‌پذیری دارد. مطالعات بین‌المللی درباره فضاهای موقت و رویدادمحور نشان می‌دهند که رویدادها می‌توانند الگوهای رفتاری را بازآرایی و ظرفیت‌های پنهان کالبد را فعال کنند (Bishop & Williams, 2012; Smith, 2015). جوادی و همکاران (۲۰۲۵) با بررسی «تأثیر رویدادها بر تحول ساختار فضاهای عمومی» نشان دادند که رویدادهای شهری فضاهای عمومی را به مکان‌های موقت تعامل و اجتماع تبدیل می‌کنند. لطیفی و سجاذزاده (۱۳۹۳) نیز تأثیر تغییرات فصلی و رویدادی بر رفتار کاربران را تحلیل کردند.

«جدول ۱» خلاصه تحلیلی مهم‌ترین مطالعات اثرگذار و

فضاهای عمومی پدیده‌هایی پویا و زمانمند هستند که در بستر تغییرات اجتماعی، اقتصادی و کالبدی بازآرایی می‌شوند. این نگاه، زمان را نه یک پس‌زمینه خنثی، بلکه عاملی فعال در شکل‌دهی کیفیت و کارکرد فضاهای عمومی معرفی می‌کند. فیضی و رزاقی‌اصل (۱۳۸۷) و سوری و رزاقی‌اصل (۱۳۹۲) مفهوم «حس زمان» را در طراحی شهری بسط داده‌اند. با ظهور کلان‌داده‌ها و فناوری‌های ردیابی، مطالعه ریتمهای فضازمانی وارد مرحله جدیدی شد؛ شوال و آهاس^۴ (۲۰۱۶) نشان دادند که الگوهای حضور و حرکت در فضاهای عمومی تابع چرخه‌های روزانه، هفتگی و فصلی‌اند. پژوهش‌های ژانگ و همکاران^۵ (۲۰۲۰) و کیم و لی^۶ (۲۰۲۲) نیز نشان داده‌اند که تغییرات زمانی کیفیت محیط، نوع فعالیت و مدت ماندگاری کاربران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. استیونس و داوی^۷ (۲۰۲۳) تأکید می‌کنند که رفتار شهری نه‌تنها محصول کالبد، بلکه نتیجه تعامل پویا میان زمان، شرایط محیطی و انگیزه‌های کاربران است. در همین راستا، تارتیا^۸ (۲۰۲۰) با تمرکز بر «زمانمندی و ریتممندی فضای خیابان»، نشان می‌دهد که تجربه زیسته خیابان در بستر چرخه‌های زمانی روزمره شکل می‌گیرد. کیان^۹ (۲۰۲۰) با بررسی «جغرافیاهای فضاهای عمومی»، بر تنوع‌پذیری زمانمند عمومی بودن فضا تأکید می‌کند و زیپاتا و هانی‌رز^{۱۱} (۲۰۲۲) در یک مطالعه میدانی نشان داده‌اند که افزایش فعالیت پیاده و توقفی در فضاهای عمومی چگونه به تغییرات رفتاری و بازآرایی الگوهای استفاده از فضا منجر می‌شود. تمام این مطالعات نقش مؤثر زمان، شرایط محیطی و انگیزه‌های کاربران را در شکل‌دهی رفتار شهری تأیید می‌کنند و بر این نکته تأکید دارند که رفتار در فضاهای عمومی صرفاً محصول کالبد نیست، بلکه نتیجه تعامل پویا میان این عوامل است.

معنای مکان در بوته تجربه: حس تعلق، پدیدارشناسی و زندگی روزمره

جریان سوم بر تجربه زیسته و معنای مکان تمرکز دارد. آثار کلاسیک جیکوبز (۱۹۶۱) و ویلیام وایت (۱۹۸۰) اهمیت مشاهده خردمقیاس و تعاملات روزمره را برجسته کردند. در حوزه ادراک، نظریه «دلبستگی به مکان» آلتمن و لو^{۱۱} (۲۰۱۲) و مطالعات روان‌شناسی محیطی مانند کیم و کاپلان (۲۰۰۴) نشان می‌دهند که حس تعلق، امنیت و آشنایی نقش مهمی



- نحوه ارتباط آنها با چارچوب پژوهش حاضر را ارائه می‌کند.
- بر پایه مرور نظام‌مند پیشینه، می‌توان دریافت که اگرچه مطالعات پیشین هریک به‌طور جداگانه بر ابعاد کالبدی، زمانی، رفتاری یا ادراکی فضاهای عمومی متمرکز بوده‌اند، اما تحلیل یکپارچه هم‌زمان این چهار مؤلفه، به‌ویژه در بستر پویای فضاهای تاریخی و تحت تأثیر ریتم‌های رویدادی (مانند نوروز)، همچنان یک شکاف پژوهشی جدی محسوب می‌شود. برای پوشش این شکاف و تبیین سازوکارهای حاکم بر تعامل فضازمانی کاربران در بازار تاریخی، مدل مفهومی پژوهش حاضر حول محور تعامل پویای چهار عنصر کلیدی شکل گرفته است:
- ویژگی‌های کالبدی:** کالبد پایدار بازار شامل پیکربندی فضایی، خوانایی مسیرها، محصوریت فضاها، جداره‌های فعال و عناصر نشانه‌ای است. این ویژگی‌ها زمینه اولیه و بستر ساختاری لازم برای شکل‌گیری رفتارهای کاربران و ادراک محیطی را فراهم می‌کنند. به عبارتی، کیفیت و سازمان فضایی بازار، نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری حرکت، نقاط توقف و تعاملات اجتماعی دارد.
۲. **ریتم‌ها و شرایط زمانی:** زمان به عنوان عاملی فعال در مدل، چرخه‌های روزمره، فصلی و رویدادی را در بر می‌گیرد. به‌ویژه رویدادهایی مانند نوروز، با افزایش حضور کاربران و تغییر نوع فعالیت‌ها، الگوهای رفتاری را بازآرایی می‌کنند. در این مدل، زمان نه به عنوان یک پس‌زمینه خنثی، بلکه به صورت عامل مؤثر در سازمان‌دهی فضا و فعال‌سازی ظرفیت‌های پنهان کالبد مطرح است.
۳. **الگوهای رفتاری کاربران:** رفتارها در پنج دسته اصلی (حرکت عبوری/ ضروری، توقف کوتاه، توقف بلند، فعالیت اختیاری و تعامل اجتماعی) کدگذاری می‌شوند. این رفتارها تحت تأثیر ویژگی‌های کالبد و ریتم‌های زمانی شکل می‌گیرند و به‌طور مستقیم بر کیفیت تجربه فضا اثر می‌گذارند. همچنین، الگوهای رفتاری بازخوردی برای ادراک و استفاده مجدد از عناصر کالبدی ایجاد می‌کنند.
۴. **ادراک و تجربه زیسته:** ادراک کاربران شامل حس مکان، سرزندگی، امنیت، خوانایی و کیفیت تجربه است. این مؤلفه بازتاب مستقیم تعامل کالبد و رفتار در بستر زمان است و از

جدول ۱. خلاصه و تحلیل مطالعات پیشین و ارتباط آنها با چارچوب پژوهش حاضر.

نویسنده/ سال	محور نظری	روش پژوهش	یافته‌های کلیدی	ارتباط مستقیم با پژوهش حاضر (بازار تاریخی کرمان)
لینچ (۱۹۶۰)	ادراک و خوانایی شهری	مطالعات موردی و نقشه‌های ذهنی	مسیر، گره، لبه، نشانه و حوزه ساختار ذهنی فضا را می‌سازند.	چارچوب تحلیل ادراک فضایی و نقشه‌های شناختی کاربران بازار
جیکوبز (۱۹۶۱)	زندگی اجتماعی خیابان	مشاهده میدانی	حضور مردم و فعالیت‌های روزمره عامل سرزندگی و امنیت فضا است	تبیین نقش تعاملات اجتماعی و حضورپذیری در سرزندگی بازار
وایت (۱۹۸۰)	رفتار در فضاهای عمومی	فیلم‌برداری و مشاهده سیستماتیک	نشستن، مکث و تجمع شاخص‌های کیفیت فضایی‌اند	تحلیل الگوهای توقف، مکث و تجمع در راسته‌ها و میدانچه‌های بازار
گهل (۱۹۸۷-۲۰۱۳)	کالبد و رفتار	مشاهده رفتاری	کیفیت طراحی با رفتارهای ضروری، اختیاری و اجتماعی رابطه مستقیم دارد.	سنجش اینکه کدام بخش‌های بازار رفتار اجتماعی بیشتری تولید می‌کنند.
الکساندر و همکاران (۱۹۷۷)	الگوهای طراحی انسانی	الگوهای تکرارشونده فضایی	فرم‌های انسانی‌مقیاس تعامل و تعلق را تقویت می‌کنند	ارزیابی تناسب مقیاس و ساختار کالبدی بازار تاریخی با رفتار کاربران
مدنی‌پور (۲۰۰۷)	زمان و فضا	تحلیل نظری-شهری	فضا محصول لایه‌های تاریخی و زمانی است (پالیمست شهری)	درک بازار کرمان به عنوان فضای تاریخی چندلایه و پویا
سیمونسن (۲۰۱۳)	تجربه زیسته و پدیدارشناسی مکان	رویکرد کیفی	عادت‌ها، ریتم‌های روزمره و تجربه بدنی، معنای مکان را می‌سازند	تحلیل تجربه زیسته کسبه و کاربران دائمی بازار
شوال و آهاس (۲۰۱۶)	ریتم‌های فضازمانی	ردیابی حرکت (GPS)	حضور و حرکت تابع چرخه‌های روزانه، هفتگی و فصلی است	مقایسه الگوهای رفتاری بازار در ایام عادی و نوروز
کرمونا (۲۰۲۱)	کیفیت فضاهای عمومی	ارزیابی چندمعیاره	کیفیت طراحی، مدیریت و فعالیت‌ها به‌طور هم‌زمان عملکرد فضا را تعیین می‌کند	چارچوب ارزیابی یکپارچه کالبد، فعالیت و مدیریت بازار

۴. قلمرو زمانی - مکانی پژوهش

قلمرو زمانی: قلمرو زمانی پژوهش شامل دو دوره هفت‌روزه است: دوره عادی (دو هفته پیش از نوروز) و دوره رویداد (تعطیلات نوروز، ۱ تا ۷ فروردین). انتخاب این بازه‌ها با همسان‌سازی شرایط روزهای هفته، ساعات مشاهده، دمای میانگین هوا (۲۲-۱۸ درجه سانتی‌گراد) و عدم تداخل با سایر رویدادهای محلی انجام شد تا هر تغییر رفتاری یا ادراکی ناشی از فعال‌شدن ریتم نوروز باشد.

قلمرو مکانی: محدوده مورد مطالعه، بافت تاریخی و فرهنگی بازار سرپوشیده کرمان است یکی از بازارهای تاریخی برجسته ایران که در دوره صفوی بنیان گذاشته شده و در دوره قاجار به اوج گسترش خود رسید (پوراحمد، ۱۳۷۶: ۷۵). بازار کرمان به دلیل پیکربندی فضایی منسجم، وجود کاربری‌های متنوع اقتصادی، اجتماعی و مذهبی، و توانایی آن در خلق تعامل‌های چندبعدی میان کالبد، زمان، رفتار و ادراک، نمونه‌ای ایده‌آل برای مطالعه این پژوهش به شمار می‌رود. محدوده مورد مطالعه به طول ۵۰۰ متر از میدان توحید (ورودی اصلی بازار) تا میدان گنجعلی‌خان (پایان مسیر) امتداد دارد (شکل ۲).

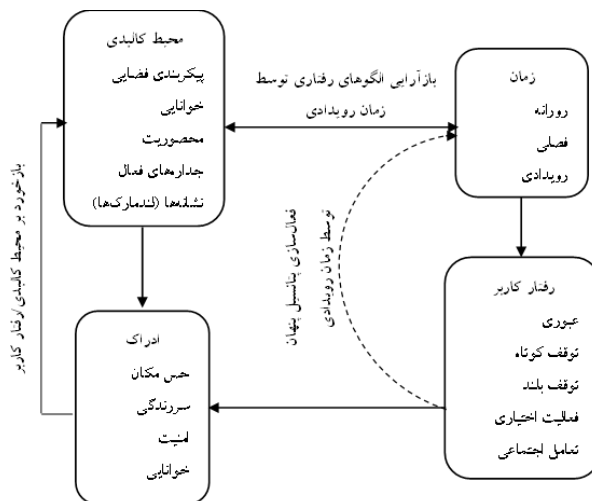
برای تحلیل دقیق‌تر، این محدوده به پنج بخش پیوسته و متمایز تقسیم شده که هر بخش از نظر ویژگی‌های کالبدی و عملکرد روزمره کاربران مشخص گردیده است (جدول ۲).

این تقسیم‌بندی سلسله‌مراتب فضایی بازار را از مسیر خطی به گره‌های انتقالی و مرکزی تا فضای باز پایانی نشان می‌دهد که همسو با نظریه سازمان‌دهی ذهنی فضاهای شهری لینچ

طریق بازخورد، رفتارهای آینده و نحوه استفاده از عناصر فضایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تجربه زیسته کاربران به ایجاد پیوند میان هویت جمعی، یادآوری خاطره و اجتماع‌پذیری فضا کمک می‌کند.

این چهار مؤلفه در یک چرخه تعاملی و خودتقویت‌کننده عمل می‌کنند. کالبد پایدار، زمینه‌ساز رفتار است؛ زمان رویدادی، ظرفیت‌های نهفته در کالبد را فعال و رفتارها را به سمت فعالیت‌های اجتماعی و اختیاری سوق می‌دهد؛ این تغییر رفتاری، به نوبه خود، ادراک کاربران را غنی و حس مکان را تقویت می‌کند؛ و درنهایت، ادراک تغییریافته، الگوهای رفتاری آتی و نحوه تعامل با فضا را هدایت می‌کند. این مدل چارچوبی تحلیلی برای فهم چگونگی تبدیل فضاهای تاریخی از حالت «محور عبوری» به «عرصه اجتماع» تحت تأثیر ریتم‌های زمانی فراهم می‌آورد. «شکل ۱» این مدل مفهومی و چرخه تعاملات آن را به صورت شماتیک نشان می‌دهد.

بر اساس چارچوب نظری فوق، می‌توان رابطه میان کالبد، زمان، رفتار و ادراک را به مثابه نظامی تعاملی و چندلایه در نظر گرفت که تنها از طریق ترکیب داده‌های عینی رفتاری و داده‌های ذهنی-ادراکی قابل تحلیل است. ازاین‌رو، بررسی تجربی این روابط مستلزم به‌کارگیری رویکردی روش‌شناختی است که امکان گردآوری هم‌زمان شواهد کمی و کیفی و ادغام تفسیری آنها را فراهم آورد.



شکل ۱. مدل مفهومی پژوهش.



شکل ۲. محدوده مورد مطالعه.

است.

یافته‌های کمی: تحلیل الگوهای رفتاری

توزیع و مقایسه آماری انواع رفتار: رفتار کاربران در دو مقطع «پیش‌عید» و «ایام نوروز» در پنج دسته کدگذاری و مقایسه شد. مقایسه فراوانی پنج دسته رفتار کدگذاری شده بین دو دوره «پیش‌عید» و «ایام نوروز» با استفاده از آزمون خی-دو انجام شد. نتایج تفاوت‌های آماری معناداری را نشان داد ($\chi^2 = 8/47$). همان‌طور که در جدول ۳ مشاهده می‌شود، نوروز موجب کاهش چشم‌گیر رفتارهای عبوری/ضروری و افزایش قابل‌توجه رفتارهای اختیاری و اجتماعی شده است. این تغییر حاکی از آن است که نوروز به عنوان یک محرک زمانی، جذابیت‌های محیطی و حس تجربه‌محوری را افزایش داده و نیاز به مکث، مشاهده و ارتباط اجتماعی را تقویت می‌کند. این تغییر، نشان‌دهنده گذار فضا از «محور عبوری» به «مقصد توقف

(۱۹۶۰) است و امکان تحلیل داده‌های رفتاری و شناختی در چارچوب پژوهش را فراهم می‌آورد. این محدوده از نظر پیکربندی فضایی، دارای دو ویژگی کلیدی است: ۱- خطی بودن غالب که در حالت عادی، عمدتاً به صورت محور عبوری عمل می‌کند، ۲- وجود گره‌های پتانسیل‌دار مانند میدان‌های ارگ و گنجعلی‌خان و چهارسوق که دارای قدرت اتصال بالا هستند و در صورت فراهم‌شدن محرک‌های محیطی-زمانی، به راحتی به مقاصد توقف تبدیل می‌شوند.

۵. یافته‌ها و تحلیل

یافته‌های این پژوهش در راستای چارچوب نظری کالبد-زمان-رفتار-ادراک و بر اساس سه سطح تحلیل رفتاری، ادراکی و تلفیقی ارائه می‌شود. نتایج هر بخش به گونه‌ای تنظیم شده است که نشان دهد تغییرات فضازمانی چگونه در الگوهای رفتاری بروز یافته و چه بازتابی در ساختار ذهنی کاربران داشته

جدول ۲. تقسیم‌بندی قلمرو مکانی محدوده مورد مطالعه و ویژگی‌های ساختاری-ادراکی بخش‌های کلیدی آن.

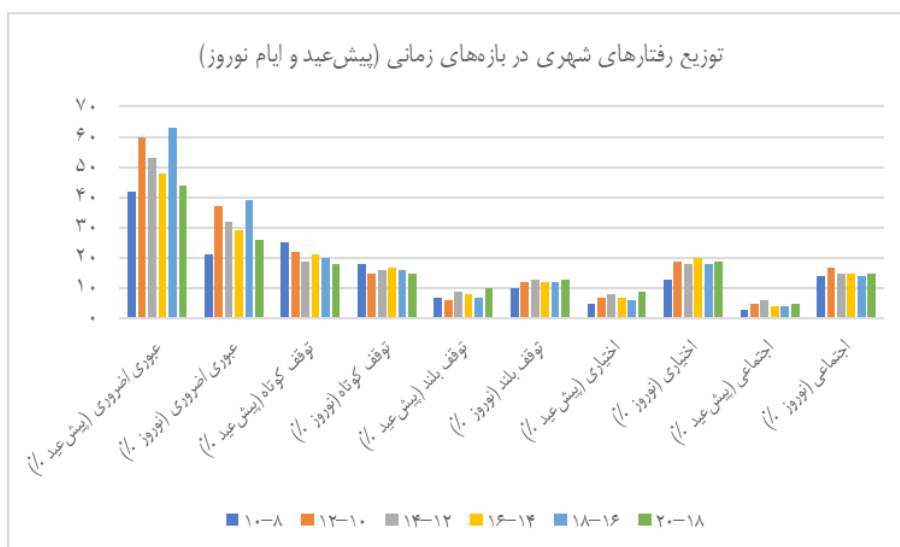
بخش	موقعیت نسبی	ویژگی‌های کالبدی کلیدی	عملکرد غالب در حالت روزمره
میدان ارگ (توحید)	آغاز مسیر، ورودی اصلی	فضای باز، دروازه اصلی، عناصر مدرن (ایستگاه تاکسی، دستفروشان)	گره عبوری و توزیع ترافیک عابران
راسته اصلی بازار (از ارگ تا نقاره‌خانه)	مسیر خطی مرکزی	عرض متوسط ۳ تا ۴ متر، سقف گنبدی‌های تکیه‌گاهی، جداره‌های فعال (کاربری تجاری)، نورپردازی غیرمستقیم، فضای نسبتاً محصور	مسیر کارکردی اصلی؛ حرکت هدفمند عبوری و خرید ضروری
نقاره‌خانه و بازار سراجی	گذر انتقالی؛ میانه مسیر	ساختار گنبدی-گذرهای جانبی، اتصال به راسته‌های فرعی (مانند بازار سراجی)، عرض کمتر (۲/۵-۳ متر)، ارتفاع سقف کاهش‌یافته	گذر انتقالی؛ تغییر سرعت و رفتار، محل توقف‌های کوتاه
چهارسوق	نقطه تقاطع چهار راسته اصلی	سقف مرکزی گنبدی با چهار طاق بزرگ، ارتفاع قابل توجه (حدود ۸ متر)، دید ۲۴۰ درجه، اتصال به کاروانسرا، حمام و مساجد	گره توزیع‌تعدادی؛ تقاطع حجم بالایی از تردد
میدان گنجعلی‌خان	پایان مسیر، گره انتهایی	فضای باز مربعی (۵۰ × ۵۰ متر)، حوض مرکزی، سردر کاروانسرا در یکی از ضلع‌ها، دید ۳۶۰ درجه، عناصر تاریخی متنوع (حمام، مسجد، کاروانسرا)	مقصد اجتماعی-فرهنگی؛ فضای تجمعی، استراحت و تعامل

رفتارها را در محدوده نشان می‌دهد. این نتایج تأکید می‌کند که نوروز نه تنها حجم حضور کاربران را افزایش داده، بلکه ماهیت استفاده از فضا را از «عبور سریع و خرید هدفمند» به «توقف، تعامل اجتماعی و تجربه فراغتی» تغییر داده است. در نتیجه، بعد زمانی نوروز با افزایش جذابیت‌های محیطی، ساختار نیاز را از «رسیدن» به «بودن» تغییر داده است؛ آن‌گونه که رلف (۱۹۷۶) بیان می‌کند، فضا زمانی «مکان» می‌شود که عامل توقف و درگیری عاطفی را فعال کند.

تحلیل خوشه‌ای رفتاری: برای طبقه‌بندی کاربران بر اساس الگوی رفتاری، از تحلیل خوشه‌ای استفاده شد که منجر به شناسایی سه خوشه متمایز گردید.

اجتماعی» است؛ روندی که گه‌ل (۲۰۱۳) آن را نتیجه افزایش «کیفیت تجربه‌پذیری محیط» می‌داند، یعنی زمانی که محیط زمینه‌ای برای مکث، مشاهده و تعامل فراهم می‌کند. همچنین مطابق با نظر وایت (۱۹۸۰)، افزایش فعالیت‌های اجتماعی، نشانه فعال شدن پتانسیل‌های نهفته فضای شهری است.

افزون بر آن، بررسی الگوی زمانی رفتارها در بازه‌های دوساعته نشان می‌دهد که در پیش‌عید، اوج رفتارهای ضروری در ساعات ۱۰-۱۲ و ۱۶-۱۸ اتفاق افتاده است؛ حال آنکه در نوروز، رفتارهای اجتماعی و اختیاری توزیع یکنواخت‌تری در طول روز داشته‌اند که نشان‌دهنده کاهش سلطه نیازهای ابزاری و تقویت تجربه‌محوری است. «شکل ۳» نیز توزیع زمانی



شکل ۳. توزیع رفتارها در محدوده مورد مطالعه در بازه‌های زمانی مشخص.

جدول ۳. توزیع درصدی و مقایسه انواع رفتارهای شهری در دو دوره زمانی.

نوع رفتار	پیش‌عید (%)	ایام نوروز (%)	تغییر مطلق	درصد تغییر	تعریف عملیاتی (نماد رفتاری)
عبوری/ضروری	۶۲	۳۸	-۲۴	کاهش ۳۹٪	خرید هدفمند، عبور سریع
توقف کوتاه	۲۳	۱۷	-۶	کاهش ۲۶٪	انتظار، بررسی وبترین
توقف بلند	۵	۱۲	+۷	افزایش ۱۴۰٪	استراحت، گفت‌وگوی طولانی
اختیاری	۶	۱۸	+۱۲	افزایش ۲۰۰٪	قدم‌زنی، عکاسی، تماشا
اجتماعی	۴	۱۵	+۱۱	افزایش ۲۷۵٪	گفت‌وگو، مشارکت در برنامه‌ها



رفتارهای شهری، توزیع فضایی و الگوی حرکت کاربران در بازار تاریخی کرمان طی دو بازه زمانی پیش‌عید و نوروز با دو روش مکمل تحلیل شد: ۱. نقشه‌های خطی حرکتی با ضخامت متناسب با فراوانی تردد و ۲. نقشه‌های حرارتی جهت شناسایی نقاط داغ تراکم رفتاری.

یافته‌ها حاکی از تغییر بنیادین هندسه فضایی-رفتاری است. مطابق شکل‌های ۴ و ۵، در پیش‌عید حدود ۶۸٪ رفتارها بر محور خطی میدان ارگ ← چهارسوق ← میدان گنجعلی‌خان متمرکز بود که بیانگر کارکرد خرید-محور و الگوی حرکتی هدفمند است. در نوروز، با تقویت مؤلفه‌های رویدادی، تمرکز حرکتها به سه گره جذابیت تغییر یافت: میدان گنجعلی‌خان (۴۰٪)، کاروانسرای گنجعلی‌خان (۱۵٪) و چهارسوق (۱۴٪). این بازاریابی نشان‌دهنده تبدیل فضا از محور عبور خطی به مقاصد توقف و تعامل اجتماعی است.

تحلیل الگوهای حرکتی نشان می‌دهد که جریان‌های خطی و هدفمند در پیش‌عید، در نوروز جای خود را به حلقه‌های حرکتی حول کانون‌های جاذبه داده‌اند. این تغییر هندسه فضا، نقاط اوج

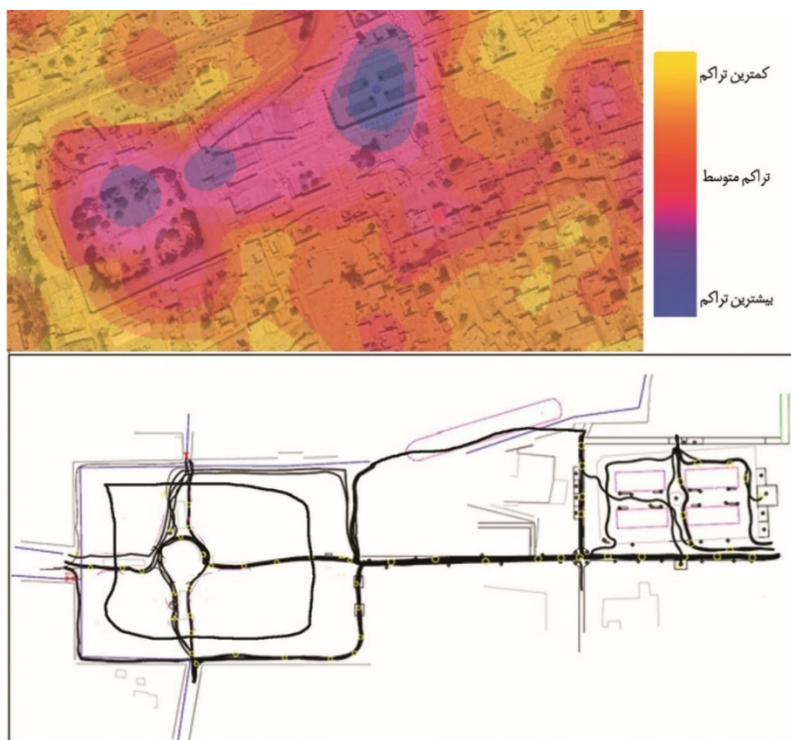
- خوشه ۱: خریداران هدفمند (۷۲٪ پیش‌عید، ۳۵٪ نوروز، میزان تغییر: کاهش ۵۱ درصدی)

- خوشه ۲: گردشگران تجربه‌محور (۱۸٪ پیش‌عید، ۴۵٪ نوروز، میزان تغییر: افزایش ۱۵۰ درصدی)

- خوشه ۳: اجتماع‌گرایان (۱۰٪ پیش‌عید، ۲۰٪ نوروز، میزان تغییر: افزایش ۱۰۰ درصدی)

این تغییر ساختاری به معنای جایگزینی انگیزه‌های وجودی (تجربه، تعامل) با انگیزه‌های ابزاری (خرید، عبور) است؛ نتیجه‌ای که با دیدگاه کرمونا (۲۰۱۰) درباره «قدرت مناسبت‌های جمعی در بازآفرینی عملکرد اجتماعی فضاهای عمومی» همخوان است. درواقع، نوروز ترکیب جمعیت را از «کاربران مصلحتی» به «کاربران مقصدجو» تغییر داده است. این یافته به‌طور مستقیم نشان می‌دهد که زمان رویدادی، کیفیت اجتماعی شدن کاربران را بیش از صرفاً افزایش حجم حضور تغییر می‌دهد.

تحلیل مکانی تراکم رفتارها، الگوی حرکت و نقاط اوج تداخل رفتاری: به‌منظور بررسی تأثیر مناسبت زمانی بر پیکربندی



شکل ۴. پراکنش و تراکم رفتاری در دوره پیش‌عید (بالا: نقاط داغ شدت تراکم فعالیت. پایین: الگوهای رفتاری و حرکتی در محدوده مورد بررسی - هرچه ضخامت خط بیشتر تعداد رفت‌وآمد بیشتر)

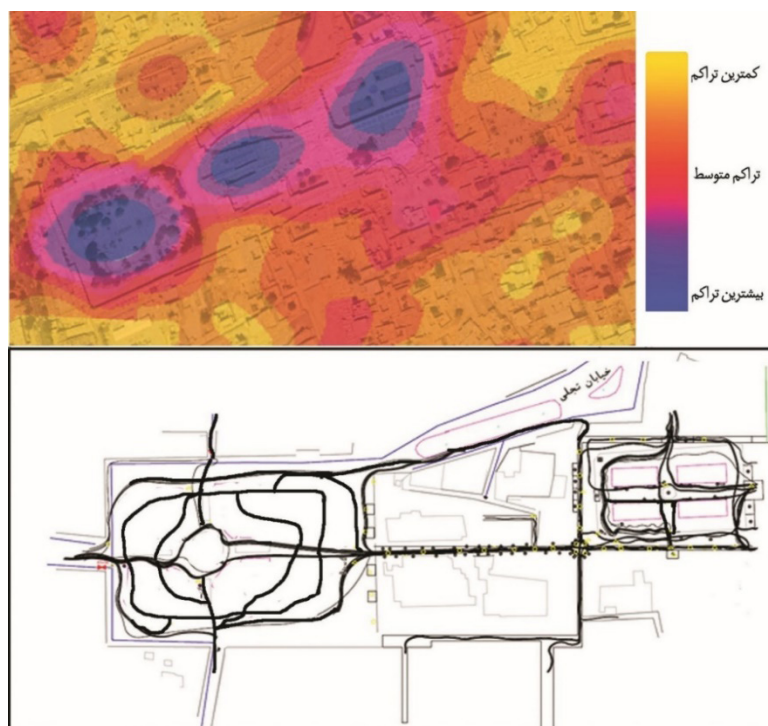
همزمان، نقاط مرده با فعالیت زیر ۱۰٪ (مانند گذرهای فرعی و ضلع شمالی میدان ارگ با ۷٪ فعالیت) شناسایی شدند که به دلیل انقطاع از مسیرهای اصلی یا فقدان جاذبه محیطی از چرخه حیات فضایی حذف شده بودند.

نتایج نشان می‌دهد مناسبت نوروز با تغییر هندسه حرکت از خطی به حلقوی، نه تنها کمیت تراکم را در گلوگاه‌ها افزایش داد، بلکه کیفیت حضور را از عبور اجباری به توقف اختیاری و تعامل اجتماعی ارتقا بخشید. این یافته‌ها مفهوم جهش ساختاری فضایی (Penn, 2003) را تأیید می‌کند: ریتم زمانی، بدون مداخله کالبدی، سلسله‌مراتب کارکردی فضا را بازآرایی کرده و گلوگاه‌های عبوری را به مقاصد اجتماعی تبدیل می‌کند.

تحلیل رگرسیون چندمتغیره: برای پیش‌بینی احتمال رفتار اجتماعی در نوروز، از رگرسیون لجستیک چندمتغیره استفاده شد. مدل نهایی دارای $R^2 = 0.76$ و Nagelkerke و 423 رویداد اجتماعی بود. نتایج رگرسیون لجستیک نشان می‌دهد که چهار متغیر جدول ۴ به صورت معناداری احتمال رفتار اجتماعی را در نوروز پیش‌بینی می‌کنند ($R^2 = 0.76$ Nagelkerke).

تداخل رفتاری را نیز دستخوش دگرگونی کیفی کرده است. ورودی بازار از سمت میدان ارگ، که در هر دو دوره به دلیل ازدحام تاکسی‌ها، موتورسیکلت‌ها، دستفروشان و عابران، نقطه‌ای با تداخل شدید (بیش از ۸۵٪) و آلودگی صوتی محسوب می‌شود، در نوروز با افزایش ۳۰ درصدی تراکم از ۲۴۵۰ به ۳۱۸۰ نفر در ساعت مواجه شد. اما مهم‌تر از افزایش کمی، تغییر کیفی کاربری فضا است: نسبت رفتارهای عبوری از ۸۹٪ به ۷۴٪ کاهش یافت و در مقابل، ۱۸٪ از حضورها به رفتارهای اجتماعی اختصاص پیدا کرد.

چهارسوق، به عنوان گره ارتباطی اصلی بازار، شدیدترین تأثیر را از این دگرگونی پذیرفت. تراکم حضور در این نقطه با ۱۲۶ درصد افزایش، از ۱۸۷۰ به ۴۲۳۰ نفر در ساعت رسید. اما وجه شاخص این تحول، وارونگی نسبت رفتارهاست: سهم حرکات عبوری از ۶۷٪ به ۳۸٪ کاهش یافت، در حالی که رفتارهای اجتماعی با ۴۵٪ به کارکرد غالب فضا تبدیل شدند. به این ترتیب، چهارسوق از یک گره صرفاً عبوری به مقصدی برای توقف و تعامل اجتماعی بدل گشت.



شکل ۵. پراکنش و تراکم رفتاری در ایام نوروز (بالا): نقاط داغ شدت تراکم فعالیت. پایین: الگوهای رفتاری و حرکتی در محدوده مورد بررسی - هرچه ضخامت خط بیشتر تعداد رفت‌وآمد بیشتر).



تحلیل میدان دید^{۱۶}، زوایای دید از نقاط مختلف بازار تاریخی کرمان محاسبه و ارتباط آن با الگوهای رفتاری در دو دوره زمانی مورد سنجش قرار گرفت. فرض بر این است که نقاطی با دید بازتر و دسترسی بهتر، پتانسیل بیشتری برای جذب رفتارهای اختیاری و اجتماعی دارند. در ادامه، ویژگی‌های دید و دسترسی نقاط شاخص بازار و ارتباط آن با رفتار کاربران در جدول ۵ ارائه شده است.

تحلیل همبستگی ($r = 0.89$, $p < 0.01$)، نشان می‌دهد که دید باز و امنیت بصری پیش‌نیاز شکل‌گیری توقف و تعامل اجتماعی است؛ یافته‌ای همسو با دیدگاه‌های گهل (۲۰۱۳) و وایت (۱۹۸۰) درباره نقش کیفیت‌های ادراکی فضا در جذب فعالیت‌های اختیاری و اجتماعی. در این میان، میدان گنجعلی‌خان و چهارسوق بازار کرمان با بیشترین زاویه دید (به‌ترتیب بیش از ۲۷۰ و ۲۴۰ درجه) در ایام نوروز بیشترین سهم رفتارهای اختیاری و اجتماعی را به خود اختصاص داده‌اند که بیانگر ظرفیت فضاهای باز و گسترده برای ایجاد محیطی امن و

نتایج نشان می‌دهد که ۱. هر متر افزایش عرض مسیر احتمال رفتار اجتماعی را حدود ۲/۳ برابر افزایش می‌دهد؛ ۲. هر درجه افزایش دید فضایی احتمال رفتار اجتماعی را بیش از ۳ برابر افزایش می‌دهد. ۳. هر متر کاهش فاصله از نشانه، احتمال رفتار اجتماعی را ۲/۶ برابر افزایش می‌دهد. ۴. افزایش تراکم جمعیت اثر منفی داشته و احتمال رفتار اجتماعی را کاهش می‌دهد ($OR = 0.52$). این نتایج، نقش نشانه‌ها به عنوان محرک‌های رفتار اجتماعی را تأیید می‌کند؛ آنها فقط نقاط شناسایی در نقشه ذهنی نیستند، بلکه موتورهای شکل‌گیری اجتماع در میدان عمل‌اند.

تحلیل دید و دسترسی: یکی از عوامل کلیدی تأثیرگذار بر الگوهای رفتاری در فضاهای شهری، کیفیت دید و دسترسی است. قابلیت دید از یک نقطه، امکان درک فضا، جهت‌یابی و احساس امنیت را برای کاربر فراهم می‌آورد و دسترسی مناسب، زمینه تعاملات اجتماعی را مهیا می‌سازد. در این پژوهش، با استفاده از روش

جدول ۴. نتایج رگرسیون لجستیک برای پیش‌بینی رفتار اجتماعی در نوروز.

متغیر مستقل	ضریب β	خطای استاندارد	نسبت بخت (Odds Ratio)	سطح معناداری
عرض مسیر (متر)	۰/۸۴	۰/۱۵	۲/۳۲	$p < ۰/۰۱$
دید فضایی (درجه)	۱/۲۳	۰/۲۱	۳/۴۲	$p < ۰/۰۰۱$
فاصله از نشانه (متر)	-۰/۹۷	۰/۱۸	۰/۳۸	$p < ۰/۰۱$
تراکم جمعیت (نفر/م ^۲)	-۰/۶۵	۰/۱۲	۰/۵۲	$p < ۰/۰۵$

جدول ۵. تحلیل دید و دسترسی.

نقطه	زاویه دید	کیفیت دید	تفسیر دید	کاربرد رفتاری (دوره نوروز)	کاربرد رفتاری (دوره پیش‌عید)
میدان گنجعلی‌خان	۲۷۰+ درجه	فضای کاملاً باز، دید ۳۶۰ درجه	بیشترین میزان دید در محدوده، احساس امنیت بصری، امکان مشاهده فعالیت‌های پیرامونی	۴۲٪ رفتارهای اختیاری (قدم‌زنی، عکاسی)، ۳۵٪ رفتارهای اجتماعی (تجمع، گفت‌وگو)	۱۵٪ رفتارهای اختیاری، ۱۰٪ توقف، ۷۵٪ رفتار عبوری / ضروری
چهارسوق	۲۴۰ درجه	فضای تقاطع، دید عالی به چهار جهت، سقف بلند	دومین نقطه با دید بالا، نقطه عطف بصری، کانون جهت‌یابی	کانون اصلی رفتاری، ۴۵٪ اجتماعی، ۳۰٪ اختیاری، ۲۵٪ عبوری	گره عبوری، ۶۷٪ عبوری، ۲۰٪ توقف کوتاه، ۱۳٪ سایر
نقاره‌خانه	۱۲۰ درجه	فضای نیمه‌باز، سقف نیمه‌باز، دید نسبتاً خوب	گذار از فضای بسته به باز، تغییر تدریجی دید، نقطه انتقال بصری	تغییر الگوی رفتاری از عبوری به توقفی، ۴۰٪ توقف کوتاه، ۳۵٪ عبوری، ۲۵٪ اختیاری	۶۰٪ عبوری ضروری، ۲۵٪ توقف کوتاه، ۱۵٪ سایر
راسته بازار (ورودی تا نقاره‌خانه)	۹۰-۶۰ درجه	باریک، دید محدود به جلو، فضای محصور	تونل‌های بصری، احساس محدودیت، کاهش حس امنیت بصری	۸۸٪ رفتار عبوری، ۸٪ توقف کوتاه، ۴٪ سایر	۹۲٪ رفتار عبوری ضروری، ۵٪ توقف کوتاه، ۳٪ سایر
راسته بازار (سراجی)	۷۵-۴۵ درجه	بسیار باریک، دید بسیار محدود، سقف کوتاه	تونل‌های بصری متراکم، احساس محدودیت شدید، فشار بصری	۸۸٪ رفتار عبوری، ۷٪ توقف کوتاه، ۵٪ سایر	۹۴٪ رفتار عبوری ضروری، ۴٪ توقف کوتاه، ۲٪ سایر
میدان ارگ (توحید)	۱۸۰ درجه	فضای باز، اما موانع بصری زیاد (ترافیک، دستفروش)	دید عالی اما پر از اغتشاش بصری، تداخل دیداری-شنیداری	۱۸٪ اجتماعی، ۲۵٪ اختیاری، ۵۷٪ عبوری	۸٪ اجتماعی، ۱۲٪ اختیاری، ۸۰٪ عبوری ضروری

جذاب جهت توقف و تعامل است. در مقابل، راسته‌های باریک بازار با زوایای دید محدود (۴۵ تا ۹۰ درجه) حتی در این دوره نیز عمدتاً کارکرد عبوری خود را حفظ کرده‌اند و کمتر زمینه‌ساز تعاملات اجتماعی بوده‌اند. همچنین نقاره‌خانه (در بازار سراجی در نزدیکی ورودی بازار از میدان ارگ) به عنوان نمونه‌ای با دید متوسط، در نوروز از نقش گذار به فضایی نیمه‌تعاملی تغییر عملکرد داده است که این امر بر اهمیت دیدپذیری و گشودگی فضایی در افزایش انعطاف‌پذیری رفتاری کاربران تأکید می‌کند.

یافته‌های کیفی: از تجربه حسی تا ساختار ذهنی تحلیل حسی-پدیدارشناختی، تجربه زیسته و کیفیت‌های محیطی

تحلیل مضمون مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، دو دسته مضمون اصلی را آشکار کرد: الف. تجربه چندحسی فضا و ب. معنای پدیدارشناختی مکان.

الف. تحلیل تجربه چندحسی در دو دوره: تحلیل مضمون مصاحبه‌ها، دگرگونی تجربه حسی-عاطفی فضا را میان دو دوره آشکار کرد. جدول ۶ مقایسه‌ای از تجربه پنج حس اصلی ارائه می‌کند. نتایج جدول با رویکرد پدیدارشناسی مکان لفور (۱۹۹۱) و توان (۱۹۷۷) همخوان است، و مکان زمانی به عنوان «تجربه زیسته» معنا پیدا می‌کند که ادراک حسی و عاطفی را درگیر کند. ب. مضامین پدیدارشناختی معنای مکان: تحلیل مضمون مصاحبه‌های عمیق نشان داد که معنای بازار تاریخی برای کاربران نه در سطح کارکردی، بلکه در قالب تجربه‌ای زیسته و اجتماعی شکل می‌گیرد. فرایند کدگذاری به شناسایی پنج مضمون اصلی شامل «تعلق و هویت»، «غرور مکانی»، «تعلیق زمان»، «تنش سنت-مدرنیته» و «اجتماع‌پذیری» انجامید (جدول ۷).

نتایج بیانگر آن است که سه مضمون نخست و نیز اجتماع‌پذیری در ایام نوروز تقویت شده و با افزایش مکث،

جدول ۶. تحلیل ادراک حسی کاربران در دو دوره پیش‌عید و نوروز.

حس	کیفیت غالب در دوره پیش‌عید	کیفیت غالب در دوره نوروز	تأثیر کل بر رفتار و تجربه
بینایی	شلوغی، بی‌نظمی بصری، تمرکز بر کالا	رنگین‌کمانی، منظم، تزئینات آیینی، نورپردازی	جذب/دفع فضایی: نوروز با ایجاد جذابیت بصری، تمایل به توقف را افزایش داد.
شنیداری	صداهای کارکردی (چانه‌زنی، موتورها، اعلام)	صداهای اجتماعی و فراغتی (موسیقی، خنده، گفت‌وگو)	مدت ماندگاری: محیط صوتی نوروز تجربه را لذت‌بخش‌تر و ماندگاری را طولانی‌تر کرد.
بویایی	ترکیب بوهای تجاری (ادویه، چرم)	غلبه رایحه‌های بهاری (گل، سبزه) و غذاهای محلی	ایجاد خاطره و تمایز: بوهای نوروزی فضا را منحصربه‌فرد و به یادماندنی کرد.
لمسی (حس جنبشی)	سطوح سخت، شلوغی، محدودیت حرکت	تنوع بافت، فضاها با برای نشستن، جریان روان‌تر	کیفیت تجربه فیزیکی: امکان لمس، استراحت و تعامل با فضا را فراهم آورد.

جدول ۷. مضامین پدیدارشناختی معنای مکان و پیامدهای رفتاری.

مضمون اصلی	کدهای کلیدی استخراج‌شده	گروه غالب	کیفیت ادراکی	پیامد رفتاری
حس تعلق و هویت	تداوم نسلی، خاطره جمعی، مالکیت نمادین، پیوستگی زیستی با مکان	بازاریان و ساکنان محلی	پیوند عاطفی عمیق با فضا	ماندگاری طولانی‌تر، حضور مستمر، مراقبت از فضا
غرور مکانی و بازنمایی هویت	دیده‌شدن توسط گردشگران، ارزش نمادین، نمایش شهر، تأیید بیرونی	شهروندان و کسبه	تقویت هویت جمعی	تعامل اجتماعی فعال‌تر، مشارکت و تجمع
تعلیق زمان و غوطه‌وری حسی	گم کردن زمان، شدت محرک‌های حسی، ریتم متفاوت، غوطه‌وری فضایی	گردشگران و جوانان	تجربه فراغتی و غیرابزاری	افزایش توقف، پرسه‌زنی، فعالیت‌های اختیاری
تنش سنت-مدرنیته	ناهمخوانی مداخلات جدید، گسست تاریخی، ناخوانایی کالبدی	کاربران حرفه‌ای و محلی	کاهش رضایت ادراکی	اجتناب از برخی نقاط، کاهش مکث
اجتماع‌پذیری و حس اشتراک فضایی	باهم‌بودن، گفت‌وگوی خودانگیخته، مالکیت جمعی، قلمرو مشترک	همه گروه‌ها (اوج در نوروز)	همبستگی اجتماعی	تجمع، تعامل و شکل‌گیری رفتارهای جمعی



پرسه‌زنی و تعاملات جمعی همراهاند؛ به گونه‌ای که کاربران به جای عبور صرف، در فضا درگیر تجربه و حضور می‌شوند. در مقابل، مداخلات کالبدی معاصر و ناسازگار با زمینه تاریخی، از طریق ایجاد گسست ادراکی، اثری بازدارنده بر رضایت فضایی و تمایل به توقف دارند. در مجموع، نوروز به مثابه یک رویداد زمانی-اجتماعی، با تشدید تجربه حسی و جمعی، فضا را از یک بستر عملکردی به مکان معنادار تبدیل می‌کند. این تفسیر با تمایز فضا و مکان توان (۱۹۷۷)، نظریه تولید اجتماعی فضا هانری لوفور (۱۹۹۱) و تأکید متیو کرمونا (۲۰۲۱) بر نقش رویدادهای جمعی در سرزندگی فضاهای عمومی همسو است.

تحلیل ساختاری نقشه‌های شناختی: تحلیل ساختاری ۶۰ نقشه شناختی کاربران نشان می‌دهد که ادراک فضایی بازار کرمان عمدتاً حول نشانه‌ها و مسیرهای اصلی سازمان یافته است. مطابق جدول ۸، میدان گنجعلی‌خان، چهارسوق و حمام تاریخی بیشترین بسامد را در نقشه‌ها دارند، که هم‌راستا با یافته‌های رفتاری است و این فضاها را به پُرکنش‌ترین نقاط بازار تبدیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که کاربران بازار، علاوه بر توجه به مسیرهای اصلی، ارزش نمادین و هویتی فضاها را نیز

در ادراک خود بازتاب می‌دهند.

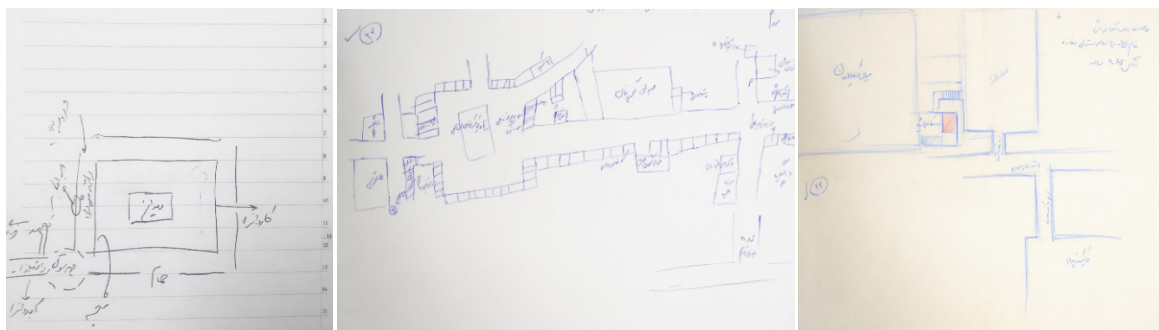
این گزینش ادراکی، همان «تصورپذیری» لینچ است: کاربران ناخودآگاه عناصر هویت، جهت‌دهی و قطعیت فضایی را برجسته می‌کنند و آنچه در ذهن پُررنگ می‌شود، در عمل هم مقصد رفتار قرار می‌گیرد. «شکل ۶» نمونه‌ای از کروکی‌های ذهنی شهروندان را نشان می‌دهد.

عناصر برجسته مانند میدان و چهارسوق نه تنها نقش راهنمای فضایی دارند، بلکه حامل معانی اجتماعی و هویتی برای کاربران هستند. حذف فضاهای حاشیه‌ای و استفاده از نمادهای انتزاعی نیز نشان‌دهنده روند ساده‌سازی ذهنی و انتخاب‌گری ادراکی کاربران است، به طوری که نقشه‌های شناختی بازتابی از تعامل میان تجربه حسی و ساختار ذهنی افراد ارائه می‌کنند.

علاوه بر فضاهای عمومی و موزه‌ای، کاربری‌هایی مثل بانک‌ها، مغازه‌های صنایع دستی اطراف میدان گنجعلی‌خان، اغذیه‌فروشی‌های میدان ارگ و عطاری‌های چارسوق نیز در نقشه‌های ذهنی کاربران به‌طور مکرر دیده شدند. «شکل ۷» بیشترین نقاط تکرار شده در ذهن کاربران را نشان می‌دهد که

جدول ۸. تحلیل محتوای نقشه‌های شناختی.

ویژگی نقشه‌های ذهنی	درصد	تفسیر روان‌شناختی	مثال در بازار کرمان
تمرکز بر نشانه‌ها	۸۴٪	جهت‌یابی از طریق نقاط شاخص	میدان گنجعلی‌خان، چهارسوق
ترسیم مسیرهای خطی	۷۱٪	درک فضایی سلسله‌مراتبی	راسته اصلی بازار
بزرگ‌نمایی عناصر نمادین	۶۵٪	اهمیت عاطفی و هویتی	حوض، سقف چهارسوق
حذف فضاهای حاشیه‌ای	۴۲٪	انتخاب‌گری ادراکی	کوچه‌های فرعی، پشت‌بام‌ها
استفاده از نمادهای انتزاعی	۳۸٪	ساده‌سازی برای بازتابی ذهنی	دایره برای میدان، خط برای مسیر



شکل ۶. نمونه‌ای از کروکی‌های ذهنی ترسیم‌شده توسط شهروندان.

اطراف میدان گنجعلی خان و چارسوق بیشترین تکرار را دارند. تحلیل تمایزهای ادراکی بین گروه‌های کاربری: نوروز نه تنها رفتار کاربران، بلکه ساختارهای ادراکی گروه‌های مختلف را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عنوان شاخصی از این تغییر، بررسی پاسخ‌های بازخوردی و مصاحبه‌های کیفی نشان می‌دهد که استفاده از ضمیر جمع («ما») برای توصیف تجربه بازار در نوروز به ۷۸٪ افزایش می‌یابد، در حالی که این مقدار در پیش‌عید تنها ۴۲٪ بوده است. این درصدها از شمارش فراوانی نمونه‌های ذکر شده در مصاحبه‌ها و یادداشت‌های میدانی استخراج شده و نمایانگر افزایش حس تعلق جمعی و تجربه مشترک فضایی در دوره نوروز است. «جدول ۹» تمایزهای ادراکی کلیدی بین گروه‌ها را نشان می‌دهد.

نتایج نشان می‌دهد که تجربه نوروز حس تعلق اجتماعی و فراگیری فضا را تقویت کرده است. به عبارت دیگر، زمان

جدول ۹. تفاوت ادراک بین گروه‌های مختلف.

گروه کاربری	عناصر کلیدی در ادراک	کیفیت غالب تجربه	رابطه عاطفی با فضا
بازاریان قدیمی	گذر زمان، تداوم تاریخی	حسی-خاطره‌ای	تعلق عمیق، مالکیت نمادین
شهروندان میانسال	دسترسی، کارکرد روزمره	کاربردی-اجتماعی	آشنایی روزمره، هویت محل‌ای
جوانان محلی	فضای ملاقات، مد و نمایش	اجتماعی-فراغتی	تعلق انتخابی، هویت نمایشی
گردشگران داخلی	اصالت، عکس‌گیری	زیبایی‌شناختی	حسرت/غبطه، تجربه موقت
گردشگران خارجی	تفاوت فرهنگی	انسان‌شناختی	کنجکاوی، دیگری‌سازی



شکل ۷. نقاط شاخص ذهنی.



۶. بحث و نتیجه گیری

در تفسیر نتایج به دست آمده و در چارچوب مباحث نظری پیشین، می توان گفت که الگوهای رفتاری و ادراکی کاربران بازار تاریخی کرمان را نمی توان صرفاً بر اساس ویژگی های کالبدی یا عوامل زمانی به تنهایی تبیین کرد، بلکه تعامل هم زمان این مؤلفه ها نقش تعیین کننده ای در سازمان دهی حیات اجتماعی فضا دارد. نوروز به عنوان یک ریتم زمانی آیینی، بدون مداخله کالبدی، دگرگونی معناداری در شیوه استفاده از فضا ایجاد کرد و بازار را از محیطی عمدتاً کارکردی و عبوری به عرصه ای اجتماعی و تجربه محور بدل ساخت. این گذار با دیدگاه گهل (۲۰۱۳) درباره وابستگی رفتارهای اختیاری و اجتماعی به کیفیت های محیطی و شرایط زمینه ای هم خوانی دارد.

افزایش رفتارهای اجتماعی و انتقال کانون فعالیت ها از مسیرهای خطی به میدان ها و چهارسوق ها نشان داد که سازمان فضایی بازار ظرفیت بالقوه ای برای تعاملات جمعی دارد که در شرایط عادی کمتر فعال می شود. این یافته ها با پژوهش های استیونس و داوی (۲۰۲۳) و شوال و آهاس (۲۰۱۶) درباره نقش رویدادها و ریتم های زمانی در بازآفرینی حیات اجتماعی فضاهای عمومی هم راستا است و نشان می دهد که رویدادهای فرهنگی می توانند الگوهای استفاده از فضا را به طور موقت بازسازمان دهی کنند. هم زمان، تحلیل نقشه های شناختی نشان داد که عناصر شاخصی مانند میدان گنجعلی خان و چهارسوق نه تنها در حافظه ذهنی کاربران برجسته تر شده اند، بلکه به مقاصد اصلی توقف و تعامل نیز تبدیل شده اند. این هم پوشانی میان «تصور ذهنی» و «مقصد رفتاری» مصداقی از نظریه خوانایی و تصویرپذیری لینچ (۱۹۶۰) و نیز تأکید کارمونا (۲۰۲۱) بر نقش جذابیت ادراکی در تقویت اجتماع پذیری فضا است؛ بدین معنا که کیفیت ادراک شده محیط می تواند به طور مستقیم بر الگوهای کنش اجتماعی اثر بگذارد. یافته های رگرسیونی نیز نشان داد که شاخص های کالبدی نظیر گشودگی فضایی و میدان دید، احتمال بروز رفتارهای اجتماعی را افزایش می دهند، در حالی که تراکم بیش از حد اثر بازدارنده دارد. این نتایج در امتداد تحلیل های دیداری- رفتاری گهل (۲۰۱۳) و هانزل و لدون (۲۰۱۷) قرار می گیرد. بالین حال، نکته مهم آن است که این ظرفیت های کالبدی تنها در بستر زمانی نوروز به طور کامل فعال شده اند؛ موضوعی که نشان می دهد زمان رویدادی نه صرفاً یک متغیر زمینه ای، بلکه

رویدادی باعث می شود ادراک کاربران از بازار تغییر کند: از یک «جای خرید» به یک «صحنه اجتماعی» منتقل شود و تعاملات جمعی و تجربه مشترک فضا برجسته شود. این نتایج بر اهمیت زمان های رویدادی و نقش آنها در شکل دهی ادراک و تجربه فضایی تأکید می کند.

تلفیق رفتار و ادراک: سازوکار تعامل کالبد-زمان-ادراک-رفتار

تحلیل مکانی تطبیقی نشان داد نقاطی که در نوروز بالاترین تراکم رفتارهای اختیاری و اجتماعی را داشتند (میدان گنجعلی خان، چهارسوق و میدان ارگ)، دقیقاً همان نقاطی بودند که در نقشه ذهنی جمعی به عنوان نشانه های نمادین شناسایی شدند. این هم پوشانی فضایی، رابطه مستقیم و تقویت کننده بین کیفیت کالبدی، جذابیت ادراکی و الگوهای رفتار جمعی را نشان می دهد. سازوکار اثرگذاری این تعامل در «جدول ۱۰» تبیین شده است. این هم پوشانی نشان دهنده رابطه مستقیم و تقویت کننده بین کیفیت کالبدی، جذابیت فضایی و الگوهای رفتار جمعی است. به بیان دیگر، نشانه های برجسته به ایستگاه های رفتاری اجتماع پذیر تبدیل می شوند. مناسبت نوروز با تزریق عناصر رویدادی (تزیینات، برنامه ها، فعالیت های موقت) و تغییر کاربری موقت فضا، نه تنها الگوهای رفتاری، بلکه ساختار ذهنی افراد از بازار را دگرگون کرد. فضا از یک محیط کارکردی صرف به یک صحنه شهری سرزنده و چندعملکردی تبدیل شد. نتایج این بخش دقیقاً همان چیزی را نشان می دهد که مدنی پور از آن به عنوان «پالیمسست زمانی» یاد می کند: زمان، لایه ای معنایی بر کالبد می افزاید و باعث می شود فضا هویت تازه ای پیدا کند.

جدول ۱۰. سازوکار اثرگذاری هم زمان کالبد، زمان و ادراک.

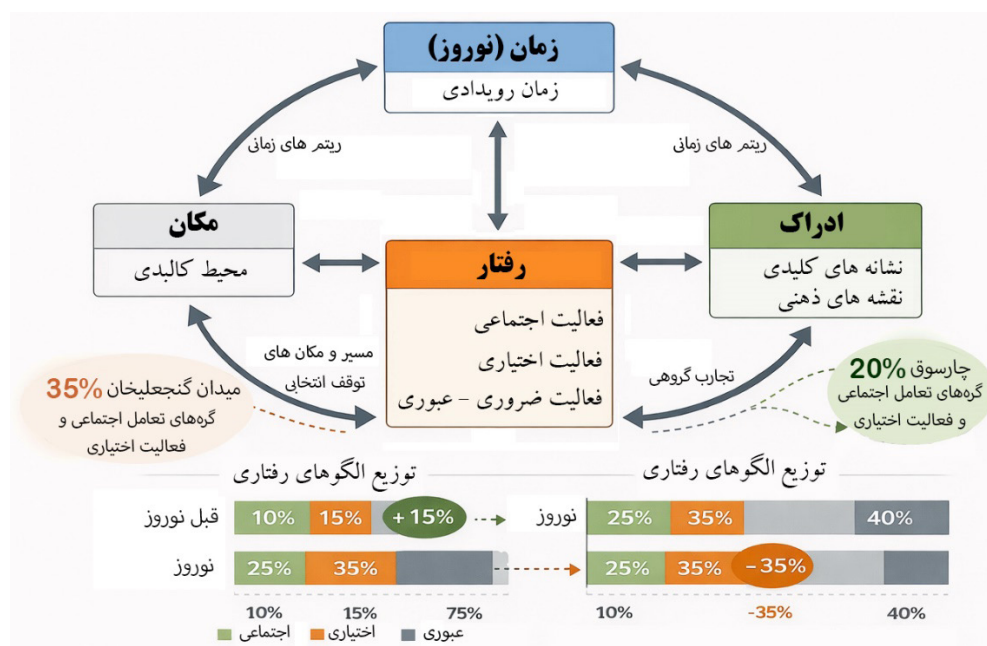
بعد	نقش در پیش عید	نقش در نوروز	پیامد رفتاری	پیامد ادراکی	شواهد میدانی
کالبد ثابت	سازمان حرکت	بستر تعامل	حرکت توقف	کارکردی نمادین	تغییر تراکم در میدان
زمان متغیر	زمینه فعالیت	محرك تحول	ضروری اختیاری	روزمره استثنایی	افزایش رفتارهای اجتماعی
ادراک کاربر	منفعل	فعال	تابع محیط	شکل دهنده محیط	نقشه های ذهنی غنی تر
تعامل سه گانه	حداقلی	حداکثری	ایجاد رفتارهای جدید	خلق معانی جدید	تجمع در نقاط نمادی

در نظم‌های روزمره، رفتارهای اجتماعی و اختیاری را افزایش داد. کانون‌های فعالیت را از مسیرهای خطی به میدان‌ها و چهارسوق‌ها منتقل کرد و در نهایت حس تعلق جمعی و ادراک هویتی فضا را تقویت نمود.

در نهایت، چهارگانه کالبد-زمان-رفتار-ادراک را می‌توان به عنوان سامانه‌ای پویا و خودتقویت‌شونده در نظر گرفت که در آن هر مؤلفه به بازتعریف دیگری می‌انجامد. پژوهش‌های آتی می‌توانند به بررسی اختلافات جنسیتی و جمعیتی در نقشه‌های ذهنی و ادراک فضایی کاربران بپردازند، چراکه یافته‌های اولیه نشان می‌دهد مردان و زنان بازار، فضا را به شیوه‌های متمایز تجربه و بازنمایی می‌کنند. همچنین، تلفیق داده‌های رفتاری و ادراکی با فناوری‌های نوین ردیابی حرکت می‌تواند دقت تحلیل زمان‌مند رفتار و نقش مناسک فرهنگی را افزایش داده و نشان دهد که چگونه هر رویداد یا الگوی تعطیلات، ریتم زمانی خاص خود را به فضای تاریخی تزریق کرده و شهر از خلال زمان بازتولید و زنده می‌ماند.

عاملی محرک در بالفعل‌سازی قابلیت‌های فضایی است. شکل ۸ نشان می‌دهد که تعامل کالبد، زمان نوروز، رفتار اجتماعی و ادراک فضایی، چرخه‌ای پویا و خودتقویت‌کننده ایجاد می‌کند که ظرفیت‌های پنهان فضاها را تاریخی را فعال می‌سازد.

در سطح نظری، این یافته‌ها با مفهوم «پالیمسست زمانی» مدنی‌پور هم‌خوانی دارد و شهر را پدیده‌ای زمانمند معرفی می‌کند که در آن لایه‌های جدید معنا و کارکرد بر کالبد موجود افزوده می‌شود. بازار تاریخی کرمان در ایام نوروز از «فضای خرید» به «عرصه اجتماع» تغییر کارکرد داد و گذار از ادراک ابزاری به ادراک معنادار را تجربه کرد؛ موضوعی که ضرورت تحلیل هم‌زمان ابعاد کالبدی و زمانی را آشکار می‌سازد. از منظر کاربردی، یافته‌ها بر ضرورت توجه به «طراحی زمانی» در کنار طراحی کالبدی تأکید دارند. نتایج نشان داد که سیاست‌گذاری مبتنی بر رویدادهای آیینی و فرهنگی می‌تواند بدون مداخلات پرهزینه فیزیکی، ظرفیت‌های نهفته فضاها را تاریخی را فعال سازد. در بازار کرمان، نوروز با ایجاد تعلیق موقت



شکل ۸. چرخه تغییرات رفتاری و ادراکی در نوروز (خلاصه نتایج و یافته‌ها).

فهرست منابع

- محمدهادی، اردشیر؛ مولوی، مهرناز (۱۴۰۳)، بررسی ویژگی‌های هویتی فضاهای شهری با رویکرد پدیدارشناسی (نمونه موردی: بازار روز خرم آباد)، *تجلی هنر در معماری و شهرسازی*، ۲ (۴)، ۱۰۲-۱۱۹.
- بحرینی، سیدحسین (۱۳۹۹)، *تحلیل فضاهای شهری*، دانشگاه تهران.
- بحرینی، سیدحسین (۱۳۹۸)، *راهنمای طراحی فضاهای شهری: جداره فضای شهری*، دانشگاه تهران.
- پاکزاد، جهان‌شاه (۱۳۹۱)، *راهنمای طراحی فضاهای شهری در ایران*، وزارت مسکن و شهرسازی، معاونت شهرسازی و معماری، شهیدی.
- پوراحمد، احمد؛ حبیبی، کیومرث؛ کشاورز، مهناز (۱۳۸۹)، سیر تحول مفهوم‌شناسی بازآفرینی شهری به عنوان رویکردی نو در بافت‌های فرسوده شهری، *مطالعات شهر ایرانی/اسلامی*، دوره اول، شماره اول، ۷۳-۹۳.
- رفیعی، سپیده؛ اکبری نامدار، شبنم (۱۴۰۴)، شناسایی مؤلفه‌های کالبدی مؤثر بر شکل‌گیری مکان سوم: مقایسه بازار تاریخی و مجتمع تجاری لاله پارک تبریز، *تجلی هنر در معماری و شهرسازی*، ۳ (۲)، ۱-۱۵.
- سوری، الهام؛ رزاقی اصل، سینا؛ فیضی، محسن (۱۳۹۲)، مفهوم حس زمان و کاربرد آن در طراحی شهری، *هویت شهر*، ۷ (۱۳)، ۷۳-۸۲.
- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۸۰)، *بازارهای ایرانی*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- غربا، ندا؛ طیبیان، منوچهر (۱۳۹۶)، تدوین مدل کاربردی تبیین ساختار ذهنی نقشه‌های شناختی مردم از طریق تحلیل‌های ریخت‌شناختی-فضایی بافت‌های شهری موجود نمونه موردی: بافت تاریخی شهر کرمان، *باغ نظر*، ۱۴ (۵۴)، ۳۳-۴۶.
- فیضی، محسن؛ رزاقی اصل، سینا (۱۳۸۷)، شهرسازی منظر: رویکردی نوین در معماری منظر و طراحی شهری، *باغ نظر*، ۵ (۱۰)، ۲۷-۳۶.
- لطیفی، امین؛ سجادزاده، حسن (۱۳۹۳)، ارزیابی تأثیر مؤلفه‌های کیفیت محیطی بر الگوهای رفتاری در پارک‌های شهری (نمونه موردی: پارک مردم همدان)، *فصلنامه مطالعات شهری*، ۳ (۱۱)، ۳-۱۸.
- لطیفی، غلامرضا؛ صفری چابک، ندا (۱۳۹۲)، بازآفرینی مفهوم محله در شهرهای ایرانی - اسلامی برپایه اصول نوشهرگرایی، *فصلنامه مطالعات شهری*، ۲ (۸)، ۳-۱۲.
- موقر، حمید رضا؛ رنجبر، احسان؛ پورجعفر، محمد رضا (۱۴۰۰)، بازشناسی مفهوم محله در شهرهای کویری ایران نمونه مطالعاتی محله‌های شهر نائین، *مطالعات معماری ایران*، ۴ (۸)، ۳۵-۵۶.
- نجاری نابی، رعنا؛ مهدی نژاد، جمال الدین (۱۳۹۹)، ارزیابی نقش عوامل کالبدی و عملکردی در اجتماع‌پذیری بازارهای سنتی ایران با استفاده از تکنیک نحو فضا (نمونه موردی: بازار تبریز)، *باغ نظر*، ۱۷ (۸۵)، ۶۷-۸۲.
- Aelbrecht, P., Stevens, Q., & Németh, J. (2023). 'Third places and the temporal dimension of social infrastructure. In *The Routledge Handbook of Urban Social Spaces* (pp. 112-128). Routledge.
- Alexander, C. (1977). *A pattern language: towns, buildings, construction*. Oxford university press.
- Altman, I., & Low, S. M. (Eds.). (2012). *Place attachment* (Vol. 12). Springer Science & Business Media.
- Bishop, K., Marshall, N., Rahmat, H., Thompson, S., Steinmetz-Weiss, C., Corkery, L., ... & Park, M. (2024). Behavior Mapping and Its Application in Smart Social Spaces. *Encyclopedia*, 4 (1), 15.
- Bishop, P. and Williams, L. (2012) *The Temporary City*, New York: Routledge
- Carmona, M. (2021). *Public places urban spaces: The dimensions of urban design*. Routledge.
- Charbgoon, N., & Mareggi, M. (2020). A framework for time studies in urban planning: Assessment of comprehensive planning in the case of Tehran. *Environment and Planning B: Urban Analytics and City Science*, 47 (6), 1098-1114.
- Cittadini, B. (2018). Public meetings: Rhythms, fragments, art and everyday life. *Art & the Public Sphere*, 7 (2), 175-187.
- Creswell, J. W., & Clark, V. L. P. (2017). *Designing and conducting mixed methods research*. Sage publications.
- Denzin, N. K. (2008). *Strategies of qualitative inquiry* (Vol. 2). Sage.
- Drewe, P. (2005). What about time in urban planning & design in the ICT age. In *Proceedings of the CORP conference*.
- Gehl, J. (2011). "Three Types of Outdoor Activities," *Life Between Buildings*, and "Outdoor Activities and the Quality of Outdoor Space": from *Life Between Buildings: Using Public Space* (1987). In *The city reader* (pp. 586-608). Routledge.
- Gehl, J. (2013). *Cities for people*. Island press.
- Gehl, J., & Svarre, B. (2013). Public space, public life: an interaction. In *How to study public life* (pp. 1-8). Washington,



DC: Island Press/Center for Resource Economics.

- Giedion, S. (2009). *Space, time and architecture: the growth of a new tradition*. Harvard University Press.
- Hanzl, M., & Ledwon, S. (2017). Analyses of human behaviour in public spaces. *ISOCARP, Portland, Oregon, USA*.
- Heidegger, M. (1977). Basic writings: from Being and time (1927) to the task of thinking (1964).
- Jacobs, J. (1961). *The Death and Life of Great American Cities*. Random House
- Javadi, S. Z., Safavi, S., & Pourjafar, M. (2025). The Impacts of Events on the Transformation of Urban Public Space Structures. *Urban Design Discourse a Review of Contemporary Litreatures and Theories*, e27569.
- Kim, H., & Lee, S. (2022). Effects of microclimate on outdoor thermal comfort and space use in urban squares. *Building and Environment*, 212, 108798.
- Kim, J., & Kaplan, R. (2004). Physical and psychological factors in sense of community: New urbanist Kentlands and nearby Orchard Village. *Environment and behavior*, 36 (3), 313-340.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Translated by Donald Nicholson-Smith. Oxford: Blackwell.
- Low, S. M. (2023). *Why public space matters*. Oxford University Press.
- Lynch, K. (1960). *The Image of the City*. MIT Press.
- Lynch, K. (1972). *What Time Is This Place?* MIT Press
- Madanipour, A. (2007). *Designing the city of reason: foundations and frameworks*. Routledge.
- Madanipour, A. (2024). Public space: notes on why it matters, what we should know, and how to realize its potential: by Vikas Mehta, London and New York, Routledge, 2023, 268 pp., £ 28.99 (paperback), ISBN 9781032137025.
- Madanipour, A., Knierbein, S., & Degros, A. (2013). Public space and the challenges of urban transformation in Europe. In *Public Space and the Challenges of Urban Transformation in Europe* (pp. 183-190). Routledge.
- Mehta, V. (2013). *The street: a quintessential social public space*. Routledge.
- Mehta, V. (2022). *Public Space: notes on why it matters, what we should know, and how to realize its potential*. Routledge.
- Meyer, K. (2008). Rhythms, streets, cities. In *Space, difference, everyday life* (pp. 161-174). Routledge.
- Montgomery, J. (1998). Making a city: Urbanity, vitality and urban design. *Journal of urban design*, 3 (1), 93-116.
- Norberg-Schulz, C. (1980). *Genius Loci: Towards a Phenomenology of Architecture*. New York: Rizzoli.
- Penn, A. (2003). Space syntax and spatial cognition: or why the axial line? *Environment and behavior*, 35 (1), 30-65.
- Qian, J. (2020). Geographies of public space: Variegated publicness, variegated epistemologies. *Progress in Human Geography*, 44 (1), 77-98.
- Relph, E. (1976). *Place and placelessness*. Pion.
- Shoval, N., & Ahas, R. (2016). The use of tracking technologies in tourism research: The first decade. *Tourism Geographies*, 18 (5), 587-606.
- Simonsen, K. (2013). In quest of a new humanism: Embodiment, experience and phenomenology as critical geography. *Progress in Human Geography*, 37 (1), 10-26.
- Smith, A. (2015). *Events in the city: Using public spaces as event venues*. Routledge.
- Stevens, Q., & Dovey, K. (2023). *Temporary and tactical urbanism: (re) assembling urban space*. Routledge.
- Tartia, J. (2020). The temporality and rhythmicity of lived street space. *Tampere University Dissertations*, 190.
- Tuan, Y.-F. (1977). *Space and place: The perspective of experience*. University of Minnesota Press.
- Whyte, W. H. (1980). *The social life of small urban spaces* (Vol. 116). Washington, DC: Conservation Foundation.
- Zapata, O., & Honey-Rosés, J. (2022). The behavioral response to increased pedestrian and staying activity in public space: a field experiment. *Environment and Behavior*, 54 (1), 36-57.
- Zhang, L., Zhang, J., Fang, L., & Liu, Q. (2020). Exploring spatiotemporal patterns of urban park use: A multi-source data approach. *Urban Forestry & Urban Greening*, 54, 126772.



The Nowruz event, by injecting event-based elements (decorations, programs, temporary activities) and temporarily altering space use, transformed not only behavioral patterns but also the mental structure that individuals held of the bazaar. The space changed from a purely functional environment to a vibrant, multifunctional urban stage.

Conclusion

This research confirms that a comprehensive understanding of historic public spaces requires conceptualizing time not as a secondary or decorative factor, but as a structural dimension equal to form, behavior, and perception. The Kerman Bazaar case illustrates how cultural-temporal rhythms such as Nowruz can temporarily reorganize spatial meaning, behavior, and mental representation even without physical intervention.

The study contributes theoretically by conceptualizing the Form–Time–Behavior–Perception relationship as a living system, and methodologically by demonstrating how mixed-methods triangulation can reveal embedded mechanisms of interaction. Practically, it suggests that designing time—via cultural programming and soft interventions—offers an effective strategy to enhance the livability and identity of historic spaces, minimizing the need for costly physical modifications.

Ultimately, historic bazaars like Kerman's can continue serving as vibrant arenas for collective life when planning approaches shift from protecting physical objects to cultivating temporal vitality.

Keywords: Urban Behavior; Lived Experience; Temporal Rhythms of Space; Cognitive Map; Historic Bazaar of Kerman

Viewshed analysis confirmed a strong correlation ($r = 0.89$, $p < 0.01$) between wide visual angles (open sightlines) and the occurrence of social and optional behaviors. Spaces with the widest views (Ganjali Khan Square: 270+ degrees, Chaharsough: 240 degrees) attracted the highest share of these behaviors during Nowruz, while narrow passages with limited visibility remained primarily movement corridors.

Multivariate logistic regression analysis (Nagelkerke $R^2 = 0.76$) identified four variables as significant predictors of social behavior during Nowruz: Path Width (Odds Ratio, $OR=2.32$), Spatial Visibility ($OR=3.42$), Proximity to a Landmark ($OR=2.63$ for decreased distance), and Population Density ($OR=0.52$, reflecting a negative effect).

Qualitative Findings: From Sensory Experience to Mental Structure

Analysis of the 60 cognitive maps revealed that spatial perception was heavily organized around landmarks and main paths. Ganjali Khan Square, Chaharsough, and the historic bathhouse were the most frequently drawn elements—precisely the same points that were identified as behavioral hotspots. This finding highlights the process of “imageability” as described by Lynch.

Thematic analysis of interviews revealed a transformation in sensory and phenomenological experience during Nowruz:

- Visual: From crowded, chaotic visuals focused on goods to colorful, orderly, ritually decorated environments.
- Auditory: From functional sounds (bargaining, engines) to social and leisure sounds (music, laughter, conversation).
- Olfactory: From a mix of commercial smells (spices, leather) to dominant spring scents (flowers, herbs) and local foods.
- Kinesthetic/Tactile: From hard surfaces, crowding, and restricted movement to varied textures, open spaces for sitting, and smoother flow.

Key phenomenological themes emerged from the interviews, including a sense of belonging and identity (among locals), pride (especially during Nowruz), a sense of “suspended time,” the contrast between tradition and modernity, and a heightened sense of community and shared ownership of the space.

The use of the collective pronoun “we” to describe the bazaar experience increased from 42% to 78% during Nowruz (compared to pre-Nowruz), indicating a stronger sense of social inclusion.

Integration and Interpretation of Findings

The Interaction Mechanism of Form-Time-Perception-Behavior: A crucial finding was the high spatial overlap between points of peak behavioral density during Nowruz (Ganjali Khan Square, Chaharsough) and the symbolic landmarks identified in the collective cognitive map. This demonstrates a direct and reinforcing relationship between physical quality, perceptual attractiveness, and collective behavioral patterns.



and tourists) present in the selected section of the bazaar. For qualitative analysis, 60 participants were selected using maximum diversity sampling (considering age, gender, activity type), and data collection continued until theoretical saturation. For the quantitative phase, each observable behavior was classified as a separate unit of analysis. Over 14 observation days (two 7-day periods), behavioral data were recorded in six 2-hour daily sessions, yielding 4238 coded behavioral units.

Tools and Analytical Techniques

- Structured Behavioral Observation with behaviors coded into five categories: Necessary Movement (R1), Short Stop (R2), Long Stop (R3), Optional Activity (R4), and Social Interaction (R5).
- Cognitive Mapping (Lynch-based sketch mapping), with data aggregated into weighted collective maps.
- Semi-structured Interviews (15–25 minutes), capturing perception, sensory experience, and temporal awareness.

Analytical techniques included descriptive statistics, Chi-square tests, K-means clustering, spatio-temporal mapping (ArcGIS 10.8), multivariate logistic regression, and thematic coding (NVivo 12). Validity was assured through triangulation, inter-coder reliability ($\kappa = 0.89$), and member-checking.

Findings and Discussion

Quantitative Findings: Analysis of Behavioral Patterns

The distribution of the five behavioral categories changed significantly between the pre-Nowruz and Nowruz periods ($\chi^2 = 47.8$, $p < 0.001$). Key changes include:

- Necessary Movement (R1) decreased sharply from 62% to 38%.
- Social Interaction (R5) increased dramatically from 4% to 15%.
- Optional Activity (R4) increased from 6% to 18%.

This indicates that Nowruz, as a temporal stimulus, significantly increased the share of social and optional behaviors, transforming the space from a “movement corridor” to a “social destination.”

Cluster analysis of users revealed three distinct groups whose proportions shifted markedly: “Purposeful Shoppers” (decreased from 72% to 35%), “Experience-Oriented Tourists” (increased from 18% to 45%), and “Socializers” (increased from 10% to 20%). This signifies a shift from instrumental motivations (shopping, passage) to experiential ones (experience, interaction).

Spatial analysis showed a fundamental shift in activity hubs. In the pre-Nowruz period, about 68% of behaviors were concentrated along the linear axis from Arg Square to Ganjali Khan Square. During Nowruz, the behavioral focus shifted to three attractor nodes: Ganjali Khan Square (40%), Chaharsough (14%), and Ganjali Khan Caravanserai (15%). This represents a shift from linear, flow-based movement to circular, nodal movement.

(e.g., Nowruz, Muharram) that intensify behavioral and perceptual dynamics.

In Iran, although valuable research has addressed physical form, behavior, or perception individually, integrative studies that examine all four dimensions—form, time, behavior, and perception—within actively used historic spaces are limited. Consequently, the mechanisms through which a stable physical fabric interacts with event-based temporal cycles to shape behavior and its cognitive representation remain insufficiently understood.

The Purpose of the Research

The present study, focused on the Historic Bazaar of Kerman (from Arg Square to Ganjali Khan Square), utilizes Nowruz as an event-based temporal rhythm to address the following research question:

How, and through what mechanisms, do physical and temporal dimensions re-organize users' behavioral patterns in historic public spaces, and how are these changes reflected in cognitive maps and mental structures?

The Kerman Bazaar, characterized by a relatively unchanged Safavid–Qajar physical structure alongside dramatically fluctuating temporal rhythms during festive periods, provides an exemplary case for empirically exploring these multi-layered interactions. The overarching objective is to formulate an integrated analytical framework for understanding the Form–Time–Behavior–Perception system and to extract practical insights for the flexible and sustainable management of historic public spaces.

Methodology

This study employs a convergent parallel mixed-methods design, in which quantitative (behavioral) and qualitative (perceptual) data are collected simultaneously under the same spatio-temporal conditions and subsequently integrated at interpretive levels. This design enables a comprehensive analysis of four interacting components that cannot be effectively understood through sequential procedures. Moreover, Nowruz—acting as an intensive temporal stimulant—creates rapid shifts in the behavioral–perceptual system; therefore, synchronized data collection was necessary to avoid information loss.

The research was conducted in two parallel phases:

Quantitative Phase: Systematic behavioral observation during two distinct timeframes: pre-Nowruz (ordinary rhythm) and Nowruz holidays (event-based rhythm).

Qualitative Phase: Assessment of environmental perception, lived experience, and cognitive mapping during the same timeframes.

These datasets were integrated in a third phase to interpret the interactive mechanisms underlying the system.

Sample and Data Collection

The statistical population includes all users (pedestrians, shoppers, vendors,



Analyzing the Behavior and Lived Experience of Users in Urban Spaces: A Case Study of the Kerman Historic Bazaar

Mitra Ghorbi¹

Received: 2025-12-09, Accepted: 2026-06-05

DOI: 10.22034/rau.2026.2080349.1286

Extended Abstract

Introduction

In contemporary discourse on urban public spaces, a paradigmatic shift has occurred from an emphasis on physical form toward human experience, social interaction, and embodied perception. Public spaces are no longer viewed merely as infrastructures for movement, but as dynamic arenas where urban memory, symbolic identity, and lived experiences are continually produced and reproduced. Accordingly, the analytical framework for such spaces must consider the continuous interaction among three core pillars: physical form, users' behavior, and perception; this framework becomes fully comprehensive only when time is introduced as a fourth dynamic component. Current theoretical literature increasingly conceptualizes the city as a time-sensitive, multi-layered construct, in which temporal rhythms actively shape spatial experience.

Two major traditions have influenced this field. The physical-perceptual tradition, grounded in the seminal works of Lynch (1960) and Gehl (2011, 2013), highlights how qualities such as legibility, enclosure, imageability, and active edges structure perception and behavior. The phenomenological-temporal tradition, informed by Heidegger (1927) and Giedion (1941/2009), views place as inherently temporal and historically stratified—a notion expanded by Carmona (2021) and Madanipour (2007), who describe urban space as a "historical palimpsest" shaped by successive layers of time.

Despite this theoretical richness, a key analytical gap persists: most studies focus either on static physicality or treat time abstractly, with few examining form-time interaction through spatio-temporal rhythms—defined as organized patterns of social activity tied to spatial and temporal structures. This gap is particularly critical in historic environments, where physical stability and temporal fluidity coexist. Traditional bazaars exemplify such settings, combining economic roles with cultural identity, collective memory, and ritual-based rhythms

1. Department of Urban Studies; Faculty of Engineering, Payame Noor University. Tehran, Iran.

Email: m.ghorbi@pnu.ac.ir

mendations aimed at improving urban regeneration outcomes in Ferdowsi and similar neighborhoods:

- **Institutional Integration:** Establishment of inter-sectoral platforms that coordinate activities among municipal agencies, private developers, and community organizations, ensuring coherent planning and implementation.
- **Economic Incentives:** Providing tax benefits, low-interest loans, and land-use incentives to encourage private investment while safeguarding equitable outcomes for local residents.
- **Community Empowerment:** Conduction of participatory workshops, neighborhood forums, and capacity-building programs to enhance residents' knowledge and skills, enabling informed decision-making and active engagement.
- **Transparent Governance:** Development of monitoring and evaluation frameworks, including open-data platforms and participatory oversight committees, to build trust and ensure accountability.
- **Cultural and Spatial Sensitivity:** Preserving local heritage and neighborhood identity while improving accessibility, public spaces, and environmental quality.
- **Collaborative Contracting:** Introducing standardized partnership contracts that clearly define stakeholder roles, responsibilities, risk-sharing arrangements, and dispute-resolution mechanisms.

Conclusion

The study concludes that integrated participation involving the public sector, private investors, and community members is essential for the sustainable regeneration of deteriorated urban fabrics. Private sector engagement, when complemented by strong public oversight and active community involvement, can drive both economic revitalization and social cohesion. Nonetheless, achieving such synergy requires continuous institutional learning, adaptive policy mechanisms, and robust governance structures capable of respond to evolving urban challenges.

Urban regeneration is therefore not merely a technical or architectural endeavor but a socially negotiated transformation that depends on the active collaboration of all stakeholders. The findings from the Ferdowsi neighborhood provide a model for participatory urban regeneration that balances economic, social, and cultural objectives, offering valuable guidance for planners and policymakers aiming to revitalize deteriorated neighborhoods across Tehran and other Iranian cities.

Keywords: Urban regeneration; Public-private-people partnership; Community participation; Ferdowsi neighborhood; Structural Equation Modeling; Sustainable urban development



tion Modeling (SEM) technique. SEM allows for the investigation of complex causal relationships between latent variables and provides a rigorous framework for evaluating the relative contributions of economic, social, and physical factors to participation outcomes. The model was tested for goodness-of-fit, discriminant validity, and path significance to ensure that the derived conclusions were both statistically reliable and practically meaningful.

Findings

The empirical analysis revealed several critical insights into the dynamics of participation in urban regeneration:

1. **Private Sector Participation:** Private stakeholders, particularly investors and developers, exhibited stronger influence over project implementation than public sector actors. Economic considerations—such as potential returns on investment, cost-sharing mechanisms, and incentives—were the primary drivers of private engagement. When combined with social and physical factors, private sector participation significantly accelerated regeneration activities, including building renovations, infrastructural upgrades, and commercial revitalization.
2. **Public Sector Participation:** While essential for legitimacy, public sector involvement was often constrained by bureaucratic procedures, limited financial resources, and insufficient coordination among municipal agencies. These limitations reduced the capacity of public authorities to foster meaningful engagement with residents and other stakeholders.
3. **Community Participation:** Residents expressed high levels of interest in participating in regeneration projects but were often hindered by a lack of transparent decision-making mechanisms, limited access to information, and weak institutional support. Social cohesion, trust, and the perception of equitable benefits emerged as key determinants of effective community involvement.
4. **Economic, Social, and Physical Dimensions:** Analysis indicated that the economic dimension was the most influential factor for private sector participation, whereas the social dimension—encompassing trust-building, communication, and participatory decision-making—was critical for sustaining resident engagement. The physical dimension, including infrastructure quality, accessibility, and preservation of cultural identity, was essential for both residents' satisfaction and long-term project sustainability.
5. **Integrated Participation Model:** The study demonstrates that multi-stakeholder participation, facilitated by clear governance structures, standardized contractual arrangements, and collaborative platforms, significantly enhances both the feasibility and effectiveness of regeneration projects. Coordination among public authorities, private actors, and local communities enables the pooling of resources, risk-sharing, and alignment of objectives, creating conditions for sustainable neighborhood revitalization.

Policy Implications and Strategic Recommendations

Based on these findings, the study proposes a set of strategic policy recom-

ning into urban regeneration frameworks. In the Iranian context, cities such as Tehran have historically relied on government-led programs that emphasize physical upgrading, often without sufficient engagement of local stakeholders. This has limited the effectiveness and sustainability of regeneration initiatives, particularly in historically significant neighborhoods with dense social networks and cultural heritage.

The present study aims to address this gap by investigating the process of urban regeneration in the Ferdowsi neighborhood of Tehran, emphasizing the role of multi-stakeholder participation—including the public sector, private investors, and local residents—in facilitating effective revitalization. The research objectives are threefold: (1) to identify key factors that influence successful participation in regeneration initiatives; (2) to evaluate the relative impact of public and private sector involvement on project outcomes; and (3) to propose practical strategies and policy recommendations for enhancing participatory urban regeneration in deteriorated neighborhoods. By focusing on Ferdowsi—a neighborhood characterized by aging infrastructure, fragmented urban fabrics, and diverse socio-economic groups—the study provides both theoretical insights and practical guidance for urban planners, policymakers, and community actors.

Research Framework and Methodology

The study employs a mixed-method research design, combining qualitative and quantitative approaches to ensure both depth and generalizability. Initially, a comprehensive literature review was conducted using documentary and library-based research methods. This review encompassed theoretical frameworks regarding urban regeneration, participatory planning, public-private partnerships, and social capital, as well as empirical studies on neighborhood revitalization in Iran and other countries. Core variables influencing participation were identified, including economic incentives, social cohesion, institutional capacity, governance transparency, and physical infrastructure quality.

Following the theoretical analysis, the research utilized a field survey to collect primary data from stakeholders in the Ferdowsi neighborhood. Two distinct groups were targeted:

1. Public sector participants, including 100 residents, local council representatives, and municipal officials; and
2. Private sector participants, including 12 investors, developers, and construction professionals involved in local urban projects.

The survey instrument, a structured questionnaire, was developed to capture multiple dimensions of participation, such as residents' willingness to engage, perceived barriers to involvement, expectations of government and private actors, and priorities for neighborhood improvement. Validity and reliability were established through expert review, pilot testing, and Cronbach's alpha analysis, ensuring robust measurement of latent constructs.

Data analysis was performed using SmartPLS software via the Structural Equa-



Regeneration of Deteriorated Urban Fabric with a Public-Private-People Partnership Approach: A Case Study of Ferdowsi Neighborhood, Tehran¹

Amirarsalan Haji Esfandiari², Aida Bagheri Beheshty³

Received: 2025-04-13, Accepted: 2026-02-07

DOI: 10.22034/rau.2026.2057790.1183

Extended Abstract

Deteriorated urban fabrics, often referred to as distressed or decayed neighborhoods, represent one of the most pressing challenges facing contemporary urban management, particularly in developing countries such as Iran. These areas typically exhibit a combination of inadequate infrastructure, substandard housing, insufficient public services, limited access to educational, healthcare, and recreational facilities, and declining economic activity. Collectively, these deficits contribute to social marginalization, reduced quality of life, and environmental degradation. The persistence of such conditions not only undermines urban sustainability but also poses significant obstacles to the equitable development of cities. The complexities inherent in the management of deteriorated urban fabrics require integrated approaches that combine physical, social, and economic interventions with participatory governance.

Globally, urban regeneration has evolved significantly over recent decades. Early interventions were largely physical and design-oriented, focusing on the rehabilitation of buildings, streets, and public spaces. While these strategies improved the physical environment, they often overlooked the residents' needs, local culture, and social dynamics. Consequently, many top-down initiatives failed to achieve long-term revitalization or, in some cases, exacerbated social inequities through displacement or gentrification. Experience from both developed and developing countries highlights the importance of integrating community participation, public-private collaboration, and context-sensitive plan-

1. This paper extracted from the Thesis of the first author titled " Rehabilitation of Dilapidated Urban Fabric with a People-Participation Approach in Public and Private Sectors (Case Study: Ferdowsi Neighborhood)", by guidance of the second author and advice of the third author in (2023), which was Presented Soure International University.

2. Urban Planning Engineer, Faculty of Architecture and Urban Planning, Soore University, Tehran, Iran. Email: Amiramirhe1380@gmail.com

3. Lecturer, Department of Urban Planning Engineering, Faculty of Architecture and Urban Planning, Sooreh International University (Corresponding author). Email: a.beheshty@soore.ac.ir

ed more prominently than other factors in the appearance and structure of the houses. Focus on internal spaces, use of interior ornamentation, controlled openings and enclosed walls expressed the inhabitants' desire to preserve personal privacy and reduce direct external views. Consequently, Gilan houses, despite their connection with nature, maintained clear visual and functional boundaries. Spatial division into public, semi-private and private realms played a major role in realizing privacy; this division influenced not only usage but also material selection and decoration, creating distinctions among different areas of the house. The definition of territory and domain through separation of "Andaruni" and "Biruni" zones and control of sight lines constituted another key mechanism.

The placement of the building within the urban fabric and its relation to climatic conditions were also influential: site selection, orientation and use of local materials were carried out in accordance with the humid climate while preserving privacy. Although hierarchy and siting played complementary roles, their impact was less than that of introversion, zoning and territory. In sum, privacy in the traditional houses of Gilan was not merely a cultural or social concept but an effective mechanism for shaping space, physical fabric and architectural identity. The interaction between privacy, climate and local culture produced patterns such as enclosed spaces, iwans, lattice windows and multi-layer walls—patterns that, while providing calm and seclusion, established a balanced connection between the interior of the house and the surrounding nature. These findings can be utilized in recognizing indigenous architectural values and applied to contemporary design in northern Iran.

Keywords: Privacy; Spatial-physical structure; Traditional house; Gilan; Structural Equation Modeling



tion techniques/materials. Following Rapoport (1969) and Lang (1987), architectural space results from the interaction between cultural and physical systems. Privacy—as an endogenous cultural principle—shapes spatial patterns, and those patterns reproduce and reinforce the cultural value. In Gilan, this dialectic manifests as a dynamic balance between the cultural demand for seclusion and the climatic requirements of the humid, verdant environment, producing a distinctive regional architectural identity.

Discussion and Findings: SEM showed that all five privacy indicators exert positive and statistically significant effects on the formation of spatial-physical components (t -values > 1.96 , $p < 0.05$). The overall model possesses strong goodness-of-fit ($GOF = 0.391$). Among the indicators, territory and domain exerted the greatest influence on spatial organization; introversion showed the highest significant coefficients with facade and ornamentation, and with form, geometry and dimensions; and zoning displayed the strongest relationship with construction techniques and materials.

Detailed path analysis confirmed that hierarchy had its strongest effect on transparency and connection to nature ($\beta = 0.332$), reflecting graded courtyards and “Iwan” as mediators. Introversion most strongly influenced facade and ornamentation ($\beta = 0.370$) and form/geometry/dimensions ($\beta = 0.299$), manifesting in controlled openings such as “Orosi” lattice windows and enclosed volumes. Territory and domain primarily shaped spatial organization ($\beta = 0.302$) through separation of “Andaruni” and “Biruni” zones. Siting affected construction techniques and materials ($\beta = 0.240$) by guiding climate-responsive material selection. Zoning most strongly impacted construction techniques/materials ($\beta = 0.370$) and facade/ornamentation ($\beta = 0.364$), producing differentiated palettes across functional realms.

Reliability (Cronbach’s alpha and composite reliability were all > 0.7) and validity ($AVE > 0.5$, Fornell–Larcker criterion satisfied) were fully confirmed. R^2 and Q^2 values indicated acceptable explanatory and predictive power. These results demonstrate that privacy in Qajar Gilan houses operated as a generative mechanism: cultural imperatives produced layered facades, multi-functional Iwans, high boundary walls and climate-responsive envelopes that simultaneously secured seclusion, psychological comfort and a harmonious dialogue with nature. The dialectic is thus concrete—cultural values shape built form, while built form sustains and perpetuates those values.

Conclusion: The aim of this study was to examine the role of privacy in the formation of the spatial-physical structure of Qajar-period traditional houses in Gilan Province. The results indicated that privacy was one of the most effective factors in the organization of space, architectural form and the relationship of the house with its surroundings during this period. The examinations showed that various components of privacy, acting in harmony and interaction with one another, played a decisive role in shaping the pattern of traditional houses in Gilan.

Findings revealed that introversion and attention to family seclusion manifest-

play relative introversion, hierarchical access and a measured connection with nature as expressions of privacy.

The present study rereads this dialectic in Qajar traditional houses of urban Gilan. The central research question is: How effective are the indicators of privacy in shaping the spatial-physical structure of traditional houses in Gilan Province during the Qajar period?

Research Method: The research uses mixed methods (qualitative–quantitative) with a descriptive-analytical and applied approach. In the qualitative phase, privacy indicators and spatial-physical components were first extracted through library and documentary studies. To refine them for the context of Gilan, semi-structured interviews were conducted with 15 local experts in architecture and urbanism; the selected houses (10 out of 30 registered Qajar houses) were presented to interviewees. Interview data were analyzed using grounded theory (Strauss and Corbin approach) through open, axial and selective coding in MAXQDA software. Codes repeated three to six times were selected as core variables, resulting in five second-order privacy indicators and five first-order spatial-physical components.

In the quantitative phase, these variables were converted into a 30-item, five-point Likert questionnaire (10 items for privacy indicators, 20 for spatial-physical components). The questionnaire was distributed to 82 specialists (university professors, researchers and architects experienced in traditional houses of Gilan) over three Delphi rounds. Consensus was reached in the third round (Kendall's coefficient of concordance > 0.7). Reliability was confirmed by Cronbach's alpha and composite reliability; convergent validity by AVE (> 0.5) and factor loadings (> 0.7); discriminant validity by the Fornell–Larcker criterion. Data were analyzed using SPSS and Smart PLS 3 through Structural Equation Modeling (SEM). The ten selected Qajar houses served as the contextual sample.

Theoretical Foundations: The concept of privacy originates from the Persian-Islamic term “harem”, denoting a protected domain whose boundaries must be defended. It refers to a state free from unwarranted intrusion that enables control over one's environment and regulation of social interactions. In traditional Iranian housing, privacy constitutes the fundamental function of the dwelling. Five indicators operationalize this principle: spatial hierarchy (organization of spaces according to physical or functional characteristics creating graded access, use and visibility); introversion (centering the building around one or more semi-private courtyards that separate it from the outside world, with only controlled entrances); territory and domain (increasing individual or group freedom of choice and control over activities); siting (minimal integration between guest and private spaces, which are fully separated in plan); and zoning (functional separation of private and public areas so that one does not affect the other while allowing simultaneous use).

These cultural-semantic indicators interact dialectically with the spatial-physical components of the house: spatial organization, transparency and connection to nature, facade and ornamentation, form/geometry/dimensions, and construc-



Rereading the dialectic of the principle of privacy and the spatial-physical structure in traditional houses in urban areas of Gilan Province (Case study: Houses of the Qajar period)¹

Seyyed Hossein Hosseini², Reza Mirzaei³, Seyyed Mehdi Maddahi⁴

Received: 2025-07-16, Accepted: 2026-05-19

DOI: 10.22034/rau.2026.2066091.1230

Extended Abstract

Introduction: Traditional Iranian architecture is founded upon climatic and environmental conditions as well as deep cultural and spiritual values rooted in Iranian-Islamic beliefs. Among these, the principle of privacy “Mahramyyat” holds a foundational position. Derived from religious teachings and Iranian social culture, privacy is a multidimensional concept possessing both semantic and physical dimensions: semantically it preserves dignity, seclusion and psychological security; physically it is realized through hierarchical spatial organization, definition of territories and domains, inward-oriented design and controlled spaces.

The dialectic between the cultural value of privacy and its physical manifestation creates a two-way relationship: cultural values shape architectural spaces, while spatial organization reproduces and sustains those values. Although valuable studies have addressed privacy mechanisms and the transformation of traditional houses, the specific dialectic between the principle of privacy and the spatial-physical structure—especially in the temperate-humid climate of northern Iran—has received less attention. Gilan Province, with its distinct climatic and cultural characteristics along the southern Caspian coast, provides a rich setting for examining this dialectic in Qajar-period urban houses, which dis-

1. This paper extracted from the Dissertation of the first author titled "Explaining the Pattern Language of Privacy Derived from Traditional Gilan Houses to Develop Responsive Solutions in Urban Development (Marginalized Areas)", by guidance of the second author and advice of the third author in progress in the, Birjand Branch, Islamic Azad University.
2. Ph.D. Candidate, Department of Art and Architecture, Bi.c., Islamic Azad University, Birjand, Iran.
Email: hossein.hosseini@iau.ac.ir  0009-0005-6259-5470
3. Assistant Professor, Department of Art and Architecture, Bi.c., Islamic Azad University, Birjand, Iran (Corresponding author).
Email: rezamirzaei@iau.ac.ir  0000-0001-8769-0275
4. Assistant Professor, Department of Architecture, Khavaran Higher Education Institute, Mashhad, Iran. Email: m.maddahi@profs.khi.ac.ir  0000-0002-7498-5936

This study revealed that the prioritization of scenes—whether through stillness, linearity, or topological shifts—serves as a formal strategy to communicate the dialectics of presence and absence, life and death, union and separation.

The significance of this work lies not only in contributing to the study of Iranian cinema but also in offering a methodological framework that can be applied more broadly to film analysis. By integrating architectural concepts of space with cinematic analysis, the study bridges disciplinary boundaries and proposes a new approach for understanding how films organize emotional and spatial experiences. The methodological tools employed here can guide future studies into other genres, such as comedy, social drama, or historical epics, and can further enrich the field of film philosophy by grounding theoretical concepts in formal and spatial analysis.

In conclusion, the study confirms that the spatiotemporal orientation of melodramatic cinema, as exemplified in *The Mother*, is deeply tied to sensory-spatial components. The prioritization and coherence of scenes are achieved through architectural principles embedded within the mise-en-scène, which not only support narrative development but also shape the audience's sensory and emotional engagement.

Keywords: Melodramatic Cinema, Sense of Place, *The Mother* Film, Orientation



This study suggests that melodramatic cinema is not only a narrative form but also a spatiotemporal configuration where architecture, mise-en-scène, and sensory perception interact. The process of orientation is explored through the identification of continuity and spatial elements and by framing them within notions such as clarity, transparency, distancing, pause, stillness, and the quality of movement in the scene architecture. These categories, while seemingly abstract, directly correspond to how spectators experience emotions and interpret meaning within cinematic spaces. The convergence of these concepts ultimately leads to the articulation of a dialectical sensory-spatial discourse, in which the scene becomes both an emotional and architectural entity.

Methodologically, an analytical-descriptive approach combined with deductive reasoning was employed in this study. Data collection was based on library sources and film analysis, while interpretation relied on conceptual models and analytical diagrams to structure the process. The use of visual tools, such as tables and models, allowed for the mapping the relationship between spatial orientation and the sensory dimensions of the film. This method enables the articulation of how mise-en-scène elements such as light, shadow, sound, and spatial arrangement correspond to human emotions, psychological space, and the melodramatic narrative.

The case study of *The Mother* is especially significant, as Hatami's film demonstrates a highly architectural and symbolic use of space, intertwining the domestic setting with themes of memory, loss, and reconciliation. For example, static or paused orientations are evident in scenes of mourning and silence, where stillness dominates the frame, reflecting emotional suspension. In contrast, linear orientations emerge in transitional or narrative-progressive moments, such as family interactions that move the story forward along a metaphorical axis. Topological orientations, either ascending or descending, correspond to narrative peaks and troughs: upward movement during reconciliation and affection, and downward trajectories in moments of loss and death. These spatial orientations do not merely illustrate physical camera movement but, more profoundly, they map the emotional and narrative rhythms of the film.

Based on this framework, the study hypothesizes that within the process of event representation in *The Mother*, formal orientation derived from the constitutive elements of melodramatic cinema can lead to a spatiotemporal prioritization of scenes. This means that scenes are not randomly constructed but are organized according to spatial logic that reflects both narrative progression and sensory impact. By analyzing framing in terms of planning, place determination, and topology, the study uncovers how Hatami's mise-en-scène creates coherence across scenes, ensuring that the emotional arc of the film is experienced as a structured spatiotemporal continuum.

The findings demonstrated that sensory-spatial orientation provides a useful lens for understanding melodramatic cinema, particularly in its Iranian context. While melodrama often emphasizes heightened emotion and moral conflict, its formal construction is equally dependent on spatial logic and architectural cues.



An Architectural-Oriented Reading of Sense of Place Components in Iranian Melodrama Cinema during the 1980s (Case Study: *The Mother*)¹

Maryam Rezaie², Jamaluddin Soheili³, Maryam Armaghan⁴

Received: 2025-09-21, Accepted: 2026-05-25

DOI: 10.22034/rau.2026.736072

Extended Abstract

The understanding and recognition of spatial character through architecture and cinema can be explored from the perspective of examining practical and conceptual frameworks. Within this study, the central concern is how the cinematic language of Iranian melodrama in the 1980s, particularly as embodied in the film *The Mother* directed by Ali Hatami, incorporates spatial and sensory elements into its formal structure. This study establishes that melodramatic cinema operates as both a narrative and architectural form, where the dialectical interplay of space and sensation is central to meaning-making. This recognition not only validates the proposed hypothesis but also underscores the potential of sensory-spatial analysis as a methodological contribution to the broader study of cinema.

Accordingly, the comprehension of components arising from melodramatic cinema, in coexistence with formal criteria, finds meaning within the authentic sensory-spatial structure. This includes three foundational orientations: scene planning (tending toward stability and pause), place determination (associated with linear movement), and topological orientation (related to upward or downward trajectories in the narrative).

1. This paper extracted from the Dissertation of the first author titled "Explanation of Sense of Place Components in Iranian Dramatic Cinema of Iran (during the 1960s AH)", by guidance of the second author and advice of the third author in (2020), which was Presented in the, Qazvin Branch of Islamic Azad University.

2. PhD researcher, Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, Qazvin Branch, Islamic Azad University, Qazvin, Iran.

Email: arch.maryam.rezaie@gmail.com

0009-0007-3339-9125

3. Associate Professor, Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, Qazvin Branch, Islamic Azad University, Qazvin, Iran (Corresponding author).

Email: soheili@qiau.ac.ir

0000-0002-2645-8912

4. Assistant Professor, Department of Architecture, Faculty of Architecture and Urban Planning, Qazvin Branch, Islamic Azad University, Qazvin, Iran.

Email: maryam.armaghan@gmail.com

0000-0002-0032-3008



to heritage preservation concerns. Third, the research identifies specific design recommendations that can improve perceived security without compromising architectural authenticity. These recommendations include maintaining visual continuity through aligned shopfronts, strategically placing landmarks such as mosques and public rest areas to enhance wayfinding and spatial orientation, improving lighting transitions between covered and open spaces, and activating key spatial nodes through cultural and commercial programming to sustain natural surveillance.

The practical implications of the study extend to urban planners, heritage managers, and policymakers responsible for maintaining and revitalizing traditional commercial environments. The findings suggest that smallscale organizational and spatial interventions—such as improved lighting, clearer signage, or the purposeful activation of underused spaces—can generate significant improvements in perceived security without requiring extensive structural modifications. Such interventions are particularly relevant for historic bazaars, where architectural conservation constraints often limit the possibility of physical restructuring. The study also emphasizes the importance of gender-sensitive planning, given the heightened sensitivity of women to spatial integration and visibility. Designing environments that enhance spatial clarity and social diversity can promote greater inclusivity and ensure that bazaars continue to serve as accessible public spaces for all user groups.

In conclusion, this study demonstrates that perceived security in traditional Iranian bazaars emerges from a complex interplay between spatial configuration, environmental quality, and social dynamics. The comparative analysis of Tehran's 15 Khordad Bazaar and Shiraz's Vakil Bazaar reveals that spatial integration, connectivity, and visibility are strong determinants of how safe users feel. While the Vakil Bazaar possesses substantial historical and architectural value, its spatial segmentation creates perceptual challenges that affect user comfort. In contrast, the more integrated spatial network of the 15 Khordad Bazaar fosters stronger natural surveillance, higher pedestrian activity, and more balanced social occupation—all of which contribute to a stronger sense of safety. By integrating spatial analysis with perceptual surveys, this study offers a comprehensive and replicable model for assessing security in historic commercial environments. Ultimately, enhancing the sociospatial qualities of these urban spaces can support their continued vitality, cultural relevance, and long-term sustainability in contemporary Iranian cities.

Keywords: Space Syntax, Security, User Participation, Tehran Bazaar, Shiraz Bazaar

environment dimension, users rated the 15 Khordad Bazaar higher due to better lighting conditions, clearer sightlines, stronger visibility of shopfronts, and more consistent maintenance. These environmental cues help reduce uncertainty and create a more predictable and reassuring spatial experience. In the social dimension, respondents emphasized the role of user diversity, continuous pedestrian presence, and active social interactions in shaping their sense of safety. In the Tehran bazaar, more varied user profiles and higher activity levels contributed positively to perceptions of security by enhancing natural surveillance. The personal and cultural dimensions revealed that users' prior experiences and sociocultural expectations significantly influenced their sense of comfort and psychological security. Respondents in Tehran generally described higher confidence in navigating the space, whereas users in Shiraz reported a greater sensitivity to isolated segments.

Statistical analyses underscored the importance of spatial configuration in shaping user perceptions. Integration emerged as one of the strongest predictors of perceived security, highlighting the importance of coherent and legible spatial networks. Lighting quality and social diversity also displayed strong predictive relationships, suggesting that security emerges from the interplay of environmental clarity, visibility, and social presence. These findings are in agreement with contemporary theories that describe safety as a sociospatial construct, in which physical conditions, behavioral patterns, and cultural expectations interact in complex ways. The combined influence of spatial and social factors indicates that interventions aimed at improving security in bazaars should address both structural and experiential dimensions.

Behavioral mapping provided further insight into how users occupy and interact with the spatial environment. Highly integrated areas of the 15 Khordad Bazaar exhibited significantly higher pedestrian density—approximately 28% more than comparable segments in the Vakil Bazaar. These spaces also supported longer dwell times, indicating that users felt comfortable staying, resting, or engaging in social interactions. Such areas also displayed more balanced gender ratios, suggesting that women perceive these environments as more secure. This is a notable finding, as gender-related differences in perceived safety often stem from variations in visibility, predictability, and crowd composition. In less integrated areas, however, a stronger male presence was observed, particularly in spatial segments of the Vakil Bazaar characterized by lower visibility and abrupt transitions. These behavioral findings illustrate how spatial structure influences not only movement patterns but also demographic occupation and social dynamics.

The study makes several contributions to architectural and urban design practice. First, it offers empirical evidence linking Space Syntax metrics to perceived security in traditional Iranian bazaars. This connection highlights the importance of spatial configuration as a determinant of user comfort and psychological safety. Second, the mixed-methods approach—integrating computational analysis with perceptual surveys—presents a valuable framework for assessing historic environments where direct physical interventions may be limited due



movement, visibility, and patterns of occupation. Concepts such as connectivity, integration, and choice are used to describe how individual spaces relate to the larger network and how these relationships affect user behavior. Space Syntax posits that spatial configuration is not merely a backdrop but a determinant of social encounter, pedestrian flow, and natural surveillance—all of which contribute to perceived safety. Complementing this spatial perspective, the study incorporates ideas from environmental psychology, urban morphology, and perceptual security research. These perspectives highlight that security is a multilayered phenomenon shaped by environmental cues, cognitive mapping, social presence, and lived experience. Traditional bazaars, with their strong architectural identity and continuous occupation, present an ideal context for studying this intersection of spatial form and human perception.

The research adopts a quantitative, comparative methodology with two integrated layers of analysis. The first layer involves a comprehensive spatial analysis using DepthMap, which provides computational measurements of the bazaars' spatial networks. Indicators such as global and local integration, connectivity, and choice values are extracted to evaluate how each bazaar supports orientation, accessibility, and visibility. The second layer consists of a large-scale survey conducted among 200 participants, including both bazaar visitors and shopkeepers. The respondents evaluated perceived security across four validated dimensions—physical environment, social environment, personal experiences, and cultural factors. The survey's high internal consistency ($\alpha = 0.93$) confirms the reliability of the instrument. Statistical analyses, including Kolmogorov–Smirnov, Kruskal–Wallis, Mann–Whitney, ANOVA, MANOVA, Levene's test, and Spearman correlations, were conducted to examine relationships between spatial metrics and user perceptions.

The spatial analysis revealed clear and meaningful differences between the two case studies. Tehran's 15 Khordad Bazaar exhibited higher values in connectivity, choice, and especially global integration. These indicators reflect a spatial network that is more interconnected, more easily navigable, and more supportive of pedestrian flow. High integration typically corresponds to stronger natural surveillance, continuous movement, and more predictable spatial behavior, all of which contribute to a heightened sense of security. In contrast, the Vakil Bazaar—despite its strong historical presence and architectural coherence—displayed structural fragmentation in its spatial network. Certain segments of the bazaar seemed more isolated, with abrupt transitions and lower connectivity values. Such spatial fragmentation can reduce visibility and weaken users' cognitive maps, potentially lowering perceived safety even in architecturally impressive environments. The comparisons demonstrated that the spatial logic of a historical environment played a decisive role in shaping contemporary user experience.

Survey results further reinforced the findings of the spatial analysis. Participants consistently evaluated the 15 Khordad bazaar as safer than the Vakil Bazaar across all four dimensions of perceived security. The overall perceived security scores in Tehran and Shiraz averaged 2.96 and 2.81, respectively. In the physical



Evaluation of the Relationship Between Architectural Environment and Users' Sense of Security in Traditional Bazaars: A Case Study of the 15 Khordad Bazaar in Tehran and the Vakil Bazaar in Shiraz¹

Saeedeh Kalantari², Amir Farajollahi Rod³, Ali Andaji Germaroudi⁴,
Amirhassan Ghaseminejad⁵

Received: 2025-05-15, Accepted: 2026-05-29

DOI: 10.22034/rau.2026.736068

Extended Abstract

Traditional bazaars have historically played an indispensable role in shaping the social, cultural, and economic foundations of Iranian urban life. Beyond serving as commercial corridors, they function as complex spatial, symbolic, and sociocultural systems in which everyday interactions, collective rituals, and communal identities unfold. These environments, characterized by their dense pedestrian activity and layered spatial morphology, offer a unique combination of architectural heritage and living urban dynamics. As contemporary urban challenges increasingly influence patterns of public behavior, understanding how users perceive safety within such environments has become essential. This study investigates the impact of architectural and spatial configuration on perceived security in two major Iranian bazaars—the 15 Khordad Bazaar in Tehran and the Vakil Bazaar in Shiraz—while comparing how differences in spatial structure lead to distinct user experiences.

The theoretical foundation of the study is rooted in Space Syntax, an analytical framework developed to explore how the configuration of space influences

1. This paper extracted from the Dissertation of the first author titled "Analytical model for evaluating the efficiency of urban heritage sites (case study: Tehran Bazaar)", by guidance of the second author and advice of the third author in (2025), which was Presented in the (Tarbiat Modares) university.

2. Graduated from the PhD program in Architecture, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Email: saeedeh.kalantari@modares.ac.ir

0000-0002-4959-4976

3. Assistant professor of architecture, Department of Architecture, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding author).

Email: amirfrod@modares.ac.ir

0009-0006-3633-4266

4. Assistant professor of architecture, Department of Architecture, Pars Institute of Higher Education, Tehran, Iran.

Email: aliandaji@ut.ac.ir

0000-0003-0144-065X

5. Department of Computer Science, Capilano University, Vancouver, Canada.

Email: aghasemi@capilanou.ca

0009-0008-2452-4577



ongoing interpretation, re-understanding, and redefinition of both problems and responses, the design trajectory takes shape within a reflective and situation-oriented context. Consequently, landscape design can be understood as a fluid stream of thought in which the boundaries between analysis, synthesis, and evaluation are constantly shifting, and in which decision-making unfolds through reflective engagement rather than procedural certainty.

Within the proposed framework, designers' thinking is conceptualized as a continuous flow articulated through four interrelated dimensions. First, the problem is understood as a gradual, unstable, and evolving perception rather than a fixed definition. Second, the components of the problem emerge as elements that gain prominence through the designer's selective attention. Third, design ideas and conjectures operate as exploratory instruments that help clarify and probe the problem rather than serving as final solutions. Fourth, the path of thought itself is conceived as a dynamic and recursive flow that interconnects these dimensions and enables movement among them.

To clarify the relationships among these dimensions, the framework is presented through a conceptual visualization. In this visualization, the problem is depicted as a fluid and shifting background, problem components are represented as elements with varying weights and degrees of importance, and design responses are shown as lights with fluctuating intensity and duration. The movement of the designer's mind is illustrated as an entangled thread, symbolizing the possibility of return, reconsideration, and revision throughout the design process. Although this visual representation necessarily involves a degree of simplification, it effectively conveys the reflective, indeterminate, and dynamic nature of landscape design thinking.

By offering an integrated interpretation of the fluidity of thinking in landscape design, this research provides a theoretical foundation for analyzing decision-making processes in the field and contributes to the ongoing tradition of reflective design theory. The proposed framework may serve as a complementary approach alongside existing studies, helping to clarify the cognitive and mental dimensions of landscape design processes. Furthermore, it opens opportunities for rethinking educational practices and professional action in landscape architecture by emphasizing the importance of understanding fluid, recursive, and evolutionary modes of thinking when engaging with the complexity and uncertainty inherent in landscape design contexts.

Keywords: landscape architecture, landscape design, design process, reflective thinking, problem–solution interaction, designer's cognitive mechanisms

structure of the design trajectory. Lawson explains design thinking as a continuous and simultaneous interaction between problem and solution, unfolding through a recurring triad of analysis, synthesis, and evaluation. In this view, understanding the problem is not a prerequisite for design but develops progressively alongside tentative solutions. Provisional design responses function as cognitive tools that help designers explore, test, and deepen their understanding of the problem. As such, the design process advances through a constant back-and-forth movement rather than through a linear progression from analysis to solution. Lawson's framework thus clarifies how designers move between parts and wholes, gradually shaping both the problem and its possible responses.

Tom Turner's theory further enriches this account by foregrounding the fluidity and rhythm of the designer's mental movement, particularly within the context of landscape design. Turner likens the movement of the designer's mind to the flight of a bee—purposeful yet irregular, recursive, and oscillatory. In this metaphor, the designer's attention shifts selectively among different components of the problem, guided by design ideas rather than by a predetermined analytical order. The significance of this perspective lies not in the structural organization of design elements, but in highlighting the variable and selective attention through which designers navigate complexity and uncertainty. This bee-like movement allows designers to adapt their focus in response to evolving design intentions.

A comparative reading of Schön, Lawson, and Turner demonstrates that each theory addresses a distinct yet complementary dimension of design thinking. Schön provides the epistemological foundation by explaining how reflective engagement with the situation shapes the path of thought; Lawson clarifies the internal structure of this path through the interaction between problem and solution; and Turner emphasizes the fluidity, selectivity, and nonlinearity of mental movement within that path. Together, these perspectives offer a comprehensive response to the research question by revealing how designers' thinking in landscape design emerges as a fluid, reflective process rather than a sequence of predefined stages.

Through the analytical-comparative method adopted in this study, the key concepts of these theories have been extracted, compared, and synthesized into a coherent conceptual framework for explaining the reflective nature of landscape design thinking. The relationship between the foundational theories and the research response is thus synergistic rather than additive. The findings indicate that landscape design thinking is neither the result of an initial, fixed problem definition nor the outcome of step-by-step procedural advancement. Instead, it arises from the continuous, fluid, and reflective movement of the designer's mind among an evolving understanding of the problem as a whole, selectively emphasized components of the situation, and tentative design ideas and responses that function as tools for exploration.

This movement is inherently recursive, non-linear, and evolutionary. Through



anisms does it unfold during the interaction between an overall understanding of the problem, its components, and potential design responses? More specifically, the study aims to clarify how the landscape designer's mind navigates complexity, uncertainty, and contextual dynamism without relying on linear sequences or predefined stages, and how the path of thought is continuously constructed through reflective engagement with the design situation.

This research is qualitative and theoretical in nature and employs an analytical-comparative approach. The study is grounded in a conceptual analysis of authoritative theoretical sources in design studies and landscape architecture. Within this framework, three influential perspectives have been selected for analysis, comparison, and synthesis: Donald Schön's theory of *reflection-in-action*, Bryan Lawson's model of the *intertwined interaction between problem and solution*, and Tom Turner's metaphor of the *fluid, bee-like movement* of the designer's mind. Although these perspectives differ in analytical focus and theoretical emphasis, they share a fundamental rejection of linear design models and a strong emphasis on the exploratory, recursive, and fluid nature of design thinking.

The research process was organized into four main stages. First, the key concepts of each theory were identified and extracted through a close conceptual analysis of primary texts and related literature, allowing the cognitive mechanisms of design thinking within each perspective to be understood independently. Second, these concepts were subjected to a comparative analysis in order to identify shared principles, conceptual differences, and meaningful connections among the three theories. Third, based on conceptual synergy rather than the imposition of an external structure, the extracted concepts were synthesized into a unified theoretical framework capable of explaining the reflective and fluid nature of landscape design thinking. Finally, this integrated framework was articulated through a conceptual visualization designed to clarify the relationships among the core dimensions of the thinking process. The internal validity of the proposed framework was assessed based on its conceptual coherence, logical consistency among theoretical premises, and alignment between the synthesized model and the original theories.

Within the theoretical framework of the study, Donald Schön's perspective serves to explain the nature of the design trajectory itself. Schön conceptualizes design as a reflective process in which thinking and action occur simultaneously. Through cycles of framing selected aspects of the situation, engaging in an ongoing dialogue with the design context, and responding to feedback from the situation, designers continuously reinterpret and redefine the problem they are addressing. From this standpoint, a design problem is not a fixed entity defined in advance, but rather an evolving construct that gradually takes shape through reflective action. The concept of *framing* plays a central role in this process, as designers temporarily impose an interpretive structure on the situation in order to act, while remaining open to revising that structure as new insights emerge.

Building on this foundation, Bryan Lawson's theory elucidates the internal

The Fluid Process of Thinking in Landscape Design: An Integrative Reading of the Perspectives of Schön, Lawson, and Turner¹

Mahdieh Sadeghipour Rudsari², Niloofar Razavi³, Hamid Nadimi⁴

Received: 2025-12-17, Accepted: 2026-05-25

DOI: 10.22034/rau.2026.736073

Extended Abstract

Landscape design, as a design practice that unfolds within dynamic natural and human contexts, possesses an inherently complex and multilayered character, and can be regarded as one of the most complex forms of design. In such contexts, the designer's thinking does not develop through a linear sequence of predefined steps; rather, it emerges as a reflective, iterative, and situation-oriented flow grounded in the continuous perception, interpretation, and redefinition of the design problem. Over recent decades, advances in cognitive sciences have led to increased scholarly attention toward the cognitive and reflective dimensions of design thinking across various design disciplines. Despite this development, landscape design literature has paid comparatively limited attention to the internal cognitive mechanisms of designers' thinking. A substantial portion of theoretical and educational studies in landscape architecture has instead focused on prescriptive methods, analytical tools, and techniques for data collection. While these approaches have proven useful in certain respects, they often lack the capacity to explain the inner cognitive processes by which designers think, reflect, and make decisions.

Focusing on this theoretical gap, the present study seeks to conceptualize the fluid process of thinking in landscape design and to offer a coherent understanding of how designers' thinking takes shape within complex and dynamic design contexts. The central research question guiding this study is: How does the designers' thinking in landscape design proceed, and through what mech-

1. This paper extracted from the Dissertation of the first author titled " Values in landscape design; based on Intuitive and unconscious processing", by guidance of the second and third authors, which is in progress in the Shahid Beheshti university.

2. PhD candidate, Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Email: mahdieh.sadeghipour@gmail.com  0009-0004-3364-7908

3. Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Email: n-razavi@sbu.ac.ir  0000-0001-6377-057X

4. Faculty of Architecture and Urban Planning, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Email: ha-nadimi@sbu.ac.ir  0000-0001-7053-4022



faithful to its metaphysical roots yet responsive to contemporary exigencies. It offers a theoretical and practical framework through which architecture may once again serve as a medium of *dhikr* (remembrance), a mirror of divine order, and a vessel for the sacred presence in the modern world. By reuniting form, meaning, and wisdom, the study reaffirms that the renewal of Islamic architecture must proceed not through imitation but through the creative reanimation of its metaphysical essence.

Keywords: Islamic Architecture Identity, Perennial Philosophy, Transcendental Theosophy, Nader Ardalan, Abdulhamid Noghrehkar

architecture as a microcosm of the divine order (*nizām al-wujūd*), in which proportionality mirrors cosmic equilibrium. The architect's moral and intellectual refinement becomes integral to the act of design, ensuring that form arises from ontological understanding rather than mere technical skill.

In contrast, Ardalan's philosophy centers upon intuitive participation in the cosmic rhythm. For him, architecture is a *sacred art of presence* that unites the material and the spiritual through symbols drawn from Islamic cosmology—light, geometry, color, and sound. In Ardalan's thought, time is not linear but cyclical and theophanic, spiraling toward transcendence (Ardalan, 2012: 83). Correspondingly, place is not a passive container but a **vessel of divine manifestation**, in which the human act of dwelling becomes a spiritual reenactment of creation. His emphasis on *human scale and communal participation* situates architecture within a continuum linking body, home, and city, rendering the inhabitant both occupant and co-creator of sacred space.

Through comparative synthesis, the study demonstrates that Nogherekar's disciplined metaphysical rationality and Ardalan's poetic cosmology, when brought into dialogue, form a comprehensive paradigm capable of reinvigorating Islamic architectural identity in the modern world. Their convergence lies in the shared conviction that architecture must transcend material utility to become an expression of metaphysical order—a **geometry of being** articulated through both intellect and intuition.

Proposed Unifying Paradigm

The synthesis yields five interdependent principles that form the foundation of a renewed Iranian–Islamic architectural theory:

1. **Existential Justice and Proportion:** Design as an act of restoring cosmic balance, reflecting harmony across all levels of existence.
2. **Unity-in-Multiplicity:** Spatial articulation as a metaphysical journey from dispersion toward unity, symbolizing the path from creation to return (*al-khalq wa'l-rujū*).
3. **Continuity of the Living Tradition:** Tradition as a living, adaptive principle, embodying *ḥikmah 'amaliyya* (practical wisdom) within local culture and craftsmanship.
4. **Creation of Sacred Spatiality:** The interplay of light, geometry, and matter as the alchemical process by which form is transmuted into meaning.
5. **Place as Theophanic Vessel:** Space is conceived not as a functional container but as the mirror of divine presence, the locus where form reveals the formless.

Conclusion

The comparative analysis of Nogherekar and Ardalan demonstrates that reconciliation between reason and intuition, and between intellect and imagination, is not only possible but also necessary for the revival of authentic Islamic architectural identity. The resulting paradigm is both **unitive and generative**—



thetic, seeking to reconcile rational metaphysical order with intuitive spiritual experience—thereby bridging the gap between *‘aql* (intellect) and *dhawq* (illumination), and between conceptual dimension and contemplative realm.

Research Methodology

The research adopts a **qualitative–hermeneutical approach** structured through a **comparative–analytical strategy**. The methodological process unfolds in four stages:

1. Identification of Identity-Forming Elements: Based on Islamic philosophical and architectural literature, the constitutive elements of architectural identity were identified and categorized under three interrelated domains—**time**, **place**, and **culture**—each corresponding to the dimensions of human experience in the sacred cosmos.

2. Reconstruction of Theoretical Frameworks: The study reconstructs the intellectual systems of Ardalan and Noghrhkar through textual analysis of their writings, interviews, and architectural works, extracting their key principles related to ontology, symbolism, and design ethics.

3. Comparative Synthesis: Noghrhkar’s rational and hierarchical model is employed as an analytical matrix against which Ardalan’s cosmological and intuitive concepts are examined. This structure allows for a rigorous comparison of metaphysical underpinnings, aesthetic language, and design methodology.

4. Conceptual Integration: The results of this comparative analysis are synthesized to formulate a **unified theoretical model** that integrates Noghrhkar’s *systematic reason* with Ardalan’s *cosmic intuition*—an integration that aspires to restore the dialogical harmony between intellect and imagination, and between structure and spirit.

Research Questions

1. How can the principles of *hikmah* (divine wisdom) and *sunnah* (sacred tradition) inform a renewed theory of Islamic architectural identity in the modern age?
2. In what ways do the philosophical frameworks of Abdulhamid Noghrhkar and Nader Ardalan converge or diverge regarding the metaphysical foundations of design?
3. Can a synthesis of rational and intuitive paradigms generate a cohesive model for contemporary Iranian–Islamic architecture that transcends both historicism and modern functionalism?

Findings and Discussion

The findings reveal that despite epistemological and linguistic divergences, both frameworks are complementary manifestations of a single metaphysical truth. Noghrhkar’s system is grounded in the rational and ethical dimensions of *hikmat al-muta‘āliya*—emphasizing justice, hierarchy, and the inner purification of the architect as preconditions for sacred creativity. His approach constructs

intermediary realm, he argues, is the root of architecture's identity crisis in the Islamic world. Similarly, Frithjof Schuon (2007: 160) views this disintegration as symptomatic of a larger metaphysical rupture in modernity, warning that traditional forms remain spiritually alive only when they embody eternal principles. Thus, the restoration of meaning in architecture requires not the mechanical reproduction of historical motifs but a return to the sacred *archē*—to the metaphysical foundations that once rendered form a symbolic and meaning-generative language. Within such a horizon, the architect reclaims his/her role as a mediator between *mulk* (the terrestrial) and *malakūt* (the celestial), and architecture itself resumes its vocation as a mirror of divine names and a locus of spiritual manifestation.

The **central question** of this research arises precisely from this rupture: *Can a new paradigm of Iranian-Islamic architecture be articulated in the modern age—one that, while faithful to its sacred identity, can meaningfully respond to the aesthetic, cultural, and functional exigencies of contemporary life? In other words, can tradition and wisdom (ḥikmah) be rearticulated within a contemporary form while retaining their metaphysical vitality?*

To address this inquiry, the study focuses on two eminent contemporary thinkers who have each endeavored, from distinct yet complementary epistemological positions, to revive sacred architectural thought: **Abdulhamid Noghrehkar** and **Nader Ardalan**. Noghrehkar, drawing upon *ḥikmat al-muta'āliya* (Transcendent Theosophy) and Islamic philosophical rationality, advances a structured and hierarchical system of design grounded in justice (*'adl*), spirituality, and the moral purification of the architect. For him, the act of architectural creation mirrors the cosmic order itself—an embodiment of divine harmony through proportionality, unity, and ethical intention. Ardalan, on the other hand, approaches architecture through an intuitive and cosmological lens rooted in Sufi metaphysics, Islamic cosmology, and the aesthetics of traditional craftsmanship. In his view, architecture is a symbolic language of the sacred, a *ta'wīlī* art that reinterprets eternal archetypes in the spatial vocabulary of the present. His seminal work *The Sense of Unity* (1973) conceptualizes architecture as an ontological journey—one that ascends from the multiplicity of form to the unity of being.

Research Objectives

This study aims to:

1. Reconstruct the theoretical foundations of Noghrehkar's and Ardalan's frameworks within the broader discourse of sacred and traditionalist thought.
2. Identify the shared and divergent principles that shape their respective understandings of architectural identity.
3. Formulate a **unifying and operative paradigm** for contemporary Iranian-Islamic architecture that preserves metaphysical integrity while engaging with the realities of modern practice.

In this sense, the research is not merely historical or descriptive but is **syn-**



Reconstitution of Sacred Identity in Contemporary Architecture: A Unifying Model through the Lens of Transcendent Theosophy (Ḥikmat al-Muta'āliyah) and Traditionalism in the Thoughts of Abdolhamid Noghrekar and Nader Ardalan

Zahra Fallah Zaroomi¹, Seyyed Razi Mousavi Gilani²

Received: 2025-10-12, Accepted: 2026-05-29

DOI: 10.22034/rau.2026.736071

Extended Abstract

Islamic architecture in Iran, from the earliest centuries of the Hijra through the Safavid period, has never been a merely functional construct but rather a theophanic manifestation of divine wisdom (*ḥikmah ilāhiyyah*) and a reflection of the *tawḥīdic* worldview. It emerged as a holistic and symbolic art in which form, space, light, and matter participated in a unified metaphysical harmony, rendering visible the primordial bond between humanity, nature, and the Divine. In its essence, Iranian–Islamic architecture functioned as both a mirror and a mediator of transcendence, expressing through its spatial and geometric syntax the ontological hierarchy of being. However, with the rise of modern secular paradigms and the rupture from traditional metaphysics, this sacred continuity has been fractured, leading to a profound epistemological and existential crisis. Architecture—once regarded as the symbolic language of truth and a vessel of theophany—has, in the modern condition, been reduced to an aestheticized mechanism of function, stripped of its metaphysical content and severed from its spiritual telos.

According to Titus Burckhardt (1976: 19), this crisis originates in the desacralization of form: sacred geometries and archetypal structures, once imbued with metaphysical significance, become hollow replicas devoid of spirit. Henry Corbin (1986: 426), adopting a philosophical–hermeneutical perspective, interprets Islamic architecture as belonging to the *mundus imaginalis*—the imaginal world mediating between the sensible and the intelligible. The forgetting of this

1. Ph.D. Candidate in Philosophy of Art, Department of Religion and Art, The University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding author).

Email: z.zaroomi@gmail.com

 0000-0003-1486-7855

2. Associate Professor, Department of Art, Faculty of Theoretical Studies in Art, The University of Islamic Art and Thought, Qom, Iran.

Email: s_razi2003@yahoo.com

 0000-0001-8082-8534



Title	Pages
☐ Reconstitution of Sacred Identity in Contemporary Architecture: A Unifying Model through the Lens of Transcendent Theosophy (Hikmat al-Muta'aliyah) and Traditionalism in the Thoughts of Abdolhamid Noghrekar and Nader Ardalan Zahra Fallah Zaroomi, Seyyed Razi Mousavi Gilani	4
☐ The Fluid Process of Thinking in Landscape Design: An Integrative Reading of the Perspectives of Schön, Lawson, and Turner Mahdieh Sadeghipur Rudsari, Niloofar Razavi, Hamid Nadimi	9
☐ Evaluation of the Relationship Between Architectural Environment and Users' Sense of Security in Traditional Bazaars: A Case Study of the 15 Khordad Bazaar in Tehran and the Vakil Bazaar in Shiraz Saeedeh Kalantari, Amir Farajollahi Rod, Ali Andaji Germaroudi, Amirhassan Ghaseminejad	13
☐ An Architectural-Oriented Reading of Sense of Place Components in Iranian Melodrama Cinema during the 1980s (Case Study: The Mother) Maryam Rezaie, Jamaluddin Soheili, Maryam Armaghan	17
☐ Rereading the dialectic of the principle of privacy and the spatial-physical structure in traditional houses in urban areas of Gilan Province (Case study: Houses of the Qajar period) Seyyed Hossein Hosseini, Reza Mirzaei, Seyyed Mehdi Maddahi	20
☐ Regeneration of Deteriorated Urban Fabric with a Public-Private-People Partnership Approach: A Case Study of Ferdowsi Neighborhood, Tehran Amirarsalan Haji Esfandiari, Aida Baghery Beheshty	24
☐ Analyzing the Behavior and Lived Experience of Users in Urban Spaces: A Case Study of the Kerman Historic Bazaar Mitra Ghorbi	28



Rahpooye Memari-o Shahrsazi
(Quarterly Journal of Architecture and Urbanism)
Vol. 5, No. 17, Spring 2026

Director in-charge: **Mohammad Hossein Saei**
Editor in-chief: **Asghar Mohammad Moradi**
Published By: **Soureh International University**

Editorial and Advisory Board Members

- **Mohammad Hossein Saei**
President of Soureh International University and
Assistant Professor, Department of Communication,
Faculty of Communication and Media, Islamic
Republic of Iran Broadcasting (IRIB) University,
Tehran, Iran.
- **Seyed Gholamreza Islami**
Professor, Department of Islamic Architecture,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran.
- **Hossein Soltanzadeh**
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture and Urban Planning, Islamic Azad
University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.
- **Alireza Einifar**
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture, University College of Fine Arts,
University of Tehran, Tehran, Iran.
- **Rima Fayaz**
Professor, Department of Architectural technology,
Faculty of Architecture and Urban Planning,
University of Art, Tehran, Iran.
- **Minou Gharehbaglou**
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture and Urbanism, Tabriz Islamic Art
University, Tabriz, Iran.
- **Asghar Mohammad Moradi**
Professor, Department of Architecture, Faculty of
Architecture and Urbanism, Soureh International
University, Tehran, Iran.
- **Ghasem Motalebi**
Professor, Department of Architecture, Faculty
of Architecture, University College of Fine Arts,
University of Tehran, Tehran, Iran.
- **Naser Barati**
Associate Professor, Department of Urbanism,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran.
- **Hossein Zabihi**
Associate Professor, Department of Urban
Development, Faculty of Art, Architecture and
Urban Planning, Science and Research Branch,
Islamic Azad University, Tehran, Iran.
- **Abdulhamid Noghrekar**
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Architecture and Urban Planning,
University of Science and Technology, Tehran, Iran.
- **Mehran Houshiar**
Associate Professor, Department of Advanced
Studies in Art, Faculty of Art, Soureh International
University, Tehran, Iran.
- **Heidar Jahanbakhsh**
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Architecture and Urbanism, Payame Noor
University, Tehran, Iran.
- **Azadeh Shahcheraghi**
Associate Professor, Department of Architecture,
Faculty of Art, Architecture and Urban Planning,
Science and Research Branch, Islamic Azad
University, Tehran, Iran.
- **Najme Dashtaki**
Assistant Professor, Department of Urbanism,
Faculty of Architecture and Urbanism, Soureh
International University, Tehran, Iran.
- **Zakie Sadat Tabatabaei lotfi**
Assistant Professor, Department of Islamic
Architecture, Faculty of Architecture and Urban
Planning, Soureh International University, Tehran, Iran.
- **Sareh Nikabadi**
Assistant Professor, Department of Interior
Architecture, Faculty of Architecture and Urban
Planning, Soureh International University, Tehran, Iran.

Executive Director: Sareh Nikabadi

Preparation, Printing, and Publication: Soureh International University Press

Persian Section – Technical & Literary Editing, Layout: Vahid Rouzbahani

English Section – Technical & Literary Editing: Yaser Niksima

Website: <http://rau.soore.ac.ir>

Email: architecture.rahpooyeh@soore.ac.ir





Rahpooye Memari-o Shahr-sazi

(Quarterly Journal of
Architecture and Urbanism)

Vol. 5, No. 17, Spring 2026

Reconstitution of Sacred Identity in Contemporary Architecture: A Unifying Model through the Lens of Transcendent Theosophy (Hikmat al-Muta'aliyah) and Traditionalism in the Thoughts of Abdolhamid Noghrekar and Nader Ardalan
Zahra Fallah Zaroomi, Seyyed Razi Mousavi Gilani

The Fluid Process of Thinking in Landscape Design: An Integrative Reading of the Perspectives of Schön, Lawson, and Turner
Mahdieh Sadeghipur Rudsari, Niloofar Razavi, Hamid Nadimi

Evaluation of the Relationship Between Architectural Environment and Users' Sense of Security in Traditional Bazaars: A Case Study of the 15 Khordad Bazaar in Tehran and the Vakil Bazaar in Shiraz
Saeedeh Kalantari, Amir Farajollahi Rod, Ali Andaji Germaroudi, Amirhassan Ghaseminejad

An Architectural-Oriented Reading of Sense of Place Components in Iranian Melodrama Cinema during the 1980s (Case Study: The Mother)
Maryam Rezaie, Jamaluddin Soheili, Maryam Armaghan

Rereading the dialectic of the principle of privacy and the spatial-physical structure in traditional houses in urban areas of Gilan Province (Case study: Houses of the Qajar period)
Seyyed Hossein Hosseini, Reza Mirzaei, Seyyed Mehdi Maddahi

Regeneration of Deteriorated Urban Fabric with a Public-Private-People Partnership Approach: A Case Study of Ferdowsi Neighborhood, Tehran
Amirarsalan Haji Esfandiari, Aida Baghery Beheshty

Analyzing the Behavior and Lived Experience of Users in Urban Spaces: A Case Study of the Kerman Historic Bazaar
Mitra Ghorbi